

حیدر عمو اوغلی

در

# گذرا از طوفانها

رئیس نیا



حیدر عمو اوغلی

در

# گذر از طوفانها

رئیس نیا



آمشارات دنيا

حیدد عمو اوغلی دد گزدا از طوفان ها

رئیس نیا

چاپ اول

انتشارات دنيا

فروردین ماه ۱۳۶۰

## فهرست مندرجات

	<b>مقدمه</b>	
۵		
۸		تولد، مهاجرت و تحصیل
۱۶		تربیت انقلابی
۲۶		در شهر کارگران نفت
۳۵		در مشهد
۴۰		در آستانه انقلاب مشروطه
۴۸		عمواوغلی و ترور
۵۰		بمب‌اندازی به خانه علاءالدوله
۵۱		ترور اتابک
۵۸		بمب‌اندازی به اتومبیل محمدعلی شاه
۶۵		تروریسم و جنبش سوسیال دموکراسی
۷۶		ماهیت ترورهای نسبت داده شده به عمواوغلی
۸۲		اثرات، بازتاب‌ها و نتایج
۹۷		سلسله مقالات علمی در پیرامون ترور
۱۱۷		در قفقاز
۱۲۵		لنین و قیام مسلحانه آذربایجان
۱۳۲		در سنگر مقاومت مسلحانه
۱۴۱		آخرین روزهای استبداد صغیر
۱۴۸		در تهران بعد از محمدعلی شاه
۱۵۰		سازماندهی حزب دموکرات
۱۷۰		روزنامه ایران نو و نقش آن در ترویج سوسیالیسم علمی
۱۷۹		باز هم ترور
۱۸۸		فاجعه پادک و خروج عمواوغلی از ایران
۱۹۹		در خارج از ایران تا آستانه اکتبر
۲۱۳		در ایام تولد سرزمین شوراهای

۲۲۴	در قلب آسیای مرکزی
۲۳۲	نهضت جنگل و حزب کمونیست
۲۴۰	نخستین کنگره حزب کمونیست ایران و جبهه متحد
۲۴۵	کنگره خلق‌های شرق و بلنوم حزب و نتایج آن
۲۵۸	مسأله چپ‌روی
۲۶۲	اختلاف نظرهای لنین وری
۲۷۳	نقطه نظرهای سلطان زاده
۲۸۸	نتایج چپ‌روی و موضع عمواوغلی نسبت به آن
۲۹۸	کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و قرارداد دوستی ایران و شوروی
۳۱۳	تزه‌های حیدرخان
۳۳۳	آخرین سفر
۳۶۵	نامنامه

## مقدمه

حیدر عمو اوغلی بقول خودش «از دوازده سالگی داخل درامور سیاسی» شد و تا هنگامی که در چهل و دو سالگی قلب سرخ خود را در جنگل سبز گیلان کاشت، تمام لحظات زندگی پر تلاطم خود را وقف رهایی خلق‌ها و کامیابی توده‌ها کرد. هر جا نشانی از مبارزه و مقاومت علیه نظام‌های بهره‌کشانه و امپریالیسم سراغ گرفت، بدانجا شتافت و در گرمگاه توفنده‌ترین کشمکش‌های انقلابی به تکاپو پرداخت. زمانی هم‌دوش پروتاریای باکو علیه نظام سرمایه‌داری و استبداد تزاری پیکار کرد و زمانی در مشهد و تهران و تبریز و رشت هم‌پای توده‌های پاخاسته با فتودالیم و امپریالیسم به ستیز و آویز پرداخت و زمانی دیگر در عراق عرب با سربازان امپریالیسم انگلیس جنگید. وقتی آفتاب روشنائی بخش اکتبر طلوع کرد در راه تحقق آرمان‌های انسانی آن انقلاب دوران‌ساز در پرنسبورگ و مسکو و تاشکند و باکواز هیچ کوششی جانبازانه فروگذار نکرد و آنگاه با تمام اندوخته‌های گرانقدر و توانائی‌های متنوع خود که دست‌آورد یک عمر مبارزه انقلابی بودند، برای سازماندهی حزب عدالت (کمونیست) ایران و در جهت سامان یابی جنبش رهایی بخش گیلان تلاش و تقلا نمود و جان بر سر این کار گذاشت.

نباید چنین پنداشت که تمام مواضع گیربها و اقدامات و تلاش‌های عمو-

اوغلی در سراسر مبارزات سی ساله اش ، مرا از هر گونه سهو و خطایی بوده است . چنین پنداری نه تنها در مورد عمو اوغلی ، بلکه درباره هر انقلابی نام-آور دیگری نیز از واقع بینی بدور است. در صداقت انقلابی این رزمنده نستوه تردیدی نیست ، اما داشتن صداقت انقلابی بخودی خود دلیل درستی شیوه ها و تاکتیک های مبارزه نمی تواند باشد. لنین درباره جانبازان سرشار از صداقت انقلابی و پای نهاده در راه ناراست مبارزه بود که می گفت «راه دوزخ نیز با نیات حسنه مفروش است .»

بررسی کارنامه مبارزاتی يك شخصیت تاریخی نه بمعنی پایین آوردن او از جایگاه بلندش است و نه به مفهوم بالا کشاندن و بالاتر نشانیدن وی. بلکه منظور شناختن جایگاه واقعی اوست و درس آموزی از کامیابی ها و اشتباهات وی تا بیراهه های ختم شونده به ترکستان گمراهی ها دیگر باره پیموده نشوند. تاریخ وسیله درس آموزی هاست و نه میدان رجز خوانی ها و آلت غرور انگیزی ها! اما این نیز حق مسلم هر انسان ترقی خواهی است که نسبت به قهرمانان مثبت سرزمین و ملت خویش عشق بورزد و حتی به وجود آنها افتخار نیز بکند ، ولی اشتباهاتش را نادیده نگیرد .

هر انسانی دارای غرور ملی است و باید باشد، اما بدیهی است که موضوعات غرور انگیز و از آن جمله شخصیت های تاریخی محبوب يك زحمتکش و انقلابی ، و يك بهره کش و ارتجاعی نمی توانند و نباید همسان باشند. در زمانی که در نخستین سال جنگ جهانی اول نمایندگان یورژوازی درباره ملیت و میهن هیاهو راه انداخته بودند ، لنین مقاله معروف «درباره غرور ملی و لیکار روس ها (روس های کبیر)» را نوشت و برای این پرسش که «آیا ما پرولنارهای آگاه و لیکاروس از حس غرور ملی بری هستیم ؟» چنین پاسخ شایسته ای داد: « البته خیر اما زبان خود و میهن خود را دوست داریم. ما بیش از هر چیز کوشش می کنیم توده های زحمتکش آن (یعنی نه دهم جمعیت آن) را به سطح زندگی آگاهانه دموکرات ها و سوسیالیست ها ارتقاء دهیم. برای ما درد ناک تر از هر چیزی مشاهده و احساس زورگویی و ستمگری و اهانتی است که دؤخیمان تزاری و اشراف و سرمایه داران، میهن زیبای ما را دستخوش آن نموده اند. ما افتخار می کنیم که به این زورگویی ها از محیط ما. یعنی و لیکاروس ها پاسخ شایسته داده شد ؛ ما افتخار می کنیم که این محیط افرادی مثل رادیشچف ، و

دکابریست‌ها و انقلابی‌های رازنوجین را در سال‌های هفتاد قرن گذشته پرورش داد؛ ما افتخار می‌کنیم که طبقه کارگر و لیکاروس در سال ۱۹۰۵ حزب انقلابی نیرومند توده‌ها را بوجود آورد و موژیک و لیکاروس نیز در عین حال شروع به دموکرات شدن نمود و به سرنگون ساختن کشیش‌ها و ملاکان پرداخت ... ما از حس غرور ملی سرشاریم، زیرا ملت و لیکاروس نیز یک طبقه انقلابی بوجود آورد، ملت روس نیز ثابت نمود که قادر است سر مشق‌های عظیمی در مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم به بشریت بدهد ...»

عمواوغلی نیز همانند هر شخصیت تاریخی دیگر محصول شرایط تاریخی دوران خویش است و در جریان شرکت فعال در رویدادهای انقلابی و تجربه آموزی پویا از اتفاقات، تکامل پذیرفته. تا به دستبایی بر برنده‌ترین سلاح ایدئولوژیک جلا یافته در پیکارهای طبقاتی بین اردوهای کاروسرمایه نابل آمد، و افتخار پیوستن به صفوف پیشانی‌ترین رهروان راه رهایی انسان‌های عصر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را بدست آورده است. لحظه لحظه زندگی پر-محتوای این انقلابی حرفه‌ای که نیم قرن پیش از چگوارا با همان شور و ایمان سرشار به خاطر رهایش خلق‌های خاورمیانه با امپریالیسم و وابستگی‌نش رزمید، برای ماکد دست‌اندرکار پیشبرد جنبش رهایی بخش ملی مان تا مرز استقلال کامل سیاسی و اقتصادی هستیم و در راه تحقق انقلاب دموکراتیکمان تا فرا رویی به مرحله‌ای عالیتر پای می‌فشریم، آموزنده خواهد بود.

زندگینامه عمواوغلی با توجه به جنبه‌های یادشده است که باز نویسی می‌گردد. این زندگینامه در بر دارنده امراض نکوین شخصیت انسانی است کسه در بوتنه رویدادها چون فولاد آبدیده شد و در پرتو صداقت و فداکاری و درس آموزی از پراتیک و تئوری جواز عبور به جرگه انسان‌های طراز نوین را یافت.



## تولد، مهاجرت و تحصیل

در زمستان سال ۱۲۵۹ ش (۱۸۸۰) در شهر ارومیه در خانواده‌ایک طبیب سنتی پسری به دنیا آمد که او را حیدر نامیدند. طبیب یاد شده حکیم علی اکبر تاری و ثردی افشار- از مردان با فرهنگ و ترقی خواه و کوشنده روزگار خویش بوده، بجهت شغل خود با طبقات و قشرهای مختلف شهر و حومه آن آشنایی و نشست و برخاست داشته است. گو- اینکه ارومیه بجهت سکونت افراد ملیت‌ها و گروه‌هایی چون آسوری، یهودی، ارمنی، کرد و آذربایجانی شهری فارغ از فشار شدید تعصبات خشک و کور بشمار می‌رفت، با اینهمه علی اکبر مثل ده‌ها هزار هموطن خود نتوانست در زادگاه خویش به زندگی ادامه دهد و هنگامی که حیدر ۶ ساله بود، همراه خانواده‌اش راهی آن سوی ارس شد.

در آن تاریخ ده‌ها هزار ایرانی به علل و دلایل مختلف اقتصادی و اجتماعی، چون تحمل ناپذیری فشار دم‌افزون استثمار فئودالی- ناشی از توسعه مناسبات تجارتی و لوکس شدن بیش از پیش زندگی و بنا بر- این افزایش روزافزون مخارج و احتیاج به پول و در نتیجه اخذ بهره

---

۱- بعضی‌ها نیز مانند کسروی محل تولد عمواوغلی را شهر سلماس دانسته‌اند.

مالکانه پولی بیشتر و ... - تحمل سوزی ستم مأموران فاسد دولت استبدادی و شدت خفقان و نبودن آزادی؛ ورشکستگی و بیکاری و کار-یابی؛ تجارت و سیاحت و تحصیل و ... به سرزمین های دیگر و مخصوصاً به قفقاز مهاجرت (موقتی یا دائمی) می کردند . قفقاز سرزمینی بود که بجهت کشف و استخراج معادن مختلفی چون نفت و زغال و مس و توسعه صنعت و تجارت سرعت در راه سرمایه داری پیش می رفت و قابلیت جذب نیروی کار و سرمایه بیشتری را داشت . ده ها سرمایه دار آرمند غربی و روس و قفقازی در بخش های مختلف تولید سرمایه گذاری کرده بودند و چشم براه خیل کارگرانی بودند که از زور ناچاری نیروی بازوان خود را هرچه ارزانتر می فروختند و با هجوم خود به محل های مختلف تولید ، سطح مزد را تنزل می دادند .

عبداللهیف بر آنست که «... در ماورای قفقاز يك جمعیت چند صد هزار نفری ثابت ایرانی وجود داشت که در برخی از رشته های صنعتی» کار می کردند. کارگران ایرانی الاصل در سال ۱۸۹۳ (۲-۱۲۷۱) یازده درصد و در ۱۹۰۳ (۲-۱۲۸۱) بیست و دو درصد و در ۱۹۱۵ - (۴-۱۲۹۳) بیست و نه درصد کارگران صنایع نفت باکو را تشکیل می دادند . تنها در سال ۱۹۰۴ نزدیک به ۵۵ هزار عمه (کارگر غیر ماهر) از ایران به روسیه رفته بود . بنا به برآورد خانم بلو وادرسال ۱۹۰۵ تعداد ایرانیانی که از مرز روسیه عبور کرده اند ، در حدود ۳۰۰ هزار نفر بوده است . تقی زاده تعداد کارگران ایرانی در باکو را بین ۵۰ تا ۸۰ هزار (در پائیز و زمستان بیشتر و در تابستان کمتر) نوشته و ژنرال کنسول ایران در تفلیس ایرانیان مقیم آن شهر را که «اغلب فعله و عمله» بودند در

ما فقراء کاسب اجازه بگیرند که چند نفر از طرف خود وکیل روانه نمائیم ...»

( امضا وکالتا از قبل بیست هزار نفر ساکنین چهارقریه<sup>۱</sup> محال بادکوبه  
این سالک اردبیلی )

در یکی از شماره‌های روزنامهٔ نینی ایسکرا دربارهٔ ذهنیات و سطح آگاهی چنین افرادی که برای کار به قفقاز می‌رفتند، چنین آمده است :

« آن کارگر که از سرزمینی می‌آید که بیش از هر جای دیگری دستخوش استبداد بوده، بسیار عوام است و از چندی و چونی حقوق انسانی اصلاً تصویری ندارد. او بک عمر تمام عادت کرده است که دم بر نیورد و فرمانبردارانه و کورکورانه کار کند.»

اما چنین افرادی وقتی از دنیای سیاه استبداد به محیط آگاهی بخش رنج و کار و پیکار معادن و کارخانه‌های قفقاز وارد می‌شدند، خواه ناخواه بیدار می‌شدند و چشم و گوششان باز می‌شد و به احتمال قوی در مکتب مبارزات صنفی و سیاسی درس‌های دگرگون‌ساز می‌آموختند و پرورده می‌شدند و پیشروترین و آگاه‌ترین عناصر آنها راه به سازمان‌های نجات دهندهٔ طبقهٔ خود باز می‌کردند و تا میدان‌های نبردهای مسلحانهٔ باکو و تبریز ورشت ورده‌های نخست سازمان‌های حزبی همت و مجاهد و عدالت و کمونیست و کنگره‌های انترناسیونالیستی پیش می‌رفتند؛ همچون میر بشیر قاسموف<sup>۱</sup> - زاده شده در یکی از روستاهای

---

۱- میر بشیر قاسموف، در سال ۱۸۷۹ در یکی از روستاهای آذربایجان ایران بنام داش بولاغ به دنیا آمد. مثل هزاران زحمتکش دیگر به منظور یافتن کار در

مالکانه پولی بیشتر و ... - تحمل سوزی ستم مأموران فاسد دولت استبدادی و شدت خفقان و نبودن آزادی؛ ورشکستگی و بیکاری و کار-یابی؛ تجارت و سیاحت و تحصیل و ... به سرزمین های دیگر و مخصوصاً به قفقاز مهاجرت (موقتی یا دائمی) می کردند . قفقاز سرزمینی بود که بجهت کشف و استخراج معادن مختلفی چون نفت و زغال و مس و توسعه صنعت و تجارت بسرعت در راه سرمایه داری پیش می رفت و قابلیت جذب نیروی کار و سرمایه بیشتری را داشت . ده ها سرمایه دار آرمند غربی و روس و قفقازی در بخش های مختلف تولید سرمایه گذاری کرده بودند و چشم براه خیل کارگرانی بودند که از زور ناچاری نیروی بازوان خود را هر چه ارزانتر می فروختند و با هجوم خود به محل های مختلف تولید ، سطح مزد را تنزل می دادند .

عبدالله یف بر آنست که «... در ماورای قفقاز يك جمعیت چند صد هزار نفری ثابت ایرانی وجود داشت که در برخی از رشته های صنعتی» کار می کردند. کارگران ایرانی الاصل در سال ۱۸۹۳ (۲-۱۲۷۱) یازده درصد و در ۱۹۰۳ (۲-۱۲۸۱) بیست و دو درصد و در ۱۹۱۵ - (۴-۱۲۹۳) بیست و نه درصد کارگران صنایع نفت باکو را تشکیل می دادند . تنها در سال ۱۹۰۴ نزدیک به ۵۵ هزار عمه (کارگر غیر ماهر) از ایران به روسیه رفته بود . بنا به برآورد خانم بلو و ادرسال ۱۹۰۵ تعداد ایرانیانی که از مرز روسیه عبور کرده اند ، در حدود ۳۰۰ هزار نفر بوده است . تقی زاده تعداد کارگران ایرانی در باکو را بین ۵۰ تا ۸۰ هزار (در پائیز و زمستان بیشتر و در تابستان کمتر) نوشته و ژنرال کنسول ایران در تفلیس ایرانیان مقیم آن شهر را که «اغلب فعله و عمله» بودند در

سال ۱۳۰۷ ق (۱۲۶۸-۹ ش) ده هزار تن قید کرده است . سلطان زاده تعداد کارگران ایرانی را در ماوراء قفقاز و ترکستان در اوایل ۱۹۱۸ بالغ بر ۳۰۰ هزار نفر حدس زده است .

سید جعفر پیشه‌وری که سال‌هایی از عمر خود را در آن سوی ارس گذرانده بود، درباره زندگی مهاجران ایرانی آن سرزمین، چنین می‌نویسد :

«اگرچه در آنسوی مرز ایران ، مهاجرین و فراریان ایرانی را يك آغوش باز ، يك محیط ملایم ، يك زندگانی خالی از مشقت استقبال نمی‌کرد ، با وجود این ، این بیچاره‌ها بارد شدن از مرز نفس‌راحتی می‌کشیدند و می‌دانستند که از خطر ارباب و مأموران دولتی و اشرار بی‌رحم‌رهایی پیدا کرده، برای بکار بردن زحمت و فروختن زور بازوان خود محل کاری پیدا کرده ، می‌توانند شب را بدون هراس استراحت بکنند ... باکو ، این شهر طلای سیاه (نفت) و میلیونرها اگرچه از تمام دنیا کارگر و استادکار و کارشناس جلب می‌نمود ، ولی کارگر ایرانی از همه ارزانتر و پرکارتر و قانعتر بود . خود زارعین ایرانی که مجبوراً به عملگی کشیده شده بودند، به آنجا بیشتر رغبت می‌کردند؛ برای اینکه به وطن خودشان نزدیک بوده ، خیال می‌کردند هر وقت بخواهند می‌توانند مراجعت کنند. (در حالی که بسیاری از آنها در نتیجه سختی شرایط کار و عدم ایمنی آرزوی دیدن وطن و اقوام و آشنایان را در غربت به گور می‌بردند و ... ) ثانیاً از حیث زبان و مذهب و آداب و رسوم با اهالی محل توفیر زیادی نداشتند . لذا در آنجا خیلی هم دربندکار نبودند . از استیصال و بیچارگی حاضر می‌شدند پست‌ترین و دشوارترین کارها

را در مقابل مزد بسیار ناچیز گردن بگیرند ... »

در تأیید نوشته‌های پیشه‌وری گزارش یکی از نمایندگان دوره اول مجلس نیز که در شماره ۱۳ محرم ۱۳۲۵ جریده ملی (چاپ تبریز) درج گردیده، روشنگر است. این نماینده که همراه دیگر نمایندگان آذربایجان از تبریز عازم تهران بوده و در سر راه خود از طریق قفقاز با عده‌ای از کارگران ایرانی. مقیم قفقاز نیز ملاقات کرده بود، درباره آنها چنین می‌نویسد:

«... اهالی ایران، یعنی فعله‌های بی‌چاره و از وطن آواره که قریب ده‌هزار نفر در قریه صابونچی و بالانخانه در کارخانه‌های نفت با کمال عسرت و ذلت مشغول فعلگی هستند... زیاده از حد ملاقات ایشان موجب غصه و کدر گردید که بی‌چاره‌ها بجهت ذلت از ایران، از دست حکام و مالکین خودشان را در زیر پای چرخ‌ها و ماشین تلف کنند. فردای آن روز هم در قریه چرنوغرود که آن هم ده علیحده است و بقدر چهارهزار نفر رعیت ایران (در آنجا) مشغول فعلگی هستند... رفتیم. خدا شاهد است که ابداً بنده تا حال منظره‌ای مؤثر تر و غصه‌خیز تر جایی ندیده‌ام. بی‌چاره‌ها اکثرشان گریه می‌کردند که به روی اهل و عیال خود حسرت مانده‌اند...»

تعداد ایرانیان مهاجر تنها در باکو و حومه‌اش چندان زیاد بود که خواهان فرستادن نمایندگان خود به مجلس شورای ملی بودند. مثلاً در نامه‌ای به نمایندگان مجلس اول چنین می‌نویسند:

«... ما جماعت فعله و فقراء کاسب که در باد کوبه و سایر نقاط قفقاز ساکن هستیم زبانا به و کلای آذربایجان عرض نمودیم که به جهت

ما فقرا کاسب اجازه بگیرند که چند نفر از طرف خود وکیل روانه  
نمائیم ...»

( امضا و کالتا از قبل بیست هزار نفر ساکنین چهارقریه محال بادکوبه  
ابن سالک اردبیلی )

در یکی از شماره‌های روزنامه لنینی ایسکرا دربارهٔ ذهنیات و  
سطح آگاهی چنین افرادی که برای کار به قفقاز می‌رفتند ، چنین آمده  
است :

« آن کارگر که از سرزمینی می‌آید که بیش از هر جای دیگری  
دستخوش استبداد بوده ، بسیار عوام است و از چندی و چونی حقوق  
انسانی اصلا تصویری ندارد . او یک عمر تمام عادت کرده است که دم  
بر نیاورد و فرمانبردارانه و کورکورانه کار کند . »

اما چنین افرادی وقتی از دنیای سیاه استبداد به محیط آگاهی  
بخش رنج و کار و پیکار معادن و کارخانه‌های قفقاز وارد می‌شدند ، خواه  
ناخواه بیدار می‌شدند و چشم و گوششان باز می‌شد و به احتمال قوی  
در مکتب مبارزات صنفی و سیاسی درس‌های دگرگون‌ساز می‌آموختند  
و پرورده می‌شدند و پیشروترین و آگاه‌ترین عناصر آنها راه به سازمان-  
های نجات دهندهٔ طبقهٔ خود باز می‌کردند و تا میدان‌های نبردهای  
مسلحانهٔ باکو و تبریز ورشت ورده‌های نخست سازمان‌های حزبی همت  
و مجاهد و عدالت و کمونیست و کنگره‌های انترناسیونالیستی پیش  
می‌رفتند ؛ همچون میربشیر قاسموف<sup>۱</sup> - زاده شده در یکی از روستاهای

---

۱- میربشیر قاسموف، در سال ۱۸۷۹ در یکی از روستاهای آذربایجان  
ایران بنام داش بولاغ به دنیا آمد. مثل هزاران زحمتکش دیگر به منظور یافتن کار در

آذربایجان ایران- که تا مقام صدارت کمیته اجرائی مرکزی آذربایجان شوروی صعود کرد. او در نخستین دیدارش با لنین در سال ۱۹۲۰؛ خود را چنین معرفی کرد:

«پاول ... استادکار روسی بود که به من عقل و کمال داد... نه ناگهانی و در یک لحظه؛ بعد از آنکه حالیم کردم برای انجام چه کار- هایی قادر هستم، برایم توصیه کرد که درباره شرایط شاق کاروزندگیمان، ضرورت مبارزه برای افزایش کارمزد در بین کارگران معتبر مسلمان دست به تبلیغات بزنم. برایم توصیه کرد که در راه ایجاد رابطه بین زحمتکشان مسلمان با زحمتکشان روسی و ارمنی تلاش کنم ... بعد وارد «همت» شدم. عضو دسته رزمی بلشویک‌ها و عضو نخستین شورای نمایندگان کارگران باکوشدم ... چنان گمان می‌برم که اصل راه کارگر است.»

---

حدود ۱۷ سالگی به آن سوی ارس رفت و در معادن نفت باکو به کار پرداخت و یک سال بعد به مبارزه انقلابی پرولتاریای باکو پیوست و در ۱۸۹۸ به یکی از محافل سوسیال‌دموکرات وارد شد. در اعتصابات کاری باکو و انقلاب ۱۹۰۵-۷ فعالانه شرکت کرد. در ۱۹۰۵ به عضویت نخستین شورای نمایندگان کارگران باکو در آمد. در ۱۹۰۸ بنا به دستور حزب از مرز گذشت و در انقلاب ایران شرکت کرد. در انقلاب ۱۹۱۷ و حوادث بعد از آن در گر- مخاه سرنوشت‌سازترین مبارزات تاریخ حضور داشت. در نخستین کنگره حزب کمونیست آذربایجان شوروی به عضویت کمیته مرکزی پذیرفته شد. در سال ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ با لنین دیدار کرد و در کنگره نخست حزب کمونیست ایران در انزلی بعنوان مهمان شرکت نمود و سرانجام به صدارت کمیته اجرائی مرکزی آذربایجان شوروی رسید. دوبار به افتخار دریافت جایزه لنین نایل آمد و در سال ۱۹۴۹ در باکو در گذشت.



علت اینکه به امر مهاجرت ایرانیان به آن سوی ارس مفصل تر پرداختیم ، هم نشان دادن این واقعیت بود که مهاجرت خانواده قهرمانمان امری استثنائی و غیرعادی نبوده و نیز افکندن پرتوی بود به بخشی از زمینه فراگیری ها و فعالیت های سیاسی حیدر در سال های نخست زندگی .

علی اکبر تاری و ثردی (زاده) بعد از گذشتن از مرز و بعد از مدتی دوندگی برای یافتن اقامتگاهی مناسب، سرانجام در یکی از شهرهای ارمنستان که امروزه لنینکان نامیده می شود و در آن تاریخ الکساندر و پل نامیده می شد ، رحل اقامت افکند و به تبعیت دولت روسیه درآمد و مأموران روس شهرت تاری و ثردیف را در اسناد احوال او و افسراد خانواده اش ثبت کردند. علی اکبر با کمک شوهرخواهر خود که تاجر ثروتمندی بود و پیشتر از وی در الکساندر و پل اقامت داشت، چرخ زندگی را راه انداخت و بهمان شغل پیشین خود ، طبابت پرداخت .

علی اکبر خود مرد با فرهنگی بود و با زبان های فارسی ، عربی ، ترکی ، فرانسه ، لاتین و ارمنی آشنائی داشت و اساساً یکی از علل مهاجرتش به ماورای قفقاز وجود امکانات فرهنگی و آموزشی در این سرزمین بود. حیدر و برادر بزرگش عباس در الکساندر و پل به مدرسه گذاشته شدند . حیدر بعد از به پایان رساندن کلاس پنجم مدرسه ابتدائی روس که در آنجا زبان های روسی و ارمنی را فرا گرفته بود ، به گیمنازیا ( مدرسه

---

۱- فریدون بازرگان که مدعی است پدرش با حیدر عمواوغلی آشنایی داشته ، بر آنست که « پدر حیدر خان در شهرهای قارص و الکساندر و پل تجارت پارچه و قناریز و فرش را پیشه خود ساخته بود . »

متوسطه) در ایروان - مرکز ارمنستان - وارد شد؛ او در این مدرسه  
بازبان آلمانی آشنائی یافت و بعد از به پایان آوردن این مدرسه به تفلیس  
(مرکز گرجستان) رفت و بعد از احراز موفقیت چشمه‌گیر در امتحانات  
ورودی دشوار مدرسه پلی‌تکنیک، در همان مدرسه که تنها مدرسه فنی  
در سراسر ماورای قفقاز بود و محل تحصیل فرزندان متنفذان محلی  
بشمار می‌آمد، ادامه تحصیل داد. او هم زمان با رفتن به این مدرسه با  
مسائل سیاسی آشنایی پیدا کرد و چنانکه خود گفته است «از دوازده  
سالگی داخل در امور سیاسی» شد.

حیدر ضمن تحصیل، با آثار نویسندگان روشنگری چون پوشکین  
لرمانتوف، گوگول، تولستوی، و کم‌وبیش با نوشته‌های دموکرات  
های انقلابی‌یی چون هرزن، چرنیشفسکی، دوپرو و لیوبوف، آخوندوف  
و ... آشنا شد و دایرهٔ جهان بینی خود را وسعت بیشتری بخشید. پدر  
کینه‌ای که در همان سال‌های کودکی نسبت به ستم و زورگویی در  
وجود حیدر کاشته شده بود، در سال‌های بعد در محیط ماورای قفقاز که  
گرفتار ستم مضاعف استیلاگران تزاری و فئودال‌های از نفس نیفتاده محلی  
و سرمایه‌داران تازه به دوران رسیده بود، رشد یافت و حیدر را بیش از پیش  
به یافتن سبب‌های واقعی بدبختی‌های هم‌نوعانش تشویق کرد. وی  
در همین دوره با ادبیات و آثار مارکسیستی که در اواخر قرن نوزدهم در  
سراسر قلمرو تزاران زمینه انتشار مساعدی برای خود یافته بود،  
آشنا شد.

## تربیت انقلابی

حیدر در آخرین سال‌های آخرین دههٔ قرن نوزدهم در مدرسهٔ پلی‌تکنیک تفلیس، یکی از پرتب‌وتاب‌ترین شهرهای قفقاز از نظر فعالیت‌های سیاسی، به تحصیل اشتغال داشت و تحت تأثیر محیطی که شرایط عینی و ذهنی انقلاب ۷-۱۹۰۵ در آن فراهم می‌آمد، با اندیشه‌های انقلابی و بویژه مارکسیسم آشنایی یافت.

روسیهٔ تزاری در همین دورهٔ گذار از قرن نوزدهم به قرن بیستم با گام‌های بلندی در راه رشد سرمایه‌داری پیش می‌رفت و به رغم اینکه هنوز سرواژ کاملاً ریشه‌کن نشده بود و دولت فتودالی بر حیات اقتصادی تسلط داشت و نتیجتاً در سر راه رشد سرمایه‌داری مانع ایجاد می‌کرد، در حال وارد شدن به آخرین مرحلهٔ رشد سرمایه‌داری، یعنی امپریالیسم بود. لنین در کتاب «رشد سرمایه‌داری در روسیه» که در فاصلهٔ سال‌های ۹۹-۱۸۹۶ در زندان و تبعید تألیفش کرده‌است، رشد سرمایه‌داری را نه تنها در بخش صنعت، بلکه در بخش کشاورزی نیز با آمار و ارقام و

استدلال نشان داده است. مثلاً شماره کارخانه‌ها از سال ۱۸۶۶ تا ۱۸۹۰ در آن سرزمین از ۲۵۰۰ به ۶۰۰۰ رسید و کارخانه‌های عظیمی با ظرفیت هزارها کارگر تأسیس یافت. آخرین دهه قرن نوزدهم دوره اعتلای صنعتی بوده، سیل روزافزون سرمایه‌های خارجی به سوی منابع ثروت روسیه روان بود.

بدیهی است که رشد نیروهای تولیدی و مناسبات سرمایه‌داری در سراسر روسیه هماهنگ نبوده، بعضی مناطق از این بابت رشد یافته‌تر از مناطق دیگر بشمار می‌رفتند. در این میان منطقه ماورای قفقاز بجهت توسعه صنایع نفت و استخراج مس و بهره برداری از معادن زغال و منگنز و... با سرعت روز افزونی در زمینه سرمایه‌داری پیشرفت می‌کرد. ماورای قفقاز و از آن میان آذربایجان و ارمنستان و گرجستان مستعمره روسیه تزاری محسوب می‌گشتند و این منطقه در حقیقت با تازیانه استثمار و استعمار بود که در راه سرمایه‌داری رانده می‌شد و به نوشته لنین سرمایه‌داری روسی بود که قفقاز را به میدان گردش کالای جهان کشانده، خصوصیات محلی آن، یعنی بقایای انزوای عتیق پدر شاهی را محومی کرد و سرزمینی را که از اقتصاد جهانی برکنار بود، به سرزمین صاحبان چاه‌های نفت و بازرگانان شراب و تهیه‌کنندگان کالاهای مختلف بدل می‌کرد. در این میان شهر باکو بجهت داشتن منابع سرشار نفت وضع خاصی داشت و از کانون‌های عمده جنبش کارگری بشمار می‌آمد. در صنایع نفت باکو نه تنها روس‌ها، بلکه اروپائیان هم سرمایه‌گذاری کرده بودند. نخستین چاه نفت در سال

۱۸۷۱ بود که در حومه باکو به نفت رسید و در طی ۳۰ سال تعداد چاه‌های نفت از ۱۷۰۰ حلقه گذشت. نفت باکو در آخرین دهه قرن نوزدهم به سراسر روسیه و ایران صادر می‌شد. در همین دهه نفت باکورا و رود نفت آمریکا را به روسیه بست. گفته شده است که در سال ۱۹۰۱ بیش از نصف نفت مصرفی جهان در باکو استخراج می‌شده است. پیشرفت صنایع استخراج و پالایش نفت و رواج صنایع دیگر باعث افزایش روز افزون تعداد کارگران و در نتیجه تقویت و تشدید جنبش کارگری می‌گردید. بطور مثال در سال ۱۸۷۹ تنها ۱۸۰۰ کارگر در باکو به کار اشتغال داشت و تعداد کارگران همان شهر در سال ۱۹۰۵ سربه ۲۸ هزار نفر می‌زد.

در آستانه قرن بیستم بیش از ۱۰ میلیون کارگر مزدبگیر در بخش‌های صنعت و کشاورزی روسیه به کار اشتغال داشتند. البته در این میان تنها در حدود سه میلیون کارگر در مؤسسات صنعتی بزرگ و راه آهن کار می‌کردند و پرولتاریای روسیه به رغم کمیت غیر قابل توجهش، بجهت تمرکز مؤسسات صنعتی، در چند ناحیه و شدید بودن تضادهای طبقاتی دارای سطح آگاهی طبقاتی و روحیه مبارزاتی بالایی بود. از این نظر بود که لنین تأکید می‌کرد که اگر چه طبقه کارگر در حال حاضر از لحاظ تعداد نفرات زیاد نیست، با این همه نیروی بزرگی بشمار می‌آید و وظیفه دارد و می‌تواند جنبش انقلابی را در سراسر کشور رهبری کند. بطور کلی می‌توان گفت که رشد مناسبات سرمایه‌داری در روسیه و از آن جمله قفقاز باعث رشد طبقه کارگر، بمثابة گورکن سرمایه‌داری و برپادارنده جامعه نوین سوسیالیستی بود.

پیدایش و شکل‌گیری طبقه کارگر روسیه در نیمه دوم قرن نوزدهم

شاق تر شدن شرایط زندگی کارگران، در نتیجهٔ افزوده شدن استثمار سرمایه داری بر بهره‌کشی فئودالی و ستم بقایای سرواژ و حکومت استبدادی، ضرورت پیدایش حزب طراز نوین این طبقه را ایجاب می‌کرد و این حزب در جریان مبارزهٔ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی این طبقهٔ بالنده در آخرین سال‌های قرن نوزدهم بوجود آمده، در میدان مبارزه چنان پرورده و آب‌دیده شد که توان رهبری نخستین انقلاب پیروزمند سوسیالیستی را فراچنگ آورد. از آنجایی که جریان زندگی سیاسی قهرمان ما با تاریخ تشکیل و تکامل حزب طبقهٔ کارگر روسیه پیوندی مداوم دارد، نظری گذرا بر تاریخچهٔ این حزب ضروری می‌نماید.

نخستین سازمان مارکسیستی روسیه، «گروه آزادی کار» بود که در سال ۱۸۸۳ - سال درگذشت مارکس - توسط پلخانف و تنی چند از روشنفکران انقلابی روسی که ابتدا گراشات نارودنیکوی داشته‌اند، در خارج از روسیه تشکیل گردید. کار عمدهٔ این گروه ترجمهٔ آثار مارکس و انگلس به زبان روسی بود. پلخانف کتاب‌ها و مقالاتی نیز در ترویج مارکسیسم و نقد نظریات بنیادین و دینیک‌ها نوشت. لنین به رغم اختلافات اصولی که با پلخانف داشت، ارزش خاصی به آثار وی قایل شده، در سال ۱۹۲۱ اظهار داشت که «تا کنون در هیچ جای دنیا بهتر از آثار او دربارهٔ مارکسیسم نوشته نشده است.» گذشته از گروه آزادی کار، گروه‌ها و محافل مارکسیستی دیگری هم بی‌آنکه ارتباطی با یکدیگر داشته باشند، در بعضی از شهرهای بزرگ بوجود آمدند. گفتنی است که «گروه آزادی کار» تنها از لحاظ نظری بنیانگذار سوسیال دموکراسی

بشمار می‌رود و هنوز جنبش کارگری با اندیشه مارکسیستی درهم نیامیخته بود. بعدها و در اواسط آخرین دههٔ قرن نوزدهم بود که گسترش روز - افزون مبارزهٔ پرولتاریا و تبدیل اعتصابات اقتصادی کارگران به تظاهرات سیاسی و فعالیت سازمان‌های مارکسیستی که در بعضی از شهرهای بزرگ تشکیل یافته بودند، شرایط لازم برای پیوند سوسیالیسم علمی با جنبش توده‌ای کارگری پدید آمد و بدین ترتیب زمینه برای تشکیل حزب مارکسیستی در آن سرزمین فراهم گشت. لنین جوان که سه چهار سال بعد از تشکیل گروه آزادی کار با مارکسیسم آشنا شده، بطور عمیق و خلاقانه به مطالعه و کاربرد آن پرداخته بود، در سال ۱۸۹۵ «اتحادیهٔ مبارزه برای رهایی طبقهٔ کارگر» را با بهم پیوستن محافل گوناگون مارکسیستی در پترزبورگ پدید آورد و سعی در پیوند دادن تلاش‌های این اتحادیه با جنبش بالندهٔ طبقهٔ کارگر در آن شهر و مناطق دیگر کارگری کرد و در این راه موفق یافت. اما چند ماه بعد از تشکیل اتحادیه، لنین وعده‌ای از رهبران اتحادیه دستگیر و زندانی و تبعید شدند ولی به رغم این ضربه، اتحادیه به حیات خود ادامه داد و یک اعتصاب کارگری را که شهرهای مسکو، کیف و... را نیز دربر گرفت رهبری کرد و میدان فعالیت روز بروز گسترش یافته‌ای به دست آورد. در این زمان که لنین بعد از مدتی در زندان ماندن در تبعیدگاه سیبری به سر می‌برد، اتحادیه که به شاخهٔ اصلی جنبش سوسیال دموکراسی روسیه تبدیل شده بود، رشد بیشتری یافت. در سال ۱۸۹۸ کنگره‌ای پنهانی با شرکت نمایندگان سازمان‌های مختلف سوسیال دموکرات و بمنظور متحد ساختن سازمان‌های یاد شده تشکیل یافت که اگرچه در این راه توفیقی به دست نیامد،

مقدمه‌ای شد برای تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر در روسیه. بنا بر این هنوز در آخرین سال‌های قرن نوزدهم آن‌چنان حزب کارگری بی‌که عملاً دارای سازمان واحد متمرکز نباشد، در روسیه وجود نیامده بود. سازمانهای سوسیال دموکرات بی آنکه دارای برنامه و اساسنامه و مرامنامه و تاکتیک واحدی باشند، بطور مستقل در مناطق کارگری و از آن جمله در کانونهای کارگری قفقاز رشد می‌یافتند. در چنین گپرو-داری است که لنین در سال ۱۹۰۰ از تبعید آزاد می‌گردد و برای بوجود آوردن يك روزنامه سراسری، بمنظور متحد کردن تمام سازمانهای سوسیال دموکراسی و آوردن همه آنها به زیر یک پرچم مبارزاتی، بعد از تدارك مقدمات کار در داخل روسیه، عازم اروپا می‌گردد و در پرتو این تلاش‌های سازمان بخش، نخستین شماره روزنامه ایسکرا در آخرین ماه سال ۱۹۰۰ از چاپ بیرون می‌آید.

در همین سالهاست که حیدر در تفلیس، مرکز گرجستان و یکی از کانونهای فعال جنبش کارگری و سوسیال دموکراسی، در مدرسه عالی پلی‌تکنیک آن شهر تحصیل و مبارزه می‌کرد. در مورد مدرسه دیگر در تفلیس که در همان سال هم محل تحصیل استالین بوده است، چنین نوشته‌اند: «دبیرستان علوم دینی تفلیس در آن موقع کانون انتشار هرگونه عقاید آزادی طلبانه اعم از عقاید ناسیونالیستی نارودنیک و مارکیستی انترناسیونالیستی در میان جوانان بود...» نویسندگان بیوگرافی استالین که هم سن و سال حیدر بوده و خواهم دید که در همان سالها با او آشنایی نیز داشته است، نوشته‌اند که در سالهای ۷ - ۱۸۹۶ استالین در رأس محفل های مارکیستی دبیرستان (دینی) قرار گرفت و در ماه اوت ۱۸۹۸



رسماً به حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه در تفلیس پیوست. استالین عضویت گروه مسامه-داسی را که نخستین سازمان سوسیال دموکراسی گرجستان بود، پذیرفت. این گروه در سالهای ۸-۱۸۹۳ در انتشار اندیشه های مارکسیستی نقش نسبتاً مثبتی ایفا کرد. مسامه-داسی از حیث ترکیب همگون نبود و اکثریت اعضای آن پیرو «مارکسیسم علنی» و متمایل به ناسیونالیسم بورژوازی بودند. استالین، کتسخولی، تسو-لوکیدزه هسترهربری اقلیت انقلابی مارکسیستی را در گروه یاد شده تشکیل دادند. همین اقلیت انقلابی به نطفه سوسیال دموکراسی انقلابی در گرجستان تبدیل شد.

ماورای قفقاز یکی از تبعیدگاه های انقلابیون روسی بود و در دهه آخر قرن نوزدهم تبعیدیان انقلابی مارکسیست در تروویج ایدئولوژی مارکسیستی در این سامان نقش فعال و مؤثری ایفا کردند. استالین گفته است که «از سن پانزده سالگی (از ۱۸۹۴) یعنی از همان هنگامی که من با گروه های مخفی مارکسیست های روسی، که آن موقع در ماورای قفقاز زندگی می کردند، ارتباط پیدا کردم، داخل جنبش انقلابی شدم. این گروه ها در من تأثیر عمیقی داشتند و طعم ادبیات مخفی مارکسیستی را به من چشانده اند.» در بین کتابهایی که در این تاریخ در محافل مارکسیستی تفلیس و بطور کلی قفقاز و سراسر روسیه مورد مطالعه قرار می گرفته، می توان از کاپیتال، مانیفست، فقر فلسفه، لودویک فویرباخ، تکامل سوسیالیسم و... که توسط گروه آزادی کار به روسی ترجمه شده بودند. و از آثار بلخانف و لنین نیز که بی دریغ انتشار می یافتند، نام برد.

حیدر پیش از آنکه به تفلیس بیاید، در ایروان با مارکسیسم

آشنایی یافته بود. خود وی در خاطراتش نوشته است که «در سال ۱۸۹۶، بهنگام تحصیل در مدرسه متوسطه، وارد انجمن سیاسی که زیر رهبری آماياك اووانسیان (ناظم مدرسه) بود، وارد شدم. در این انجمن ادبیات انقلابی و بویژه کاپیتال مارکس مورد مطالعه قرار می گرفت. «حیدر سپس ادامه میدهد که «در سال ۱۸۹۸ بهنگامی که دانشجوی مدرسه تکنیکی تفلیس - که محل فعالیت شدید تشکیلات حزبی بود - بودم، وارد صفوف حزب شدم.»

زهر خانم، مادر حیدر که زنی با فرهنگ بوده، درباره فعالیت های سیاسی حیدر جوان چنین گفته است :

« او هر زمان که از سفر تفلیس (به الکساندروپل) بازمی گشت، مقدار زیادی کتاب و کتابچه و روزنامه با خود می آورد. عصرها دوستان همکلاس دوران تحصیلی او چون لهوون، و اختانق، برادران نالبندیان، آوانس چریکچیان، آرشاک آکوپیان و دیگران می آمدند. آنها هر روز ساعت ها در خلوت گفتگو می کردند. گاهی این گفتگوها تا نیمه شب

---

۱- علی شمیده- مؤلف کتاب قهرمان آزادی. باکو ۱۹۷۲- نوشته است که این خاطرات حیدر باصرار نریمان نریمانوف در سال ۱۹۴۰ نوشته شده است و نسخه ای از آن را مصطفی تاری و ژردیف (برادر کوچک حیدرخان) در اختیار وی (شمیده) گذاشته است. مصطفی تاری و ژردیف همچنین مدارك مفصلی در اختیار زنده یاد علی امیرخیزی که با حیدر آشنایی داشته و مقاله ارزنده ای بمناسبت نودمین سال تولد وی نوشته، گذاشته است.

حیدر همچنین تفصیل احوال خود را از بدو ورود به ایران تا موقع قتل اتابك برای ابراهیم منشی زاده تقریر کرده که بعدها همین تقریرات در مجله یادگار، سال ۳، شماره ۵ به چاپ رسید.

ادامه می‌یافت . در سال‌های ۱۹۰۰-۱۸۹۸ انقلابیونی چون میخاسه‌خاکایا ، فیلیپ ماخارادزه ، آوئل ینو کیدزه ، یوسف جو قاشویلی (استالین) و دیگران همراه حیدر از تفلیس به الکساندروپل می‌آمدند .»

زهرانخانم خاطر نشان می‌سازد که در سال‌های ۴-۱۹۰۳ انقلابیون برجسته‌ای چون نریمان نریمانوف ، شالو اثللیاوا ، لزاوا ، سرگو اورجو- نیکیدزه از باکو و تفلیس و شهرهای دیگر به خانه آنها آمد و رفت می‌کرده‌اند . از نامه‌هایی که زهرانخانم در سال ۱۹۲۹ و ۱۹۳۳ به ینو - کیدزه (دبیر کمیته اجرائی مرکزی شوروی) و سرگو اورجو نیکیدزه (کمیسر خلق) فرستاده ، چنین بر می‌آید که وی گذشته از انقلابیون نامبرده ، انقلابیون دیگری را نیز که تحت تعقیب بوده‌اند ، بارها پنهان کرده و انقلابیون به او لقب ماما شا (مادر انقلاب) داده بودند. ینو کیدزه و اورجو نیکیدزه هر دو نامه‌های قدرشناسانه‌ای در پاسخ نامه‌های زهرانخانم نوشتند و متذکر شدند که خانواده حیدرخان باید که از حقوقی برابر با حقوق خانواده‌های ۴۶ کمیسر باکو برخوردار شوند .

ع . شمیده ، خاطر نشان می‌سازد که خانه حیدرخان در الکسا- ندروپل به یکی از مراکز ملاقات انقلابیون تبدیل شده بود. گفته شده است که در خانه حیدر واقع در الکساندروپل انبار اسلحه و ادبیات انقلابی وجود داشته است . محمدعلی جمال‌زاده یادآوری کرده است که از خود حیدرخان شنیده بود که وی روزی باتفاق تنی چند از رفقای خود در قفقاز بانکی را زده ، پول‌های بدست آمده را در راه انقلاب خرج کرده بوده‌اند. درباره استالین نیز گفته‌اند که در این سال‌ها بمنظور کمک به انقلاب به چنین کارهایی دست می‌زده است .

جنبش کارگری در گرجستان بتدریج از دایره تبلیغات محفل‌ها به مرحله تبلیغات سیاسی توده‌ای گام می‌گذارد و با سوسیالیسم علمی درهم می‌آمیزد. نخستین روزنامه مخفی سوسیال دموکرات‌های گرجی بنام بردزولا (مبارزه) به پیروی از ایسکرا در سال ۱۹۰۱ انتشار می‌یابد. شینامه‌هایی نیز که به شیوه‌ای مبتکرانه نوشته می‌شد، به نوشته ایسکرای لنین «تمام کوی و برزن‌های تفلیس را پر می‌کرد.»

درباره چنین محیطی است که استالین می‌نویسد: «برای نخستین بار در محیط کارگران تفلیس تعمیم جنگی انقلابی دیدم و کارگران تفلیس اولین معلمان من بودند.» و آیا همان کارگران، قهرمان ما را نیز که در آن سالها در همانجا تحصیل و مبارزه می‌کرده، تعمیم انقلابی دادند؟

## در شهر کارگران نفت

حیدر بعد از پایان تحصیل و گرفتن دیپلم مهندسی برق، در اوایل سال ۱۹۰۱ به باکو می‌رود و زیر نظر ل. ب. کراسین<sup>۱</sup>، یکی از هم‌زمان‌ترین، در تأسیس نیروگاه برق بایلوو<sup>۲</sup> بعنوان مهندس الکترونیک شرکت می‌کند. همکاری حیدر با کراسین و آشنائیش با اینوکیدزه<sup>۳</sup> که

---

۱ - Krasin (لئونید بوریسوویچ) ۱۹۲۶-۱۸۷۰. از حدود سال‌های ۱۸۹۰ به سوسیال‌دموکرات‌ها پیوست و بعد از گذراندن دوره دوم حزب در سال ۱۹۰۳ از بلشویک‌ها پیروی کرد. کراسین که یک مهندس برق بود، در یافتن کار برای مبارزان حزبی و تهیه امکانات مالی بمنظور برطرف کردن بعضی از احتیاجات حزب نقش فعال داشت. او بعد از انقلاب اکتبر به مقامات عالی اقتصادی و سیاسی چون عضویت شورای عالی اقتصادی، کمیسری تجارت و صنعت و کمیسری خارجه رسید.

۲ - yenukidze (آوئل سافرونوویچ) ۱۹۳۷-۱۸۷۸-۱۸۹۸. بدعضویت حزب درآمد. در تفلیس بین کارگران راه آهن و در باکو فعالیت انقلابی کرد. یکی از سازمان‌دهندگان کار تکثیر و انتشار روزنامه اسپکرا بود. در چاپخانه‌های زیرزمینی باکو (نینا) و پترسبورگ کار کرد. بارها به زندان افتاد. بالتین و کروپسکایا مکاتبه داشت. بعد از انقلاب اکتبر عضو پریودیوم و دبیر کمیته اجرائی مرکزی سراسر روسیه شد.

هر دو از سوسیال دموکرات‌های فعال قفقاز و از انتشار دهندگان روز-  
نامه ایسکرای لنین بودند، جالب توجه است. می‌دانیم که انتشار روز-  
نامه ایسکرا بعد از مهاجرت لنین به اروپا و در نتیجه تلاش شبانه‌روزی  
او و با همکاری افراد گروه آزادی‌کار از دسامبر ۱۹۰۰ (آذر ۱۲۷۹)  
شروع گردید. منظور لنین از انتشار دادن این روزنامه سراسری غیر  
علنی پیوند دادن سازمان‌های جدا از هم مارکسیستی در مناطق مختلف  
روسیه و بوجود آوردن زمینه تشکیل يك حزب فراگیر بود. روزنامه  
ابتدا در مونیخ و از اوایل سال ۱۹۰۲ در لندن و از بهار سال ۱۹۰۳ به  
بعد در ژنو چاپ و بطور قاجاق به روسیه فرستاده می‌شد و بعد از رسیدن  
به روسیه در چاپخانه زیرزمینی نینا<sup>۱</sup> در باکو و چاپخانه‌ای در کیشنیف  
تکثیر می‌گردید و در بین اعضا و هواداران روز افزون حزب سوسیال  
دموکرات‌کاری روسیه پخش می‌شد. جالب توجه است که یکی از

---

۱- نینا نام مستعار يك چاپخانه زیرزمینی بود که بنا به رهنمود لنین و به منظور  
تکثیر روزنامه ایسکرا در باکو تأسیس گردید. در این چاپخانه غیر از تکثیر ایسکر  
روزنامه بردزولا، ارگان سوسیال دموکرات‌های گرجستان، «مبارزه پرولتاریا»  
ارگان کمیته انفاق قفقاز و کتاب‌هایی چون «ما نیست کمونیست»، «بدتنگدستان  
روسیه» و... نیز چاپ گردید. ثابت رحمان‌رمان تاریخی معروف خود را که به همت  
سیروس مددی به فارسی برگردانده شده، با توجه به نقش فوق‌العاده چاپخانه  
یادشده در جنبش پرولتاریای باکو، نینا نامگذاری کرده است. کروپسکایا همسر  
لنین درباره اهمیت این چاپخانه گفته است که «نینا تقریباً سراسر روسیه را با  
ایسکرا تجهیز می‌کرد.» برای اطلاع بیشتر در پیرامون این چاپخانه رجوع  
مجله علم و حیات، شماره ۵ سال ۱۹۸۰ ص ۹-۲۷ (مصاحبه مدیر موزه چاپخانه  
نینا.)

راه‌های ارسال نسخه‌های ایسکرا و روزنامه‌ها و کتاب‌ها و جزوات و اعلامیه‌های انقلابی به روسیه، راه وین، تبریز، باکو بوده است. بسته‌های پستی از اروپا به تبریز فرستاده می‌شد و از تبریز به یاری و تدبیر انقلابیون این سامان از طریق اردبیل و آستارا به باکو ارسال می‌گردید. کس یا کسانی که بسته‌های یادشده در تبریز به آدرس آنها فرستاده می‌شد، تاکنون شناخته نشده‌اند. در نامه‌ای که گالپرین<sup>۱</sup> در ماه ۱۹۰۱ برای هیئت تحریریه ایسکرا و از آن جمله لنین که در آن تاریخ در مونیخ بوده‌اند، فرستاده، آدرس تبریز نوشته شده، اما متأسفانه این آدرس بنا به توضیح ناشر مجموعه آثار لنین ناخوانا بوده است. بدیهی است که خوانا بودن این آدرس می‌توانست به روشن کردن گوشه‌ای از مناسبات سوسیال‌دموکرات‌های روسیه با انقلابیون ایرانی کمک ارزنده‌ای بکند. بنا به اسناد موجود در تبریز دهه نخست قرن بیستم بودند سوسیال‌دموکرات‌هایی که بمنظور حل مشکلات تئوریک خود با شخصیت‌هایی چون کائوتسکی و پلخانوف مکاتبه می‌کردند. برخلاف ناشناخته

۱ - Galperin ۱۹۵۱ - ۱۸۷۲ - ۱۸۹۸ بدجنیش انقلابی پیوست.

برای تدوین وسایل و امکانات انتشار ایسکرا در بهار ۱۹۰۱ به باکو اعزام گردید و در کنار سازمان‌دهی کمیته باکوی حزب و تأسیس چاپخانه زیرزمینی و تکثیر و انتشار ایسکرا و نشریات و اعلامیه‌ها و کتابهای انقلابی از هیچ کوششی دریغ نوزید. دکتر سلام‌الله جاوید در مورد این نام گرفتار اشتباه غریبی شده است؛ بقرار زیر: همکاری دو سازمان (مرکز غیبی و همت) تا بدانجا رسید که لنین اعلامیه‌های خود را که نام غولین داشت، از راه «تبریز ... به روسیه می‌فرستاد.» فریلون آدمیت هم همین نام را بدتبعیت از سلام‌الله جاوید غولین ضبط کرده است.

ماندن رابط یا رابطان ایسکرا در تبریز، وجود سندی حاکی از شرکت اسدالله غفارزاده<sup>۱</sup> سوسیال دموکرات رزمنده اردبیلی و یکی از برجسته ترین بنیانگذاران حزب عدالت (کمونیست) ایران، در رساندن بسته های ایسکرا و مطبوعات دیگر از اردبیل به آستارا می باشد. سند یاد

۱- اسدالله غفارزاده، در ۱۸۸۵ در اردبیل به دنیا آمد. در ۱۹۰۳ مثل هزاران هموطن زحمتکش خود بدنبال یافتن کار از ارس گذشت و در باکو به نفتگری پرداخت. در مبارزات کارگری شرکت کرد و در ۱۹۰۵ در صفوف حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه و سپس گروه همت وارد شد. در سازماندهی کمک به انقلابیون ایران از هیچ کوششی دریغ نورزید و در سال های ارتجاع استولیستی و سال های بعد از آن و در روزهای انقلاب های فوریه و اکتبر هم دوش بلشویک ها مبارزه کرد. در ۱۹۱۶ گروه عدالت را که بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ تبدیل به حزب شد، با یاری تنی چند از انقلابیون ایرانی در باکو تشکیل داد. در سال ۱۹۱۸ بمنظور تشکیل جبهه ضد سلطنت و ضد امپریالیستی و ایجاد ارتباط با کوچک خان به گیلان آمد و هم در آنجا سه سال پیش از شهادت حیدر عمو اوغلی و بمانند او، به دست مرتجعان خود فروخته به قتل رسید.

پیشه وری که غفارزاده را از نزدیک می شناخته، با احترام خاصی از او سخن می گوید و ضمن نوشتن تاریخچه حزب عدالت، یکی از جلسات سخنرانی غفارزاده را در باکو که به کشته و زخمی شدن چند نفر منجر شد، چنین توصیف می کند:

«... بعد از نریمانوف، اسدالله غفارزاده، لیدر حزب عدالت پشت تریبون رفت.. اگر غیر از غفارزاده کسی دیگر بود، در مقابل این شلوغی حتماً دست و پای خود را گم می کرد... ولی او با کمال خونسردی در پشت تریبون ساکت ماند... سپس با صدای طبیعی که حاکی از قدرت اراده، و تصمیم خلل ناپذیر بود، سخنرانی خود را آغاز کرد... و بالاخره از تمام دردهایی که طبقه زحمتکش ایرانی را مجبور به جلای وطن می کرد بطور مختصر ولی با بیان زنده سخن گفت...»



شده خاطرات یکی از کمونیست‌های ارمنی بنام آقامالیان است. این شخص که خود در انتقال بسته‌های پیش‌گفته شرکت داشته، به همکاری غفار زاده در مورد یادشده اشاره کرده است!

شرح حال نویسان حیدر نوشته‌اند که وی در این دوره از زندگیش مسافرت‌ویا حتی مسافرت‌هایی به اروپا کرده است. رضاروستا احتمال داده است که نخستین سفر حیدر به اروپا در سال ۱۹۰۱ و بعد از آزاد شدن از زندان که بعد از یک اقدام انقلابی گرفتار آن شده بوده، صورت گرفته است و گفته‌اند در همین سفر (یا سفرها) در آلمان و فرانسه و ایتالیا مدتی رحل اقامت افکنده است. اگر امر مسافرت حیدر در این زمان به اروپا صحت داشته باشد، با توجه به مناسبات حیدر با حزب و بعضی از ایسکراچی‌های باکو، احتمال تماس‌گیری او را با هیئت تحریریه ایسکرا می‌توان داد. البته این احتمال ضعیف است و برای اثبات آن فعلاً هیچ‌گونه سندی در دست نیست.

در هر حال، حیدر بعد از مدتی کار در نیروگاه برق بائیلوف، در همان شهر باکو و در کارخانهٔ مدقال‌بافی حاجی‌زین‌العابدین تقی‌یف و مؤسسات نفت همان سرمایه‌دار کار می‌کند و کار و زندگی و مبارزه‌اش در بین کارگران تا اواخر سال ۱۹۰۲ (شعبان ۱۳۲۰) که برای کار و فعالیت هازم ایران می‌گردد، ادامه می‌یابد.

سال‌های سکونت حیدر در باکو، سال‌های اوج‌گیری جنبش

---

۱- سرچک . ت . شاهین . «تشکیل و فعالیت جمعیت‌ها و سازمان‌های سیاسی

در ایران...» باکو ۱۹۶۸، ص ۱۲۱

کارگری بود<sup>۱</sup>. اعتصابات کارگری که از اواخر قرن نوزدهم بطور گاه گاهی بخش هایی از ایالت باکو را دربر می گرفت، در ژوئیه ۱۹۰۳ بیش از ۴۵ هزار کارگر معادن، کارخانه ها، نیروگاه های برق، انبارها، راه آهن، چاپخانه ها و باربران کشتی های تجارتي و... را بطور متشکل به مدار خود کشید. این اعتصاب نه تنها ایالت باکو، بلکه سراسر ماوراه قفقاز را فراگرفت و فرق چشمگیری که با جنبش های کارگری سابق داشت، این بود که کمیته های سوسیال دموکرات رویهم رفته رهبری این مبارزات را بعهده گرفته بودند و نقش خلاقیتی در پیوند دادن سوسیالیسم علمی با جنبش کارگری ایفا می کردند. تزاربسم برای درهم شکستن اعتصاب، سرانجام متوسل به قهر شد و باکو تبدیل به پایگاه جنگی گردید. گویا اینکه کارگران آخر سر ناگزیر از بازگشتن بر سر کارهای خود شدند، اما تجارب گرانمایی نیز به دست آوردند.

در این سالها که حیدر در باکو بسر می برده، در این شهر دو گروه عمده وابسته به حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه فعالیت می کردند: ۱- ایسکراچی ها که پیشتر از آنها سخن رفت ۲- گروهی متشکل از سوسیال دموکرات ها که در سال ۱۹۰۱ شاخه ای از حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه را تشکیل دادند. اکثر تشکیل دهندگان این گروه غیرمسلمان بودند و هنوز گروه همت که اکثر اعضایش از مسلمانان قفقاز و ایرانی ها بودند، تشکیل نشده بود.

۱- برای آگاهی بیشتر از فعالیت های انقلابی کارگران باکو در این دوره رجوع کنید به «چگونه کارگران باکو به انقلاب پیوستند؟» چاپ شده در جنگ «فرهنگ نوین» کتاب چهارم، اردیبهشت و خرداد ۱۳۵۹، ص ۱۲۳-۱۲۶

سلام الله جاوید در «دوقهرمان آزادی» ادعا کرده است که خیدر-  
 خان در سال ۱۹۰۰ وازد فرقه همت شده و سپس تشکیلات سوسیال-  
 دموکرات را باتفاق علی مسیو در تبریز بوجود آورده است. در حالی  
 که گروه همت نه در سال ۱۹۰۰ بلکه در سال ۱۹۰۴ تشکیل یافته و خیدر-  
 خان وحتى شخص نریمانوف بهنگام تشکیل این گروه در باکو حضور  
 نداشته اند. منشاء این اشتباه را احتمالاً باید در مقدمه ای پیدا کرد که عباس  
 اقبال در شماره ۵ سال سوم (دی ماه ۱۳۲۵) مجله یادگار بر تقریرات  
 خیدر عمواوغلی نوشت. او در این مقدمه نوشته بود که «مسلمین قفقاز  
 در سال ۱۹۰۰ میلادی تحت اداره و سرپرستی نریمان نریمان بک اوف...  
 انجمنی بنام کمیته اجتماعین عامیون تشکیل دادند...» رضا زاده ملک هم با  
 اتکا به همان مقدمه، نوشته است که خیدر... بواسطه آشنایی که به سال  
 ۱۹۰۰ میلادی با دکتر نریمان نریمانوف (که البته در این تاریخ هنوز  
 دکتر نشده بود) پیدا کرده بود، به فرقه اجتماعین عامیون پیوست.  
 فریدون آدمیت تاریخ تشکیل «همت» را به درستی همان سال ۱۹۰۴  
 نوشته، اما این نظر ایشان که «بنیانگذار حزب همت دکتر نریمان نجف-  
 اوغلو نریمانوف، پزشک دانشمند بود» با واقعیت تطبیق نمی کند.  
 چرا که خود نریمانوف در پرسشنامه نمایندگی کنگره دوازدهم حزب  
 کمونیست شوروی که در ۱۹۲۳ برپا گردید، در برابر سؤال «زمان ورود  
 به حزب کمونیست» چنین نوشته است «سال ۱۹۰۵، به سازمان همت.»  
 نریمانوف که از مسلمانان گرجستان بود، در سال ۱۹۰۲ وارد  
 دانشکده پزشکی دانشگاه اودسا شد. در نیمه دوم سال ۱۹۰۵ بعلت  
 تعطیل موقتی دانشگاه به باکو برگشت و وارد سازمان «همت» شد و

با بنیانگذاران آن چون عزیزبگوف و افندیف و دیگران به همکاری پرداخت<sup>۱</sup>.

استالین که چهارپنج سال بعد از حیدر در حدود دو سال در بین کارگران باکو به کار انقلابی پرداخته بود، از این دو سال چنین یاد می‌کود:

«دو سال کار انقلابی بین کارگران صنایع (باکو) مرا همچون یک مبارز سیاسی ویکی از رهبران عملی آبدیده ساخت ... بدین ترتیب، در آنجا، یعنی در باکو، من دومین تعمیدجنگی انقلابی خود را دیدم.»  
و عموماً او غلی هم در زمان کار در بین کارگران باکو و مخصوصاً کارگران ایرانی مهاجر، مرحله‌ای از خودسازی انقلابی را در این مکتب زحمت و خلاقیت و پیکار با موفقیت گذرانید. «... او برای فعالیت جوشان هم‌رزم انقلابی خود، جا پاریدزه گفته بود: «... او برای فعالیت جوشان

---

۱- نریمانوف ۱۹۲۵-۱۸۷۰. از ۱۹۰۵ به گروه «همت» پیوست. در انقلاب ۷-۱۹۰۵ فعالانه شرکت کرد. از سازماندهان فعال کمک انقلابیون قفقاز به انقلابیون ایران و بویژه مجاهدان تبریز و آذربایجان بود و بر رأس یکی از دو کمیته کمک آن‌سامان به انقلابیون ایران قرار داشت، در تشکیل و رهبری «اجتماعیون عامیون ایران» (مجاهد) سهم بسزایی داشت. در سال ۱۹۰۸ به اخذ درجهٔ دکترا از دانشگاه اودسا در رشته پزشکی نایل آمد. هم‌زمان با انقلاب فوریه به صدارت کمیته «همت» انتخاب شد. در سال ۱۹۱۹ مدیر شعبه شرق نزدیک کمیسارهای امور خارجه شد. از ۱۹۲۱ در مقام صدر شورای کمیسرهای خلق آذربایجان خدمت کرد. از گردانندگان متنفذ نخستین کنگره خلقی‌های شرق که در سال ۱۹۲۰ در باکو برپا گردید، بود. در اواخر عمر یکی از صدرهای کمیته اجرائی مرکزی اتحاد شوروی بود و در ۱۹۲۵ در مسکو درگذشت و در میدان سرخ دفن گردید.

خود جایی مناسب‌تر از معادن نفت باکو نمی‌توانست پیدا کند . و  
عمو اوغلی نیز از این محیط خلاق درس‌ها آموخت ؛ اما هنوز برای  
آنکه يك بلشویك تمام عیار گردد ، راه درازی درپیش رویش بود .  
راه پرستگلاخی که تنها با پای صداقت پرشور انقلابی و ارادت عاشقانه  
به زحمتکشان شهر و روستا قابل پیمایش بود ...

گفته شده است که لقب عمو اوغلی را کارگران باکو بجهت  
صمیمیت این مهندس آگاه و انقلابی به او دادند و او نیز این یادگار ارز-  
نده را تا پایان عمر با خود نگهداشت !

## در مشهد

مهندس عمو اوغلی ایرانی الاصل و مسلمان در اواخر سال ۱۹۰۲ (شعبان ۱۳۲۰) برای نصب و بکار انداختن کارخانه برقی که به دستور مظفرالدین شاه و بمباشرت حاج محمد باقر رضایوف میلانی و جهت روشن کردن آستانه خریداری شده بود، بصوابدید حوزه باکوی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه روانه مشهد می گردد. عمو اوغلی جوان (۲۳ ساله) در مشهد با حاکم خراسان و متولی باشی ضریح درگیریهایی پیدا می کند که در خاطرات خود اشاراتی به آنها دارد. بهنگام ورود عمو اوغلی به مشهد، حاکم خراسان نیرالدوله بود. این شخص فرزند پسر پنجاه و سوم فتحعلیشاه بود که در کودکی و نو جوانی از غلام بچه های اندرون دربار ناصرالدین شاه و در جوانی غلام بچه باشی شاه و بعداً پیشخدمت حضور همایون بود. در همین زمان حکومت نیشابور را هم یدک می کشید و در این مدت «اکثر املاک خوب و مرغوب نیشابور را به تصرف خود در آورد و اول ملاک نیشابور گردید. وی نیز مثل اکثر دولتمردان فتودال خود پسند و آزمند و

رشوه خوار بوده ، مقام حکومت خراسان را همانند سمهٔ حکام با دادن  
 پیشکش قابل توجهی به شاه و صدر اعظم در سال ۱۳۱۸ قمری به دست  
 آورده بود . بدیهی است که حیدر عمو اوغلی نمی توانسته است بقول  
 خودش « بعضی وحشیگری های خلاف وجدان انسانی » او را تحمل  
 نماید . عمو اوغلی با چشم های خودش می بیند که به دستور همین حاکم  
 « شخصی را شقه کرده ، يك نصفهٔ بدنش را به يك طرف دروازه و  
 نصفهٔ دیگرش را به طرف دیگر » می آویزند تا از مردم چشم زهری  
 گرفته شود . حاکم برای آنکه هرچه زودتر جیب های گشاد خود را پر  
 نماید « با عموم ملاکین متفق شد و آنان گندم را انبار و احتکار کرده ،  
 بر قیمت آن افزودند ، به قسمی که نان را مردم به سختی تحصیل کرده ،  
 به قیمت گزاف می خریدند ... فقر و ضعف از خریدن آن عاجز بودند .  
 کمبود نان و فشار ستم محترمان و در رأس آنان نیرالدوله ، زمیندیک  
 قیام خشونت بار را در مشهد فراهم آورد و از قرار معلوم عمو اوغلی که  
 با « اغلبی از اهالی آشنا شده » بود ، در تحریک ناراضیان و سازماندهی  
 توده نقشی فعال ایفا کرد . در صفر ۱۳۲۱ (م ۱۹۰۳) شورش در مشهد  
 بر پا گردید که خبرش تا روزنامهٔ جبل المتین که در کلکته چاپ می شد ،  
 رسید . بنا به نوشتهٔ همین روزنامه ( ۶ ژوئیه ۱۹۰۳ - ۱۰ ربیع الاخر -  
 ۱۳۲۱ ) ، مردم به جان آمده ابتدا به خود حاکم و بعد به روحانیان شکایت  
 بردند و چون گوش شنوایی برای شکایات خود نیافتند ، طی عریضه ای  
 که برای شاه نوشتند ، خواستار خلع نیرالدوله ، مجازات محترمان  
 و پایان دادن به امر احتکار در مشهد شدند و تذکر دادند که اگر گرسنگی  
 و گرانی همچنان ادامه یابد ، خیلی از بی چیزان تلف خواهند شد و

بدیهی است که بعضی‌ها به شرارت خواهند پرداخت. نیرالدوله مانع  
 ارسال عریضه به تهران شد و بنابراین مردم خواستند عریضه خود را  
 از طریق کنسولگری روسیه به دست شاه برسانند. تفنگچی‌های حاکم  
 مردم را به گلوله بستند و دو نفر کشته و چند زخمی برجای گذاشتند.  
 در نتیجه، مردم خشمگین و گرسنه مغازه‌های نانوايي را غارت کردند  
 و در این میان بعضی از روحانیون درجه دوم به مردم پیوستند. بازار و  
 مغازه‌ها بسته شد و خانه‌های قدرتمندانی چون بیگلربیگی، نقیب‌الاشراف  
 و روحانی محترمان غارت گردید و خانه ضابطی که فرمان آتش به روی  
 مردم را داده بود، به آتش کشیده شد. در این گیرودار تنی چند از  
 معتمدان شهر جهت جلوگیری از تشدید هیجان برای مذاکره با نیر  
 الدوله روانه قلعه حکومتی شدند و افراد مسلح مستقر در قلعه آنها را به  
 گلوله بستند. مردم از کوره در رفته تا چنین دیدند، از هر سوی به  
 سوی قلعه پورش بردند. زدو خورد چند روز ادامه یافت و بنا به گزارش  
 شاهدان عینی تعداد کشته شدگان سربه ۳۰۰ نفر زدو کار به جایی رسید  
 که به نوشته صاحب کتاب «عین الوقایح و الی والاتباع معظم که طرف  
 شدن با ملت را بی ثمر دانسته بود، تلگرافی از فرمانفرمایی استعفا  
 داده» مشهد را ترك کرد. بدین ترتیب قیامی که رویهمرفته اکثر سال  
 کنان مشهد در آن شرکت کرده بودند و ۱۳ روز ادامه داشت، پایان  
 پذیرفت. نیرالدوله بعد از ترك مشهد به نیشابور که تیول خودش بود  
 رفت و به شهادت عمواوغلی «پس از مراجعت از خراسان (مشهد) يك  
 نفر را در آنجا (نیشابور) به دار زد.» عمواوغلی که گویا انتظار داشت  
 «پس از عزل این حاکم سفاک ظالم، حاکم دیگری که می‌آید از اعمال



حکومت سابق متنبه شده ، اقدام به کارهای بد و مردم آزاری و بیقانونی نکرده ، با خلق خدا به عدالت رفتار خواهد کرد» از نزدیک دید که «حاکم دیگری که وارد شد ، همان کارها را دنبال کرده ، مطلقاً متنبه نگردید .» که اگر چنین می شد ، درحقیقت استثنای جای قاعده را می گرفت . جالب توجه است بدانیم که همین نیرالدوله ۹ سال بعد از آن باز به حکومت خراسان منصوب گردید و به نوشته مهدی بامداد « پس از ورود به مشهد موقع را برای خود مغتنم شمرده ، به خرده حساب هایی که از پیش با اشخاص داشت ، پرداخت و مخالفین خود را یکی پس از دیگری از میان برد .»

از قدرتمندان دیگری که در مشهد با عمو اوغلی درگیری پیدا کردند یکی هم نقیب الاشراف ؛ نایب التولیه حرم بود . این شخص متظاهر به تقدس که خود یکی از ملاکان بزرگ خراسان و از همدستان حاکم بود و بقول عمو اوغلی « سالی چهل هزار تومان ازدهات موقوفه حضرتی عابدی داشت .» همان است که خانه اش در جریان شورش مردم مورد غارت قرار گرفت و از منزلش «بیست خم شراب» بیرون آمد . همین جناب که از بی اعتنائی مهندس جوان نسبت به خودش دلگیر شده بود ، روزی او را به خانه خود خواسته ، بدون مقدمه سؤال می کند: « آیا شما می دانید ادب چیست ؟ و جواب می شنود: ادب عبارتست از آن که حرکتی از انسان ناشی نشود که مردم او را دیوانه خطاب کنند... دروغ نگفتن و دزدی نکردن و مردم را فریب ندادن تماماً در جزء ادب محسوب است... نایب التولیه برای آنکه عمو اوغلی را متوجه منظور خود نماید ، باز از او می پرسد : ... شما به بزرگان احترام می کنید

پا نه؟ و پاسخ دندان شکن از دهان حیدر بیرون می آید: بلی ، احترام بزرگان را محفوظ می داریم ... اما ما بزرگ کسی را می دانیم که دارای علم باشد ...

عمواوغلی بدین ترتیب یازده ماه در مشهد بسر می برد و « هر چه سعی و تلاش می کند که بلکه بتواند يك فرقه سیاسی » به شیوه روسیه تشکیل دهد ، موفق نمی شود . زیرا که « کله های مردم بقدری نارس بود که سعی ( او ) در این ایام بی نتیجه ماند و مطلقاً معنی کلمات ( او ) را درک نمی کردند . » در این میان تنها يك نفر را که کارگاه گیلز ( کاغذ ) سیگار سازی داشته ، با خود هم عقیده می یابد و می تواند با او « صحبت فرقه ای بهمیان » آورد و سرانجام چون می بیند که تلاشش در خراسان « بی فایده مانده » بعد از یازده ماه اقامت در مشهد عازم تهران می شود .

جالب توجه است که عمواوغلی در سال ۱۹۰۳ در مشهد نمی تواند جز يك هم عقیده پیدا کند که با وی صحبت فرقه ای به میان آورد ولی حدود چهار سال بعد ، در سپتامبر ۱۹۰۷ ( شعبان ۱۳۲۵ ) مراسم و نظده منامة « شعبه ایرانی جمعیت مجاهدین » در همین شهر مشهد به تصویب شورای نمایندگان سازمان های مجاهدین می رسد .

## در آستانه انقلاب مشروطه

حیدر عمو اوغلی در نوامبر ۱۹۰۳ (آبان ۱۲۸۲) به تهران می‌رسد و بنا به نوشته خودش ابتدا در ماشینخانه (اداره راه آهن تهران - شاه عبدالعظیم) استخدام می‌شود و ضمن کار در آنجا با «جمیع صنعتکاران طهران» آشنا می‌شود و چون «مقصود عمده» اش آشنا شدن با مردم و شناختن آنها بود، بعد از آن از اداره ماشینخانه استعفا کرده، در تجاربخانه روسی حمل و نقل ایران که به اموری چون ساختن راه‌های شوسه شمالی ایران و برقراری خطوط کشتیرانی در خزر اشتغال داشت؛ بقول خودش «مستخدم» شد و «بدین جهت با اغلی از تجار و غیره آشنا گردید و پس از یک سال اشتغال در آن اداره، استعفا نموده، در اداره چراغ برق حاج حسین آقا امین‌الضرب مستخدم شد که کارهای الکتریسیته عموماً تحت اختیار او بود و سرکشی به امور آن بعهد وی محول گشته بود. در همین زمان است که لقب چراغ برقی بمناسبت شغلی که داشته به او داده می‌شود. هر کدام از این شغل‌ها به عمو اوغلی فرصت آن را می‌دهد که «با خیلی اشخاص آشنایی پیدا کرده، با بعضی از آنها که لایق

دیده بود، پاره‌های مذاکرات در میان آورد و به فعالیت سیاسی پردازد. این روزها مقارن است با صعود روزافزون قوس انقلابی در کشور. تشدید تضادها شرایط عینی را برای انفجار يك انقلاب ریشم دار ضد فئودالی ضد امپریالیستی فراهم آورده بود. جنبش با تظاهرات وسیع توده مردم از اواخر پائیز ۱۲۸۴ (اواخر ۱۹۰۵) <sup>۱</sup> در تهران آغاز گردید. عده‌ای به رهبری دوسید (طباطبائی و بهبهانی) بعنوان اعتراض به خودکامگی مأموران خارجی و داخلی حکومت استبدادی در شام عبدالعظیم بست نشستند و شاه برای پیشگیری از وخیمتر شدن اوضاع، با فرستادن دستخطی به نخست وزیر خود، پذیرفت که «ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجرای احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب تر است...» با صدور این دستخط بست نشینان به تهران بازگشتند ولی از آنجایی که در اوضاع هیچ تغییری حاصل نشده بود، تشنجات و تلاطمات همچنان ادامه پیدا کرد. در تابستان سال ۱۲۸۵ درگیری‌ها در تهران شدت و توسعه روز افزون می‌یافت. در روز ۲۷ تیرماه عده‌ای بازرگانان و طلبه در سفارت انگلیس بست نشستند و در عرض يك هفته عده بست نشینان به ۱۳ هزار نفر رسیدند. بدین ترتیب استعمارگران انگلیسی فرصت مداخله در انقلاب و منحرف کردن آن را بدست آوردند. در این روزها هنوز مرزبندی طبقاتی در میان مخالفان هیئت حاکمه مشخص نشده بود. مخالفان رژیم استبدادی متکی و وابسته به فئودال‌ها و امپریالیسم، طیف وسیعی از اقدار متنوع را تشکیل می‌دادند. در ترکیب این طیف از زمین داران لیرال و بخشی از بازرگانان بزرگ محافظه کار گرفته تا پیشه‌وران و

۱- در اوائل همین سال انقلاب ۱۹۰۵-۷ روسیه آغاز گردید و در تسریع

انقلاب مشروطیت ایران مؤثر واقع شد.

بازرگانان خرد و زحمتکشانشان شهروروستا وجود داشتند . در این میان بجهت نارسائی شرایط ذهنی ، رشته رهبری به دست محافظه کاران افتاد . توده ها کسه هنوز از داشتن سازمانهای سیاسی خاص خود محروم بودند ، اگرچه بارسنگین جنبش را باز خود گذشتگی تحمل می کردند ، نتوانستند باشعارهای خود وارد میدان مبارزه شوند . در این برهه از زمان طبقه کارگر در حال بوجود آمدن بود و هیچگونه سنت و تجربه و سازمان صنفی سیاسی نداشت و نتیجتاً به رغم داشتن ظرفیت بالقوه بی پایان انقلابی ، در رهبری انقلاب سهمی به دست نیاورد و باصطلاح کلاهش پس معرکه ماند .

در چنین شرایطی ، عمو اوغلی بعنوان یک روشنفکر انقلابی سوسیال دموکرات چه می توانست بکند ؟ رفتن بین توده ، روشنگری و پرداختن به کار تشکیلاتی با در نظر گرفتن شرایط موجود در جامعه ؛ و چنانکه از تقریراتش برمی آید ، چنان هم می کند :

« در این سه اداره که مستخدم شده بودم ، باخیلی اشخاص آشنایی پیدا کرده ، بعضی از آنها را لایق دیده ، پاره ای مذاکرات در میان می آوردم . فقط چیزی که به آنها می گفتم این بود که دولت باید قانونی را دارا باشد که آن قانون را منتخبین ملت بمشورت برای مملکت داری وضع کرده باشند ، که سلطان و وزراء و حکام دارای اختیارات و اقتدارات محدود باشند ، که هرچه دلخواه آنهاست نتوانند مجری دارند . »

در این دوره هنوز خواست های مخالفان شکل نگرفته بود و در این میان آنچه همه مخالفان در آن اتفاق نظر داشتند ، این بود که به

استبداد مطلق باید پایان داده شود. نخستین دستخط مظفرالدین شاه که از آن سخن رفت، نتوانست جلو سیل حوادث را بگیرد. سطح آگاهی مردم در پرتو خلاقیت انقلاب و ضرورت دریافتن، با سرعت روز افزونی بالا می‌رفت و خواست‌ها عمق پیدا می‌کرد. شب‌نامه‌ها و جراید مرفعی نوپدید تا حد ممکن آگاهی را به درون توده می‌بردند و به خواست‌ها شکل می‌دادند. در همان روزها در يك شب نامه چنین خواست‌هایی مطرح شده بود:

تساوی عمومی در برابر قانون، دعوت مجلس ملی بمنظور وضع قوانینی جدید بر اساس قرآن و شریعت... چون همه با هم برابرند، هر کس می‌تواند شاغل هر مقام گردد. هیچکس را بدون دلیل نمی‌توان دستگیر کرد و بدون محاکمه به مجازات رسانید... آزادی کلام و مطبوعات حق طبیعی انسان است.

در شب‌نامه دیگری که بصورت سؤال و جواب و هم‌زمان با بست نشینی در تهران انتشار یافت، به این سؤال که «این مردم و تجار و طلاب که رفتند زیر بیدق (بیرق) انگلیس نشسته‌اند، حرفشان چیست؟» چنین پاسخی داده شده بود: «... اگر پادشاه مسلمان است، يك مجلس ملی در ایران دایر کند که قوانین اسلام در ایران به واسطه این مجلس ملی اجرا شود. دیگر کسی نتواند به کسی ظلم بکند. مردم مجلس ملی می‌خواهند که از ظلم خلاص شوند.»

خواست‌های بست‌نشینان در پرتو کار تبلیغی که در میان هزاران بست‌نشین به عمل می‌آمد، مشخص‌تر شد و به این صورت درآمد:

بازگشت علما از قم، عزل عین‌الدوله، افتتاح دارالشورا،

مجازات قاتلین شهدا و بازگشت تبعیدشدگان .

مظفرالدین شاه بعد از برکنار کردن عین الدوله در ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ فرمانی را که به فرمان مشروطه شهرت یافته صادر کرد ، اما این فرمان از آن جهت که در آن نامی از ملت برده نشده بود ، مورد قبول قرار نگرفت و شاه بناچار فرمان دیگری در تکمیل دستخط سابق خود صادر کرد و بست نشینان از بست بیرون آمدند .

عمواوغلی در روزهای بست نشینی دمی از تلاش برای تبلیغ ، البته با توجه به شرایط ، باز نمی ایستاد . خود وی از این روزها چنین یاد می کند :

«در این موقع راهی با بعضی از علما پیدا کرده بودم ... اول کسانی که به سفارت انگلیس متحصن شدند ، طلاب مدرسه سپهسالار بودند که هر یک را پنج هزار دینار پول داده ، به سفارت فرستادم ( ! ) چون مشغول سیم کشی چراغ برق به مسجد سپهسالار بودند و من هم برای سرکشی به آنجا نمی رفتم لهذا باطلاب صحبت کرده ، موفق شدم ... مظفرالدین شاه دستخطی در باب مشروطیت داد که بعضی نواقص داشت . اشخاصی که با ما هم عقیده بودند ، از خارج شدن مردم از سفارت رتخانه مانع شده ، آن فرمان را قبول نکردند تا اینکه شاه مطابق میل و پیشنهاد ملت ، یعنی مجتبعین سفارت ، فرمان مشروطیت را امضا نمود . از آنجایی که متحصنین سفارت اطلاعی از وضع مشروطیت نداشته و ترتیب آن را مسبوق نبودند ، فلذا هیئت از عالمان مملکت همیشه دستورالعمل های باطنی خودشان را به آنها تلقین می نمودند که من هم جزء آن هیئت مشغول کار بودم ... »

پیش از آنکه عمو اوغلی در صدد تشویق طلاب یا دیگران برای رفتن به سفارتخانه بر آید، به نوشته ناظم الاسلام، آقای بهبهانی پیش از حرکت به جانب قم (مهاجرت کبری) «به بعضی تجار فرموده بودند: اگر عین الدوله به شناسخت گرفت، ملتجی به سفارت انگلیس شوید.» و وقتی فرستاده تجار در سر راه قم از آقا کسب تکلیف کرد، باز فرمودند «من استخاره کرده‌ام که پناه ببرید به سفارتخانه انگلیس، خوب آمده است. البته بروید در سفارتخانه انگلیس و در آنجا متحصن باشید تا امنیت برایتان بگیرند.» و ابتدا هم بنا به رهنمود آقا «نه نفر تجار معتبر» بودند که به سفارتخانه انگلیس پناهنده شدند و بعد «جمعی از طلاب را با خود همراه نموده، بعضی را پول داده بعضی را بدون پول به سفارتخانه بردند.» آقا سید تقی سمنانی هم که از اجزای آقای بهبهانی بود و گویا بدین منظور در شهر مانده بود، به کمک کسان دیگر «عده زیادی از سادات و اهل علم را وارد (سفارت) نمودند.»

بدیهی است که استعمارگران انگلیس از تحصن مردم در سفارتخانه‌شان به نفع خود استفاده کردند و آنهایی که مردم را دانسته و ندانسته برای تحصن به آنجا فرستادند، در پیشگاه تاریخ محکومند. حیدرخان هم گو اینکه می‌بایست در آن مرحله از انقلاب شرکت می‌کرد، اما وظیفه او به عنوان یک سوسیال دموکرات انقلابی، ضمن بهره‌برداری از رقابت‌ها و تضادهای موجود بین قدرت‌های امپریالیستی، افشای خصلت استعماری سیاست انگلیس بود که یادداشت‌های این دوره از زندگی‌اش نشان‌دهنده چنین موضعگیری اصولی نیست. بعد از صدور



و اصلاح فرمان مشروطه که به رغم همه کمبودهایش گامی به پیش در جهت محدود کردن قدرت مطلقه استبدادی بود - مقدمات برگزاری انتخابات مجلس که نوام با کشمکش هایی بود، فراهم آمد. حیدر درباره فعالیت های خود در این دوره چنین می گوید:

«زمان انتخاب و کلا رسید جهد کاملی داشتیم که اشخاص عالم برای وکالت انتخاب شوند، يك حوزه غیر منظمی که از خوبان اهل بازار تشکیل شده بود که مواقع لازمه بالضروره جمع شده و شور می نمودند، سعی کردیم که آنها را تحت يك اصولی آورده، منظم نمائیم و باین نقشه موفق شده، دو قسم حوزه تشکیل شد. یکی حوزه خصوصی که عبارت از هفت نفر بود، دیگری حوزه عمومی که اشخاص زیاد از خوبان اهل بازار در آنجا عضویت داشتند.»

آشکار است که عمو اوغلی که با اعتراف خود در مشهد موفق به تشکیل حوزه حزبی نشده بود، بعد از تلاشهایی برای تشکیل هسته اصلی (حوزه خصوصی) توفیق می یابد و هوادارانی نیز پیدا می کند که در حقیقت تشکیل دهند «حوزه عمومی» بشمار می آمده اند. اما می بینیم که به نوشته خود حیدر «اشخاصی زیاد از خوبان اهل بازار» در «حوزه عمومی» عضویت داشته اند. و همین حوزه عمومی بعد از تشکیل مجلس و پیدایش انجمن ها از هم می پاشد و تنها حوزه خصوصی که با «فرقه اجتماعیون عامیون کارگری روسیه» (حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه که لنین بر جناح بلشویک آن رهبری می کرد) رابطه داشته، باقی می ماند. در این میان عبارت «خوبان اهل بازار» شایان توجه است. حزب سوسیال دموکرات که يك حزب کارگری بوده، بجهت ضعف

کمی و کیفی طبقه کارگر در ایران «خوبان اهل بازار» را وارد صفوف خود می کند که بعد هم این خوبان بجهت عدم هماهنگی خواستهایشان با خواست های بنیادی طبقه کارگر، از اطراف «حوزه خصوصی» پراکنده می شوند. بگمان ما این خوبان متعلق به قشرهای پایین بازار بوده اند که با بازرگانان کلان و امپریالیسم و فئودالیسم ضدیت داشتند و در آن مرحله از انقلاب جزو نیروهای رادیکال و ترقی خواه بشمار می آمدند، اما نمی توانستند در صفوف حزب طبقه کارگر پیگیری لازم از خود نشان دهند.

عمواوغلی در این زمان به کمیته باکوی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه اطلاع می دهد که «در طهران فرقه اجتماعیون عامیون تشکیل داده شده و از آنجا به شخص اومی نویسنده که «لازمه دستور العمل به شعبه مسلمانان و ایرانی ها در قفقازیه داده شده است و شما شعبه آن را در طهران افتتاح کرده، معاً با آنها کار کنید.»

افتتاح مجلس شورای ملی در مهر ماه ۱۲۸۵ (اکتبر ۱۹۰۶) بوده و بنابراین عمواوغلی تا اواخر سال ۱۹۰۶ یا اوایل ۱۹۰۷ همچنان با حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه ارتباط داشته و از این تاریخ بیعت است که با دستور آن حزب با شعبه مسلمانان (همت) و ایرانی ها (مجاهد) در قفقاز ارتباط پیدامی کند و بدین ترتیب نظری که او را از بنیانگذاران همت (در سال ۱۹۰۴) می شمارد، مردود می گردد.

## عمو اوغلی و ترور

عمو اوغلی در بخشی از دوران زندگی پر تلاش خود در یک رشته عملیات تروریستی شرکت فعال داشته است که در این بخش، این جنبه از حیات سیاسی او مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

می دانیم که یکی از القاب عمو اوغلی، بمببست بوده است و بنا به روایتی بعد از بازگشت از مشهد به تهران، بهنگامی که در تجارتخانه حمل و نقل ایران کار می کرده، سفری به اروپا می کند و در آنجا طرز ساختن و نحوه کاربرد ده نوع بمب را می آموزد. البته عمو اوغلی در قفقاز هم که در این زمان کانون فعالیت های انقلابی بوده است مثل بسیاری از مجاهدان و فدائیان می توانسته شیوه های بمب سازی و بمب اندازی را فرا بگیرد؛ خصوصاً که خود آدمی فنی و مبتکر بوده است. محسن نجم آبادی که از یاران عمو اوغلی بوده، او را چنین تعریف کرده است:

« این جوان قفقازی اعجوبه ای بود؛ از هیچ چیز نمی ترسید و

رشادت و شجاعتش قابل تحسین بود. من کسی را به شجاعت و پردلی او ندیده‌ام. اما با این همه متهور نبود و دیوانه وار کار نمی‌کرد و در هر عمل تمام جوانب را ملاحظه می‌کرد و بعد دلیرانه اقدام می‌نمود...»

همین شخص که از فعالین کمیته های سری آن زمان بوده، در جایی دیگر گفته است که حیدرخان تروریست های قفقازی زیر فرمان خود را متفرق و ناشناس نگه می‌داشت و آنانرا بشکل سید و ملا در آورده ، عمامه و قبا و عبا به آنان می‌پوشانید...» علی امیرخیزی که با عمواوغلی آشنایی داشته، نوشته است که «حیدرخان بمب ساختن را بلد بود ، به رفقایش هم یاد داده بود. در چندین جا در مواقع حساس از این هنر بمب سازی استفاده شد که تعیین کننده سرنوشت جنگ بود.»

البته استفاده از هنر بمب سازی و بمب اندازی در حین جنگ و اوج اعتلای موقعیت انقلابی ، غیر از پرداختن به امر ترور فردی و مبارزه جدا از توده است . در جریان قیام مسلحانه تبریز و جنگهای سرنوشت ساز آذربایجان، بمب های ساخته شده به دست عمواوغلی و دیگر مجاهدان قفقازی بلای جان مستبدان بوده است و بقول تریاکه خود در این جنگ ها شرکت داشته، مستبدان «در حال مرگ به گرجی هایی که از قفقاز آمده و با خود رعد و برق بهمراه آورده بودند، لعنت می فرستادند.» و این بمب ها عده زیادی از دشمنان مردم را از پای در آوردند . فرستادن بمب جعبه ای مرگبار برای شجاع نظام يك ابتکار جنگی بشمار می آمد، نه يك ترور باطل.

ترور هایی که به عمواوغلی نسبت داده شده و یا وی بطور مستقیم و غیر مستقیم در طرح و اجرای آنها دست داشته است ، مربوط است به دوره مشروطیت اول- از صدور فرمان مشروطه تا مباران مجلس

(مرداد ۱۲۸۵ تا تیر ۱۲۸۷) - و دوره بعد از فتح تهران تا خروج عمو - اوغلی از ایران - (تیر ۱۲۸۸ تا تابستان ۱۲۹۰) - بمب‌اندازی به خانه علاءالدوله، ترور اتابک و بمب‌اندازی به اتومبیل محمدعلی شاه در دوره اول و ترور بهبهانی و یکی دو ترور دیگر در دوره بعدی اتفاق افتاده است. دلیلی قانع کننده برای شرکت عمو اوغلی در ترورهای دوره بعدی وجود ندارد، اما شرکت عمو اوغلی در ترورهای دوره اول انکار ناپذیر است. بعد از اشاره به هر کدام از ترورهای اخیر، به بررسی و تحلیل آنها خواهیم پرداخت:

#### ۱- بمب‌اندازی به خانه علاءالدوله (وزیر مخصوص).

مرتجعان که از مطرح شدن مواد مترقیانه متمم قانون اساسی و از پیدایش نهادهای انقلابی چون انجمن‌ها که حکم‌آرگان‌های حاکمیت مردم را داشتند و بطور کلی از عمق‌یابی جنبش هراسان شده بودند، برای کارشکنی در کار مجلس و «تخریب اساس مشروطه» یک سازمان ضد انقلابی بنام «انجمن خدمت» تشکیل دادند. علاءالدوله یکی از اعضای فعال انجمن یادشده بود. به گفته خود عمو اوغلی «پس از شور زیاد (در جلسه کمیته اجتماعیون عامیون تهران) قرار بر آن شد که برای ترسانیدن مستبدین... یک بمبی به خانه وزیر مخصوص انداخته شود.» عمو اوغلی که تأکیدی کند «مقصود از این مسأله فقط ترسانیدن مستبدین بود و بس» انجام این مأموریت را عهده‌دار می‌شود و در یکی از شب‌های تیر ماه

۱۲۸۷ (ژوئن ۱۹۰۷) بمب بزرگی را در خانه علاءالدوله می‌ترکاند و باوجود تحت تعقیب فرار گرفتن، سالم به پایگاه خود (کارخانه چراغ برق) برمی‌گردد. شرح این ماجرا از زبان خود عمو اوغلی در مجله یادگار و به نقل از آنجا در چند کتاب دیگر آمده است. عمو اوغلی عصر روز بعد برای سنجش انعکاس این حادثه به خیابان لاله‌زار (۱) می‌رود و مشاهده می‌کند که «بلی، این مسأله تأثیرات فوق‌العاده در مردم داده است. حتی اروپایی‌های مقیم تهران نیز عقیده پیدا کرده، می‌گفتند که: ایران دیگر ایران سابق نیست، دیگر ملت به حقوق خود واقف شده. حق گرفته شده از دولت را بخوبی نگهداری خواهد کرد.»

و بلافاصله یادآور می‌شود که «تقریباً يك ماه که از این واقعه گذشت، تمام آن اثرات از نظر مردم محو شد و مستبدین بیش از پیش بر فساد خود افزوده، مشغول کار بودند!»

## ۴- ترور اتابک

اتابک همان درباری مستبد و قره نوکر استعمار بود که سال‌ها صدارت ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه را داشته و در آستانه اوج گیری جنبش مشروطه، ایران را ترک کرده، نزدیک به چهار سال در اروپا و ژاپن زیر نظر و تربیت استعمارگران بسر برده بود. محمدعلی میرزا او را با اشاره روسیه تزاری و توافق انگلستان به ایران خواست که در پرتو دسیسه کاری‌هایش دست آوردهای جنبش مردم را مورد تجاوز

قرار دهد. انتشار خبر بازگشت اتابك سبب اعتراضاتی در محافل و انجمن‌های آزادی‌خواهی شد. پیش از آنکه پای اتابك به ساحل ایران برسد، میرزا عباس خان مهندس‌باشی که به‌وی شباهت داشته، در بندر باکو توسط فدائیان «که انتظار ورود اتابك را داشته و گمان می‌کردند که بالباس مبدل به ایران حرکت می‌کند» اشتباهاً مورد سوء قصد قرار گرفت، اما اتابك بایك کشتی روسی و همراه‌های محافظ روسی وارد بندر انزلی شد. مردم شهر او را به ساحل راه ندادند و اتابك در کشتی ماند تا مجلس از مردم خواست که مانع پیاده شدن وی به خاک کشور نشوند. روزنامه آذربایجان ۹ روز بعد از ورود اتابك به ایران در شماره ۱۰ (۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۵) خود نوشت:

«... اگرچه در این موقع که از خبر ورود نابهنگام آن سوزنده هستی ایرانیان، شخص میرزا علی‌اصغر خان به سرحد ایران و اتفاقات آن حدود و باد کوبه و ممانعت اهالی غیور انزلی به دخول وزیر بی تدبیر به خاک پاک ایران و فریاد روزنامه‌های تمام مسلمانان روی زمین و خواهان عالم اسلامیت که مدتی است به آواز بلند می‌گویند: بگیرید این خائن ملت اسلام را و مجازات بدهید این خوارکننده ملت را و...»

اتابك به‌رغم تمام مخالفت‌ها چهارده روز بعد از ورود به ایران به مقام نخست‌وزیری رسید. توطئه‌های او علیه مردم و مشروطه بلافاصله بعد از به‌دست گرفتن زمام امور شروع گردید. از جمله اقدامات او عبارت بود از جلب بعضی از نمایندگان لیبرال و ضدخلفی به‌باند خود، تحریک فئودال‌ها در نقاط مختلف کشور به یاغیگری و ایجاد آشوب، تشویق روحانیانی چون شیخ فضل‌الله برای علم کردن مشروعه در برابر مشروطه

وبست نشینی و آشوب انگیزی ... در این میان اعتراضات علیه اتابک توسعه می یافت و اعلامیه هایی در تهران و بعضی از شهرهای دیگر در افشای ماهیت وی و کابینه اش و درخواست بر کناریش انتشار می یافت. حتی وقتی مجاهدان خوی نامه اتابک به اقبال السلطنه ما کوئی، فتوای معروف آذربایجان را بدست آوردند، خواستار آن شدند که «بایک انقلاب وجود نجس خائن السلطان (امین السلطان - اتابک) را از این خاک دور کنند.»

حوزه مخفی فرقه اجتماعیون عامیون پس از اتمام حجت به اتابک و رأی به اعدام او می دهد و اجرای حکم به «هیأت مدهشه» که به قول عمو اوغلی عبارت از دوازده نفر تروریست منقسم به سه جوقه چهار نفری و در تحت ریاست (وی) بوده، داده شد؛ و عباس آقا تبریزی که در بازار دکان صراف می داشته، به حکم قرعه نامزد ترور کردن اتابک گردید و وزیر نظر عمو اوغلی آموزش های لازم را فرا گرفت تا آماده اجرای حکم شد. سرانجام اتابک چهار ماه و چند روز بعد از ورود به ایران، روز ۸ شهریور ۱۲۸۶، در مقابل مجلس به قتل رسید. قاتل از بیم گرفتاری گلوله ای در دهان خود خالی کرد و با خون خود بر سنگفرش بهارستان رنگ سرخ زد. از لای شالوی چنددانه استر کینین و از جیبش کارتی بیرون آمد که در آن چنین نوشته شده بود: «عباس آقا صراف آذربایجانی، عضو انجمن، نمره ۴۱، فدایی ملت.»

تقریرات عمو اوغلی و شواهد دیگر دلالت بر حضور وی در محل وقوع حادثه دارد. در تقریرات گفته می شود که «... (عباس آقا) در جزء تماشاچیان به پارلمان رفت ولی ما در حیاط و در مجلس راه رفته



صحبت می کردیم. دو ساعت و نیم از شب اتابك بیرون آمده، باسید عبدالله مجتهد صحبت کنان به طرف در می آمدند، تقریباً شش قدم به در مانده سیدی برای تظلم سید عبدالله را نگاه داشت ولی اتابك جلو آمد، در حالیکه چندین لاله در جلوش می آوردند، همینکه دو قدم و نیم...»<sup>۱</sup> و نیز گویند

۱- تقریرات عمو اوغلی در همین جا به پایان می رسد. این تقریرات به خط ابراهیم خان منشی زاده موجود بوده و بعدها توسط خانواده وی در اختیار عباس اقبال گذاشته می شود و وی آنرا در شماره پنجم سال سوم مجله یادگار انتشار می دهد. منشی زاده از دوستان و دوستانان عمو اوغلی بوده است و شاهد این ادعا همین تقریرات و نامه ای است که وی در ربیع الاول ۱۳۲۹ طی آن سفارش عمو اوغلی را به یکی از آزادی خواهان شیراز کرده است. وی هم سن و سال حیدرخان بوده و در ایروان به دنیا آمده و تا ۱۱ سالگی در آن شهر تحصیل و زندگی کرده بود. در جوانی وارد قزاقخانه شد و در آنجا به فعالیت های آزادی خواهانه و ضد روسی پرداخت و سرانجام در دومین سال درگیری انقلاب مشروطه با آنکه درجه سرهنگی داشته، برای آنکه زیر دست لیاخوف کار نکند، استعفا داد، و با فرصت بیشتری به فعالیت در انجمن های انقلابی تهران پرداخت. بعد از بمباران مجلس مدتی متواری بود و با مجاهدان گیلان ارتباط یافت و در فتح تهران شرکت داشت. بعد از فتح تهران وظایف و مأموریت های اداری مختلفی به وی محول گردید. در اواسط سال ۱۲۹۵ (۱۹۱۶) یعنی هنگامی که جنگ جهانی دوم داشت و عوارض و آثار اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در کشور تحت اشغالمان ناسامانی ها به بار آورده بود، «کمیته مجازات» را که يك انجمن سری تروریستی بود، با شرکت عده ای روشنفکر خرده بورژوازی و از آن جمله احسان الله خان تشکیل داد. کمیته در طی يك سال (تا تیر سال ۲۹۶) چند شخصیت درجه دوم را به جرم فساد و وابستگی به انگلیس و روسیه ترور کرد. شبکه کمیته سرانجام لورفت و عده ای از فعالانش دستگیر و اعدام و زندانی و سر به نیست شدند. خود منشی زاده هنگامی که به اسم تبعید، به کلات انتقال داده می شده، در ۳ شهریور ۱۲۹۷ در بین راه سمنان و دامغان و همراه همرزمش ابوالفتح زاده، توسط ژاندارم ها به قتل رسید.

روزی که اتابک کشته شد، صنایع الدوله، رئیس مجلس گفته بود: من این  
پسره چراغ برقی را اینجا دیدم. اینجاها می گشت.»

بعد از ترور اتابک، تنی چند و از آن جمله صادق طاهباز از فعالین  
انجمن آذربایجان در رابطه با حادثه یاد شده دستگیر شدند. بگفته کسروی  
«جنازه عباس آقا دوزخ بیشتر بروی خاکها بود ... تا سه روز چیرگی  
از سوی دربار می بود و آزادی خواهان نمی توانستند سخن بگویند یا  
ایرادی بگیرند، ولی کم کم زبان آنها باز شد.» در این روزهای خاموشی  
ملت، مجلس نشینان نوحه ها سردادند و بقول خود این ضایعه بزرگ را به  
شاه تسلیت گفتند و خواستار تعقیب و دستگیری مسببان حادثه شدند. از  
سوی دیگر صدای اعتراض علیه بگیر و ببندهای بی قاعده بلند و بلندتر شد و  
دربار و مجلس و نظمی را به عقب نشینی واداشت. مراسم روز هفت مرگ  
عباس آقا صورت تظاهرات ضد دولتی بخود گرفت. مغازه ها و بازارها  
بدین مناسبت بسته شد و هزاران تن بر سر مزار گل باران شده عباس آقا  
گرد آمدند و بسخنرانی های شورانگیز گوش دادند. چهلم عباس آقا  
شکوهمندتر از هفته او برگزار شد و بقولی در حدود صد هزار نفر در این  
مراسم شرکت کردند. حسین کاشی ماده تاریخ شهادت او را «اجتماع  
بزرگ» و شاعری «کرد از ششلول احیاء عالمی را آدمی» یافتند.

مردم تبریز نیز چون فهمیدند که کشته اتابک یک مجاهد آذربایجان  
نی است، نوزده روز بعد از شهادت او بدین مناسبت ختم با شکوهی  
برگزار کردند و قشرهای مختلف مردم که «دسته دسته از کوی های آمدند  
و باز می گشتند، در آن شرکت نمودند و دسته های مجاهدان که برای  
رویارویی با توطئه ها تشکیل گردیده بودند، در آن روز دست به نماز

پشهایی زدند و باموزيك و بيرق» در خیابان‌ها راهپیمایی کردند. میرزاغفار زنوزی که «از مجاهدان قفقازی شمرده می‌شد» شعرهای شورانگیزی به ترکی و فارسی خواند و بنا به گزارش روزنامهٔ انجمن سخنان خود را با این جملات به پایان آورد:

«... در صورتی که مجاهدیم، بر ما فرض است که در عزای این جوانمرد جوانمرگ که ریشهٔ ملعنت خیانت را از ایران بریده، در صفات مجاهدی تأسی به این جوان کرده، خائنین بیدین را از صحنهٔ مقدسهٔ وطن عزیز پاک کنیم.»

کسروی می‌نویسد که «کشته شدن اتابک نتیجه‌های بسیاری را در پی داشت.» ویاید اضافه کرد که همهٔ نتیجه‌ها مثبت نبودند. از جمله کابینه‌ای که پانزده روز بعد از ترور اتابک به مجلس معرفی شد و مورد تأیید مجلس که روز بروز بیشتر به راست می‌چرخید، قرار گرفت «بیشترشان همان درباریان بیکاره می‌بودند.» شیخ فضل‌الله که به تشویق دربار و اتابک در مخالفت با مشروطه و برای کارشکنی در تصویب متمم قانون اساسی که مترقی‌تر از خود قانون اساسی بود، با جمعی در شاه-عبدالعظیم بست نشسته بود، در ۲۵ شهریور بی‌سروصدا به تهران بازگشت تا سه ماه بعد در بلوای توپخانه شرکت جوید. گفتنی است که آتش بلوای توپخانه را که محمدعلی میرزاو ارتجاع برای تحت فشار قرار دادن مجلس برافروخته بودند، حرکت صحیح انجمن و مردم تبریز که شاه را تهدید به خلع از سلطنت کرده بودند، خاموش کرد و وی را وادار به ادای سوگند و فاداری مجدد به قانون اساسی نمود. متمم قانون اساسی هم که کشمکش‌ها برانگیخته بود و سبب و بهانهٔ نمایش‌های

خیابانی و تعطیل‌ها و بست‌نشینی‌ها از جانب موافقان و مخالفان شده بود، یک‌ماه و اندی بعد از ترور اتابک و بعد از تصویب در مجلس به امضای محمدعلی‌شاه رسید و در حقیقت محمدعلی‌شاه ناگزیر از تن دادن به امضای آن شد. تا در فرصتی دیگر آن را یکسره پاره کند.

نتیجه قابل‌تعمق دیگر، گراییدن درباریان به مشروطه بود. کسروی می‌گوید «چون اتابک به دست عباس آقا کشته گردید و از جیب کشنده، آن کارت بیرون آمد، بیشتر مردم چنین باور کردند که راستی را یک انجمن از فدائیان برپاست که برای کشتن بدخواهان مشروطه آماده می‌باشد و عباس آقا چهل و یکم آنان می‌بوده است. این باور دل‌های درباریان را پراز ترس می‌گردانید. این بود سران ایشان با هم گفتگو کرده، راهی اندیشیدند که به میان آزادی خواهان درآیند.» حدود پانصد تن از درباریان در مجلس حضور یافتند و نمایندگان هم «با شادی و خرمی اینان را پذیرفتند و از نوازش و مهربانی دریغ نگفتند.» و توهمات توده را دامن زدند؛ و آنها هم نیرنگبازانه سوگند یاد کردند که «بدا، قلماً، قدماً، سرّاً و جهراً حامی اساس مشروطیت» باشند و اگر جز آن کنند «به لعنت خدا و رسول گرفتار» شوند. ولی این گران‌پوست گوسفند در بر کرده که راه توبه‌ای جز مرگ نداشتند، در خلوت خود را برای چپاول دست‌آورده‌های مردم آماده می‌کردند و چنانکه دیدیم بیشتر همین سوگندخورده‌ها از قبیل امیربهداد جنگ‌ها و اقبال‌الدوله‌ها بودند که «پس از آن‌دکی به دشمنی‌های آشکاری با مشروطه برخاستند.»

### ۴- بمب‌اندازی به اتومبیل محمدعلی شاه .

توطئه‌های محمدعلی شاه علیه مشروطه و مردم به رغم سوگند-هایی که خورده بود، جای شکی باقی نگذاشته بود که او خود را آمادهٔ برجیدن بساط مشروطه و قانون می‌کند. روزنامهٔ حشرات الارض که در تبریز انتشار می‌یافته، در نمرهٔ ۹ ( ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۲۶ )، يك ماه و اندی پیش از به‌توپ بسته شدن مجلس، در مقاله‌ای بابر گردان «اینهمه آوازا از شه بود» از روی توطئه‌های شاه و اعوان و انصارش چنین پرده بر-می‌دارد :

«... آدم وقتی آن بلوای اخیر تهران و آن اجتماع‌رندان و آن کرو فر شیخ‌نوری و سیدیزدی و آن کشتار بیرحمانه و آن غلغله و هیاهوی «ماشرع نبی خواهیم» میدان توپخانه را می‌شنود، بی‌اختیار می-گفت : اینهمه آوازا از شه بود ! وزمانی که قوامیان در شیراز و مشیر در یزد و متولی متقلب در قم و... هر يك از متنفذین در نقطه‌ای علم به غارت افراخته و صدای الامان و القیاب، از هر گوشه‌ای بلندوهم‌زمانی که نصرت الدوله در کرمان به اهالی منهوب و مشتی فقرا و ضعفا و جماعت فعله و حمال حکم شلیک می‌داد ، باز انسان بی‌اختیار می‌گفت : اینهمه آوازا از شه بود !... امروز هم که اردبیل از چپاول نصرالله‌خان و سایر خوانین شاهسون تاراج و زراعت موقوف، راه‌ها مسدود، مال‌التجاره مال‌المصالحهٔ قطاع‌الطریق ... هر که برد ، برد ، هر که کشت ، کشت و ... باز این مصراع ورد هر خاص و عام است ؛ اینهمه آوازا از شه

بود! .»

وقتی دانسته شد که تمام آوازه‌های آشوب برانگیز و آب را گل آلود کن و ماهی بگیر و زمینه ساز کودتا از محمد علی شاه است، «کمیته انقلاب» به نوشته مهدی ملک زاده، «در جلسه ۱۲ ذیحجه ۱۳۲۵ (۲۶ دی ماه ۱۲۸۶) تصمیم گرفت که برای نجات ملت و سعادت امت و حفظ آزادی و مشروطیت محمد علی شاه را ازین بردارد و... برای انجام این منظور حیدرخان عمو اوغلی که رئیس کمیته اجرائیه بود و... مأمور گردید که این امر را که حیات ملتی را دربر دارد، به عهده گیرد؛ که گرفت. شمیمه مدعی است که در بین اسناد برادر حیدرخان، سندی وجود دارد که نشان می‌دهد، عمو اوغلی با ترور شاه مخالف بوده است. این سند نوشته ایست از عمو اوغلی که در آن چنین می‌خوانیم: «به رغم مخالفت قطعی کمیته انقلابی (با کو؟) و شخص من با ترور، ما گرفتار وضع لاینحلی بودیم و می‌بایست تدبیری اندیشیده شود. زیرا که ارتجاع به حمله نیرومند علیه نیروهای انقلابی پرداخته بود...» در این زمان به پیروی از تصمیم پلنوم کمیته مرکزی فرقه اجتماعیه که خود تحت فشار سازمان‌های چپ ناگزیر از قبول ترور محمد علی شاه و تنی چند از مرتجعان معروف شده بود، یک گروه ضربت ۲۰-۱۵ نفری بوجود آمد که به گفته حیدرخان، شالوا ائلیاوا هم بعنوان فرمانده همین گروه به همکاری جلب شد و با احتمال قریب به یقین طرح توطئه ترور محمد علی شاه هم توسط همین گروه به اجرا درآمد.

روز ۲۵ محرم ۱۳۲۶ (۸ اسفند ۱۲۸۶) که محمد علی شاه بقصد شکار عازم دوشان تپه بود، به شرحی که در کتاب‌های رضا زاده ملک

وراثین و دیگران آمده است، در خیابانی دو بمب به اتومبیل شاه، بگمان اینکه وی در داخل آن است، انداخته می شود و تیرهایی نیز شلیک می گردد؛ اما از آنجایی که شاه در داخل کالسکه بوده، جان سالم بدر می برد. شاه را از کالسکه به خانه یکی از وابسته گانش در آن نزدیکی ها انتقال می دهند که وقتی می خواسته از آنجا بیرون آید، بنا به گزارش مأموران تزاری باز دو گلوله به جانب او شلیک می شود. بعد از پراکنده کردن مردم، شاه سر انجام پای پیاده به دربار باز می گردد. از خاطرات عمو اوغلی که اصلش در اختیار برادر وی بوده، چنین برمی آید که در این سوء قصد نا موفق چندتن از محافظان شخصی شاه کشته می شوند و از سوء قصد کنندگان سه نفر از آن جمله شالوا ایلیاوا زخمی می شوند. همچنین در گزارش های مأموران تزاری آمده است که بهنگام بمب اندازی به شاه، بین مردمی که برای تماشا پشت بام ها ایستاده بودند، دو نفری که لباس سیدی پوشیده بودند، دیده شده بود که اشاره های نامعلومی به کس یا کسانی می کرده اند. بعید نیست که یکی از این دو نفر عمو اوغلی که با احتمال قریب به یقین عملیات سوء قصد زیر نظر وی انجام گرفته، بوده باشد.

در رابطه با حادثه بمب اندازی چهار نفر آذربایجانی که باگاری سفر می کردند در شاه عبدالعظیم و چهار نفر از کارکنان چراغ گاز که حیدرخان نیز جزو آنها بود، دستگیر می شوند. پیش از آنکه عمو اوغلی به نوشته روزنامه مساوات «ساعت هفت و نیم از شب گذشته» در خانه اش دستگیر شود، در همان روز بمب اندازی در خانه یکی از هم مسلکانش بنام حكاك، از چنگ مأموران فرار کرده بود. حكاك این ماجرا را چنین

۱- Shalva Eliava این شخص بعدها به عضویت بیروی ترکستان کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در تاشکند رسید.

تعریف کرده است :

«همان روزی که به شاه بمب انداخته شد، حیدرخان به منزل من آمد و برخلاف همیشه اول راه پشت بام را برانداز کرد . در پشت بام را باز کرد و آمد و نشست و به گفتگو بامن مشغول شد. یک مرتبه در خانه سخت کوبیده شد. من رفتم در را باز کردم. چند نفر مأمور مسلح وارد شدند. من شصتم خبردار شد که اینها برای دستگیری حیدرخان آمده اند. مرا گرفتند و باهم از پله ها بالا آمدیم. من خودم مبهوت ماندم؛ چونکه در اطاق اثری از حیدرخان نبود . معلوم شد که تا مأمورین از در وارد شده اند، او از راه پشت بام که قبلاً برانداز کرده بود، فرار کرده است...»

دستگیرشدگان در کاخ گلستان وزیر نظر خود شاه به بازجویی کشیده شدند . انجمن های تهران و در رأس آنها انجمن آذربایجانی ها که تحت تأثیر و نفوذ فرقه اجتماعيون عاميون بود، به اجتماع و اعتراض پرداختند و دولت را واداشتند که دستگیرشدگان را از کاخ به عدلیه انتقال دهند و بازپرسی در حضور نمایندگان انجمن ها و مجلس ( شش نفر از وکلا و بیست نفر از نمایندگان انجمن ها) انجام گیرد . در نامه ای که در آن زمان از تهران به تبریز فرستاده شده و تحت عنوان « پرده تازه » در روزنامه اتحاد ( ۲ ربیع الاخر ۱۳۲۶ ) به چاپ رسیده ، در این مورد چنین آمده است :

«... روز پنجشنبه مردم جمع شده ، به مجلس مقدس کاغذ نوشتند که اولاً به موجب قانون اساسی و به حکم شریعت به خانه مردم ریختن و گرفتار کردن ممنوع است. باید مرتکبین مجازات شوند. دویم باید در عدلیه علناً استنطاق شوند، اگر معین شد که اینها مرتکبند ، مجازات شوند والا نباید محرمانه استنطاق کرده و دروغی گویند که



اینها مرتکبند...»

و در همان رابطه در روزنامه مساوات (۲۳ ربیع الثانی ۱۳۲۶)

تحت عنوان «پاکدامنی متهمین بمب» چنین نوشته است:  
«عموم انجمن‌ها چون این ترتیب خلاف قانون اساسی را مشاهده نمودند، دیدند اگر بنا باشد هر روز جمعی بیگناه بواسطه راپرت غلط مغرضین به این اوضاع شناخت آمیز دچار اسارت گردند، طولی نکشد، شتر بهتان را درپاخانه فرد فریاد ملت، خاصه کسانی که طرف اغراض مفسدین واقعند خواهند خوابانید...»

از نامه پیش گفته چنین برمی آید که در جریان محاکمه متهمان، مردمی که در عدلیه حضور داشته‌اند، وقتی دلایلی بر بیگناهی متهمان پیدا شده، دست می‌زده‌اند و شعارهایی چون کور باد خائن، زنده باد مشروطه و برکنده باد استبداد می‌داده‌اند.

باز پرسی به ثبوت جرم دستگیرشدگان نمی‌انجامد و محمدعلی شاه بناگزیر می‌گوید: «اکنون که ملت نمی‌خواهد کسانی را که آهنگ کشتن من را داشتند، دنبال کنم، من نیز چشم می‌پوشم...» و «خواه‌نا-خواه دستور داد که حیدر عمو اوغلی و دیگران را در (۱۴ ربیع الثانی ۱۳۲۶ = اردیبهشت ۱۲۸۷) رها کردند و به خواهش وزیران خرسندی داد که حکمران تهران و رئیس شهربانی را به عدلیه آورده، بگناه قانون شکنی کیفر دهند...»

از اسناد برادر عمو اوغلی چنین برمی آید که «حیدر بیش از یک ماه و نیم مورد بازجویی قرار گرفته و در جریان بازجویی تحت تحمل ناپذیرترین شکنجه‌ها بوده، اما قادر به گرفتن هیچ اعترافی از او نشدند.»

شیخ محسن نجم آبادی که به ادعای خودش با حیدر دوستی داشته ، می گوید که «حیدرخان با استقبال شدید ملیون و روزنامه نویسان از حبس بیرون آمد.»

کسروی بعد از شرح جریان محاکمه دستگیرشدگان اضافه می کند که «آنچه در سال های دیرتر دانسته شده، آنست که نقشه این کار را حیدر عمو اوغلی کشیده و بمب را نیز او ساخته بوده و بمب اندازان همان چهارتن (دستگیر شده در شاه عبدالعظیم) بوده اند و همانا اینان را به نهران، کمیته (اجتماعیون عامیون ایران) باکو فرستاده بوده است، چهارتن یادشده در جریان بازجویی خود را چنین معرفی کرده اند:

مشهدی محمد (عمو اوغلی)<sup>۱</sup>، اهل اسکو، ساکن تبریز که در باد کوبه

۱- این شخص همان مشهدی محمد عمو اوغلی اسکوئی است که از بنیانگذاران «اجتماعیون عامیون ایران» (مجاهد) در قفقاز بود و بعضی ها اشتباهاً حیدر عمو اوغلی را به جای او از بنیانگذاران (مجاهد) دانسته اند. بقول تقی زاده «در انقلاب عهد ستارخان از رؤسای مجاهدین بود. بعد از اعاده مشروطیت کمیسر یعنی کدخدای محله دوجی و سرخاب قتل بعد از فاجعه مجرم ۱۳۳۰ و تسلط روس ها بر تبریز جزو اعدام شدگان بود. تقی زاده صحفه اعدام وی را چنین توصیف کرده: «... در موقع دار زدن مشارالیه تپقی کرده و چند کلمه هم به زبان روسی گفته بود، و به میر غضب که نزدیک رفته بود که بالای کرسی، طناب به گردن او انداخته و کرسی را از زیر پایش بکشد، یک لگد به سینه اش زده و دور انداخته بود و با کمال جرئت طناب را خود به گردن خود انداخته و یک لگدم به کرسی زده بود. پیش از اعدام مشارالیه می گوید: که ما در وقت تسلط رحیم کردیم ویز مستبدین مروت کردیم و ندانستیم که اینها بر ما رحم نمی کنند، و گفته بود: زنده باد مشروطه!... مشهدی محمد عمو اوغلی را بر بالای ارك دار آویز کردند و در زمان اعدام در حدود چهل سال داشته و اخلاق انقلابی و درستکاری او مشهور خاص و عام بوده است.

و تبریز خبازی ( نانوایی ) می کرده است . اکبر اسکویی در قوبه صابونچی بادکوبه دکان بقالی دارد . مشهدی عبدالله در بادکوبه معدنچی نفت بوده ؛ زینل در قهوه خانه های بادکوبه خوراکی پزی می نمود و ... همه ظاهراً عازم زیارت مشهد بوده اند .

نجم آبادی یادشده ضمن اشاره به قضیه بمب اندازی و دستگیری و آزادی حیدرخان به نکته جالبی اشاره کرده است که در بحثی که در در سطور بعدی در پیرامون تروریسم خواهیم داشت ، مورد استنادمان قرار خواهد گرفت :

«پس از قضیه بمب اندازی که بی نتیجه ماند، محمدعلی شاه دانست که جز با اعمال زور با مجلس بر نمی آید، از این بعد با مجلس مقاومت شدید کرد...» و یادمان باشد که مجلس در دوم تیرماه ۱۲۸۷، یعنی سه ماه و چند روز بعد از حادثه بمب اندازی بمباران شد.

حوادثی که مذکور افتاد در عرف سیاسی عنوانی جز تروریسمی توانند داشته باشند و تا آنجایی که نگارنده اطلاع دارد ، این بخش از کارنامه زندگی سیاسی عمو اوغلی چنانکه باید و شاید مورد بررسی انتقادی قرار نگرفته است...

عمو اوغلی در مکتب سوسیال دموکرات های قفقازی تربیت شده بود و واقعیت این است که هنگامیکه اواز قفقاز به ایران آمد و حتی سالها بعد از آن و در زمان اجرای ترورهای یادشده ( ۱۹۰۷-۸ ) حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، به یک حزب لنینی یک دست تبدیل نشده بود. پیش از تحلیل چندی و چونی عملیات تروریستی عمو اوغلی، بهتر است سابقه تاریخی ترور را در جریان جنبش سوسیال

دموکراسی تا آنجایی که روشنگر زمینه بحثمان تواند بود از نظر بگذرانیم.

### تروریسم و جنبش سوسیال دموکراسی.

تروریسم در نهضت های کارگری دارای سابقه دور و درازی است؛ اما زمینه ساز پیدایش آن نه پرولتاریا، بلکه خرده بورژوازی است و در حقیقت شقی از مظاهر انقلابیگری خرده بورژوازی بشمار می رود. تروریسم از زمان شکل گیری مارکسیسم در اروپا پدیده نا شناخته ای نبوده است و کسانی چون بلانکی از مبلغانش بوده اند. بلانکی (۱۸۰۵-۸۱) سوسیالیست تخیلی و انقلابی نستوه که بیش از نصف عمر خود را در زندان گذراند، با وجود شرکت در انقلابات سالهای ۳۰ تا ۷۰ قرن نوزدهم فرانسه که در آنها طبقه نو ظهور کارگر حضور فعال داشت، نتوانست به اهمیت حزب انقلابی در رهبری انقلاب پی ببرد. او به قیام مسلحانه و گروه های توطئه گر اهمیت درجه اول قایل می شد. بنیا نگذاران مارکسیسم در عین ارج گذاری به روحیه انقلابی بلانکی، تاکتیک های او را مورد انتقاد قرار می دهند. لنین بلانکیسم را یک تئوری نفی مبارزه طبقاتی می داند و می نویسد که «بلانکیسم رهایی بشر را از قید بردگی روز مزدی در مبارزه طبقاتی پرولتاریا ندیده، بلکه در توطئه اقلیت کوچکی از روشنفکران می بیند.» بلانکیسم بر جنبش های انقلابی کشورهای دیگر و بویژه بر ایدئولوژی خرده بورژوایی نارود نیکی روسیه اثر نهاد.

پیش از نفوذ مارکسیسم در روسیه ، جریانهای انقلابی در آن سرزمین عموماً رنگ غالب نارودنیکی داشتند. پایه‌های رشد مناسبات سرمایه‌داری و پیدایش طبقه کارگر و نفوذ روزافزون مارکسیسم در روسیه، مبارزه ایدئولوژیکی علیه اصول اندیشه نارودنیکی هم شدت گرفت. با اینهمه، این اندیشه انقلابی، در طی چند دهه، جنبش انقلابی آن سرزمین و سرزمین‌های دیگر را تحت تأثیر قرارداد. نارودنیک‌ها آگاهی درستی بر قوانین حرکات جوامع انسانی نداشتند و سازندگان تاریخ رانه‌توده‌های میلیونی، بلکه قهرمانان و برگزیدگان می‌دانستند. بعبارت دیگر ، آنان به تئوری قهرمانان فعال و عوام‌الناس غیرفعال که در انتظار این قهرمانان هستند ، باور داشتند و خواه ناخواه به ترور فردی روی می‌آوردند. اعتقاد به اثر بخشی مثبت ترور جزو اصول مسلم نارودنیکی بود که سال‌ها بعد از ورشکستگی و فروپاشی نظام آن (نارودنیسم) در جریان‌های دیگر شبه مارکسیستی با سماجت هرچه تمامتری به حیات خود ادامه داد .

نارودنیک‌ها و در رأس آنها گروه نارودنایا و لیا ( اراده خلق ) ترور دولتمردان عالی‌مقام حکومت استبدادی روس را وسیله مؤثری برای پایان دادن به خودکامگی و دستیابی بر آزادی سیاسی دانسته ، آن را در رأس برنامه خود قرار دادند و در ۱۸۷۸ فرماندار پترسبورگ و فرمانده ژاندارمری را ترور کردند. سوء قصد کنندگان گرفتار و اعدام گردیدند. افراد گروه اراده خلق که چنین می‌پنداشتند که ترور امپراتور، توده ستم‌دور روس را بطور معجزه آسایی به جنبش درخواهد آورد و او را محکوم به اعدام کردند. نقشه‌های دو سوء قصد به جان امپراتور در سال‌های ۱۸۷۹

و ۱۸۸۰ با شکست مواجه شد و سوء قصد کنندگان دستگیر و اعدام گردیدند؛ اما سومین نقشه در سال ۱۸۸۱ به نتیجه رسید و تزار کشته شد. ولی بجهت عدم مساعدت شرایط عینی و ذهنی جامعه، کشته شدن تزار الکساندر دوم آب را از آب تکان نداد. تزار جدید با خشونت هر چه تمامتری بکار پرداخت و در حقیقت سلطنت خود را با اعدام افراد گروه «اراده خلق» آغاز کرد و نه تنها به حفظ موقعیت خود قادر شد، بلکه بیش از پیش به ارتجاع نیز گرایید و بدین ترتیب بجای باز شدن درنجات به روی مردم، با شلیک تروریست‌هایک دوره طولانی ارتجاع بر کشور سایه گسترد. دانشگاه‌ها و مطبوعات تحت فشار فزاینده قرار گرفتند و هر گونه حقوق دموکراتیک با تجاوز مواجه گردید و هر جنبش ترقی خواهانه کینه توزانه سرکوب شد.

شش سال بعد از ترور الکساندر دوم، یک گروه تروریستی دیگر به پیروی از همان پندار های ذهنی به جان الکساندر سوم سوء قصد ناموفقی انجام داد. الکساندر برادر لنین از افرادی بود که به اتهام شرکت در سوء قصد اخیر به دار آویخته شد. ماریا خواهر لنین که در زمان اعدام الکساندر نه سال داشته، بعدها در مراسم یاد بود درگذشت لنین در ۱۹۲۴ گفت که: ولادیمیر (لنین) پس از گرفتن خبر اعدام برادر، فریاد زد که: نه، ما آن راه را تعقیب نخواهیم کرد. آن راه، راه درست نیست.» و تروتسکی در کتاب لنین جوان استدلال می کند که لنین در سال ۱۸۸۷ هنوز با مارکسیسم آشنایی نداشته و حتی پس از آشنایی های ابتدایی با مارکسیسم نیز هنوز با ترور مخالف نبوده است. نظر تروتسکی در این مورد درست بنظر می رسد؛ زیرا که لنین می بایست آگاهی و تجربه لازم را به دست می آورد، تا می توانست بطور منطقی با ترور به مخالفت بپردازد.

پلخانف که نخستین محفل سوسیال دموکراسی (گروه آزادی کار) را ضمن آشنایی با مارکسیسم بنیاد می‌نهد و بیش از دیگران به مبارزه اصولی ایدئولوژیک با نارودنیسم می‌پردازد، سال‌ها نمی‌تواند خود را از جاذبه فریبنده تاکتیک ترور انفرادی برکنار نگاه‌دارد. او در سال ۱۸۸۴ در رساله خودش تحت عنوان «اختلاف نظرهای ما» که نخستین کوششی بود در راه تحلیل مارکسیسی اقتصاد روسیه، چنین نوشت:

«... ما اهمیت نقش مبارزه تروریستی را در جنبش معاصررهاگر نفی نمی‌کنیم. تروریسم از شرایط اجتماعی و سیاسی بی‌که مادر چنگش قرار داریم ناشی شده است و... ما به هیچ وجه نمی‌خواهیم که محافل مخفی کارگری به پرورشگاه‌های زیرزمینی تربیت‌کننده کارگران تروریست تبدیل شوند... اقشاری از جمعیت هستند که برای مبارزه تروریستی با دولت، استعداد بیشتری دارند، لکن، تنها طبقه کارگر است که در لحظه قطعی قادر است آن هیولای سیاسی را که توسط تروریست‌ها زخمی شده است، از پا در آورده، نابودش کند. تبلیغات در بین کارگران ضرورت مبارزه تروریستی را برطرف نمی‌سازد، بلکه برای آن فرصت‌هایی را که پیشتر وجود نداشته، فراهم می‌آورد.»

پلخانف در تجدید نظری که بیست سال بعد (۱۹۰۵) بر چاپ دوم رساله یادشده کرد، تذکر داد که «با استناد به این پاراگراف (که ترجمه‌اش در بالا نقل گردید) گفته می‌شود که گروه آزادی کار به تروریسم تمایل نشان می‌دهد، اما آن‌گونه از زمان تشکیل خود، آن را برای کارگران نامناسب می‌دانست؛ ما مخالفت با فعالیت‌های تروریستی که در آن زمان روشنفکران مقدسش می‌پنداشتند، بی‌فایده می‌نمود.» این ادعای پلخانف که گروه آزادی کار از همان ابتدای تشکیل خود ترور را برای کار-

گران نامناسب می‌دانست، قابل قبول به نظر نمی‌رسد و تنها تجارب حاصل از اوج گیری جنبش انقلابی طبقه بالنده کارگر در سال‌های بعد و دست آوردهای مبارزات شورمند ایدئولوژیک بود که پلخائف و گروهش را به نفی اهمیت ترور و بی‌حاصلی و حتی زیانمند بودن آن در مبارزات اجتماعی واداشت. لنین ضمن ارج گذاری به فعالیت‌های گروه آزادی کار، تذکر می‌دهد که چون این گروه «ضرورت ترور را در برنامه خود قرار داد، پیوند خود را با سوسیال دموکراسی قطع کرد.» گروهی بنام سوا بودا نیز که در نخستین سال قرن بیستم در روسیه تشکیل یافته بود، در عین حال که خود را سوسیال دموکرات می‌نامید، ترور را بعنوان عامل نهیج توده‌ها می‌پذیرفت، حزب خرده بورژوائی سوسیالیست انقلابی (S.R. اس.ار) که در اواخر ۱۹۰۱ و اوایل ۱۹۰۲ از بقایای نارودنیک‌ها و با درهم آمیختن دگم‌های فرسوده نارودنیسم و عناصر تحریف شده‌ای از مارکسیسم تشکیل یافت و تا آستانه انقلاب اکتبر دوام آورد، از تاکتیک ترور مأموران عالیرتبه تزاری بمنزله شیوه اصلی مبارزه علیه اشرافیت دفاع می‌کرد و بدین ترتیب نظماتی به جنبش انقلابی وارد می‌آورد و در راه شکل توده‌ها برای مبارزه انقلابی مانع ایجاد می‌کرد. از معروفترین قربانیان اس.ارها دو وزیر بنام‌های سپپالین و پلو بودند که اولی در ۱۹۰۲ و دومی در ۱۹۰۴ ترور گردیدند.

اقدامات تروریستی که از جانب گروه‌های خرده بورژوائی گوناگون صورت می‌گرفت، بروشنفکران انقلابی و حتی بخشی از کارگران و سوسیال دموکرات‌های ناستوار اثر می‌نهاد و آنها را از



پیمودن راه صحیح انقلابی که آگاهی و تشکل دادن به طبقه کارگر  
بالنده و درهم آمیختن دو جریان جنبش نوپدید طبقه کارگرو سوسیالیسم  
علمی بسود، بازمی داشت. نخستین سازمانهای کارگری روسیه از نیمه  
دوم سالهای هفتاد قرن نوزدهم شروع به شکل گیری کرده بود و گذشته  
از آنکه امکان درهم آمیزی با سوسیالیسم علمی را نیافته بود، چون  
جویباری جذب سیلاب همگانی نارودنیسم می گردید. استپان خالتورین  
که از سازمان دهندگان اتحادیه شمال کارگران روس بود، تحت فشار  
نارودنیک ها دست از کار تشکیلاتی کشیده، کلیه انرژی خود را صرف  
امر بی حاصل ترور کرد...

گروه آزادی کار هم با آنکه در مترازل کردن پایه های تئوریک  
تفکر نارودنیک از طریق مبارزه ایدئولوژیک، نتوانست تیشه به ریشه  
تروریسم بزند، در درگیری های ایدئولوژیک با نارودنیک ها، مارکسیست  
های آبدیده تری تربیت کرد. تاریخ وظیفه شکست قطعی دادن به  
نارودنیسم را بر عهده لنین گذاشت.

لنین ضمن ارج گذاری بر جنبه های دموکراتیک و انقلابی  
نارودنیک ها، جهات ارتجاعی آنان را افشا نمود. با وجود شکست قطعی  
نارودنیسم در میدان مبارزه ایدئولوژیک، باز توهمات نارودنیک ها، جان  
سختی نشان داده، آثار تبعی آن و بویژه ایمان واهی به تسأیر ترور  
فردی، سالها بر اذهان و عقاید انقلابیون سایه انداخت؛ و این طبیعی بود؛  
زیرا آرمانی که به بهای جانبازی های قهرمانانه سلسله جوانان انقلابی  
بر وجدان ها نشسته بود، به آسانی ریشه کن نمی شد. سطح نازل دانش  
تئوریک انقلابیون و کم دامنه بودن شناخت مارکسیسم و ضعف معرفتی

جوانانی که از قلمرو نارودیسیم به صفوف سوسیال دموکراسی انقلابی وارد شده بودند، آنها را چنانکه باید و شاید از چنگک جاذبه تروریسم نجات نداد و بقول لنین «تقریباً همه آنها در عنفوان جوانی خود با شوق مفراطی مجذوب قهرمانان ترور بودند.» بوگدان کنونیانتس در گزارش «کمیته باکو» به «کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه» چنین خواند: «... تمایلات تروریستی بین کارگران و بخصوص اهل محل شدیداً رشد یافته است ...» بدین ترتیب بقایای رسوبات نارودنیکی بر جریان نو پیدا و بالنده سوسیال دموکراسی نیز سرایت کرد. و باعث تظاهر انحرافات سیاسی در روند بعدی آن گردید. انحرافات که می بایست در پروسمبارزه سرسختانه درازمدت ایدئولوژیک و گذشتن جریان از صافی انقلاب بورژوا دموکراتیک ۷-۱۹۰۵ و توسعه بی سابقه در هم آمیزی سوسیال دموکراسی با جنبش طبقه کارگر و رشد حزب سوسیال دموکراسی کارگری روسیه و زایش جریان بلشویسم از بطن سوسیال دموکراسی و آبدیدگی آن در پیکارهای راهگشای طبقه کارگر، بالمره از پیکر ایدئولوژی صیقل یافته حزب زدوده می شد.

در سال ۱۹۰۲، لنین در باره نخستین مراحل زدایش رسوبات نارودنیکی و از آن جمله تروریسم از پیکر جریان سوسیال دموکراسی

---

۱ Knunyants (۱۸۷۸ - ۱۹۱۱) از بلشویک های ارمنی در ۱۸۹۷

«به مبارزه برای آزادی طبقه کارگر» پیوست. از ۱۹۰۱ بعدیکی از رهبران تشکیلات «حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه» در باکو بود. در کنگره دوم حزب که در سال ۱۹۰۳ در بروکسل و لندن انعقاد یافت شرکت کرد. در سال ۱۹۱۱ در زندان باکو درگذشت.

در «چه باید کرد» چنین نوشت:

« بر طرف ساختن تأثیر جذاب این سنت قهرمانانه به بهای مبارزه به دست می‌آمد و توأم با قطع علاقه با اشخاصی بود که می‌خواستند بهر قیمتی هست نسبت به نارودنایا ولیا وفادار بمانند و سوسیال دموکرات های جوان برای آنها بسیار احترام قائل بودند. مبارزه واداری می کرد که به کسب معلومات پردازند. کتاب های غیر علنی را متعلق بهر خط مشی که باشد بخوانند و جدا به بررسی مسائل مربوط به خط مشی علنی نارودنیک می پردازند...»

لنین در آستانه انقلاب نخست روسیه، تروریسم را یک خط - مشی شکست خورده می‌دانست که رد پاهایش به اشکال گوناگون در اینجا و آنجا دیده می‌شد. او تروریسم را پویه خود بخودی و روشنفکرانی می‌دانست که بلد نبودند و یا امکان نداشتند که فعالیت انقلابی را با جنبش کارگری پیوند دهند. لنین در پاسخ آنهایی که ترور را وسیله‌ای برای تهییج توده‌ها می‌دانستند، می‌گفت: « مگر در این محیط زندگی روسیه پلیدی‌ها آنقدر کم است که باید به ابداع وسایل تهییجی خاص پرداخت؛ وانگهی اگر کسی را هیچ چیز و حتی خود سری‌های رژیم استبدادی روسیه نیز نتواند تهییج کند، آنوقت مگر روشن نیست که او به جنگ تن به تن میان دولت و مستی تروریست نیز با خون سردی کسی که انگشت به بینی کرده است، خواهد نگریست؟ تروریست‌ها اهمیت تربیت سیاسی را بخوبی درک نمی‌کنند و بجای آن تهییج توده‌ها را جایگزین می‌کنند. حال آنکه هرگز تهییج توده‌ها، حتی اگر با آن وسایل عملی هم باشد، که امر موقتی و گذراست - زیرا بر پایه احساسات

افراد قرار دارد - نمیتواند جایگزین تربیت سیاسی توده‌ها که بر پایهٔ درک آنها از واقعیات قرار دارد، گردد. او در پاسخ اس‌ارها که می‌گفتند «ما تروریسم را نه بجای کار در میان توده‌ها، بلکه بمخاطر آن و هم‌زمان با آن کار پیشنهاد میکنیم و هر ضربهٔ تروریستی بخشی از نیروی حکومت مطلقه، تمام این نیرو را به مبارزین آزادی انتقال می‌دهد و اگر تروریسم بطور بی‌سیستماتیک اعمال شود، بالاخره کفهٔ ترازو به طرف ما سنگینی خواهد کرد.» و «هر وقت که يك قهرمان درگیر نبرد انفرادی می‌شود، این عمل در همگی ما روحیهٔ مبارزه و شجاعت را برمی‌انگیزد.» و «هر جرعهٔ تروریسم ذهن را بیدار می‌کند.» می‌گفت: تجربهٔ جنبش انقلابی روسیه بوضوح بی‌شماری ترور فردی را ثابت نموده است. نبرد انفرادی فقط دارای تأثیر مستقیم ایجاد يك احساس زودگذر است، درحالی که بطور غیر مستقیم منجر به بی‌تفاوتی و انتظار غیرفعال زور آزمائی بعدی می‌گردد. متوسل شدگان به ترور را که فدا کردن جان يك انقلابی را بمنظور انتقامجویی از يك فرد رذل کار بزرگی می‌دانستند ولی تدارك توده‌ها بمنظور تظاهرات مسلحانه را خرده کاری می‌خواندند، بنه باد انتقاد می‌گرفت و ترور را جلوهٔ عدم اعتماد به جنبش انقلابی خلق و مبارزهٔ جدا از توده و مانع مهمی بر سر راه پیشروی مبارزهٔ انقلابی و تشکل توده‌ای می‌دانست و می‌گفت: «بدون کارگران، تمام بمب‌هایی قدرتمند.» او توده‌ها را و نه قهرمانان فعال را سازندگان تاریخ می‌دانست و وظیفه‌ای که برای پشاهنگ قایل بود، عبارت بود از آگاهی بخشی و سازمان دهی و بسیج توده و رزمیدن در کنار آنها و نه رزمیدن به جای توده و منحرف کردن توجه کارگران از نیروی عظیم طبقاتیشان.

آغاز تشکیل حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه را به

اعتباری ۱۸۹۸ می‌توان دانست. در این سال کنگره اول حزب بمنظور  
تشکیل کردن سازمان‌های مختلف مدعی سوسیال‌دموکراسی شکل گرفته  
در شهرهای مختلف، در حزبی واحد تشکیل می‌گردد و موجودیت حزب  
سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه را اعلام می‌دارد. این اعلام موجودیت  
بجهت کمبودهای بسیار، يك اعلام موجودیت پیش‌رس بود. هنوز  
مبارزه جدی درونی پایان‌پذیرفته و معیارهای روشنی برای مرزبندی  
با نظریات انحرافی پدید نیامده بود. بنابر این ناهمگونی و تشتت  
ایدئولوژیک واقعیت داشت و بازتاب خود را در عمل بصورت تفرقه  
سازمانی نشان می‌داد. به رغم اعلام حزب بمثابة يك سازمان سراسری،  
هنوز زمینه فعالیت عملی مشترك برای گروه‌ها و سازمان‌های گوناگون  
سوسیال‌دموکراسی بوجود نیامده بود. کمیته‌های باکو و تفلیس  
حزب سوسیال‌دموکرات اگرچه در ردیف فعال‌ترین کمیته‌های حزب  
شمار می‌آمدند، اما از نارسایی‌های عمومی جریان برکنار نبودند.  
در این سال‌ها لنین در تبعید بسر می‌برد و بعد از به پایان آمدن  
دوران تبعید، بمنظور بوجود آوردن يك روزنامه سراسری برای ایجاد  
پیوند بین گروه‌ها و کمیته‌های مختلف پراکنده سوسیال‌دموکرات و  
پدید آوردن حزبی یکپارچه و مستحکم و بالابردن سطح آگاهی سیاسی  
و شناخت سوسیالیستی کارگران، به اروپا رفت و کار انتشار روزنامه ایسکرا  
را به یاری سوسیال‌دموکرات‌های روسی ساکن اروپا و فعالان حزبی  
داخل کشور، سازمان داد و نخستین شماره ایسکرا در دسامبر ۱۹۰۰  
منتشر شد و تا ژوئیه ۱۹۰۳ که لنین یکی از مؤثرترین اعضای هیئت  
تحریریه آن بود، نقشی چشمگیر در زمینه فراهم آوردن زمینه ذهنی،

تشکیل طبقاتی کارگران بر حول يك مشی سیاسی انقلابی و عبارت دیگر برای ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر ایفا نمود؛ اما هنوز کار ساختمان يك حزب لنینی به پایان نرسیده بود. در همان سال ۱۹۰۴ حزب در کنگره دوم به دو جناح بلشویک و منشویک تقسیم گردید. انقلاب ۷-۱۹۰۵ زمینه بسیار مساعدی برای رشد حزب و بویژه جناح بلشویک و ایجاد پیوند آن با توده های میلیونی فراهم آورد و بقول لنین، حزب که در بهار ۱۹۰۵ مجموعه ای از حوزه های مخفی بوده، در پائیز همان سال به حزب میلیونها پرولتر تبدیل شد و به صورت يك سازمان توده ای درآمد. طبقه کارگر و بر شد در این انقلاب چون نیروی سیاسی مستقلی و زیر پرچم خود شرکت کرد ر از ژانویه ۱۹۰۵ که به دنبال کشیش گابون-مزدور تزار - افتاده بود، تا دسامبر همان سال که به مقاومت مسلحانه دست زد، راهی بسیار طولانی پیمود. انقلاب و به حرکت در آمدن میلیونها انسان، پوچ بودن عملیات ترور فردی را بیش از پیش آشکار ساخت، اما سرکوب شدن انقلاب خود موجب پیدایش انحرافات گردید. نو میدی و ناباوری به امکانات انقلابی توده ها و پیروزی طبقه کارگر، به تشمت، تسلیم، ارتداد و یا به ماجراجویی و انحراف میدان داد. شکست انقلاب بلشویک ها را درهم نشکست، بلکه آبدیده ترشان ساخت، چرا که در پرتو رهبریت صحیح، شیوه درست پیشروی و عقب نشینی را آموخته بودند. سازمان های حزبی به رغم آماج حملات پی در پی قرار گرفتن و ضربه خوردن و از دست دادن رفیقان نیمه راه، به حیات و فعالیت خود ادامه دادند. در جریان سرکوب انقلاب هزاران رزمنده تیرباران و دار آویز و تبعید و زندانی و شکنجه شدند. طناب های

دار ، کراوات‌های استولپین ، خود استولپین ، جلاده و نیکلا تزار ، خون آشام نامیده شدند. دسته‌های مجازات باندهای سیاه صدها مبارز انقلابی را ترور کردند. در این میان بلشویک‌ها با ریشه انداختن در اعماق توده‌ها و با حفظ شکیبائی از توسل به شیوه ترور پرهیز کردند و با تلفیق اصولی فعالیت مخفی و علنی به اساسی ترین وظیفه پشاهنگ که پرورش و سازمان دهی برای مبارزه‌ای نو است ادامه دادند تا از اواسط سال ۱۹۱۰ آثار پیدایش حالت اعتلای نوین انقلابی مشهود گردید و حزب سنگر به سنگر پیش رفت و تنها هنگامی که قیام به نحوی عاجل در دستور روز قرار گرفت ، متوسل به قهر و اسلحه شد .

### ماهیت ترورهای نسبت داده شده به عمو اوغلی

ترورهایی که با شرکت فعال بوعبارت دیگر به رهبری عمو اوغلی در دوره پیش از بمباران مجلس ( تابستان ۱۹۰۸ ) صورت گرفت ، همزمان است با دوره فرونشینی موج انقلابی در روسیه و آغاز دوران سیاه ارتجاع استولپینی. در این دوره حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه به دو جناح عمده بلشویک و منشویک تقسیم شده ، تحت شدیدترین فشارها ، میدان گرمترین مبارزات ایدئولوژیک راهگشا بود .

۱- Stolipin ( پیوتر آرکادیهویچ ) ۱۹۱۱-۱۸۶۲ . وابستگار تجاعی ترین

قشرهای ترکیب هیئت حاکمه روسیه. در ۱۹۰۶ وزیر کشور روسیه شد و سپس به نخست‌وزیری رسید . فاصله سال‌های ۱۱-۱۹۰۸ در تاریخ روسیه به دوره ارتجاع استولپینی معروف شده است. وی در سال ۱۹۱۱ در تاتارکف ترور گردید .

نارودنیسم و همراه با آن تروریسم از نظر تئوریک محکوم گردیده بود، اما عملاً در وجود احزاب خرده بورژوازی چون اس‌ار به حیات خود ادامه می‌داد و قشرهایی از سوسیال دموکرات‌ها در تشخیص مرز واقعی بین ترور و اعمال قهر انقلابی گرفتار تردیدها و اشتباهاتی می‌شدند.

پیش از این دیده شد که تروریست‌هایی که به اتومبیل محمدعلی میرزا بمب انداختند، بگفته کسروی فرستاده کمیته باکو بودند و بنا به گزارش هارتویک وزیر مختار روس در تهران، نقشه سوء قصد در تقلیس و تبریز طرح ریزی شده بود.

بوررامنسکی که تحقیقات ذی‌قیمتی در پیرامون «نقش بلشویک‌های قفقاز در انقلاب ۱۱-۱۹۰۵ ایران» دارد، می‌نویسد که «در سازمان‌های مجاهد، مبارزه جدا از توده و گرایشات ترور انفرادی رواج داشته و البته بلشویک‌ها سعی می‌کرده‌اند بر تأثیر خود در بین مجاهدان بیفزایند و سازمان‌های آنها را به سازمانهای انقلابی پیشرو تبدیل نمایند.» رامنسکی بعد از آن تذکر می‌دهد که این ویژگی (وجود گرایشات تروریستی در سازمان‌های مجاهدان) ناشی از خصوصیات ترکیب طبقاتی آن سازمان‌ها و در رأس آنها کمی درصد پرولتاریا در بین کادرهای سازمانی بود.

می‌دانیم که سازمان مجاهد «اجتماعیون عامیون ایران» از سوسیال دموکرات‌های ایرانی مقیم ماورای قفقاز تشکیل یافته بود و با گروه همت (متشکل از سوسیال دموکرات‌های مسلمان قفقاز) از سویی و با بعضی از گروه‌ها و حوزه‌های اجتماعیون عامیون تشکیل شده در



چند شهر ایران از سوی دیگر ارتباط داشت . رایینو دریادداشت‌های خود درباره کمیته سری اجتماعیون عامیون ( فرقه فدائیان ) باد کوبه اطلاعاتی به دست می‌دهد که نشان دهنده وجود جنبه ترور و ارباب در اعتقادات آنها می‌باشد :

« فدائیان در باد کوبه هشتصد منات از معین الممالک گرفتند .

در باد کوبه فرقه فدائیان از مجاهدین وجود دارند که به اسم اجتماعیون عامیون دارای کمیته سری می‌باشند و این جمعیت فقط در باد کوبه قریب به شش هزار نفر می‌شوند . اینها غالباً از ایرانیان هستند که از ایران مهاجرت اختیار کرده ، در اینجا به کسب و تجارت مشغولند . با این فرقه اغلبی از گرجی‌ها و بعضی از ارمنه ... و جمعی از روس‌ها ، یعنی از آزادی طلبان روس همراهی تامه دارند . اسباب ناریه از قبیل تفنگ‌ها و موزرو طپانچه و قوای دینامیتی موجود دارند که در لاپاراتر ( لاپراتوار ) های مخفی آماده کرده‌اند . چنانکه پلیس مخفی دولت روس مکرراً آنها به دست آورده ، خود آنها را هم دستگیر کرده است ، ولی این مسأله بهیچوجه در مقابل خیالات آنها نتوانسته است مقاومت نماید ... »

رایینو بعد از آن از نامه اعظام السلطان ، پسر سردار افخم ( حاکم رشت ) که از تفلیس به پدرش نوشته بود ، سخن بمیان می‌آورد . در این نامه چنین آمده بود :

« ... مجاهدین ( که ) خبر حرکت مرا از رشت گرفته ( بودند )

مرا شش روز نگاه داشته ، اذیت کردند و هر روز با طپانچه می‌آمدند ، می‌خواستند مرا بکشند ... هر چه پول داشتم از من گرفتند و قبض چهار ماهه هزار تومانی مرا هم گرفتند . باشما ( سردار افخم ) خیالات

بد دارند و می گویند يك مأمور به رشت خواهیم فرستاد ... گفتند :  
 ... به پدرت بنویس که اگر می خواهی زنده بماند ظلم خودش را  
 موقوف نماید ... روزی که آمدم يك جوان قفقازی با کاغذی به حطل  
 (هتل) آمد ، در پشت در ایستاد و اجازه دخول خواست ، جواب دادم  
 کار دارم ، الان فرصت ندارم ؛ دست به طپانچه گذاشت ، می خواست  
 بزور بیاید ، مجبور شدم در را گشودم . آمد به اطاق ، طپانچه را  
 روی میز گذاشت ، و کاغذی به من داد ؛ بدین مضمون نوشته بود (که)  
 پسر آقا بالاخان سردار ظلم ، حرکت تو از رشت مخابره شد و در  
 باد کوبه حکم داده شد که ترا بگیرند و بکشند . چون در تحت حمایت  
 یکی از مجاهدین بودی ترا اذیت نکردند و به حمایت قلبی اف بدینجا  
 آمدی و زحمتی که باید بدهید ، داده اید ؛ و الان بتو می گوئیم که پنج  
 روز مهلت بتو می دهیم ، سردار باید حکومت رشت را واگذار کند  
 و هشت هزار منات در عوض خون آنهایی که در تبریز کشته شدند ،  
 بدهد . اگر پنج روز دیگر این چیزها صورت پیدا کرد ، بسیار خوب  
 والا ... »

« امضای فرقه مبارک مجاهدین قفقازی و آرجی وارمنی  
 و روسیونرهاي (انقلابيون) روس . »

فراموش نکرده ایم که هنگام آمدن اتابک به ایران میرزا عباس -  
 خان مهندس باشی که به اتابک شباهت داشته « در وقت سوار شدن به  
 کشتی در باد کوبه برای حرکت به انزلی ، فدائیان باد کوبه به او سه  
 گلوله زدند و ... »<sup>۱</sup>

۱ - این ماجرا رایجی دولت آبادی نیز در جلد دوم « حیات ... »  
 خود تعریف کرده است .

شواهد یادشده ، حکایت از قبول تروریسم بعنوان شکل مؤثری از اشکال مبارزه از جانب دستکم قشرهایی از سوسیال دموکرات‌های قفقاز و نیز وابستگان به اجتماعیون عامیون مسلمان ایرانی دارد .

گروه‌های اجتماعیون عامیون ایرانی که با سوسیال دموکرات‌های ماورای قفقاز و بنا بر این با حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه ارتباط داشتند، دارای آن چنان ترکیب طبقاتی‌یی بودند که نمی‌توانستند ترور را نفی کنند . در این گروه‌ها افرادی از بازرگانان ، پیشه‌وران ، روستائیان، خرده مالکان، روحانیون درجه دوم و کارگران وارد می‌شدند؛ و بطور کلی می‌توان گفت که جنبه خرده بورژوائی آنها بر جنبه پرولتریان می‌چربیده است. مرامنامه و نظامنامه « شعبه ایرانی جمعیت مجاهدین » تصویب شده در سال ۱۹۰۷ در مشهد که تحت تأثیر مرامنامه و نظامنامه سوسیال دموکرات‌های مسلمان قفقاز (همت) تنظیم گردیده، بیشتر منعکس کننده خواست‌های خرده بورژوائی است تا پرولتری . ایوانف هم تأیید می‌کند که «در نتیجه تفوق عناصر خرده بورژوائی در انجمن مجاهدین ، عقاید و روش‌هایی که برای تکامل جنبش انقلابی مضر و اشتباه آمیز بود ، شیوع داشت. » و این چاره ناپذیر بود، زیرا که پرولتاریا هنوز به آن درجه از رشد کیفی و کمی نرسیده بود که به اعمال هژمونی خود در روند جنبش‌رهایی بخش موفق گردد و این یکی از علل اساسی شکست نسبی آن جنبش بود .

نطفه جنبش کارگری از همان سال‌های نخست انقلاب بسته شد. نخستین سازمان ویژه کارگری، اتحادیه کارگران چاپخانه‌های تهران بود که در سال ۱۳۲۴ ق (۱۹۰۶) تشکیل گردید و اختصاصات کارگران چاپخانه‌ها و ماهیگیران و کارگران تأسیسات ماهیگیری لیانازوف در

انزلی و کارگران چرمسازی و تلگرافچی های تبریز در آن سالها خبر از ولادت این طبقه در صحنه مبارزات اقتصادی-سیاسی ایران می داد، ولی همچنانکه عبدالحسین آگاهی توضیح داده است، «عقب ماندگی اقتصادی، ضعف مناسبات سرمایه داری، کوچکی و پراکندگی مؤسسات صنعتی و غیره، همه و همه در کمیت و کیفیت طبقه کارگر، درجه تشکل و میزان آگاهی آن و بالنتیجه در جنبش سوسیال دموکراسی و کارگری، در ماهیت طبقاتی و فعالیت سیاسی حزب اجتماعیون عامیون و در پیشرفت انقلاب مشروطیت تا اندازه ای تأثیر منفی داشت.»

البته پیش از شکل گیری طبقه کارگر در ایران به عنوان یک نیروی سیاسی، صدها ایرانی با کار مداوم در مؤسسات سرمایه داری بزرگ صنعتی آن سوی ارس و با شرکت در انقلاب ۷- ۱۹۰۵ و اعتصابات کارگری، تعمیر پروتتری و انقلابی یافته بودند و حاملان و مروجان اصلی اندیشه های سوسیال دموکراسی از سویی و شیوه های ماجراجویانه تروریستی از سوی دیگر بودند و بطور کلی با شرکت فعال در جنبش های مقاومت تبریز و رشت و در دیگر رویدادها، در رادیکالیزه و دموکراتیزه کردن جنبش مشروطه نقش فعال عمده ای داشتند.

در اساسنامه ای که در شعبان ۱۳۲۵ (سپتامبر ۱۹۰۷) به تصویب نمایندگان سوسیال دموکرات ایرانی شرکت کننده در کنگره مشهد رسید «تهیه بمب و تدارک اسلحه» از جمله اختیارات کمیته مرکزی شمرده شده و اقدام به نابود کردن «اشرار و مرتجعین و دشمنان» واجب

---

۱- ترجمه کامل اساسنامه مذکور در کتاب «اسناد تاریخی جنبش کارگری

... ایران» ج ۶، نقل گردیده است.

دانسته شده است . فریدون آدمیت ، بعد از مطالعه همین اسانامه ، به این نتیجه رسیده است که «دستورنامه مزبور ( اسانامه یاد شده ) آشکار می‌دارد که جهت کلی فعالیت فدائی که مجهز به بمب و اسلحه بود ، ترور سیاسی است .»

احتمالاً هر کدام از شعبات ایالتی حزب اجتماعیون عامیون دارای «هیأت مدهشه» (ترور) بوده‌اند و چنانکه از تقریرات عمو اوغلی بر می‌آید ، وجود چنین هیئتی در کمیته تهران حتمی بوده است . بعد از آنکه حوزه مخفی (اجتماعیون عامیون تهران) رأی به اعدام تابک داد ، کمیته اجرائی مأمور اجرای حکم شد . کمیته اجرائی هم حکم را به هیئت مدهشه که عبارت از دوازده نفر تروریست منقسم به سه جوقه چهار نفری و در تحت ریاست عمو اوغلی بودند ، می‌فرستند و در کمیسیون مخصوص نقشه سوء قصد کشیده می‌شود و عباس آقا از طریق قرعه کشی نامزد اجرای نقشه می‌گردد .

اما تشکیل دادن هیأت مدهشه بخودی خود نمی‌تواند دلیل تروریستی بودن يك سازمان سیاسی باشد . لنین در مقاله خود تحت عنوان « از حالت دفاعی به حالت تعرضی » که در سپتامبر ۱۹۰۵ ، یعنی در شرایط اوج یابی فزاینده جنبش انقلابی که دو ماه بعد به قیام مسلحانه دسامبر ۱۹۰۵ فراروتید ، مرز بین تروریسم و عملیات مسلحانه انقلابی را روشن کرده است . انگیزه نوشتن این مقاله ، درج خبر حمله پیروزمندانه يك گروه ۷۰ نفری به زندان ریگا بمنظور آزاد کردن دو زندانی سیاسی در آستانه اعدام قرار گرفته ، بود . وی در مقاله خود ضمن محکوم شمردن ترور انفرادی ، حمله به زندان ریگا را يك

عمل انقلابی و گامی به پیش در جهت تسلیح مردم دانسته است :  
« ... تروریسم انفرادی که زائیدهٔ ناتوانی روشنفکری است ،  
تدریجاً به موضوعی مربوط به گذشته بدل می‌گردد. به جای صرف آن  
ده‌ها هزار روبل و آن مقدار عظیم از انرژی انقلابی برای کشتن امثال  
سرگئی<sup>۱</sup> ... ، برای ترورهایی که به خاطر خلق انجام می‌گیرد - اکنون  
عملیات نظامی همراه با خلق آغاز می‌گردد . با شرکت در چنین  
عملیاتی است که پیشگامان مبارزهٔ مسلحانه نه فقط در حرف ، بلکه در  
عمل با توده‌ها ممزوج می‌شوند ...

این کار (حمله به زندان ریگا) دیگر یک طرح و نقشه بر علیه افرادی  
نفرت انگیز و یک عمل انتقام‌جویانه نیست، عصیان نیست؛ خیر ، این  
سر آغاز عملیاتی بوسیلهٔ داوطلبان آرتش انقلابی بود ... صدها تن  
از کارگران به آنان خواهند پیوست، نه تنها تبلیغات وسیع و همه‌جانبه  
دربارهٔ این ایده ضرورت دارد ، چنین دسته‌هایی از داوطلبان آرتش  
انقلابی را تشکیل دهید ؛ آنان را با هر نوع اسلحهٔ ممکن ، از کارد  
گرفته تا رولور و بمب مسلح کنید و به آنان تمرین و آموزش نظامی  
دهید .

خوشبختانه آن زمانی که مردم انقلابی نبودند و انقلاب را  
تروریست‌های انقلابی جدا از توده می‌ساختند، گذشته است . بمب  
دیگر سلاحی برای بمب‌گذاران انفرادی نبوده و اکنون به یک اسلحهٔ

---

۱ - سرگئی . یکی از ارتجاعی‌ترین نمایندگان حکومت مطلقهٔ تزاری  
و عموی تزار و فرماندار کل مسکو که در فوریهٔ ۱۹۰۵ به توسط یک اس‌ان‌ترور  
گردید .

ضروری برای مردم بدل می گردد... اکنون در روسیه بمب در مقیاسی وسیع، وسیع تر از هر مکان دیگر که ما می شناسیم ساخته می شود و هر يك از اعضای حزب سوسیال دموکرات بی تردید، بیش از یکی از اینگونه کارگاهها را می شناسد ...»

### اثرات، بازتابها و نتایج ...

۱- در مورد بمبی که در خانه علاءالدوله گذاشته شده بود، عمو- اوغلی گفته است که «مقصود از این مسأله فقط ترسانیدن مستبدین بود و بس.» و بعد اعتراف می کند که «تقریباً يك ماه که از این واقعه گذشت تمام آن اثرات از نظر مردم محو شد ...»

لنین در مقاله آوانتوریسم انقلابی درباره ترور می نویسد که: «تجربه جنبش انقلابی روسیه بوضوح بی ثمری آن را ثابت نموده است.» او در این قسمت در پاسخ آنهایی که از تروریسم تهییجی (مثل بمب گذاری به خانه علاءالدوله) دفاع می کردند، می گوید که اینگونه اعمال «فقط دارای تأثیر مستقیم ایجاد يك احساس زود گذر است؛ در حالی که بطور غیر مستقیم منجر به بی تفاوتی و انتظار غیر فعال زور آزمائی بعدی می گردد.» لنین ضمن مردود شمردن تروریسم تهییجی، تأکید می کند که «ما از گذشته آموخته ایم و در زمان کنونی می بینیم که فقط انواع نوین جنبش و یا بیداری بخش های نوین توده ها برای مبارزه ای مستقل است که واقعاً روحیه مبارزه و مقاومت را در همه بر می انگیزد.» و «... در زمانی که انقلابیون از نظر نیرو و وسائل رهبری

نوده‌های در حال برخاستن در مضیقه هستند ، تمایل به برقراری مجدد اعمال تروریستی برای سازمان دادن ترور وزراء بوسیله افراد و گروه‌هایی که از یکدیگر بی‌خبرند ، نه تنها بمعنی قطع کار در میان توده‌هاست ، بلکه همچنین وارد نمودن بی‌سازمانی صرف در آن کار را معنی می‌دهد .»  
 در شرایطی که جنبش انقلابی زمینه عینی داشته و طبقه کارگر نوپیدا قدم در میدان مبارزات سیاسی نهاده بود ، صرف انرژی برای تروریسم ، بمعنی غفلت از کار سازماندهی توده‌ها که جنبش آنهمه به آن احتیاج داشت نبود ؟

۲- دیدیم که ترور اتابک با وجود آنکه خوب سازمان داده شده بود و حتی باعث گردید که هزاران نفر با شرکت در مراسم شب هفت و چهلم عباس آقا نارضائی خود را از هیئت حاکمه نشان دهند و مرتجعان را هراسان و بطور موقتی و ادار به عقب نشینی کنند ، اما بجهت نبودن تشکیلات کارآمد چنانکه باید و شاید از این پیشامد بهره برداری نگردید . قتل اتابک اگرچه مرتجعان را ترساند ، اما محمدعلی شاه و دارودسته‌اش را از آمادگی برای محو دست آورده‌های جنبش مردم باز نداشت . مرتجعان که چنین پنداشته بودند « عباس آقا‌های دیگر فراوانند » چون « دانستند که نیست ، ایمن گردیده ، باز دشمنی و بدخواهی آغاز کردند . »

لنین بمناسبت پنجمین سالگرد انقلاب ۱۹۰۵ مقاله‌ای نوشته است تحت عنوان « ایوان واسیلیویچ بابوشکین » . وی در طی این مقاله اهمیت کار سیاسی-تشکیلاتی را در مقابل اعمال تروریستی بروشنی باز نموده است . بابوشکین (۱۸۷۳-۱۹۰۶) همان کارگر مبارزی بود



که از سال ۱۸۹۳ با لنین در پترسبورگ آشنا شد و تا هنگام اعدام خود در سال ۱۹۰۶ یکی از فعالترین هم‌زمان او در «اتحادیه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر» و «حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه» و سازماندهی انتشار ایسکرا و قیام مسلحانه در دسامبر ۱۹۰۵ بود. لنین او را قهرمان خلق و افتخار حزب بلشویک‌ها خوانده، درباره‌اش چنین نوشته است :

«... اما چنان قهرمانان ملی وجود دارند. آنها انسان‌هایی چون بابوشکین هستند. آنها انسان‌هایی هستند که نه برای یک یا دو سال، بلکه برای یک دهه کامل قبل از انقلاب، خویشتن را صمیمانه وقف مبارزه برای آزادی طبقه کارگر کردند. آنها انسان‌هایی هستند که نیروی خود را صرف عملیات تروریستی انفرادی عبث نکردند، بلکه آنها پیگیرانه و بدون لغزش بین توده‌های پرولتری فعالیت کردند و به آنان برای پیشرفت آگاهیشان، سازمان‌یابیشان و شکوفائی ابتکار انقلابیشان یاری رساندند. آنها انسان‌هایی هستند که وقتی بحران شروع می‌گردد، وقتی انقلاب درمی‌گیرد و وقتی میلیون‌ها میلیون تن به جنبش درمی‌آیند، در صفوف مقدم پیکار مسلحانه توده‌ای علیه استبداد تزاری قرار می‌گیرند. هر آنچه از چنگ استبداد تزاری در آورده شد، منحصرأ از طریق مبارزه توده‌ها به رهبری انسان‌هایی چون بابوشکین در آورده شده است. خلق روسیه بی‌وجود چنین مردانی برده و سرف باقی می‌ماند. خلق روسیه با وجود چنین مردانی به رهایی کامل از چنگ استثمار توفیق خواهد یافت.»

کسروی بعد از ذکر آثار ترور انا بک اضافه می‌کند که «این یک

نمونه ایست که عباس آقا چکار بزرگی را انجام داده بود. « و جای تعجب است که نویسندگانی چون رحیم نامور نظر کسروی را در مورد یاد شده چنین تأیید می کنند « کسروی که با بسیاری مسائل مربوط به تاریخ انقلاب مشروطیت ایران برخوردی واقع بینانه و انقلابی دارد، درباره اهمیت این ترور می نویسد : کشتن اتابك يك شاهکاری بشمار است ... » کسروی بعنوان نماینده رادیکال خرده بورژوازی، می توانست در اهمیت کار عباس آقا چنان غلو نماید. اما يك مدعی مارکسیسم لنینیسم چگونه می تواند از « ترور نوع قدیم » هواداری نماید ، در حالی که لنین همصدا با پلخانوف این شکل مبارزه را خطرناکترین اشکال مبارزه انقلابی می داند :

« مبارزه تروریستی نوع قدیم خطرناکترین شکل مبارزه انقلابی بود و آنهایی که با این شیوه سروکار پیدا می کردند، به ثبات عزم و از خود گذشتگی شهره می شدند . اکنون که تظاهرات تا حد عملیات مقاومت علنی در برابر حکومت رشد یافته ، ... تروریسم نوع قدیم دیگر يك شیوه جسارت آمیز استثنائی بشمار نمی آید... ، اکنون دیگر قهرمانی در هاله ای از رمز و راز پیچیده نیست، اکنون دیگر قهرمانان واقعی روزگار ما انقلابیونی هستند که توده هایی را که علیه ستمگران خود بپا خاسته اند ، رهبری می کنند. تروریسم انقلاب کبیرفرانسه ... تنها در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ با حمله به باستیل آغاز گردید ؛ نیروی آن نیروی جنبش انقلابی خلق بود ... آن تروریسم دیگر تروریسمی نبود که ناشی از نومییدی از نیروی جنبش توده ای باشد ، بلکه برعکس ناشی از ایمان خلل ناپذیر به نیروی جنبش توده ای بود ... »

جملات مذکور را لنین در مقاله‌ای که در فوریه ۱۹۰۵ در پاسخ مقاله‌ای درج شده در روزنامه «روسیه انقلابی» - ارگان سوسیالیست‌های انقلابی (اس ارها) - نوشت ، از يك مقاله پلخانف که پیشتر (احتمالاً در سال ۱۹۰۳) در ایسکرای قدیم (لنینی) انتشار یافته بود ، نقل کرده است . هنگام نوشتن مقاله که عنوانش «يك موافقت جنگی برای قیام» بود، دو ماه از شروع انقلاب ۱۹۰۵ روسیه می‌گذشت و در آن تاریخ راه لنین از راه پلخانف جدا شده بود و عات نقل قول از پلخانف نشان دادن این واقعیت بود که « سوسیال دموکرات‌های انقلابی همیشه با تروریسم و دولی‌های جناح روشنفکران حزب خود در قبال تروریسم مخالفت ورزیده‌اند . » نمونه جناح روشنفکران مارتوف و زاسولیچ بودند که با صدور اعلامیه‌ای از توطئه سوء قصد به جان پلو plehve در سال ۱۹۰۴ جانبداری کرده بودند . می‌دانیم که ایندو بعدها از رهبران منشویک‌ها گردیدند و در کنار پلخانف قرار گرفتند . همزمان با انتشار مقاله یادشده لنین، گراند دوک سرنگی فرماندار کل مسکو توسط اس ارها به قتل رسیده بود و لنین با اشاره به این پیشامد، به اس ارها که در حرف از اتحاد همه احزاب سوسیالیستی جانبداری می‌نمودند و بعد از فرا رسیدن امواج بلند انقلاب ۱۹۰۵ اعتراف می‌کردند که « تروریسم روشنفکران و جنبش توده‌ای طبقه کارگراز هم جدا افتاده است و این جدایی باعث محرومیت آنان از نیروی پایان ناپذیر است » گوشزد می‌کرد که آنان هنوز هم به عملیات تروریستی نوع قدیم می‌پردازند . « دیده می‌شود که پیشاهنگان مبارزه مسلحانه هنوز به صفوف توده‌های بپاخاسته جذب نگردیده‌اند در حالی که پیشاهنگان بمب به

دست برای کشتن سرگئی در مسکو کمین کرده بودند ، توده‌ها در پترسبورگ بدون پشاهنگان ، بدون لشکرها ، بدون افسران انقلابی و بدون يك ستاد انقلابی سينه خود را در برابر سرنیزه‌ها ... سپر می کردند . »

در همان تاریخ ، یعنی بعد از شروع انقلاب ۷-۱۹۰۵ ، گاپون ، همان کشیش‌موزی که ژانویه خونین - نقطه آغاز انقلاب - را کارگردانی کرده بود ، با انتشار نامه‌ای سرگشاده تمام احزاب سوسیالیست روسیه را دعوت به اتحاد و قیام مسلحانه علیه تزارسم کرده ، اعلام داشت که « بمب و دینامیت ، ترور فردی و جمعی و هر آنچه که می‌تواند به قیام عمومی کمک کند ، باید به خدمت گرفته شود ... » لنین ضمن تحلیل و ارزیابی محتوای نامه گاپون و باز نمودن جنبه‌های مثبت و منفی آن ، در مورد اشاره وی به « ترور فردی » چنین نوشت :

« از نقطه نظر ما برای رسیدن به توافق ، این اصل اساسی باید در نظر گرفته شود که « به جای دعوت عمومی به ترور فردی و توده‌ای ، می‌بایستی بطور آشکار و مشخص توضیح داده شود که این وحدت عمل همانا هدف تلفیق مستقیم و عملی تروریسم و قیام توده‌ها را دنبال می‌کند . واقعیت اینست که گاپون با افزودن کلمات - هر آنچه که می‌تواند به قیام عمومی کمک کند - گرایش خود را به تابع کردن ترور فردی به این هدف نشان می‌دهد ؛ اما این گرایش می‌بایست که بطور روشن و بصورت عرضه داشت تصمیمات عملی صریح بیان می‌گردید . »

این تأکیدات نشان می‌دهد که لنین به امر مرزبندی بین عمل ترور فردی و قیام توده‌ای چقدر اهمیت می‌داده است .

می بینیم که لنین با هر نوع مبارزه جدا از توده، حتی در شرایط وجود حالت اعتدالی انقلابی مخالفت می ورزد و همه آنها را در ردیف « ترور نوع قدیم » می گذارد و مردود می شمارد. او می گوید «خالص ترین و انقلابی ترین پیشاهنگ ، آبدیده ترین حزب طبقه کارگر چیزی جز قطره ای از اقیانوس مردم نیست و مادام که اقیانوس آرام است عجز و ناتوانی پیشاهنگ محرز است . » و نیز تأکید می ورزد که « بدون کارگران تمام بمبها بی قدر تند. » و «انقلاب کار توده هاست. » «انقلاب بطور فرمایشی صورت نمی گیرد . انقلاب چیزی است که از فوران خشم توده ها بر می خیزد. » و « مادام که نشانه های بحراندیده نمی شود و توده ها بطور مشخص نشان نداده اند که بیا خاسته و آماده عمل هستند، شعار مبنی بر دعوت به قیام زودرس خواهد بود . » و ...

با آنکه شیوه ترور (نوع قدیم) همواره نتایج هلاکتباری برای انقلابها داشته است و مانع رشد ابتکار انقلابی توده ها می شود و طبقه کارگر را از پی بردن به نقش رهبری خود و ایجاد حزب مستقل طراز نوین باز می دارد و ایدئولوژی لنین پرولتاریا و خرده بورژوازی را در بین پرولتاریا رسوخ می دهد و باعث انحرافات کمر شکن می گردد و ... ترور ( نوع نوین ) اگر در شرایط وجود روحیه انقلابی و با عملیات انقلابی توده ها هماهنگ و در خدمت قیام عمومی توده ها باشد ، و نیز زیر نظر و کنترل تشکیلات مرکزی انقلابی رهبری کننده جنبش انقلابی باشد و در عین حال با کل سیستم و شیوه مبارزاتی حزب تنافر نداشته باشد و ... قابل تجویز است . اعمال تروریستی و در اینجا بهتر است بگوئیم ابتکارات جنگی و وارد آوردن تک ضربهای کشنده بر نقاط

حساس دشمن در لحظات حساس جریان و جنبش انقلابی می‌تواند با ایجاد رعب در دل ضدانقلابیون، پراکندگی در صفوف آنها ایجاد نماید و روحیه انقلابی توده‌ها را بالا ببرد. اما ترور هرگز نمی‌تواند جای مبارزات توده‌ای را بگیرد، چرا که انقلاب کار توده‌ها است نه انقلابیون منفرد جدا از توده ...

۳- و اما بسبب اندازی به اتومبیل محمدعلی میرزا. رحیم نامور همچنانکه ترور اتابک را تأیید کرده است، با سوء قصد به جان محمد علی میرزا نیز موافقت می‌کند و در این مورد می‌نویسد که: « ترور بخودی خود و بدون اینکه متکی به یک زمینه عینی باشد، هرگز نمی‌تواند راه انقلاب و تحولات بنیادی را بگشاید. اما تردیدی نمی‌توان داشت که در آن اوضاع و احوال خاص، در شرایط مقابله دنیوی درباری و ملی با آن آمادگی عمومی، با وجود مجلس، با وجود سازمان‌های توده‌ای، با وجود سازمان متشکل مجاهدان تبریز به رهبری مرکز غیبی، کشته شدن محمد علی میرزا موجب تضعیف فوق‌العاده جبهه ارتجاع می‌شد؛ روحیه انقلابی بالا می‌رفت، انقلاب قدم بلندی به سوی جلو برمی‌داشت و جریان حوادث بکلی در مسیر دیگر می‌افتاد.»

درباره مجلس و سازمان‌های توده‌ای و سازمان متشکل مجاهدان تبریز که می‌بایست از ترور محمدعلی میرزا بهره‌برداری می‌کردند، توضیح بیشتری ضرورت دارد. ماهیت مجلس و «سست کاری‌هایش» را در جریان ترور اتابک دیدیم؛ دیدیم که چنان «پرمرگ اتابک نوحه می‌سرود» و به کابینه اشرافی جانشین کابینه اتابک چگونه رأی اعتماد داد و نمایندگان چه استقبالی از درباریان کردند و «از فوازش و مهربانی

دریغ نگفتند.» بعد از رفع خطر از وجود محمد علی نیز مجلسیان بودند که «تلگراف‌ها به شهرها فرستادند و از همه جا خواستار چراغان و جشن گردیدند و ... برخی نمایندگان از چاپلوسی یا ساده دلی به سخنان پوچی برخاستند. کسانی می‌گفتند چنین کاری از ایرانی سر نمی‌زند، «کننده آن بی‌گمان بیگانه می‌بوده است و ...»

مجلس اول گو اینکه یک نهاد برآمده از بطن انقلاب بود، در همین حال کمیته‌گاه طبقات بهره‌کش جامعه نیز بود. اکثریت فئودال بورژوازی مجلس سنگ‌لای چرخ انقلاب می‌گذاشتند و بیشتر تحت فشار نیروهای دموکراتیک بود که به تصویب بعضی از مواد و اصول مترقیانه‌تر در می‌دادند. بطور کلی عناصر لیبرال و بورژواها از عمق یابی انقلاب وحشت داشتند و مخصوصاً بعد از تصویب متمم قانون اساسی (در فاصله ترور اتابک و محمد علی) از سنگر انقلاب عقب نشستند و به سازش با فئودال‌ها و امپریالیسم گرایش بیشتری از خود نشان دادند. کسروی عمر چهارده ماهه مجلس اول را به دو دوره تقسیم کرده و بر آنست که مجلس در پنج ماهه آخر (دوره دوم) «ارج خود را از دست داد. زیرا آن شور آغاز جنبش در نمایندگان فرو نشسته ... در هر پیشامدی ناشایستی از خود نشان می‌دادند و در برابر زیون در می‌آمدند ... خودشان کاری نمی‌کردند و کارهای دیگران را نیز بی‌نتیجه می‌گذارند. بی‌خردانه‌تر از همه آن شیوه‌ای می‌بود که برای خود برگزیده و همی خواستند که هیچگاه به جنگ و خونریزی نزدیک نشوند و تنها با زبان پند و اندرز دشمنان را رام گردانند ... بسیاری از آنان شایسته نمایندگی در یک مجلس که می‌بایست رشته جنبش و شورش

یک کشور را به دست گیرد نمی‌بودند. اگر در میانشان چند تنی جوان و خون گرم پیدا می‌شد اینان نیز هر کدام پابند دیگری می‌داشتند. بناشایستی مجلس یکم گواه همین بس که نتوانست و یا نتخواست در تهران و دیگر شهرها نیز جوانان را به مشق سربازی وادارد... این کار تنها در تبریز پیش رفت و شگفت است که مجلس به آن نیز خرسندی نشان نمی‌داد... «کوتاه سخن اینکه مجلس اول با وجود داشتن تعداد خیلی از عناصر مرفعی در خود، از قابلیت بهره برداری از ترور محمد علی میرزا برخوردار نبود، همچنانکه از ترور اتابک نیز بهره برداری مهمی نکرد و بیشتر در راه سازش گام برداشت.

و اما انجمن‌ها. این درست است که انجمن‌ها سازمانهای توده‌ای بودند و نقش مؤثری در پیشبرد هدف‌های آزادیخواهانه داشتند و حتی گاه حکم ارگان‌های نظارت افشار دموکراتیک مردم بردستگاه دولتی را پیدا کردند و به نوشته هارتویک - سفیر روسیه - حتی به مأمورین دولت مانند عمال خود امر و نهی می‌کردند و در امور داخلی هر اداره‌ای دخالت می‌کردند و بقول خود رحیم نامور «حتی در مواردی به اجرای وظایف و سازمانهای دولتی رأساً نظارت می‌کردند...». اما این سازمان‌ها گذشته از آنکه بیشتر تحت نفوذ بورژوازی و خرده بورژوازی و حتی فئودالها بودند، تشکل و برنامه اصولی نیز نداشتند. کسروی که نظر خوشبینانه‌ای نسبت به بازار آشفته انجمن‌ها نداشته، آنجا که سخن از وجود ۱۸۰ انجمن در تهران می‌راند، چنین می‌گوید: «یک اندیشید که در یک شهر یکصد و هشتاد انجمن چه معنی تواند داد؟ ... به جای آنکه همگیشان یک انجمن باشند و آنگاه به آمادگی-



هایی کوشند ، هر گروهی برای خود انجمنی می ساختند و از کوشش به هایشوی بس می کردند ... » چنانکه پیشتر هم اشارت رفت ، بعضی از این انجمن ها ، چون خدمت ، اعیان ، ملاکین ، حشمت و اسلامیة چه در تهران و چه در شهرها زیر نفوذ و حتی رهبری فتوادلها و درباریان بودند . ارشادالدوله که بعد از بمباران مجلس « یکی از افزارهای بزرگ کار محمد علی میرزا » شد ، در تهران « رئیس انجمن مرکزی می بود و خود بهمة انجمن ها سروری می داشت ! » بطور کلی می توان گفت که انجمن ها نیز با آن ترکیبات و آشفتهگی سازمانی قادر به بهره برداری از ترور محمد علی میرزا نبودند و گوا اینکه در نظارت بر محاکمة متهمین بمب اندازی و آزادی آنها نقشی فعال ایفا کردند ، دیدیم که بعد از بمباران مجلس رو به مرفته بساط همه آنها بجز انجمن ایالتی تبریز در نوردیده شد .

در مورد سازمان متشکل مجاهدان تبریز هم که نزدیک به يك سال در برابر دولت مرکزی استبدادی محمد علی مقاومت کرد ، باید بگوئیم که يك سازمان سراسری نبود و چنانکه دیدیم ، قلمرو قدرت استبدادی قاجاری در سایه حمایت امپریالیسم روس و انگلیس بعد از بمباران مجلس در اندك مدتی در سراسر ایران ، بجز تبریز و بخشی از آذربایجان گسترده شد .

اینك جای پاسخگویی به این سؤال رسیده است که : در صورتی که نتیجه رسیدن سوء قصد به جان محمد علی میرزا محالته پیش می آمد ؟ در صورتی که سازمان خلقی کار آمدی برای بهره برداری از این سوء قصد وجود نداشت ، آیا رژیم حکومتی عوض می شد و یا جای محمد علی

میرزا را یک فلان میرزای دیگری می گرفت ؟ به نظر نگارنده این سطور ، این سوء قصد نمی توانست به یک تغییر و تحول کیفی در نظام حکومتی ایران منجر گردد ، همانطور که در هیچ جای دیگر نیز سوء قصدهایی از این قبیل به نتیجه مطلوب نرسیده و نمی توانست هم برسد . وقتی میرزا رضای کرمانی ماشهٔ پنج لول روسی خود را می چکانید ، گمان می کرد که یک درخت خشک بی ثمری را که زیرش همه قسم حیوانات مودی درنده جمع شده به دند از بیخ می اندازد و آن جانورها را متفرق و آوارهٔ پشت و بیابان می کند ، که البته چنان نمی شود و تغییری در اوضاع حاصل نمی گردد و همان جانوران مودی به خون آشامی خود ، این بارزیرسایهٔ سلطنت مظفرالدین میرزا ادامه می دهند . بعد از آنکه الکساندر دوم در ۱۸۸۱ به دست گروفتنارد (نابالیا) (ارادهٔ خلق) به قتل رسید ، الکساندر سوم به جای او نشست و « این نشست و برخاست هیچ تغییری در نظام اجتماعی و دولتی نداد ، بلکه دربار خودکامهٔ تزاری بیش از پیش فشار خود را بر توده ها تشدید کرد . حکومت تزاری به تعرض پرداخت . اعضای گروه ارادهٔ خلق را که در بین مردم ریشه نداشتند سرکوب نمود ... » الکساندر دوم رفت ولی ستم و استثمار تزاری همچنان باقی ماند و خفقان و فشار افزایش یافت . تروریستی که در سال ۱۸۹۵ سادی کارنو ، رئیس جمهور فرانسه را با ضرب کارد به قتل رسانید ، هنگام حمله به او فریاد می زد « زنده باد انقلاب » اما این فریاد هیچ انقلابی را بر نینگیخت ، بلکه برعکس ، زمینه را برای تصویب قوانین محدود کننده فراهم آورد . آستانهٔ قرن بیستم پر است از حوادثی که دولت مردان پیه دست آنارشیست ها و

نهیست ها . آنها ترور (تبلیغ عملی) را وسیله ای می دانستند برای جلب و تهییج توده مردم و به جنبش در آوردن آنان و بنا بر این چنین می پنداشتند که هر چه مقام کسی که آماج سوء قصد قرار می گیرد برتر باشد، توجه توده بیشتر جلب خواهد شد . اما تاریخ نادرستی این پندار را بارها و بارها ثابت کرد .

کتر از چهار ماه بعد از سوء قصد به جان محمد علی میرزا، وی مجلس را به یاری قزاقان روسی با توپ درهم کوبید و به عمر مشروطیت صغیر پایان داد . اسماعیل راین بمباران مجلس را از نتایج سوء قصد به جان محمد علی میرزا دانسته ، چنین نوشته است که وقتی محمد علی میرزا «احساسات گروهی از مردم و تنی چند از نمایندگان و حتی انجمن ها، چراغانی ها و شکرگزاری ها را دید، سیمائی معصوم و مظلوم به خویش گرفت تا در زیر این پوشش درخفا به کار پردازد و با استفاده از ضعف مجلس مقدمات سازش با روس و استمداد از لیاخوف و سرانجام به توپ بستن مجلس و استقرار دورانی را تدارک ببیند که بعدها استبداد صغیر نامیده شد .»

در هر صورت ، محمد علی میرزا در دوم تیر ماه ۱۲۸۷ ( ژوئن ۱۹۰۸ ) با تصویب تزار که خود انقلاب ۷ - ۱۹۰۵ را در این تاریخ سرکوب کرده بود - و موافقت ضمنی انگلیس و بعد از زمینه سازی ها و تدارک بینی های لازم و بکمک قزاقان روسی ضربه درهم کوبنده ای بر پیکر مشروطیت فرود آورد و به هر کس از متهمان و موافقان سوء قصد دست یافت آماج بهیمی ترین انتقام جویی ها قرارش داد . از آن جمله می توان از مدیر روزنامه روح القدس و ضیاءالسلطان نام برد . بنا به

روایت یکی از زندانیان باغشاه این دورا «هر شب بیرونشان برده، بر سه پاره بسته بی انداز می زدند و فریادهای دلخراش ایشان باغشاه را فرامی گرفت» بدیهی است که اگر عمو اوغلی در جریان بگیر و ببندهای بعد از کودتا دستگیر می شد، جان سالم بدر نمی برد. حقیقت این است که او بعد از رهایی از زندان چون خود را تحت نظر و پیگرد پنهانی مأموران ایرانی و روسی و انگلیسی احساس کرده بود، با استفاده از یک نام مستعار و بطور ناشناس ایران را ترک کرده، به قفقاز برگشته بود.

### سلسله مقالات علمی در پیرامون «ترور»

عمو اوغلی که پیش از بیماریار ان مجلس نهران را ترک کرد، و به قفقاز رفته و از آنجا به آذربایجان (ایران) آمده و در جنگ مقاومت علیه استبداد قاجاری در این سامان شرکت داشت، همزمان با فتح تهران و خلع محمد علی میرزا از سلطنت، به تهران بازگشت و به فعالیت پرداخت. در این دوره از زندگی سیاسی وی ترورهای و از آن جمله ترور سید عبدالله بهبهانی به وی نسبت داده شده است که البته هیچکدام از این اتهامات به اثبات نرسیده است. در همین دوره که تروریسم در ایران و مخصوصاً تهران بیداد می کرد، سلسله مقالاتی تحت عنوان «ترور» در ستون مسائل روز روزنامه ایران نو به چاپ رسید که از نقطه نظر تاریخ انتشار اندیشه های مارکسیستی در ایران از اهمیت خاصی برخوردار است. انتشار این سلسله مقالات از شماره ۴۴ (۹ ذیحجه ۱۳۲۸ - ۱۱ دسامبر ۱۹۱۰) سال دوم روزنامه شروع گردید و آخرین قسمت آن

(قسمت ۷) در شماره ۶۴ (۵ محرم ۱۳۲۹ - ۴ ژانویه ۱۹۱۱) به چاپ رسید. می‌دانیم که این روزنامه با اعتباری از گان حزب دموکرات که حیدر - عمو اوغلی از سازماندهان و فعالان جناح رادیکال آن بعبارت دیگر از رهبران فراکسیون سوسیال دموکرات آن بوده، بشمار می‌رفته است. سلسله مقالات مذکور نیز که امضاء «ت، درویش» را در زیر خود دارد، مشحون از نقطه نظرهای صریح سوسیال دموکراتیک است. این سلسله مقالات ارزش آن را دارد که بطور مستقل و بعنوان یکی از باارزشترین اسناد تاریخچه جنبش کمونیستی ایران تجدید چاپ گردد. اما اکنون که این آرزو برآورده نشده و بسیاری از خوانندگان رادسترسی به شماره‌های آن روزنامه نیست، بی‌مناسبت نخواهد بود اگر این سلسله مقالات در اینجا معرفی شود.

انگیزه و بهانه نگارش سلسله مقالات یادشده، در قسمت اول چنین بیان گردیده است: «در این اواخر از هیجان‌های ناگهانی خیلی صحبت می‌شود. دستگیری تروریست‌ها و کشف مقاداری بمب و مواد ناریه پیش ایشان و استنطاقات سری، بطور وضوح مدلل می‌دارند که يك فتنه سیاسی و خیم‌العاقبتی در شرف حدوث و ظهور می‌بوده است...»

و اما مقصود از ترور چیست؟ مقصود از ترور «همیشه تخریب و سرنگون کردن يك ترتیبی می‌باشد که متعاقبش در سیاست تبدیل و تغییری به ظهور رسد و یا اوضاع حاضره کسب بهبودی نماید. اما نباید اشتباه کرد که این اقدام دهشت‌آور همیشه برای حصول بهبودی است، زیرا نمی‌تواند تنها برای طرفداران ترقی وسیله کار بشود.» و بنابراین امکان دارد که ترور وسیله کار «تنزل خواهان و انحطاط -

پرستان<sup>۱</sup> نیز بشود.

«نظریهٔ ترور با نظریهٔ اجتماعی شخصیت خواهی رابطهٔ نزدیکی دارد. طرفداران این نظریه موجبات و علل تکامل ارتقائی یا تنزل انحطاطی را از عناصر مادی ندانسته بلکه به عناصر معنوی مربوط می‌دانند<sup>۲</sup>. بعقیدهٔ ایشان علل اقتصادی مولد آثار نبوده و موجبات ذکائی و روحی جهت حصول آثار و نتایج می‌شوند...»

وضع قوای موجدۀ محصولات<sup>۳</sup> (یعنی توسعه و ترقی و سابی که جهت حصول عمومی اموال و امتعه می‌شوند) و مناسبات طبقاتی<sup>۴</sup> (یعنی وضع و موقعیت هر طبقه و صنفی در مقابل صنف دیگر) اهمیتی بسزای بیان و تفهیم حقیقت اجتماعی ندارند... آنان (یعنی ذهنی گرایان) معتقدند که «علل مادی درجهٔ ثانویه را دارا هستند» و «موافق این نظریات فوق‌الذکر عناصر معنوی هیئت اجتماعی به تمام امور و مهام مسلط هستند و عناصر مادی (اقتصادی، اجتماعی، ارضی و غیره) در ردیف مرتبهٔ دوم اهمیت می‌باشند...» چون آنان اراده و آمال و احساسات افراد تشکیل دهندۀ جامعه را علت‌العلل حرکت آن جامعه می‌دانند بنا بر این «خیال ترور افرادی در منذهای طرفداران این نظریه همراهی یابد... موافق تصورات این دسته... قتل يك پادشاه مستبد یا يك وزیر ستم پرست یا يك حاکم ظالم یا دیگری از رجال دولت که مستحق باشند، می‌تواند اساس يك حکومت را تغییر بدهد (این مخصوصاً در صورتی است که از چند گوشه يك مرتبه شروع

۱- یعنی مرتجعان.

۲- یعنی پیشرفت و انحطاط را نه ناشی از عوامل و علل مادی بلکه ناشی

از عوامل معنوی می‌دانند.

۳- روابط تولیدی.

۴- نیروهای تولیدی.

بکار بکنند.) و اگر هم قادر به تقلیب<sup>۱</sup> اصول حکومت نباشد اقلایس از اینکه کار صورت گرفت طرف مخالف به دهشت و اضطراب دچار گشته و نتیجه آن منجر به حصول يك بهبودی در احوال عمومیه خواهد شد. ولی باید بخوبی در نظر داشت که ترور بعقیده ایشان تشکیل منظور ایجاد مقصد را نمی نماید. این اقدام وسیله تأمین مقصود است.<sup>۲</sup> در امور سیاسی ترور يك طرز رفتار و تاکتیکی می باشد که چنانکه شرح دادیم از سرچشمه نظریه اجتماعی عناصر معلومی آب می خورد. این نظریه اقدام بدین ارتکاب را اجازه داده و نکوهیدگی وزشتی ظاهرش را در نظر طرفدارانش تعدیل می نماید. و بهمین واسطه است که انقلابیون و فرقه های شورشیان توسل به زور و استعمال نارنجك و ششلول را در مرامنامه های خود می پذیرند...»

در قسمت سوم سلسله مقالات مندرج در شماره ۵۱ (۱۹ ذیحجه) مدار بحث عبارتست از اینکه «اصول اجتماعی معنوی (که ضمناً شخصی و ذهنی نیز نامیده می شود) ترور را (می پذیرد) و برعکس اصول اجتماعی مادی (کائاتی و یا اشتراکی نیز موسوم است) امر ترور را نپسندیده ورد می کند.»

قسمت ۴ سلسله مقالات به باز نمودن فرق های انقلاب و ترور اختصاص یافته است، بقرائزیر:

«... نباید انقلاب را با ترور مشتبه ساخت، زیرا انقلاب عبارت از يك حرکت جامعه جماعت می باشد» و «شغل قابلگی متولد شدن

۱- والگون و دگرگون کردن.

۲- یعنی ترور هدف نیست، وسیله است.

جمعیت نوزاد را به عهده می گیرد.» در صورتی که ترور يك حرکت بی  
دنباله و غافلانه ایست که می خواهد مقدرات جمعیت را یکمرتبه تبدیل  
دهد...» و بنابراین « ترور را فایده نیست و باید به اصل و اساس  
پرداخت...»

در قسمت ۵ گفته می شود که «... اقدام يك پادشاه مستبد ، يك  
وزیر ارتجاعی فکر بسیار صحیح و مستحسنی است؛ ولی این امر را  
باید از نقطه نظر اجتماعی به دقت معاینه کرده، عواقب آنرا در نظر آورده  
و فهمید که پس از انجام این اقدام آیا آینده مقرون به سلامت خواهد  
بود ؟ ... عموماً جلوة خونین ترور موجب حصول خیلی تصورات  
می شود. مخصوصاً در صورتیکه قربانی این عمل یکی از مانعین پیشرفت  
مقاصد اجتماعی باشد. خون ، دیدگان ناظرین را فرا گرفته، غالباً بعضی  
اطفالی یافت می شوند که گمان می کنند که نیل به مقامات انقلاب پرستی  
را همین يك اقدام خونریزانه کافی است...» در همین شماره از روزنامه،  
ترور های سفید و قرمز (سرخ) و سیاسی و اقتصادی تعریف می گردند:  
« این مسأله غلط است که ترور منحصر به انقلابیون باشد، زیرا  
انواع و اشکال ترور بسیار است. يك ترور قرمزی است و يك ترور سفیدی  
(چون این بیانات از منابع معلومات اروپائی است لابدیم عین اصطلاحات  
ایشان را تحت اللفظ ترجمه کنیم.) يك ترور سیاسی موجود است و یکترور  
اقتصادی. ترور قرمز عبارت از تهدیداتی است که از جانب انقلابیون برای  
اجرای مقاصد و آمال انقلابیه و بر علیه نمایندگان حکومت تضییق کارا به



حصول می‌پیوندند. ترور سفید حرکات و اعمال تهدید کاری می‌باشد که از طرف زمام‌داران اقتدارات حکومتی برای پیشرفت خیالات محافظه کارانه و یا ارتجاع پرستانه برضد نمایندگان فرقه‌های اصلاح طلب و تجددخواه و انقلابیون بظهور و بروز می‌رسد. يك تفاوت دیگری نیز فیما بین این دو شکل ترور موجود است. ترور قرمز طرف مخالف را بوسیله اسلحه معدوم و نابود می‌سازد، اما ترور سفید بوسیله توقیف، حبس، تبعید، دار، گلیوتین (گیوتین)... و غیره صورت می‌گیرد...». آماج ترور سیاسی اشخاص و هدف ترور اقتصادی زیان رساندن به اشیاء می‌باشد.

در قسمت ششم (شماره ۵۹-۲۹ ذیحجه) بعد از آنکه نارسائی ترور بدین قرار مورد تأکید قرار می‌گیرد که «... ترور همانطور که قادر به رساندن جمعیت جدید نیست، همان قسم نیز نمی‌تواند جمعیت قدیمه را محو و زایل سازد...» این نظر را به درستی بیان می‌دارد که «... وقایع تاریخی مدلل می‌دارد که نتیجه ترور حصول انقلاب نبوده، بر عکس میدان ارتجاع را باز کرده است... ترور مقوی ارتجاع است... پس از وقوع ترور همیشه تضییقات و سختگیری‌های حکومت شروع می‌شود. استبداد روسیه بسیاری از این امثال را بما نمایانده است...»

در قسمت بعدی که در شماره ۶۲ (۲ محرم ۱۳۲۹) چاپ گردیده، آمارهایی برای نشان دادن نسبت مستقیم تروریسم و خفقان بقرار زیر می‌آورد:

شماره ترورهای قرمز شماره کسانی که بجهت اقدام به ترور توسط دولت تنها به‌دار کشیده شده‌اند .

سال ۱۹۰۵	۶۳۱ مورد	۱۰ نفر
» ۱۹۰۷	» ۹۱۸۱	» ۱۱۳۹
» ۱۹۰۸	» ۷۷۳۳	» ۸۲۵
» ۱۹۰۹	؟	؟

نویسنده مقاله بعد از ذکر آمارهای فوق ، اظهار می‌دارد که «... ترور به نظر تماشاچیان ساختگی و کوتاه نظران ، حرکت انقلابی معاینه می‌گردد ولی در حقیقت ارتجاعی محض است . بما بگویند که کدام نتایج ثابتیه از ترور بعمل آمده است ؟» بعد چند شاه و دولتمرد عالی‌مقام اروپا و نیز محمدعلی میرزای مخلوع را که معروض ترور قرار گرفته بودند ، نام برده ، سؤال می‌کند : از این ترور ها «... چه نتیجه به دست آمد ؟ هیچ . مطلقاً هیچ ! این ترور ها فقط کاری که کردند همانا تقویت ارتجاع ، اغتشاش اذهان عامه ، بعید ساختن موقع پیروزی ملت می‌بوده است . از این رو محقق گردید که پس از هر تروری استبداد بیشتر استیلا یافته و اعمال انسانیت‌کشی مطلقیت متزاید گشته ، بعد از هر تروری خیالات و تصورات صفوف انقلابیون مقرون به یأس می‌گردد . روسیه نمونه حاضر مدعای ماست . فقط کافی است که برای حصول قناعت

---

۱ - همین آمار در شماره ۵۴ ( ۲۳ ذیحجه ۱۳۲۸ ) نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «پیش‌آهنگان انقلاب روسیه» عیناً نقل گردیده و در همان مقاله گفته شده است که «... معلومات صحیحه می‌نمایاند که هرچه بر قوای ارتجاع افزوده آمده است در مقابل نیز [ حملات ] تروریست‌ها متزاید گردیده ...» - در متوسط «قربانی‌شدگان ترور در سال ۱۹۰۷ روزانه چهارده نفر بوده که هفت تنشان مرده و هفت تن باقی زخمین شده‌اند ...»

وجدانی رجوع مختصری به تاریخ ترورها نمود .»

در قسمت آخر سلسله مقالات که در شماره ۶۴ (۵ محرم ۱۳۲۹  
۴ ژانویه ۱۹۱۱) درج گردیده ، بار دیگر تأکید می گردد که « ترور  
نمی تواند اساس يك حكومتی را براندازد.» برای این مقصود انقلاب  
عمومی ضرورت دارد. «انقلاب عمومی هم زمانی بروز می یابد که عناصر  
مادی و معنوی جمعیت وسایل استحکام یافتن يك بنای جدید ملی را قبلاً  
تأمین کرده باشد .» و «... ستمکاران از نارنجك يك نفر تروریست  
باکی نداشته و از ملت تربیت یافته منظم بخود می لرزند...» و بالاخره  
نتیجه گیری می کند که «ترور در موقع حالیه جز ارتجاع نتیجه ندارد  
و پیشرفت مقاصد سیاسی انگلیس و روس را در بر دارد ...»



حیدر عمو اوغلی



میرزا علی اکبر افشار بدرعمواوغلی

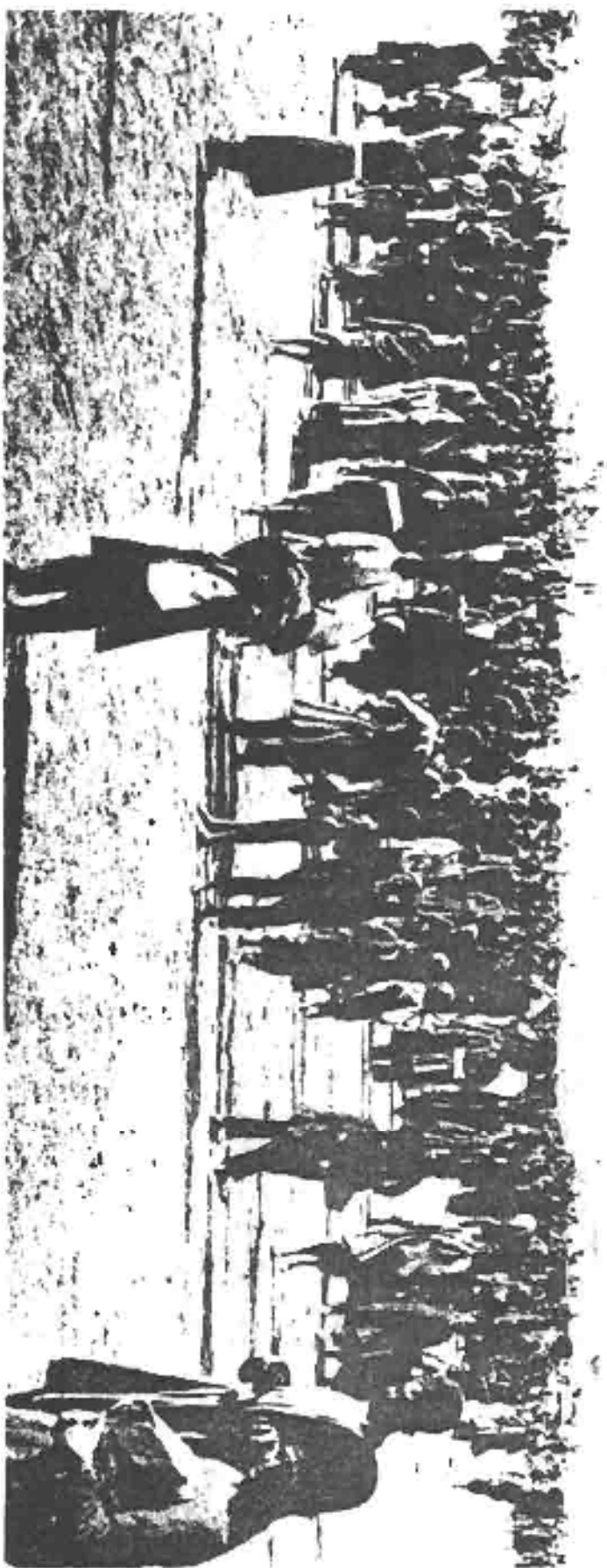


زهر اخانم مادر عمواوغلی



عباس آقا صراف آذر بایجانی و جنازه اش

روزِ چلم و فانت عبا سرفق می بجایه روز ما بیانی قاتل اتا تک در سر خار او





میر بشیر قاسموف



اسدالله غفارزاده (بنیانگذار حزب عدالت)



حیدر عمو اوغلی



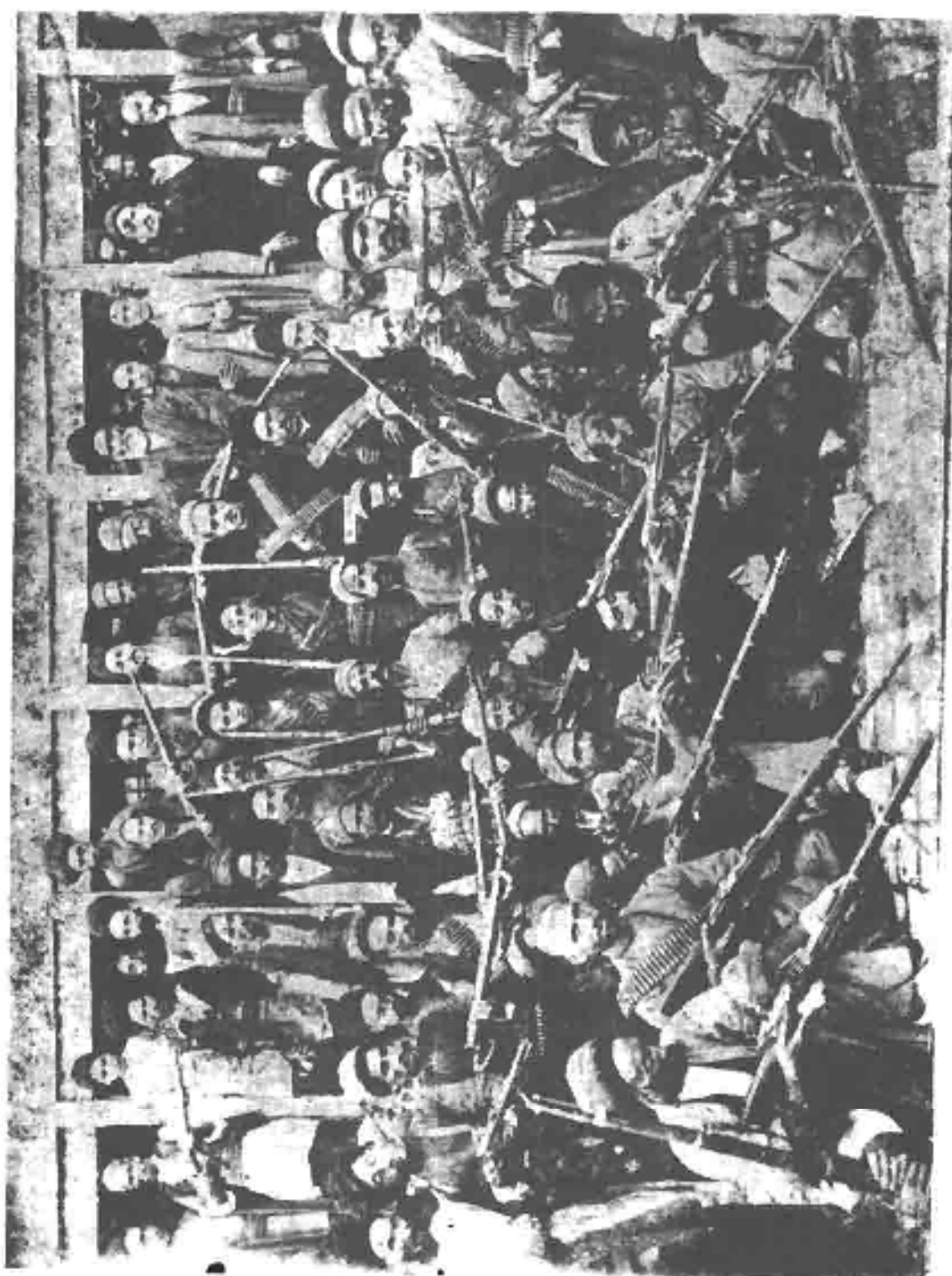
ابراهیم منشی زاده



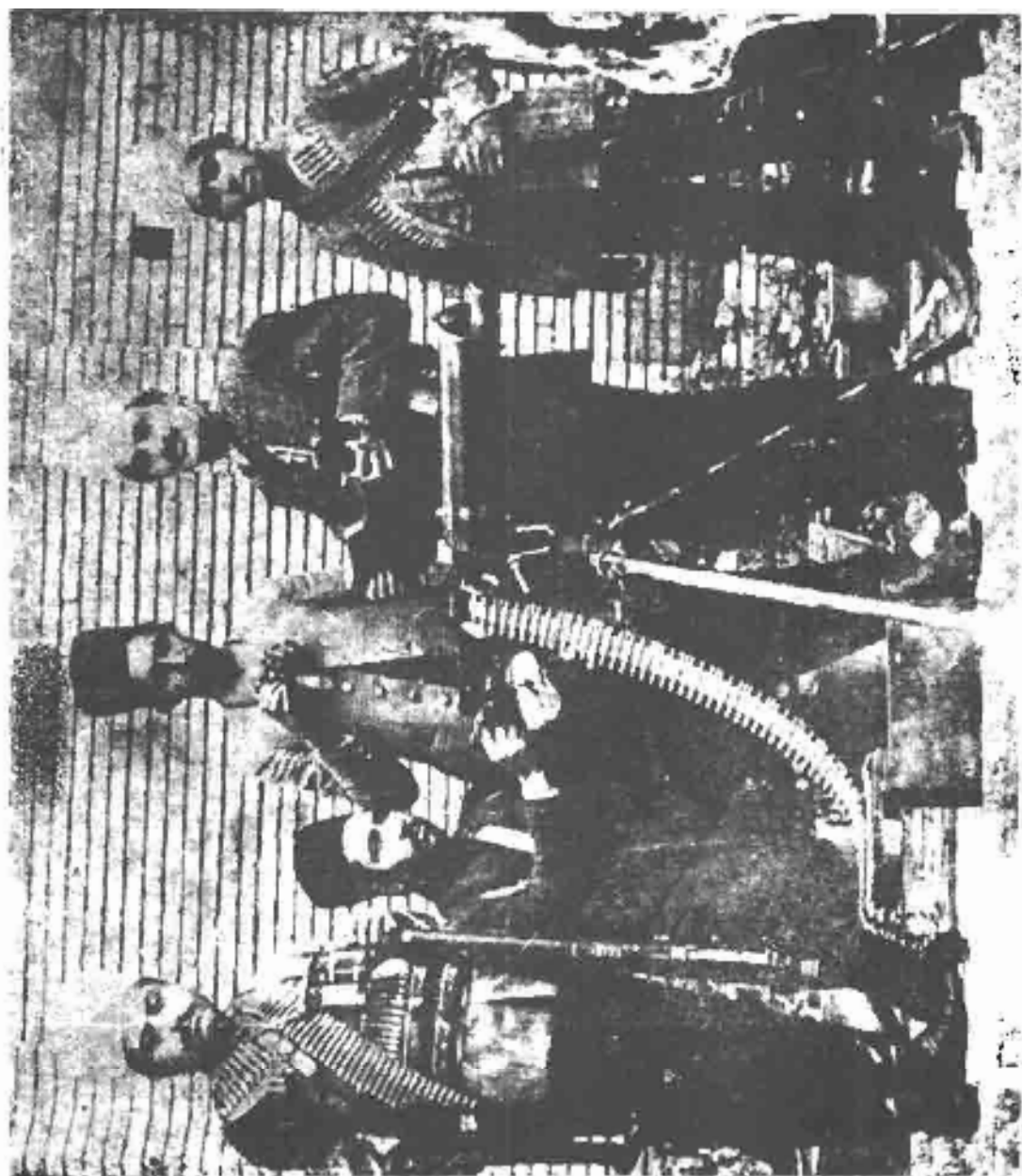
سرگو اِجونیکیِدزه بمناسبت درگذشت نریمانوف در باره او چنین نوشت:  
«رفیق نریمانوف برجسته‌ترین چهره حزب ما در شرق بود. او به  
آن نسل از شرق تعلق داشت که آزادی شرق را هدف خود قرار داده بود.  
او همین شرق را مجسم می‌کرد. رفیق نریمانوف بهترین ترجمان مبارز  
حزب بود. رفیق نریمانوف نماینده شرق در حال آزاد شدن بود.»



حیدر عمو اوغلی



آنکه درست‌چپ ستارخان ایستاده فرج‌آقا زنوزی است.



یارمحمدخان کرمانشاهی در پشت مسلسل



میرزا علی محمد خان کریمیت



سید عبد الرزاق حکاک

## در قفقاز

پیش از آنکه مجلس بمباران شود و کودتای ضدانقلابی محمد علیشاه در ۲ تیر ۱۲۸۷ صورت گیرد، عمو اوغلی بجهت اینکه بعد از آزادی از زندان محمدعلیشاه خود را تحت نظر مأموران مخفی ایرانی و تزاری و انگلیسی احساسی میکرد، بناچار ایران را در اواخر بهار همان سال مخفیانه ترك گفته، خود را به قفقاز رسانده بود. در گیرودار به توب بستن مجلس و استقرار «استبداد صغیر» در سراسر ایران، جنگ مقاومت در تبریز آغاز می گردد و مجاهدین و فدائیان آذربایجانی که از ماهها قبل در پرتو تلاش ها و رهنمودهای فرقه اجتماعیون عامیون (شاخه تبریز) و به رهبری «مرکز غیبی» و به یاری مجاهدان ایرانی الاصل قفقازی که «نیک می دانستند که مشروطه ایران که به آرامش و آسانی گرفته شده، به آرامش و آسانی پیش نخواهد رفت و ناگزیر به کوششهایی نیاز خواهد افتاد (و بنابراین) باین شدند که با همشهریان خود همدستی نمایند و فرستادگانی به شهرها فرستادند...» خود را برای پاسداری از آرمانهای خلقی مشروطه و دست آوردهای ارجدار جنبش



ضد فتودالی - ضد امپریالیستی آماده کرده بودند، در برابر نیروهای ارتجاعی پشتیبان استبداد محمدعلیشاهی که مورد حمایت امپریالیست-های روس و انگلیس نیز بود، به مقاومت مسلحانه می‌پردازند.

در چنین شرایطی که محمدعلیشاه تمام امکانات خود را بکار می‌گرفت تا بخشی از تبریز را که تبدیل به دژ آزادی ایران شده بود، هر چه زودتر درهم بکوبد و بساط خود کامگی پیشین را بی‌هیچ دغدغه‌خاطری در سراسر ایران بگستراند، کمک‌رسانی به مدافعان قهرمانی که در برابر تمامیت استبداد ایستادگی می‌کردند، ضرورت تمام‌یافته بود و عموماً غلی در پرتو درک چنین ضرورتی بود که به تلاش دامنه‌داری به منظور کمک‌رسانی به اردوی انقلابی ستارخان می‌پردازد. در رابطه با همین تلاش‌ها، اقداماتی نیز برای فراهم آوردن امکانات به راه‌انداختن ایرانیان فراری، از قفقاز به تبریز می‌کند.

از جمله چنین ایرانیانی سید محمد رضای مساوات بود که بعد از کودتای محمدعلی‌شاه، از تهران فرار کرده، در سیاه‌دهن قزوین مخفی شده بود. قلم تند سید محمد رضا و موضع‌گیری رویه‌مرفته ضد سلطنتی روزنامه مساوات که تا آستانه کودتا بهمت‌وی و هم‌قلمش عبدالرحیم خلخالی انتشار می‌یافت، او را در زمره یکی از دشمنان محمدعلی‌شاه قرار داده بود و اگر دستگیر می‌شد، بیگمان سرفوشتی بهتر از سرفوشت میرزا جهانگیرخان و روح‌القدس و... در انتظارش نبود. از آن گذشته مساوات از فعالان حوزه اجتماعیهون‌عامیون تهران بوده و حضور او در تبریز و ادامه انتشار روزنامه‌اش در این شهر، می‌توانست در بالا بردن روحیه رزمندگان تأثیر مثبت داشته باشد. با توجه باین حقایق بود که

حیدر خان بر آن می‌شود که مساوات را از دسترس محمدعلی شاه خارج و او را مثل ده‌ها مبارز دیگر روانه تبریز بنماید. بنا بر این به روایتی ابتدا پدر پیر و مبارز خود علی اکبر تاری وردیف را از قفقاز به تهران می‌فرستد و چون وی بعد از تلاش فراوان در تهران، موفق به پیدا کردن محل اختفای مساوات نمی‌شود و دست‌خالی برمی‌گردد؛ شیخ محسن نجم آبادی را که عضو حوزه اجتماع یون عامیون تهران بوده، جهت پیدا کردن و انتقال مساوات به قفقاز، راهی تهران می‌کند. نجم آبادی موفق به انتقال مساوات به قفقاز می‌گردد. مساوات بعد از توقیف کوتاه مدت در قفقاز عازم تبریز می‌گردد و روزنامه خود را از اول محرم ۱۳۲۷

---

۱ - سید محمد رضا معروف به شیرازی. زاده برازجان و تربیت یافته تهران و شیراز بود. روزنامه اش (مساوات) ناشر افکار انجمن آذربایجان که یکی از متفقدترین انجمن‌های تهران در دوره اول مجلس و مشروطه محسوب می‌گشته، بود. او بقول کسروی «در نوشتن» این روزنامه بی‌باکی و خیره سری بسیاری از خود می‌نمود. و کار چاپ روی را به چنان حد مبتذلی رسانده بود که حتی به مادر محمدعلی میرزا - ام‌الخاقان - نسبت‌های بد می‌داد. در شماره ۲۱ مساوات مقاله توهین آمیزی تحت عنوان «شاه در چه حالت» انتشار داد که باعث شکایت محمدعلی میرزا به عدلیه شد. او این چاپ روی‌های بیمارگونه را در روزهایی می‌کرد که بقول کسروی «محمدعلی میرزا در نهان با لباخوف و روسیان گفتگویی داشت و بیگمان یکی از چیزهایی که او را به روسیان و خواست آنان نزدیکتر گردانیده، همین بوده ... بدینسان، دشمن را بخود برمی‌آغالا نیدند، بی‌آنکه در اندیشه استادگی نیز باشند و نیرو بسیجند...» از آنجایی که معمولاً آنهایی که خیلی چاپ می‌زنند، زمینه خیلی راست زدن را نیز دارند؛ مساوات هم سرانجام از صف مردم فراوان کرد و به جناح لیبرال‌ها پیوست و از هم‌دستان تقی زاده‌ها شد...

( ژانویه ۱۹۰۹ ) در این شهر منتشر می کند. وی در شماره دوم دوره دوم مساوات که در ۷ محرم ۱۳۲۷ انتشار یافته و شماره ۲۷ را برپیشانی دارد، ( دوره اول ۲۵ شماره بوده ) ، ضمن اشاره به مسافرت خود به قفقاز، داستانی از احساسات چند نفر گرجی را که حکایت از همدلی آنان با انقلابیون ایرانی دارد، بازگو کرده که نقلش در اینجا بی مناسبت نخواهد بود:

« بعد از وقایع تاریخ روز ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ( روز بمباران مجلس ) خود را با هزاران خون دل از چنگال دولتیان نجات داده، به کشور روسیه مهاجرت کردم. روزی در یکی از مهمانخانه های تفلیس در اتاق خود نشسته و در به روی خویش بسته، فکر ایام گذشته و آینده خود را می کردم که ناگاه در باز شد و سه نفر وارد گشتند. یکی از آنان مثل آنکه گم کرده خود را بازیافته، بانهایت مهربانی روی به من آورد و گفت که از آزادی و پارلمان ایران چه خبر داری؟ گفتم شما را با آزادی ایران چکار؟ تعجب کردند و گفتند مگر ما بشر نیستیم و حمایت مظلوم، از وظایف انسانیت نیست؟ خواهشمندیم از سرگذشت ایران و ایرانیان آنچه می دانی ما را مستحضر کن. زیرا غیرت ما قبول نمی کند که ما در اینجا آسوده روزگار بگذرانیم و ابداع نوع ما اسیر شکنجه ظلم و استبداد باشند. این آقایان هر سه گرجی بودند. من شمه ای از وقایع و فجایعی که روی داده بود با ایشان می گفتم و آنان از شنیدن آن متأثر شده، آه و ناله می کردند. ناگاه ناله ضعیفی از خارج بگوشم رسید. حیرت کردم که این زن کیست و چرا می نالد. بناگاه در باز شد و زنی که آثار نجابت از ناصیه اش ظاهر بود وارد شد و معلوم گردید که عیال یکی

از آن سه نفر بوده. به مجرد ورود که اشك از دیدگانش فرو می ریخت با يك دست دامن شوهرش را که بر روی صندلی نشسته بود گرفت و با دست دیگر در دامن من آویخت و به شوهرش گفت ترا بهر چه مقدس می دانی سوگند می دهم مرا اجازه ده که به ایران بروم و جان خود را فدای آزادی ایران کنم. شوهرش نیز اجازه داد که برود و جان خود را در این راه مقدس فدا کند. من که به عللی رفتن او را به ایران صلاح نمی دانستم، گفتم ای جوهره غیرت و ای نادره زمان، آنچه تو گفتی البته ناشی از احساسات فطرت پاک شما بود، اما قانون گذار ما مسلمانان جهاد را بر زنان حرام کرده است و این تکلیف را به عهده مردان وا گذاشته است. شمشیر زدن پیشه رجال است نه شیمه رباب الجمال. از بس این نوع سخنان باو گفتم تا آنکه آتش سوزان قلبش اندکی تسکین یافت و از حدتش فرو کاست تا از عزیمت به ایران منصرف گردید. من در دل گفتم خدایا چه می شد که مردان ما نیز دارای چنین حس بشر دوستی می بودند.»

تلاش های عمو اوغلی در این زمان در قفقاز، مقارن است با شدت یابی دوره ارتجاع استولیپینی<sup>۱</sup> در روسیه؛ و اما جناح بلشویک حزب

۱- لنین در مقاله ای تحت عنوان «استولیپین و انقلاب» که در اکتبر ۱۹۱۱

بمناسبت ترور استولیپین در همان ایام نوشته، ویژگی های این دوران را که از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ ادامه پیدامی کند، باز نموده است. وی در «بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم» از این دوران چنین یاد می کند: تزاریسیم پیروز شد. همه احزاب انقلابی و اپوزیسیون درهم شکسته شدند. انحطاط، فساد اخلاق، انشعاب، تفرقه، ارتداد و پورنوگرافی جایگزین سیاست گردید. کشش بسوی ایده آلیسم

سوسیال دموکرات کارگری روسیه و سازمان‌ها و گروه‌های وابسته به آن، به‌رغم همهٔ تضيیقات و درپرتو کاربست اصولی تلفیق فعالیت‌های مخفی و علنی، از رشد و نفوذ روزافزونی برخوردار بود. عمو اوغلی با اعضای کمیته‌های حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه و گروه «همت» و «فرقهٔ اجتماع‌یون عامیون ایرانی» که بطور مستقیم و غیر مستقیم با همدیگر ارتباط داشتند، مذاکراتی به‌عمل می‌آورد و درعین حال با افراد غیرحزبی و انجمن‌ها و جمعیت‌های مختلف مسلمان و غیر مسلمان نیز بمنظور تهیه و تدارک اسلحه و گردآوری اعانات و بسیج داوطلبان، تماس‌هایی می‌گیرد و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند و مثلاً بمنظور تشویق انقلابیون ملیت‌های مختلف قفقاز برای پیوستن به مدافعان تبریز و شرکت در تدارک امکانات مادی و معنوی برای آنان مقالاتی به زبان‌های گرجی و ارمنی در روزنامه‌های محلی گرجستان و ارمنستان انتشار می‌دهد. او بنا به نوشتهٔ عبدالحسین نوائی «بالغ‌بر هفتصد داوطلب گرجی برای جنگ و کمک به محصورین تبریز فراهم

---

فلسفی شدت می‌یابد. عرفان پرده‌ای برای پوشش روحیات ضدانقلابی می‌گردد. ولی درعین‌حال همین شکست بزرگ به احزاب انقلابی و طبقهٔ انقلابی درس حقیقی و سودمندترین درس‌ها، یعنی درس دیالکتیک تاریخی، درس استنباط و توانائی و فن مبارزهٔ سیاسی را یاد می‌دهد. دوستان در روزهای بدبختی شناخته می‌شوند، آرتش‌های شکست خورده خوب درس می‌گیرند... بدون آموختن شیوهٔ تعرض صحیح و عقب‌نشینی صحیح نمی‌توان پیروز گردید. بین تمام احزاب شکست خوردهٔ اپوزیسیون و انقلابی، بلشویک‌ها از همه منظم‌تر عقب‌نشینی کردند و تلفات وارده به آرتش آنها از همه کمتر بود...»

کرده، بعضی را به تبریز می‌فرستد» و برای واداشتن کمیتهٔ داشناک‌ها<sup>۱</sup> به اعلام همبستگی با انقلابیون ایرانی بسیار می‌کوشد، اما دم‌گرم او در دل سرد بورژوازی ارمنی که فرصت‌طلبانه در انتظار روشن شدن سرنوشت جنگ بود تا حسابگرانه پای در میدان معامله بگذارد، اثری نکرد.

بمنظور کمک‌رسانی به انقلابیون آذربایجانی دو کمیتهٔ امداد، یکی در باکو و دیگری در تفلیس تشکیل می‌گردد که مشدی عزیز بگوف<sup>۲</sup> در رأس اولی و نریمان نریمانف در رأس دومی قرار می‌گیرند. وظیفهٔ این کمیته‌ها عبارت بودند از تجهیز فدائیان متشکل از داوطلبان، گردآوری کمک، تهیهٔ اسلحه و ادبیات انقلابی و فرستادن آنها به تبریز. عمو اوغلی با این کمیته‌ها همکاری و رابطه داشته و بقول رحیم نامور در «درحقیقت شیرازهٔ رابطهٔ بین انقلابیون ایران و قفقاز» بوده است. او بعد از آنکه ترتیبات لازم را به‌امر کمک‌رسانی می‌دهد و از این بابت

---

۱ داشناک‌ستویون. حزب بورژوا - ناسیونالیست ارمنی که در سال ۱۸۹۰

در تفلیس تشکیل گردید. بهنگام انقلاب سوسیالیستی نقش ارتجاعی ایفاء کرد و از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ در ارمنستان دولت ضد شوروی تشکیل داد و بعد از قدرتیایی بلشویک‌ها، بساط آن از سرزمین‌شورهاها برچیده شد و بقایای آن هنوز هم زیر چتر حمایت امپریالیسم به فعالیت‌های ضد شوروی خود ادامه می‌دهند.

۲ - مشدی عزیز بگوف (۱۸۷۶ - ۱۹۱۸). یکی از برجسته‌ترین

انقلابیون آذربایجان آنسوی ارس. وی در طی سال‌های ۱۰ - ۱۹۰۸ دستکم ۴ بار به گیلان سفر می‌کند و هر بار نیز مقادیری اسلحه و ادبیات انقلابی برای انقلابیون ایران می‌آورد. عزیز بگوف در سال ۱۹۱۸ در کنار ۲۵ کمیسر قهرمان بلشویک دیگر به دست سفیدها اعدام می‌گردد.

خاطرش آسوده می‌شود و نیز کسانی را برای رفتن به گیلان و برافروختن  
دومین آتش قیام در آن سامان آماده می‌کند، به سنگر مقاومت تبریز  
می‌شتابد. اما پیش از آنکه او را تا تبریز و سنگرهای دیگر پیکار در  
آذربایجان دنبال کنیم، شایسته است از موضع‌گیری‌هایی که رهنمود-  
هایش چراغی فراراه اغلب مجاهدان از آن سوی مرز آمده بود - نسبت  
به جنگ مقاومت آذربایجان آگاهی داشته باشیم.

## لنین و قیام مسلحانه آذربایجان

لنین حوادث انقلاب ضد قتلودالی - ضد امپریالیستی ۱۱-۱۹۰۵ خلق‌های ایران را که در پرتو تأثیر انقلاب ۷-۱۹۰۵ روسیه در گرفته بود، تعقیب می‌کرد و گذشته از مطالعه مطبوعات، گزارش‌هایی نیز در این مورد از کمیته قفقاز حزب دریافت می‌کرد. لنین این انقلاب را بمنزله نشانه‌ای از بیداری آسیا و جبهه‌ای از جبهه‌های گشوده شده در برابر امپریالیسم و مطلقیت می‌دانست و بنابراین همدردی با انقلابیون ایران و یاری به آنها را لازم می‌شمرد و در نوشته‌های خود ضمن افشای مرتجعان و امپریالیسم، به جانبداری از انقلابیون و محکوم ساختن امپریالیسم و وابستگی‌هایش می‌پرداخت. در این میان دو مقاله از آثار وی که هر دو در گرماگرم جنگ مقاومت آذربایجان نگارش یافته‌اند، از اهمیت خاصی برخوردارند:

۱ - ماده قابل اشتعال در سیاست جهانی.

این مقاله که چند ماه بعد از به‌توب‌بسته شدن مجلس شورای ملی



ایران به دست قزاقان تزاری به فرماندهی لیاخوف نوشته شده، با اشاره به این حادثه شروع می گردد:

« . . . . سربازان تزار روسیه انتقام شکست رسوایانه خود از ژاپنی ها را با خدمتگزاری مجدانه به ضد انقلاب می گیرند. بکارگرفتن قزاق ها در روسیه در اموری چون تیراندازی به اجتماعات و اردو کشی های تنبیهی و بد رفتاری و خشونت با مردم و چپاول، اکنون با بکارگیری آنها در سرکوب انقلاب در ایران ادامه می یابد. نیکلای رومانف ( تزار ) در رأس زمینداران صدهای سیاه<sup>۱</sup> و سرمایه داران به وحشت افتاده از اعتصابات و جنگ داخلی، قابل درک است که چرا خشم خود را بر سر انقلابیون ایران خراب می کند. این نخستین بار نیست که سربازان مسیحی روسیه و ادار به ایفای نقش جلاد بین المللی می شوند. »

لنین بعد از اشاره به نقش فعال سربازان تزاری در سرکوب انقلاب مشروطیت، پرده از روی موضع گیری ریاکارانه بریتانیا که در عین تظاهر به بی طرفی، لبخند توافق به روی مرتجعان و هواداران استبداد می زد، برمی دارد:

« ... بورژوازی لیبرال بریتانیا که از رشد جنبش کارگری در خود بریتانیا خشمگین و از اوج گیری پیکار انقلابی در هندوستان هراسان است، بارها و آشکارا نشان می دهد که « دیپلمات های متمدن » اروپائی که دوره مدرسه عالی مشروطیت را گذرانده اند، وقتی کار به

---

۱ باندهای سازمان داده شده توسط پلیس تزاری بمنظور ضربه زدن به جنبش انقلابی. اینان انقلابیون را ترور می کردند و حملات علیه روشنفکران و نهادهای مترقی را سازمان می دادند.

پیکار توده‌ها علیه سرمایه و نظام استعماری سرمایه‌داری، یعنی نظام بردگی، چپاول و خشونت می‌کشد، به‌چه حیوانات درنده‌ای تبدیل می‌گردند.»  
لنین آنگاه از دشواری موقعیت انقلابیون ایران، در میان دو آسیا سنگ انگلیس و روسیه که بنا به قرارداد ۱۹۰۷ کشور ما را به مناطق نفوذ خود تقسیم کرده بودند، سخن به میان آورده، ارزش خاصی به پیکار مسلحانه در آذربایجان که سوسیال دموکرات‌های ایرانی و قفقازی در آن نقش فعال داشتند، قابل می‌شود:

«موقعیت انقلابیون ایران دشوار است. ایران کشوری است که اربابان هندوستانی از یک سو و حکومت ضدانقلابی روسیه از دیگر سو، بر آن بودند که آنجا را بین خود تقسیم نمایند. اما پیکار سرسختانه در تبریز و چرخش دوباره شرایط به نفع انقلابیون در لحظه‌ای که گمان می‌رفت فاصله‌ای با شکست نهایی ندارند، شاهدیست بر این مدعا که «باشی بوزوک»‌های شاه، حتی اگر از پشتیبانی لیاخوف‌های روسی و دیپلمات‌های بریتانیا نیز برخوردار باشند، باز با مقاومت سرسختانه خلق مواجه خواهند بود. یک جنبش انقلابی که بتواند در مقابل تلاش‌هایی که به منظور استقرار مجدد (قدرت حاکمه سابق) صورت می‌گیرد، دست به مقاومت مسلحانه بزند و دست یازندگان به چنان تلاش‌هایی را وادار به تقاضای کمک خارجی بنماید، فرونشاندنی نیست. در چنین شرایطی، حتی پیروزی کامل ارتجاع ایران، نهایتاً پیش در آمد یک خیزاب توده‌ای نوین خواهد بود...»

---

۱ - جنگاوران بدون انضباط. اصل این لغت ترکی است و در زبان‌های اروپائی و فارسی نیز عیناً استعمال می‌شود.

## ۲ - رویدادهای بالکان و ایران.

این مقاله که حدود سه ماه بعد از مقاله قبلی و ۴ ماه بعد از شروع جنگ مقاومت تبریز در شماره ۳۷ (۱۶ اکتبر ۱۹۰۸) روزنامه «پرولتاری» انتشار یافته، ضمن تحلیل اوضاع سیاست جهانی و ویژه بالکان‌ها و ایران که دستخوش مداخلات گوناگون قدرت‌های امپریالیستی بودند، به روشن گردانیدن وظایف حزب کارگری روسیه در قبال تجاوزات امپریالیستی اختصاص دارد. در مقدمه مقاله، در مورد تأثیر انقلاب ۱۹۰۵-۷ روسیه در آسیا و نقش ضدانقلابی روسیه تزاری در ایران چنین آمده است:

«... جنگ روسیه - ژاپن و انقلاب روسیه در تسریع بیداری سیاسی خلق‌های آسیا بسیار مؤثر افتاد. اما این بیدار شدن چنان‌که کنونی از کشوری به کشور دیگر گسترش یافت که ضدانقلاب روسیه توانست نقش کم‌وبیش قاطعی در ایران ایفاء نماید...»

نقل نوشته‌ای معنی‌دار از روزنامه ارتجاعی و سلطنت‌طلب نویه‌ورمیا - چاپ پترسبورگ - و بررسی آن بخش دیگری از مقاله را تشکیل می‌دهد:

«آنارشیی در تبریز ابعاد باورنکردنی پیدا کرده است و شهر توسط شورشیان نیمه وحشی، نیمه ویران و غارت شده است.»

لنین بعد از نقل جملات فوق‌ترجمه می‌دهد که «پیروزی انقلابیون بردار و دسته شاه در تبریز، آتش خشم روزنامه نیمه رسمی را شعله‌ور کرده است. روزنامه، ستارخان، رهبر نیروهای انقلابی ایران را پوکاچف

آذربایجان خوانده است.» بعد باز به نقل نوشته روزنامه اداممی دهد: «... حق این را داریم که پرسیم، آیا روسیه می تواند این تخطی های پایان ناپذیر را که تجارت پر منفعت ما در مرز ایران را برهم زده است، تحمل نماید؟... امکان این هست که چنین به نظر آید که تمام ماورای قفقاز شرقی و آذربایجان يك كل نژادی هستند... شبه روشنفکران تاتار ( ترك ) در ماورای قفقاز که فراموش می کنند آنها اتباع روسیه هستند، با آشوب های تبریز صمیمانه همدردی می کنند و به آن شهر داوطلب گسیل می دارند... آنچه که برای ما خیلی اهمیت دارد، این است که آذربایجان که در مرز روسیه قرار گرفته، بایستی آرام بگیرد. اگر چه ممکن است اسفناك باشد، احتمال آن هست که شرایط روسیه را به رغم تمایل شدیدش به عدم مداخله ( در امور ایران )، و ادار به قبول چنین وظیفه ای بنماید.»

لنین بعد از نقل نوشته فوق از نویه ورمیا، اشاره به خبر دیگری می کند که دو روز بعد، یعنی در ۷ اکتبر ۱۹۰۸، از پترسبورگ مخابره گردیده، در روزنامه « فرانکفورت زیتونگ » انتشار یافته بود. خبر مربوط به احتمال مداخله روسیه در آذربایجان بمنظور ایجاد تعادل (۱). و بالاخره خبر دیگری را که در ۱۱ اکتبر همان روزنامه به چاپ رسیده بود، بازگو می کند:

« دو روز قبل شش باتالیون از پیاده نظام روسیه که با سواره نظام و توپخانه پشتیبانی می شدند، از مرز ایران گذشتند و انتظار می رود که امروز به تبریز وارد شوند.»

خبر اخیر البته صحت نداشته و خود لنین نیز در پایان مقاله توضیح داده است که بعد از فرستاده شدن مقاله جهت چاپ، خبر درج

شده در روزنامه فرانکفورت دایر بر گذشتن واحدهای نظامی روسیه از مرز ایران، از طرف آژانس تلگراف سن پترزبورگ تکذیب گردید. لنین بعد از دادن این توضیح، پاراگراف زیر را نیز به مقاله خود افزود:

« خلاصه، ما اکنون امکان دستیابی بر چندی و چونی قضیه را نداریم؛ در هر صورت انکارهای اظهار شده از طرف حکومت تزاری و آژانس تلگراف سن پترزبورگ، البته قابل اعتماد نیستند. زیرا این يك واقعیت است که روسیه با اطلاع قدرت‌های اروپائی و با تمام امکانات خود از تیرنگت‌های سیاسی گرفته تا اعزام واحدهای نظامی با انقلاب ایران می‌جنگد. زیرا که بدون تردید، هدفش اشغال آذربایجان است. و اگر واحدهای نظامی هنوز از مرز نگذشته باشند، با احتمال قوی تمام تدارکات چنین اقدامی فراهم آمده است. بدون آتش، دودی نیز وجود نخواهد داشت.»

گفتنی است که روسیه بجهت پاره‌ای ملاحظات که عمده‌ترینش عدم موافقت انگلستان بود، تجاوز نظامی خود به آذربایجان را شش ماه به تعویق انداخت و زمانی که انگلستان دریافت که شاه به تنهایی قادر به سرکوبی قیام روبه‌رشد آذربایجان نیست، به روسیه اجازه مداخله مستقیم داد و بنابراین طلایه‌داران واحدهای نظامی اشغالگر روس که در جلفا به حال آماده‌باش متوقف بودند، از مرز گذشته، در ۲۹ آوریل ۱۹۰۹ به کنار شهر تبریز رسیدند و به يك حماسه غرور آفرین، نقطه سیاهی از فاجعه نهادند و در حقیقت چنان کردند که لنین پیش‌بینی کرده بود.

لنین در مقاله خود، بعد از نقل خبرهای ذکر شده، نقطه نظرها و رهنمودهای خود را برای پرولتاریا بیان می‌دارد که بخش‌های مربوط

به ایران در اینجا نقل می‌گردد:

« ... واحدهای نظامی نیکلای خون آشام یک بار دیگر انقلابیون ایران را قتل عام خواهند کرد. لیاخوف غیر رسمی با اشغال رسمی آذربایجان دنبال می‌شود... تردیدی نیست که «آزادی عمل» روسیه علیه انقلاب ایران، بخشی از دسیسه ارتجاعی ماه سپتامبر است که با توافق روسیه، اطریش، آلمان، ایتالیا، فرانسه و بریتانیا طرح ریزی شده است... دسیسه‌ای است بمنظور ادامه تالان استعماری و فتوحات ارضی امروز در بالکان، فردا در ایران، پس فردا احتمالاً در آسیای صغیر و مصر و... تنها انقلاب پرولتاریای جهان است که می‌تواند این قدرت متفق راهزنان تاج به سر و سرمایه بین‌المللی را سراندازد. وظیفه مبرم تمام احزاب سوسیالیستی این است که با تبلیغات دامنه‌دار در بین توده‌ها دسیسه‌هایی از این دست و طراحان و عاملین آنها را افشاء نمایند. . . برماست که... نتایج واقعی این دسیسه‌ها، یعنی ضربه خوردن انقلاب ترکیه، کمک روسیه برای خفه کردن انقلاب ایران، مداخله در امور مثل دیگر و پایمال شدن اصول دموکراتیک اساسی و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و... را افشاء نماییم...»

## در سنگر مقاومت مسلحانه

عمواوغلی بعد از سامان یافتن سازماندهی امور کمک‌رسانی به آذربایجان، وجود خود را در خط مقدم پیکار لازم‌تر احساس کرده، شتابان روانه تبریز، قلب تپنده مقاومت و انقلاب گردید. در این زمان تبریز در حالت محاصره بسر می‌برد و راه‌های بین قفقاز و این شهر تحت کنترل نیروهای تزاری و افراد فئودال‌هایی چون شجاع نظام‌مندی و رحیم‌خان چلبیانلو و اقبال السلطنه ماکویی بود. ارتباط بین تبریز و قفقاز تنها از طریق بیراهه‌ها میسر می‌شد. عمواوغلی که به چند زبان خارجی آشنایی داشت، لباس فرنگی پوشیده، از مرز جلفا گذشت و پیش از رسیدن به تبریز گرفتار افراد اقبال‌السلطنه شد ولی در حالی که به زبان فرانسه حرف می‌زد، خود را اروپایی معرفی کرد و آزاد گردید و به اردوی انقلابی ستارخان پیوست.

تبریز بی‌اخته میدان مساعدی برای شکوفان شدن استعداد های متنوع این انقلابی نسته بود. او به محض رسیدن به تبریز به سازماندهی فرقه اجتماعیون عامیون که مرکزیتش زیر نام مرکز غیبی رهبری جنبش

مقاومت را به دست داشت، پرداخت و در تربیت مجاهدان و تنظیم صفوف آنان و دایر کردن لابراتوار بمب‌سازی و کارگاه اسلحه‌سازی و شرکت در جنگ‌ها، از هیچ کوششی فروگذار نکرد و در پرتو شور و تدبیر و صداقت انقلابی در اندک مدتی چندان بالا آمد که «از ارکان انقلاب آذربایجان گردید.» و در زمرة مشاوران گردآزادی ایران درآمد و توجه سردار را چنان جلب نمود که اغلب رهنمودهای او را می‌پذیرفت و این جمله را بارها تکرار می‌کرد: «هر چه حیدرخان بگوید همان است.» ع. مختارزاده که یکی از فدائیان ستارخان بوده، در خاطرات خود که در روزنامه آذربایجان انتشار یافته، یاد آور شده است که ستارخان هنگام رفتن برای مذاکره با سپهدار، عمو او غلی را نیز همراه خود داشت.

یکی از هنر‌نمایی‌های حیدرخان که در این دوره بر سر زبان‌ها افتاد، فرستادن بسته حاوی بمب برای شجاع نظام مرنندی بود:

تبریزدن مرنده امانت گتندی      او بمبی حیدرخان تهیه اتدی.  
(از تبریز به مرنده امانت فرستاده شد      آن بمب را حیدرخان تهیه کرد)

شجاع نظام یکی از سرکردگان قوای استبداد قاجاری بود که بهنگام چهارماهه نخست مقاومت تبریز، باتفاق دیگر وابستگان محمدعلی میرزا، در محاصره این شهر قهرمان پرور شرکت کرده بود و چون کاری از پیش نبرده بود، عقب نشسته، اینک ضمن آنکه خرد را آماده حمله دوباره به تبریز می‌کرد، راه عمده تجاری جلفا و تبریز را نیز بسته بود. او گذشته از آنکه با جلوگیری از ورود کالاهایی چون شکر، نفت، کبریت و... به تبریز، محاصره اقتصادی شهر را تشدید می‌کرد، در



عین حال راه رسیدن مبارزان داوطلب قفقازی به تبریز را می‌بست و همچنین ، بسته ماندن این راه برای تجاوزگران تزاری بهانهٔ مداخله می‌داد. روزنامهٔ انجمن در همان روزها دربارهٔ اهمیت این راه چنین نوشت: «... شبهه نیست که راه جلفایه یعنی خط شوسه که از مرند می‌گذرد، اهم ترین (کذا) راه‌های سیاسی و تجارתי آذربایجان است. فقط با این راه (است) که ما می‌توانیم مناسبات تجاری خودمان را با دول و ملل اجنبیه ... حفظ نمائیم.»

عمواوغلی برای از میان برداشتن شجاع نظام تدبیری اندیشید و به اجراء آورد که شرحش در تاریخ مشروطهٔ کسروی و زندگینامه‌های عمواوغلی آمده است. خلاصهٔ ماجرا از این قرار است که عمواوغلی بعد از به دست آوردن مهر یکی از دوستان تبریزی شجاع نظام، بمبی به رویهٔ جعبه می‌سازد و آن را همراه نامه‌ای که به همان مهر مهور بوده، توسط پست برای شجاع نظام می‌فرستد. در نتیجهٔ انفجار این بمب شجاع نظام و پسرش و یکی از افرادش کشته و چند نفر زخمی می‌شوند<sup>۱</sup>. صدای انفجار بمب در مرند، خیلی زود در دست‌ها منعکس می‌گردد و بنا به گزارش هارتویک «نه تنها در مرند و تبریز، بلکه در تهران نیز تأثیر می‌گذارد.» و بازتابش در نوشته‌های مثلاً عزیر حاجیبگوف<sup>۲</sup> در باکو و ناظم الاسلام در تهران در همان روزها آشکار می‌شود. ناظم -

---

۱- بمناسبت کشته شدن شجاع نظام، شعری در روزنامهٔ انجمن به چاپ رسید که چنین شروع می‌گردید:

ای رو بهک چرانشستی به جای خویش    باشیر پنجه کردی و دیدی سزای خویش...

۲- رجك : عزیر و دو انقلاب ، ص ۲۱۸

الاسلام در یادداشت‌های روز ۶ شوال (۵ روز بعد از انفجار بمب) چنین می‌نویسد:

«و نیز مسموع گردید، شجاع نظام که رئیس بر چهار هزار نفر سوار بوده و در تبریز خیلی از تبریزی‌ها را کشته است، خودش و پسرش با دو نفر از بستگانش بواسطه بسته امانت پست که در جوف او تارنجک بوده، محترق گردیده و تلف شده‌اند...» این عمل بظاهر تروریستی از آنجایی که در لحظه مناسب درگیری صورت می‌گیرد، تأثیر مثبتی نیز بر جای می‌گذارد. دارو دسته ترس خورده شجاع نظام که همچنان راه جلفا تبریز را این بار زیر فرماندهی یکی از پسران وی بسته نگهداشته بودند، چند روز بعد از حادثه انفجار، از مجاهدان شکست می‌خورند و مرند به تصرف مجاهدان در می‌آید. خبر فتح مرند در روزنامه انجن چنین آمده است:

«یکشنبه، ۲۷ شوال ۱۳۲۶، مرند به دستگیری بهادران و شیر مردان اردوی سیار ملی که در تحت ریاست فرج آقای مشهور قفقازی بودند...»

۱- فرج آقا مجاهدی بود که بقول کسروی «از قفقاز آمده و میان مجاهدان نام آور شده بود.» وقتی رحیم خان بر قسمتی از تبریز مسلط شد، تسلیم ۹۰ نفر از آزادی خواهان و سردستگان فدائیان و مجاهدان را خواستار گردید که فرج آقا یکی از آنها بود. گویند تقی زاده به سردار ملی گفته بود که «فرج آقا در مرند شراب می‌خورد» و سردار پاسخ داده بود که «من فرج آقا را برای پیشنمایی نفرستاده‌ام.» در یکی از مقالات روزنامه «وستنیک باکو» که در باکو منتشر می‌شده، به نام فرج آقا و عمو او غلی اشاره شده است:

«جنبش ایران به درجه بی سابقه‌ای دموکراتیک و خلقی است ... حاکم فعلی مرند فرج الله می‌باشد که سابقاً در باکو کارگری می‌کرد. بگانه روشنفکر

←

فتح شد و پسر شجاع نظام را تاراند و فراری کرد. مردم مقدم اردوی ملی را گرامی داشتند و بیرق‌های قرمز در پشت بام‌های خویش برافراشته اند.»  
با فتح مرند، راه جلفا تبریز در زیر کنترل مجاهدان قرار می‌گیرد.  
بعد از فتح مرند، میرزا اسمعیل نوبری از طرف انجمن و عمو اوغلی بنمایندگی از جانب سردار ملی، برای سامان دادن به امور شهر وارد آنجا می‌شوند.

چند روز بعد از فتح مرند، شهر خوی نیز بنابه تصمیم «کمیته اجتماعيون و انجمن ایرانیان درباکو» و به فرماندهی میرزا نورالله خان یکانی<sup>۱</sup>، فرستاده فرقه اجتماعيون عاميون ایران درباکو (مجاهد)، از چنگ نیروهای ارتجاع و استبداد درآورده می‌شود. خبر فتح خوی تحت عنوان «رپورت تلگرافی خوی» در شماره ۲۸ سال سوم انجمن (۲۶ ذی‌قعدة ۱۳۲۶)، چنین درج گردیده است:

«شب سیزدهم ذی‌قعدة جناب آقا میرزا نورالله با جمعی از مجاهدین غیور و آقای قوچعلی خان و سایر سرکردگان محترم ملی به قلعه خوی حمله، در قلعه را به فاصله سه ساعت بدون چندان خونریزی باز، امیر-امجد ماکویی جان خود را برداشته، به ماکو گریخت، مستبدین در پیغوله‌ها پنهان شدند. بعد جناب آقای حیدر خان عمو اوغلی که وجودشان

---

فارس (ایرانی) که نامش در مبارزات انقلابی اخیر خیلی برده می‌شود، حیدروف الکترومکانیک (حیدر خان عمو اوغلی) است که از باکو به آنجا (آذربایجان) رفته و از جانب شاه به اعدام محکوم شده است...»

۱- نورالله خان یکانی در سال ۱۲۵۸ شمسی در محال یکانات مرند، به دنیا آمد. در سالهای جوانی به عضویت فرقه اجتماعيون عاميون در آمد و در

مایه امیدواری عموم ملت و مشروطه طلبان است وارد و اهالی راتامین و بازار و دکان گشاده، قاطبه اهالی در آسایش و رفاهیت به دعاگویی دوام مشروطیت که مایه ترقی و اسباب نیکیبختی ملت است اشتغال دارند :

جعفر الحسینی :

عمو اوغلی در راه پایه ریزی حاکمیت خلق در خوی گام‌های مؤثری برداشت. او ضمن برقراری امنیت و آرامش، اداراتی چون عدلیه، مالیه و تنظیمه در شهر دایر کرد و انجمن را که در حقیقت شورای اداره کننده شهر بود، تشکیل داد و دبستانی بنام خیریه به همت میرزا حسن رشديه، پدر معارف جدید، تأسیس نمود و روزنامه‌ای بنام مکافات

جنبش‌های مشروطه و خیابانی و پسیان و لاهوتی شرکت کرد. درد و رة رضاخان بی آنکه حق خروج از محال زادگاه خود را داشته باشد، بنا صبر و تدبیر انقلابی هیچ فرصتی را برای خدمت به خلق و روشنگری توده از دست نداد. بعد از بر افتادن دیکتاتوری، با حزب توده و سپس فرقه دموکرات به همکاری پرداخت و در نهضت دموکراتیک خلق آذربایجان به رهبری پیشه‌وری فعالانه شرکت کرد. بهنگامی که بعنوان صدر کمیته خوی در آن شهر خدمت می‌کرد، در ادامه اقدامات نیمه تمام عمو اوغلی در جهت بالا بردن سطح رفاه عمومی، تلاش زیادی بمنظور لوله‌کشی شهر و توسعه کارخانه چراغ برق و تأسیس یتیمخانه و مدارس نو بنیاد و ... مبذول داشت. آخرین مأموریت وی ریاست شهر بانی ارومیه بود.

بعد از شکست جنبش خلقی آذربایجان، نورالله‌خان سر بلندانه، سردار رفت. شرح حال این رزمنده نستوه راه آزادی، در فصل اول کتاب «آزاد لبق یولونون مبارز لری» مندرج است. ضمناً قهرمان کتاب «همرزم ستارخان» نصرت‌الله فتحی، همین قهرمان است. مردم هنوز هم این بند از يك «قوشما» را فراموش نکرده‌اند:

نورالله‌خان دوراقتدی.

ستارخان ایله‌دی فندی

یاشاسین حافظ افندی.

سرکرده لرین ایچینده

که ارگان مجاهدان بشمار می‌آمد، پدید آورد. با محترمان درافتاد و در آن سال قحطی و گرانی به دادگرسنگان رسید. بهاس همین خدمات بود که مردم خوی یاد عزیزش را در تصنیفی جاویدان کردند:

عمو اوغلی گلیدی خویا	(عمو اوغلی به خوی آمد)
خویلو لارا قرار قویا	(تابه خویی هاقرار «وقاعده» بگذارد)
یتیمارین قارنی دویا	(شکم یتیم هاسیر شود)
باشاسین گؤزل عمو اوغلی	(زنده باد عمو اوغلی محبوب)
عمو اوغلی مینیب فایتونا	(عمو اوغلی سوار در شبکه شده است)
تومار وئریب ئوز آتینا	(اسب خود را تیمار داده)
چؤرک ینیب یوز آلتینا	(قیمت نان تایلک پشیز پایین آمده است)

باشاسین گؤزل عمو اوغلی ( . . . . )

راستا بازارلار راستاسی	(راسته راسته بازارها)
گلیر مجاهد دستهسی	(می آید دسته مجاهد)
عمو اوغلی دور سر کردهسی	(عمو اوغلی سر کرده اش است)

باشاسین گؤزل عمو اوغلی ( . . . . )

باقال بازار چراغ قویدی	(بقال «به علامت از زانی» چراغ گذاشت)
کاسیب باخیب قارنی دویدی	(فقیر نگاه کرد و سیر شد)
هر بیر ایشه قانون قویدی	(برای هر کاری قانونی گذاشت)

باشاسین گؤزل عمو اوغلی ( . . . . )

بعد از مدتی، انجمن ایالتی امیرحشمت نیساری را به حکومت

خوی فرستاد و عمو اوغلی از آن پس تمام هم خود را مصروف تجهیز و آرایش سپاه کرد تا بتواند در برابر نیروی روز افزون خان ماکو که قصد تصرف خوی را داشت، ایستادگی کند و چند بار هم مهاجمان را عقب نشانند. در گزارش تلگرافی که با امضای ابوالحسن (امیر حشمت حاکم خوی) و عمو اوغلی از خوی ارسال گردیده و تحت عنوان «تلگراف مظفرانۀ خوی» در نمره ۳۶ روزنامه ناله ملت چاپ شده، در مورد یکی از درگیری‌های خوی چنین می‌خوانیم:

«راپرت خوی و اطراف را دور روز قبل تقدیم حضور مبارک حضرت مستطاب آقای تقی زاده روحی فداه نموده بودیم. پس از آن عدۀ کثیری از اشرار و اکراد ماکو به ریاست چند نفر از خوانین آنجا به قراء پارچی و حاشرود که در یک فرسخی خوی است مهاجم و سیم تلگراف را قطع کرده بودند. شب ۲۱ ذیحجه دویست و پنجاه نفر از جوانان فداکار ملت به دفع و قلع آنها تعیین نمودیم. بغتۀ نصف شب اطرافشان را گرفته، بالغ بر صد نفر از آنها کشته و قریب پنجاه اسب و تفنگ تا شلوار شکور پاشا خان غنیمت آورده و دوسه فرسخی هم عقب نشانده، مراجعت کردند. از توجهات حضرت حجة عجل الله فرجه يك نفری از طرف ما را هم جراحت نرسیده. در فکر تدبیر مخصوص هستیم که یکدفعه قلع مواد افساد و استبداد نمائیم. زنده باد مشروطه، جاوید باد عدالت. عرض آخر؛ مرتب (ترتیب دهنده) مطبوعه خواسته بودیم، نرسیده. قدغن فرمائید زود بفرستند و دویست نفر سرباز با تفنگ و یا هشتاد نفر توپچی هم بود. حضرت سردار تلگرافاً فرموده بودند روانه شد، (هنوز) وارد نشده‌اند. استدعا داریم توپچی‌ها را خیلی زود روانه دارید.»

از ابتکارات عمو اوغلی درخوی که خبرش در روزنامه انجمن  
(نمره ۴۰ = ۶ صفر ۱۳۲۷) و روزنامه ناله ملت (شماره ۴۱ = ۳ صفر ۱۳۲۷)  
چاپ شده، گذاشتن بمبی در زیرین يك اسب بود که منجر به کشته شدن ۲۵  
نفر از کردان مهاجم ضد مشروطه گردید. متن خبر تلگرافی چنین است:

«ازخوی»

«۲۸ محرم - توسط حضرت مستطاب آقای تقی زاده . انجمن  
ایالتی، چونکه اکراد خیلی غارتگرند، يك رأس اسب با اجزاء ناربه  
درست کرده، فرستادیم توی اکراد. به مجرد رسیدن اسب اکراد دور  
اسب را بقدر دو بست نفر جمع شده، یکی از آنها اسب را گرفته، در  
حین سوار شدن اجزای ناربه خیلی سخت تر کیده و بقدر ۲۵ نفر از اکراد  
کشته و بعضی ها را زخم دار کرد...» خود عمو اوغلی سال ها بعد چگونگی  
قضیه یاد شده را برای اسمعیل امیر خیزی تعریف کرده و وی خلاصه  
شنیده های خود را از زبان عمو اوغلی در کتاب خود (قیام آذربایجان  
و ستارخان) آورده است. نقل قول با این جمله به پایان می رسد: «...  
بعد از این قضیه، اکراد به اندازه ای گرفتار خوف و وحشت شده  
بودند که اگر گربه ای می دیدند از آن نیز احتیاط می کردند.»

## آخرین روزهای استبداد صغیر

در اینکه حیدرخان در چه تاریخی خوی و آذربایجان را ترک کرده، بین نویسندگان زندگینامه های او اختلاف است.

دکتر نورالله دانشور علوی که خاطر ایش در کتابی تحت عنوان «... جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری» تنظیم گردیده، بهنگام ذکر حوادثی که در ماه ذیحجه ۱۳۲۶ منجر به فتح اصفهان شد، چنین می نویسد: «در همین اوقات میرزا ابراهیم خان معروف به سفارتی و حیدر عمو اوغلی معروف به اصفهان آمده، در منزل میرزا حسن خان امین دفتر، معروف به موسفید منزل کردند و پس از چندروز مذاکره با سران آزادی به تهران مراجعت نمودند.» این گفته را رضا زاده ملک هم با ذکر مقدمه ای تأیید می کند:

«... عمو اوغلی همچنان در آذربایجان می بود... تا اینکه از اوضاع گیلان و اصفهان و ترتیباتی که مشروطه خواهان آن خطه ها در کار مشروطه داده بودند و... اطلاع یافت. حیدرخان با آن... دید



صحیح سیاسی که داشت می دانست که از کوشش هایی پراکنده در سر-  
زمین پهناور ایران نتیجه مطلوب - لااقل به این زودی ها- حاصل نخواهد  
شد . او معتقد بود که اگر تهران در دست مشروطه خواهان باشد، اعاده  
مشروطه کاری آسان خواهد بود... از این روی مصمم به يك كاسه کردن  
نیروهای مشروطه خواهان برای فتح تهران شد و ... بهمین منظور  
به تهران و از آنجا به اصفهان رفت.

می دانیم که اصفهان در ماه ذیحجه ۱۳۲۶ توسط بختیاری ها و  
مجاهدین شهری فتح گردیده بود . وجود تلگراف عمواوغلی بتاريخ  
۲۸ محرم ۱۳۲۷ از خوی (که در صفحات قبل نقل گردید) و وقوع جنگ  
شب ۲۱ ذیحجه که گزارش جریسانش را حیدر باتفاق امیر حشمت به  
انجمن ایالتی آذربایجان داده، و شواهد دیگر نشان می دهد که عمواوغلی  
نمی توانسته است در دوره پیش از فتح اصفهان در آن شهر حضور  
یابد و با احتمال قوی دانشور علوی در تقریر خاطرات خود دچار اشتباه  
شده است. تا آنجا که از اسناد موجود برمی آید ، سفر حیدر خان به  
اصفهان در دوره بعد از فتح تهران و یا در آستانه این رویداد بوده که  
شرحش خواهد آمد.

بعضی ها هم بر آن هستند که عمواوغلی پیش از فتح تهران خودش  
را به آستارا و از آنجا به رشت میرساند و همراه اردوی گیلان در فتح  
تهران شرکت می جوید . علی امیر خیزی بر آنست که «حیدرخان در  
آستارا گروههایی مسلح تشکیل داد و باتفاق آنان در یورش به تهران  
شرکت کرد.» عبدالحسین نوایی می نویسد که «... کمی بعد قوای  
میلیون از شمال و جنوب به پایتخت حمله برده ، طهران را گرفتند و  
حیدرخان در این وقایع شرکت کرد.» و اسماعیل رائیس شرکت عمواوغلی

را در فتح تهران مسلم می‌داند. کسروی آنگاه که از کشته شدن شاهزاده جهانگیر میرزا به دست سیمکو سخن می‌گوید، در شرح زندگی او چنین می‌نویسد: «جهانگیر میرزا که یکی از سردستانان مجاهدان و آزادی خواهان می‌بود و در سال ۱۲۸۷ ش = ۱۳۲۶ ق در خوی به همدستی حیدر عمو اوغلی و دیگران با گردان هواداران خود کامگی جنگ‌های بسیار کرده و سپس به همراه عمو اوغلی به گیلان رفته و در شورش آنجا همدستی داشته و تا گشادن تهران همراهی نموده ...» اگر منظور از «در شورش آنجا همدستی داشته» شورش روز عاشورای ۱۳۲۷ رشت باشد که به کشته شدن حاکم و فتح رشت منجر شد، آن را نمی‌توان پذیرفت. زیرا که عمو اوغلی ۱۸ روز بعد از فتح رشت گزارش انفجار بمب زیر زمین اسب را به تبریز مخابره کرده است. گفتنی است که خبر فتح رشت نخستین بار یازده روز بعد از آن، از طریق تلگرافی که از انجمن سعادت (واقع در استانبول) به تبریز مخابره شده بود، توسط روزنامه انجمن (شماره ۳۸ - ۲۱ محرم ۱۳۲۷) به چاپ رسید و انجمن در پاسخ آن، این پیام را ارسال داشت:

«برادران رشت را از این مظفریت برایشان و موفقیت شایان، تبریک و فداکاری های آن قهرمانان حریت را (صدا به صدای تمام آرزومندان شأن و شوکت هیئت اجتماعی فخرای کاسبه جهان داده) از عمیق ترین گوشه قلب خودمان تقدیس و تجلیل می‌نمائیم؟ زنده باد پنجه‌های آهنین و دست‌های کارکن! نابود باد دستهای خون آلود جلادان خون آشام!...»

بنابراین حیدرخان نمی‌توانسته است بهنگام قیام رشت در آنجا

باشد ولی پیش از فتح تهران فرصت رفتن به گیلان را می توانست داشته باشد؛ چرا که بین فتح رشت و فتح تهران بیش از پنج ماه فاصله وجود داشت.

علی شمیمده بر این نظر است که حیدرخان مدتی بعد از اشغال تبریز توسط استیلاگران تزاری، باز خوی را ترك نکرده بوده است و حتی از مجاهدان قفقازی که بعد از آمدن سربازان تزاری، تبریز را بناچار و بطور پنهانی ترك گفته بودند، در خوی که به اشغال روس هادر نیامده بود، پذیرایی نمود و آنان را از بیراهه به آن سوی ارس روانه کرد. سلام الله جاوید می نویسد که «حتی بعد از تسلط قشون روس در تبریز، آزادی خواهان خوی به رهبری عمو اوغلی چندین ماه دوام آورده، مشغول مبارزه بودند. مکافات نیز منتشر شده، قسمتی از فجایع روس های تزاری را می نوشت.»

می دانیم که سپاهیان تزاری در نیمه دوم اردیبهشت ۱۲۸۸ به تبریز رسیدند و همزمان با آن مجاهدان گیلانی قزوین را گشودند و در این تاریخ بیش از ۲ ماه بسافتح تهران به دست مجاهدان گیلانی و سواران بختیاری فاصله بود و بنا بر این عمو اوغلی نمی توانسته است آنطوری که سلام الله جاوید گفته «چندین ماه» به مبارزه در خوی ادامه دهد؛ مخصوصاً که خودش بلافاصله اضافه می کند که «برای فتح تهران عمو اوغلی از راه آستارا با عده ای عازم شد ولی بمناسبت دشواری های راه در موقع فتح تهران نتوانست به قسوی آزادی خواهان ملحق شود. با اینهمه احتمال این هست که حیدرخان در این فاصله دو ماهه خودش را به گیلان برساند و حتی در ارتباط دادن دو اردوی

بختیاری و گیلانی که یکی در اصفهان نشسته بود و دیگری در قزوین  
انتظار می کشید، نقشی ایفا کرده باشد. شاید هم در این دوره بوده که بمنظور  
یادشده، به اصفهان رفته و دانشور علوی زمان دقیق آن را فراموش  
کرده است.

چنین به نظر می رسد که شمیده نیز در مورد زمان حرکت عمو اوغلی  
و یا زمان حرکت سردار ملی به تهران مرتکب اشتباه شده؛ زیرا که چنین  
نوشته است:

«حیدر هم همراه دسته خودش بهنگام حرکت فدائیان تبریز به  
فرماندهی سر کرده خودشان ستارخان به جانب تهران، راهی تهران  
شد. او در سر راه خود در گیلان (رشت) ماند. و در این زمان (پائیز ۱۹۰۹)  
س. گ. ا. اورجونیکیدزه که یکی از اعضای برجسته حزب بلشویک ها و  
از همرزمان و شاگردان نزدیک لنین و از فعالان کمک رسانی به انقلابیون  
ایران بود، بنابه رهنمود تشکیلات بلشویک قفقاز به گیلان می آید و  
حیدر عمو اوغلی با او دیدار و ملاقات می کند و بعد از شرکت در مبارزه  
انقلابیون علیه ارتجاعیون بادیسته خودش به تهران رهسپار می گردد.»

می دانیم که سردار ملی در آخرین روزهای اسفند ۱۲۸۸، یعنی هفت ماه  
بعد از فتح تهران بناگزیر تبریز را ترک می گوید و اگر اورجونیکیدزه در  
پائیز همان سال به گیلان رفته باشد و عمو اوغلی با او در آنجا دیدار کرده  
باشد، بنابراین، این دیدار ماه ها بعد از فتح تهران صورت گرفته است و  
همچنانکه سلام الله جاوید گفته حیدر خان در فتح تهران شرکت نداشته  
است. اگر بین اورجونیکیدزه و عمو اوغلی ملاقاتی رخ داده باشد، عدم

شرکت عمو اوغلی در فتح تهران قطعیت پیدا می کند؛ زیرا که بنا بر نوشته ابوانف اودر او اواخر تابستان ۱۹۰۹ به ایران فرستاده شد و يك سال تمام تا او اواخر پائیز سال بعد (۱۹۱۰) در ایران مانند گارش دو «به گروه های سوسیال دموکرات محلی یاری می کرد و می کوشید که کار آنها را به راه لنین سوق دهد: اودر تشکیل باشگاه های انترناسیونال و کلوب های سیاسی کارگران و پیشه وران در رشت و انزلی شرکت داشت، ایده های مارکسیستی را بین مردم تبلیغ می نمود...»

و حتی گفته شده است که در همان زمان ترجمه مانیفست کمونیست به زبان فارسی زیر نظر او شروع می شود که بعلی که بر ما معلوم نیست، ناتمام می ماند. پیش از او رجو نیکیدزه صدها انقلابی سوسیال دموکرات و غیر سوسیال دموکرات از راه های مختلف و با تحمل مشقات گوناگون از قفقاز به گیلان آمده بودند و حتی بعضی از آنها بهنگام حمل اسلحه به ایران گرفتار شده، تبعید و اعدام گردیدند. با شرکت همین مجاهدان جان برکف نهاده قفقازی بود که کمیته وابسته به اجتماعيون عاميون ستار تشکیل گردید و در سازمان دهی فتح رشت و قزوین و تهران نقشی کارساز ایفا کرد.

با همه آنچه که مذکور افتاد، مادام که اسناد روشننگرتری به دست نیامده، شرکت یا عدم شرکت عمو اوغلی در فتح تهران مکتوم خواهد ماند، و البته این مکتوم مانی بدون علت نیز نیست. زیرا که عمو اوغلی در مقام يك انقلابی حرفه ای و عضو حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه که با کمیته های انقلابی قفقاز از سوی و سازمان ها

و محافل اجتماعیون عامیون ایران در شهرهای مختلف از سوی دیگر ارتباط داشته، با توجه به شرایط زمانی و مکانی فعالیت های مخفی و علنی را تلفیق می کرده و گاه بنا به ايجاب ضرورت هایی سعی می کرده است که از خود ردپایی برجای نگذارد...

## در تهران بعد از محمد علی شاه

تهران سرانجام در حدود ۱۳ ماه بعد از بمباران مجلس توسط نیروهای ائتلافی سواران بختیاری و مجاهدان گیلانی در ۲۵ تیر ماه ۱۲۸۸ (ژوئیه ۱۹۰۹) فتح می گردد. در نتیجه فتح تهران بساط سلطنت خونین محمد علی شاه بر چیده می شود. اما حکومتی دموکراتیک و مترقی جایگزین آن نمی گردد و بار دیگر توده ها در آستانه پیروزی که حاصل تلاش ها و جانبازی های آنها بود، کنار زده می شوند و سردار اسعد بختیاری فراماسونر انگلوفیل و سپهدار فتودال روسوفیل دولتمدار می گردند و مجلس دوم لانه عناصری چون عین الدوله ها و علاء الدوله ها و آصف الدوله ها می گردد. تعداد زمینداران در مجلس دوم نسبت به مجلس اول فزونی می گیرد. اما تازمانی که فاتحین جای پای خود را محکم نمایند و تمام دست آوردهای مبارزات مردم را یکی بعد از دیگری نابود کنند و حقوق دموکراتیک به دست آمده در پر توپر افتادن استبداد محمد علی شاه را با مال نمایند، مظاهری از فعالیت های نیروهای ترقی خواه مردمی به چشم می خورد...

در چنین گیروداری عمواوغلی در تهران سردار اسعد‌ها و صمصام‌السلطنه‌ها و سپه‌دارها و پیرم‌ها حضور دارد. حضور وی در تهران در عین حال که باعث دلگرمی دوستان مردم می‌شد، موجبات نگرانی دشمنان آنان را نیز فراهم می‌آورد. در گزارش‌های نمایندگان دولت‌های امپریالیستی از حضور «فدائیان و تروریست‌های بسیار و از آن جمله حیدرخان معروف» در تهران آشکارا اظهار نگرانی می‌شد؛ اما عمواوغلی نیز کسی نبود که دست روی دست بگذارد و نخواهیم دید که فعالیت خود را روی حزب دموکرات متمرکز کرد.

---

۱- ارجو نیک‌بندزه بعدها در کتاب خود تحت عنوان «راه بلشویک» یاد آور شد که وی در روزنامه «کولوکول» (ناقوس) که در آن زمان در رشت انتشار می‌یافت، در مقاله‌ای تحت عنوان «پیرم کیست؟ انقلابی است یا یک مأمور [فرمانبر]؟» در باره او چنین نوشته بوده است: «او (پیرم) بعثابه یک رئیس دسته‌های مجازات و در حد چنان صاحب مقامی عمل می‌کند. او یک مأمور ساعی است؛ اما انقلابی نیست.»



## سازمان ده حزب دموکرات

نیروهای سیاسی در دوره بعد از فتح تهران در دو قطب حزب محافظه کار «اجتماعیون-اعتدالیون» و حزب «دموکرات-عامیون» (انقلابیون) گرد آمدند. اعتدالیون سازمان سیاسی و مدافع منافع بورژوازملاکها و لیبرال‌های سازشکار که خواستار ختم انقلاب بودند بشمار می آمدند و چرخش حوادث مواضع عمده قدرت را به دست آنها داده و آنها را تبدیل به مانع عمده بر سر راه گسترش و عمق‌یابی انقلاب کرده بود. در حالی که حزب دموکرات نسبت به اعتدالیون جنبه رادیکالتری داشت و تا حدی می توان گفت که نیروهای خلقی را در بر گرفت و بقول عبدالحسین آگاهی در این زمان یگانه نماینده دموکراتسیم پیگیر(?) بود و بازتاب خواست‌های اساسی توده‌ای را در برنامه‌اش تاحدی می‌شد دید. مهدی‌ملک‌زاده که خود از اعضای فعال حزب دموکرات بوده، چندی و چونی هواداران دو حزب یادشده را چنین معرفی کرده است:

«اکثر جوانان و شاگردان مدارس متماثل به حزب دموکرات بودند ولی بازاری‌ها یا بعبارت دیگر اصناف و کسبه که از پیروان بهبهانی بودند و اکثر

رؤسایشان در حزب اعتدال عضویت یافته بودند، از اعتدالی‌ها پشتیبانی می‌کردند. زیرا به آنها تلقین کرده بودند که عقاید و مرام حزب دموکرات با اصول و مبانی دین تطبیق نمی‌کند و پیروان آن مسلک علاقه زیادی به مذهب ندارند و برای قیام دادن عوام بر ضد حزب دموکرات بیکی از مواد مرام آن حزب که انفکاک قوه سیاسی را از قوه روحانی اشعار داشته بود متمسک شده بودند و دموکرات‌ها را دشمن روحانیت معرفی می‌کردند.»

سوسیال دموکرات‌های ایرانی که از زیر ضربه استبداد صغیر جان سالم بدر برده بودند و در رأس آنها عمواوغلی از سازمان دهان این حزب بشمار می‌رفتند و در حقیقت فراکسیونی را در درون حزب و در جوار دموکرات‌های انقلابی و عناصر بورژوا و حتی ملاک تشکیل‌دهنده حزب بوجود آورده بودند، علت اصلی اینکه سوسیال دموکرات‌هایی چون عمواوغلی نه در حزب مستقل سوسیال دموکرات - که بقایای حوزه‌هایش در بعضی از شهرها باقی مانده بود - بلکه در حزب دموکرات به فعالیت ادامه دادند، همانا ضعف کمی و کیفی طبقه کارگر بود. محمد امین رسول‌زاده که خود عضو گروه سوسیال دموکراتیک «همت» و

۱ - محمد امین رسول‌زاده (۱۹۵۴-۱۸۸۴) در باکو به دنیا آمد. پدرش

آخوندی بود که در غنایات و تهران تحصیل کرده بود و علاقه داشت که او نیز لباس روحانی بپوشد، اما او راه دیگری سپرد. در ۱۹۰۴ از همان آغاز تشکیل گروه «همت» بدان پیوست. در روزنامه «بورژوا» - لیبرال مسلک ارشاد که از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸ در باکو انتشار می‌یافت، به کار پرداخت. این روزنامه از دومین سال انتشار خود ماهرانه به میدان تبلیغ آرمان‌های انقلابی همت‌چی‌ها

از سازمان دهان حزب دموکرات در ایران بود، عمل خود، یعنی پیوستن به حزب دموکرات را چنین توجیه می کرد: «در ایران سرمایه داری اروپا و آمریکا را نداریم تا اینکه سوسیالیست شده، برضداو (سرمایه-

---

تبدیل گردید. اوسپس در مقام سردبیری روزنامه تکامل که در دسامبر ۱۹۰۶ بمثابه ارگان مجاز گروه همت به انتشار آغازیده بود، قرار گرفت؛ اما از این روزنامه بیش از ۱۴ شماره انتشار نیافت. بعد از تکامل، «یولداش» را که ادامه دهنده شیوه «تکامل» بود، انتشار داد که چهارمین شماره اش بجهت توقیف هرگز انتشار نیافت. در این زمان رساله ها و نمایش نامه هایی نوشت که از آن جمله می توان از کمدی «بلای ناگهان» و نمایشنامه «قرانلیقه ایشیقلر» (روشنائی ها در تاریکی) نام برد. اثر اخیر نشان دهنده تأثیرات انقلاب ۷-۱۹۰۵ در زندگی مسلمانان قفقاز است. شعرنیز می سروده و بعضی از سروده هایش در «فیوضات» با کوچاپ می شد. پیش از آمدن به ایران به ریاست انجمن نشر معارف «نجات» بادکوبه رسیده بود. در اواسط سال ۱۳۲۵ ق (۱۹۰۷) بعنوان مخبر روزنامه «ترقی» که جایگزین «ارشاد» شده بود، بهرشت آمد و گزارش هایش در صفحات آن روزنامه چاپ گردید. سپس به باکو بازگشت و از آنجا، از طریق جلفا و مرند، به تبریز و ارومیه رفت و گزارش هایش همچنان در ترقی به چاپ رسید. سرانجام به باکو بازگشت و این بار به سفارش گروه همت یازبه گیلان که بدست انقلابیون افتاده بود، آمد و همراه مجاهدان گیلانی در فتح تهران شرکت کرد. از شماره نخست روزنامه ایران نو که در حدود یک ماه ونیم بعد از فتح تهران ودقیقاً در ۷ شعبان ۱۳۲۷ انتشار یافت، در جرگه نویسندگان آن در آمد. در شرح حال رسول زاده که پنج شش روز بعد از اخراج او از ایران در شماره ۵۵ سال سوم ایران نو که در اول جمادی الاول ۱۳۲۹ (۱۹۱۱م) انتشار یافته، چاپ گردید، درباره نخستین مرحله همکاری رسول زاده با ایران نو چنین آمده است: «... رسول زاده تا سه چهار ماه امور تحریریه روزنامه را بدون آنکه قادر به نوشتن

داری کار کنیم و چون سرمایه و سرمایه‌داری را نداریم، پروتاریا هم نیست و در فکر حاکمیت یک صنف غیر موجود افتادن هم غیر ممکن است...»

فارسی‌باشدمی گردانید؛ به زبان ترکی می‌نوشت، و بعد مقالاتش ترجمه می‌شد. اما چیزی نگذاشت که نوشتن به زبان فارسی راهم آموخت و مستقیماً به نوشتن مقالات فارسی شروع نمود. اولین مقالاتش را که به زبان فارسی نوشت با امضای مستعار نیش انتشار داد. ایران‌نو بعد از یازده ماه انتشار در اواخر جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ توقیف گردید و ۵ ماه تعطیل ماند. رسول‌زاده در این مدت بیکار ننشسته، مقالاتی برای روزنامه‌های قفقاز و استانبول می‌فرستاد. گفته شده است که در زمان وقوع حادثهٔ پارک، رسول‌زاده سلسله مقالات تاریخی مشروح و مفصلی به روزنامه «گونش» باکو فرستاد که «از حیث اهمیت، شایستهٔ طبع جداگانه است و از وقایع تاریخی شمرده می‌شود.» در این زمان رسالهٔ «تفید فرقهٔ اعتدالیون» را که بخش اعظمش به بحث در پیرامون اصول سوسیالیسم اختصاص یافته و بقول فریدون آدمیت «... نخستین رساله‌ای است که دربارهٔ نحلهٔ سیاسی سوسیالیسم به زبان فارسی انتشار یافته» نوشت و انتشار داد و با این کار خود سرمشقی برای شیوهٔ نوین نقد سیاسی به دست داد. او در این رساله بنا به نوشتهٔ روزنامهٔ ایران‌نو «بر طبق اصول نظریات کارل مارکس مشهور که مؤسس نظریات اجتماعی است» افادهٔ مرام نموده است.

رسول‌زاده یکی از بنیانگذاران نشر سیاسی-اجتماعی معاصر ایران بشمار می‌رود و ادیبی چون بهار اعتراف کرده است که تحت تأثیر شیوهٔ نگارش او بوده است. رسول‌زاده بعد از مدت‌ها تحت فشار قرار گرفتن سرانجام در اواخر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹ (اوایل خرداد ۱۹۱۱) با همدستی دولت ایران و سفیر روسی از ایران اخراج گردید و به استانبول رفت و مقالاتی تحت عناوین «مسألهٔ قفقاز» و «فرق سیاسی عثمانی» در ۱۴ و ۱۸ رجب نگاشته، به تهران فرستاد که در شماره‌های ۱۰۵ (۱۴ شعبان) و ۱۰۶ سال سوم روزنامهٔ ایران‌نو به چاپ رسیدند. وی هنگامی که در عثمانی بود دیده حزب اتحاد و ترقی و ترکان جوان پیوست و سپس سران «حزب دموکرات مسلمان»

وی درجایی دیگر اظهار می‌دارد که در مملکتی مثل ایران که هنوز بقایای فئودالیسم موجود است، سوسیالیسم خیالی است بی حقیقت و بنا بر این رضامی دهد که کلمه سوسیال که حساسیت برانگیز نیز بود، از اول «سوسیال دموکرات» حذف گردد.

حزب دموکرات به اعتباری جانشین حوزه های مختلف و پراکنده اجتماعيون عاميون بشمار می‌رفت و مرامنامه اش از مرامنامه «حزب سوسیال دموکرات اقتباس شده بود». و بقول فریدون آدمیت «مطالعه تطبیقی مرامنامه فرقه دموکرات و دستورنامه جمعیت اجتماعيون عاميون مشهد روشن می‌نماید که فرقه دموکرات ادامه دهنده همان جمعیت است». اما اضافه باید کرد که حزب دموکرات در مقایسه با فرقه سوسیال دموکرات جنبه فرمیستی داشت و خواست هایش از مرز خواست های يك انقلاب بورژوا دموکراتیک کندرو فراتر نمی‌رفت. در «رساله اصول دموکراسی که توسط «يك نفر دموکرات» تصنیف گردیده و در سال

---

که بعدها به « مساوات » تغییر نام داد، درآورد. حزب اخیر از منافع بورژوا - ملالهای آن سوی ارس پاسداری می‌کرد و در ۱۹۱۸ به یآوری ترکان اشغالگر قدرت سیاسی در آذربایجان شمالی را به دست آورد. رسول زاده در دولت جدیدی که جانشین کمون باکو شده بود، به مقام ریاست مجلس قانونگذاری رسید. بعد از پیروزی ارتش سرخ و برچیده شدن بساط مساواتیست‌ها در آذربایجان، رسول زاده که در متجلا ب‌شو و نیسم و خیانت سقوط کرده بود، از اتحاد شوروی فرار کرد و بعد از مدتی در بدری در اروپا، سرانجام در ترکیه رحل اقامت افکند و پیش از پیش در تلاش های باطل پان ترکیستی - مستغرق گشت تا در اسفند ۱۳۳۳ در سن هفتاد سالگی در آنکارا درگذشت.

۱۳۲۸ق منتشر شده، چنین می‌خوانیم:

« اینک گفته می‌شود این فرقه (دموکرات) حامی رنجبر و ضعفا است، مقصود این نیست که بر ضد ثروت و غنا یا اغنیاء است، بلکه مقصود .. این است که حقوق ازدست‌رفته ضعیفان را باز ستاند و رنجبر را از فشار بندگی مقتدرین و ذلت خلاص نماید، نه اینکه اغنیاء را فقیر کند، بلکه ضعیفان را هم به ثروت و غنا و راحت برساند... آنچه در مرآة المناهج ذکر رفته... آمال و مقاصد است که بتدریج باید به طرف آن مقاصد رفت» حزب دموکرات در مورد مسأله ارضی که عمده‌ترین مسأله کشور بود، یک برنامه تقسیم ارضی را دیکتالی نداشت و در زمانی که قیام‌های خود بخودی دهقانی سراسر ایران و بویژه بخش‌های شمالی آن را فرا گرفته بود و روز بروز اوج‌نویسی می‌یافت، تنها به حذف بخشی از بقایای حقوق فئودالی بسنده می‌کرد و از این‌تذدفاع می‌نمود که «مالکین مالک مطلق جان و مال و حاصل دسترنج زارعین نباشند، بلکه حصه مالک معین گردد» یعنی که ارکان بنیادی حاکمیت زمینداران همچنان دست‌نخورده باقی‌بماند. شایسته است که «در موقع فروش املاک اربابی حق تقدم خرید را به زارعین بدهند و دولت بدین منظور با تشکیل بانک زراعتی به زارعین قرض بدهد تا بتوانند املاک اربابان را بخرند. در این صورت اولاً زارع مالک می‌گردد و فلاح مملکت ترقی می‌نماید و ثانیاً ملاکین به تجربه خواهند دانست که هر گاه سرمایه خود را در شرکت و تأسیس کارخانه‌ها و راه آهن‌ها صرف کنند، نفع آنها زیادتر است.»

آشکارا دیده می‌شود که منظور حذف بقایای فئودالی از سراسر

رشد سرمایه‌داری و ایجاد زمینه لازم برای تسریع این رشد بود. یعنی که اگر کل برنامه حزب دموکرات به اجرا درمی‌آمد، می‌توان گفت که بخشی از خواست‌های يك انقلاب دموکراتيك را تحقق می‌بخشند و بنابراین حذف لفظ سوسیال از اول کلمه دموکرات، با توجه به محتوای مرامنامه، علت استراتژیکی داشت نه تاکتیکی.

مرامنامه فرقه عامیون (دموکرات) که دارای ۴۳ ماده می‌باشد، در يك دفترچه ده صفحه‌ای چاپ شده و در دست است. برای آنکه بر نقطه نظرهای ضد فئودالی و در عین حال سرمایه‌دار پسند حزب یاد شده و قوف نسبی داشته باشیم، جملاتی از آن را نقل می‌کنیم:

«... تمامی ایرانیان در حقوق مساوی هستند. همه افراد ملت در مقابل قانون و در نظر دولت، بدون فرق نژاد و مذهب برابرند... آزادی تامه: آزادی کلام، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و آزادی جمعیات. مصونیت شخصی و مسکن از هر نوع تعرضی... تحصیلات ابتدائی باید مجانی و اجباری باشد. توجه مخصوص در تربیت نسوان و تحصیل ایشان... تأسیس بانک‌های ملی و تشکیل سرمایه آن‌ها از افراد ملت... تأسیس شرکت‌های عمومی از روی قوانین... موقوفی سخره و بیگار... تکالیف جبری ممنوع است. کار و مزدوری برای اطفالی که بسن ۱۴ نرسیده باشند، ممنوع است. مدت کار کردن در شبانه روز ۱۰ ساعت است لیکن در آتیه تدریجاً به هشت ساعت باید محدود شود... معامله مالکین با برزگران و دهاتیان در خصوص هر نوع بدهی آنها و حقوق اربابی باید در تحت يك قانون عادلانه بشود. همه نوع

عوارض و مأخوذه مالکین از رعایا ممنوع است. غیر از حقوق قانونی هر نوع تحمیلات به مراسم و رسم از قبیل تعارف و هدایا و سایر بدعت‌ها بکلی موقوف و مستلزم مجازات است. اخراج و تبعید دهاتی از مسکن خود بکلی ممنوع است...»

مواد فوق ماهیت بورژوائی حزب دموکرات را نشان می‌دهد و با اینهمه سوسیال دموکراتی چون عمو اوغلی عضویت چنان حزبی را می‌پذیرد؟ چرا؟

در ایران نیمه فتودالی نیمه مستعمره سال‌های ۱۰-۱۹۰۹ که هنوز حاکمیت امپریالیسم یکپارچه بود و اردوگاه سوسیالیسم بمثابة تکیه‌گاه جنبش‌های رهایی‌بخش ملی بوجود نیامده بود و مهم‌تر از همه اینها پرولتاریای ایران دوران جنینی خود را می‌پیمود و هنوز قادر به تشکیل سازمان سراسری مستقل و توانای خود نبود، سوسیال‌دموکرات‌ها بناگزیر در ترکیب حزبی چون دموکرات وارد شدند و جناح انقلابی آنرا تشکیل دادند. در جناح محافظه‌کار آن که در عین حال دارای قدرت بیشتری بود، مالکان و بورژواهای بزرگ جای داشتند که با عمده‌ترین مسأله مطرح برای انقلاب دموکراتیک که مسأله ارضی باشد، مخالف بودند و علت عدم مخالفت آشکارشان با نقطه نظرهای جناح چپ (سوسیال‌دموکرات‌ها) جلب توجه‌های ناآگاه بود. افراد جناح مذکور که به مجلس و دولت راه داشتند هرگز دیده نشد که موضع رادیکالی در قبال مسأله ارضی اتخاذ کنند. وقتی در مجلس دوم طرح اجاره‌نامه شانزده ساله املاک خالصه به مجلس آمد؛ تقی‌زاده رئیس فسر اکسیون دموکرات‌ها در مجلس، اظهار کرد که «اگر دولت از عهده اداره کردن



املاك و مستغلات خودش بر نمی آید، لازم است يك نفر خارجی را که بلدیته داشته باشد از خارج بیاورد و اینها را اداره نماید. و اگر عاجز نیست و می تواند، خودش اداره نماید.» در حالی که در ماده ۷ مرامنامه اجتماعيون عاميون مصوب سال ۱۹۰۷ مشهد آمده بود که: «دهات و املاك سلطنتی و همچنین دهات و املاك مالکینی که علاوه بر احتیاج زندگی آنها باشد، بایستی اولی ها بلاعوض و دومی ها توسط بانک خریداری شده، بین اهالی و دهاقین تقسیم گردد.» و پیشتر از آن تشکیلات اجتماعيون عاميون ایرانی قفقاز (مجاهد) از این نز دفاع کرده بود که «زمین از آن کسی است که روی آن کار می کند.» دموکرات های مجلس نشین از این دو اصل مورد قبول سوسیال دموکرات های ایرانی که اولی محدود کردن مالکیت زمینداری را و دومی لغو چنان مالکیتی را خواستار بودند، عدول کردند که هیچ، حتی از اصول مورد قبول مرامنامه حزب دموکرات خود نیز (که البته رویهمرفته بازتاب نقطه نظرهای جناح چپ بود) پیروی نکردند. زیرا که مرامنامه حزب دموکرات خواستار تقسیم املاك خالصه در بین دهقانان بود و هیچکدام از حدود بیست نفر نماینده دموکرات مجلس به این مسأله اشاره ای نکردند. علت هم روشن بود. دموکرات های مجلس نشین بطور کلی نماینده مالکان لیبرال و بورژواها بودند و اینان نمی خواستند و نمی توانستند بخواهند که مسأله ارضی به نفع زحمتکشان حل گردد.

در تزه های بیست گانه مصوب کنگره دوم حزب کمونیست ایران ۱۹۲۷-۱۳۰۶ش ارومیه که حکم بر نامه حزب را داشت و تحت عنوان

«مطالعات راجع به اوضاع داخلی و بین‌المللی ایران» تنظیم گردیده، تشکیل «حزب ائتلاف انقلابی، یعنی فرقه انقلابی ملی ایران» ضرورتاً پیشینی گردید. شرایط و چگونگی تشکیل چنان حزبی در ماده ۱۵ تزه‌ای یاد شده چنین باز نموده شده است:

«۱۵- فرقه کمونیست ایران تشکیل یک چنین فرقه‌ئی را باید در صورت موجود بودن شرایط ذیل جزو مقاصد خود قرار بدهد:

۱- فرقه انقلابی ملی ایران باید فرقه اتحاد انقلابی کارگران و دهاقین و بورژوازی کوچک باشد.

۲- اساس آن باید تشکیلاتی باشد که فرقه کمونیست ایران در آن رهبریت را بازی کند.

۳- این فرقه باید بر ضد استقلال سیاسی و تشکیلاتی فرقه کمونیست ایران دست‌اندازی و اقدامات نموده، برای تنقیدات او از اشتباهاتی که در مبارزه انقلابی میشود، ویرا به مضیقه نیاندازد.

در ایران مقدمات عمومی تأسیس فرقه انقلابی ملی موجود است، اما نه آنکه این موضوع را از مسائل یومیه شمرده و در اجرای آن فوری داخل اقدامات شد. فرقه کمونیست ایران حالا هنوز بسیار ضعیف بوده و فکر ایجاد فرقه انقلابی ممکن است آلت استفاده عناصر مخالف واقع بشود. مشکلات و تضادها تشکیلاتی بین فرقه کومبندان و فرقه کمونیست چین ممکن است در شرایط ایران باشکله خطرناکتری برای انقلاب تکرار شود. از طرف دیگر فرقه کمونیست ایران نباید به مخالفین سیاسی خود امکان دهد که زمام چنین تشکیلاتی را بدست خود بگیرند. هرگاه پیش از آنکه فرقه کمونیست ایران بطور کافی و کامل برای چنین

کاری حاضر شود، از طرفی اقداماتی برای تشکیل فرقه انقلابی ملی بشود، فرقه باید بهترین قوای خود را مأمور کند که در رهبری کردن این امر خود را داخل نموده و سعی کنند که رل رهبریت را به دست خود بگیرند.»

می بینیم که در تز فوق ضمن تأکید بر ضرورت تشکیل يك حزب انقلابی ملی که حکم تشکیلات جبهه متحد خلق را داشته باشد،

۱- پس از تشکیل حزب «اجتماعیون» (سوسیالیست‌ها) در نخستین دوره بقدرت رسیدن رضاخان، فرقه کمونیست ایران در آن نفوذ کرده، با تشکیل فراکسیون متشکل در درون آن، در تصمیمات و فعالیت‌هایش اثر می‌نهاد. این حزب که سلیمان میرزا اسکندری در رأسش قرار داشت، حزبی بود دموکرات با آمیخته‌ای از گرایشات سوسیالیسم خرده بورژوائی و دارای مواضع ضد-امپریالیستی ملی‌گرا. فرقه کمونیست ایران به پیروی از سیاست یادشده، حزبی نیز بنام «جمهوری انقلابی ایران» و بمنظور گردآوری و سازمان‌دهی همه اقشار و طبقات انقلابی ایرانی در اروپا تشکیل داد. فرقه سعی داشت که از اینگونه احزاب و نیز سازمانها و جمعیت‌هایی چون «جمعیت آزادبخوانان» و «جمعیت دموکرات‌ها» که با بهره جویی از دوره خزش رضاخان به سوی قدرت و تظاهرش به دموکرات منشی توسط بقایای سوسیال‌دموکرات‌ها و دموکرات‌ها تشکیل یافته بودند، بمثابة حلقه‌های پیوند با اقشار مختلف خلق استفاده نماید. فرقه می‌توانست با ایجاد هسته‌ها و تکیه‌گاه‌هایی در درون سازمان‌های دموکراتیک در ویریه‌رفته ترقی‌خواهی چون سازمان‌های یاد شده زمینه مساعدی برای تلفیق فعالیت‌های مخفی و علنی خود ایجاد نماید....

ناگفته نماند که يك سال بعد از تصویب تزه‌های بیست گانه یاد شده، شرقی نماینده حزب کمونیست ایران در گزارش خود به کنگره ششم کمیترین اظهار داشت که «ما مدت مدیدی با حزب سوسیالیست در يك جرگه می‌جنگیدیم، اما در دوران اخیر این حزب به يك حزب نمونه فرصت طلب بدل گشته است و غالباً علیه حزب کمونیست اتخاذ موضع نموده و بدان خیانت ورزیده است. حزب سوسیالیست ایران هرگز يك حزب توده‌ای نبوده و هرگز نخواهد شد. و در آتیه نزدیک، حزب کمونیست به ماجراجوئی‌های سیاسی رهبران این حزب پایان خواهد داد.»

به دشواری‌های کار نفوذ در بین تشکیلات‌های غیر کمونیستی نیز توجه شده است.

در اینکه سوسیال دموکرات‌ها می‌خواستند از حزب دموکرات که خود را مدافع منافع زحمتکشان می‌نامید، به‌مثابه وسیله‌ای برای تشکیل جبهه مشترک ضد فئودالی ضد امپریالیستی استفاده کنند، تردیدی نیست. اما معلومات کافی نیز دایره بر ثبوت حفظ هویت آرمانی و تشکیلاتی از طرف آنها و اینکه در چه حدودی بین خود و عناصر لیبرال که ظرفیت و پیگیری لازم برای پیشبرد هدف‌های جنبش‌رهایی بخش ملی و انقلاب دموکراتیک تا آخر رسانده‌اند، مرز بندی قایل بودند در دست نداریم. لنین در سخنرانی خود در تاریخ ۱۹۰۷ تحت عنوان «آخرین تذکرات در باره گزارش پیرامون شیوه برخورد به احزاب بورژوازی» چنین اظهار نظر می‌کند:

«پلخانف می‌گوید: تمام طبقاتی که از ترقی خواهی حداقل برخوردارند، باید به ابزاری در دست پروتاریا بدل شوند. من شک ندارم که این آرزوی قلبی پلخانف است. ولی مدعیم که سیاست منشویک‌ها در عمل، نه به این، بلکه به چیز بسیار متفاوت می‌انجامد. طی سال گذشته، در هر مورد که منشویک‌ها از کادتها (مهمترین حزب بورژوازی مشروطه خواه روسیه) مثلاً پشتیبانی کردند، منشویک‌ها در-

واقع خود ابزار بودند در دست کادتها...»

در ایران نیز جناح سوسیال دموکرات حزب دموکرات بی‌آنکه

قادر به اعمال هژمونی خود در تعیین سیاست حزب گردد، عملاً محکوم زد و بندهای اقشار بالائی حزب که دارای مواضع لیبرالیستی بودند و چشم در وزارت و وکالت و مقام‌های بالا داشتند، قرار می‌گرفتند. با اینهمه در چنان شرایطی که کشورمان نه دارای يك حزب سوسیال دموکرات کارگری نیرومند بود و نه جنبش مستقل طبقه کارگر در آن نمودی چشمگیر داشت و نه تأمین سرکردگی پروتاریما در جنبش رهائی بخش ملی امکان‌پذیر بود، شرکت سوسیال دموکرات‌ها در حزب دموکرات - البته با حفظ استقلال سازمانی و سیاسی خود - می‌توانست آثار مثبتی در جریان جنبش رهائی بخش ملی که هنوز کاملاً از غلیان نیفتاده بود، بگذارد.

وقتی در سال ۱۸۴۸ دامنه امواج انقلاب از فرانسه به آلمان گسترده شد، مارکس و انگلس که در خارج از آلمان به سر می‌بردند، بسرعت خود را به سرزمین مادریشان که در تب انقلاب می‌سوخت رساندند. در آن تاریخ هنوز حزب کمونیست مستقلی در آلمان پدید نیامده بود، اما هواداران جامعه کمونیستی بطور پراکنده در آلمان وجود داشتند. در چنین اوضاع واجوالی دو راه در پیش پای مارکس و انگلس و یاران‌شان وجود داشت. قدم نهادن در راه تشکیل فوری يك حزب کمونیست؛ یا پیش رفتن در راه استفاده از سازمان‌های دموکراتیک موجود. مارکس و انگلس راه دوم را انتخاب کردند؛ شاید باین علت که طبقه کارگر آلمان در آن زمان از نظر اقتصادی عقب مانده و از نظر سیاسی پراکنده بود و بنا بر

این شرایط مساعدی برای تشکیل مستقیم حزب مستقل پرولتاریا وجود نداشت. آموزگاران پرولتاریا بقول استپانوا «در شرایط دوران انقلاب دموکراتیک قبول نمودند که کمونیست‌ها با عناصر دموکرات و خرده بورژوا در چهار چوب حزب دموکرات برای مدتی همکاری نمایند بشرطی که بتوانند روحیه غیرمنطقی و تردیدهای دائمی آنان را مورد انتقاد قرار دهند...» مارکس و انگلس امیدوار بودند که ارگان حزب دموکرات بنام نیوراینیش زایتونگ<sup>۱</sup> را که در شرف انتشار بود، به دست آورده، آن را تبدیل به محوری نمایند که تمام سازمانهای کمونیستی نوظهور به دور آن گرد آیند. ریزانف می گوید: «نباید چنین بیندازیم که مارکس و انگلس بعنوان دو دموکرات وارد این ارگان دموکراتیک شدند. آنان بعنوان کمونیست‌هایی بدان وارد شدند که خود را چپ‌ترین جناح کلی سازمان دموکراتیک می‌دانستند. آنان حتی برای لحظه‌ای از محکوم کردن شدید اشتباهات، نه تنها اشتباهات حزب لیبرال آلمان، بلکه در درجه اول اشتباهات دموکرات‌ها باز نایستادند. آنان این کار را چنان خوب انجام دادند که در فاصله چند ماه سهامداران شان را از دست دادند... روزنامه دیگر پشتیبانی مالی از بورژوازی دموکرات دریافت نداشت و در واقع ارگان کارگران کلن و کارگران آلمانی شد.» آباعمو اوغلی و سوسپال دموکرات‌های دیگر نیز در حزب دموکرات دارای چنین موضع‌گیری بی بودند؟ صفحات روزنامه «ایران نو» شواهدی از حضور یک فراکسیون هوادار مارکسیسم را در حزب نشان می‌دهد؛ اما اسناد کافی برای نمایاندن اعمال هژمونی این فراکسیون در حزب در دست نیست؛ ولی رویدادها نشان دادند که هیأت حاکمه که در ترکیب

1- Neue Rheinische Zeitung

عناصر وابسته به حزب دموکرات نیز وجود داشت، به اقامت مشخص ترین نمایندگان این فراکسیون در ایران رضا ندادند و در اولین فرصت آنان را از ایران تبعید کردند.

استالین به این پرسش که «بطور کلی، آیا برای مارکسیست‌ها در اصول جایز است که با بورژوازی انقلابی در یک حزب مشترک انقلابی - دموکراتیک ... شرکت و همکاری داشته باشند؟» پاسخ مثبت می‌دهد و پاسخ مثبت می‌دهد و خود را با همان اقدام مذکور مارکس و انگلس شروع می‌کند و سپس نتیجه‌گیری می‌کند که شرکت کمونیست‌های چینی نیز در حزب کومیندان اقدام روایی بوده است:

«... مارکس و هوادارانش در عین حال که به اتحادیه بورژوا دموکراتیک پیوستند و بورژوازی انقلابی را به پیشروی ترغیب می‌نمودند، شدیداً از ریاکاری‌های متفقیان است‌انتقادی کردند. مانند حزب کمونیست چین که در عین پیوند با کومیندان باید شدیداً از ریاکاری و تزلزل متحدین کومیندان چپ خود انتقاد نماید. می‌دانیم که مارکس و طرفدارانش تنها در بهار ۱۸۴۹ از اتحادیه بورژوا دموکراتیک کناره‌گیری کردند و به تشکیل سازمان مستقل طبقه اقدام نمودند. همانطور که می‌بینید، مارکس حتی از حزب کمونیست چین که با حفظ استقلال حزب طبقاتی پرولتاریا به کومیندان پیوسته است، فراتر رفت. ممکن است کسی در این مورد که آیا پیوستن مارکس و طرفدارانش به اتحادیه بورژوا دموکراتیک در ۱۸۴۸ صحیح بوده یا نه، بحث و مجادله نماید. مثلاً روزا لوکزامبورگ معتقد بود که مارکس نمی‌بایستی به این اتحادیه می‌پیوست. این مسأله‌ای تاکتیکی است. اما مارکس و انگلس در اصول

بدون تردید امکان و صلاحیت پیوستن به حزب بورژوا - انقلابی در دوران انقلاب بورژوا دموکراتیک را، تحت شرایط معین و برای دوران مشخصی پذیرفتند.<sup>۱</sup> چنانکه دیمیتروف نیز در گزارش خود به کنگره هفتم کمیترن از کمونیست های هند که در آنجا نیز پرولتاریا از نظر کمیت و کیفیت ضعیف بود، می خواست که «... ضمن حفظ استقلال سازمانی و سیاسی خود، به کار فعالانه در درون سازمان هایی که در کنگره ملی هند شرکت دارند، پردازند تا روند تبلور جناح انقلابی ملی را در میان آنان به خاطر گسترش دامنه جنبش رهائی بخش ملی خلق های هند علیه امپریالیسم بریتانیا تسهیل نمایند.» خواهیم دید که پناه گرفتن امثال عمو اوغلی و رسول زاده در حزب دموکرات مانع از راست روی های سردمداران حزب و ساخت و پاخت های آنها با حزب اکثریت حاکم اعتدالی و از تبعید خود آنها توسط دولت بورژوا - ملاک سپهدار نمی گردد، اما با اینهمه حضور چنین عناصری در حزب و نیز روزنامه ایران نو - که تا آن تاریخ هیچ روزنامه فارسی زبانی تا آن حد وسیله تبلیغ اندیشه های مارکسیستی نشده بود، اثرات مثبتی نیز داشته است.

حزب دموکرات خود را «همان اتحاد سیاسی کارگران و رنجبران» و مدافع منافع زحمتکشان می دانست و به ادعای خودش «با کمال جسارت دشمنان رنجبر و طبقات قریب الزوال فتودالیه را مخاطب داشته،

۱- برای اطلاع بیشتر از مراحل و چگونگی شرکت کمونیست های چین در حزب بورژوا دموکراتیک کومیندان، رجوع کنید به سخنرانی استالین در جلسه دهم (۲۴ مه ۱۹۲۷) پلنوم هشتم هیئت اجرائیه بین الملل کمونیستی؛ و نیز به بخش دوم مقاله او تحت عنوان «ملاحظات در باره موضوعات روز» که در ژوئیه ۱۹۲۷ نگارش یافته. ترجمه هر دو مطلب فوق در کتاب «در باره انقلاب چین» منقول است.



می گفت: آیا هیچ نمی فهمید که روزگار شما سپری شده است؟...»  
حزب دموکرات شعار می داد که «قانون را باید مجری داشت و مخالف  
را باید با کمال جدیت دفع نمود... اطفال بایستی پی تحصیلات  
مقدماتی خویش بروند و به سیاسیات نپردازند!... مجاهد بازی را باید  
بر انداخت!...»

به پیروی از چنان شعارهای بورژوا پسند بود که دموکرات ها  
امر خلع سلاح مجاهدان را تأیید کرده، در آن شرکت کردند و  
دموکراتی می را که از آن دفاع می کردند، از نیروهای مدافعش محروم  
ساختند. از فردای خلع سلاح مجاهدان فشار روی وابستگان حزب  
فزونی یافت و اخراج هواداران دموکرات از ادارات آغاز گردید و  
اعضای برجسته و فعال حزب هر کدام به بهانه ای از صحنه بیرون  
فرستاده شدند. در آخرین روزهایی که رسول زاده - که بقول فریدون  
آدمیت یکی از مؤسسان فرقه، عضو کمیته مرکزی و در واقع اندیشه ساز  
آن بشمار می رفت - در ایران بود، سندی به دست آمد که نشان می داد  
توطئه ای که معاون وزیر جنگ نیز در آن شرکت داشته برای دستگیری  
و احیاناً سر به نیست کردن او چیده شده بوده. چند روز بعد از افشای  
سند یاد شده در «ایران نو»، استعفانامه رسول زاده، در شماره ۵۱ (۲۶  
جمادی الاولی ۱۳۲۹) آن روزنامه انتشار یافت. استعفانامه چنین به پایان  
می رسید: «... چون این استعفا از روی اختیار نیست، باین اقدام به نظر  
عفو و اغماض نگریسته، معذورم فرمائید.» سرمقاله شماره بعد روزنامه  
که دیگر نام سردبیر را بر پیشانی خود نداشت، افشاگر بود: «...»

۱- ر. ک. فصل بعدی.

سردبیر ما مغلوب تفضیقات شدید شده، مجبور گردید که ایران را وداع گوید. بلی، کابینه اعتدالیون و دیپلوماسی عاقل پترسبورگ را اراده به چنین اقدام و اجباری تعلق گرفته است... اقدام اخیر يك مرتبه دیگر هم می نمایاند که روابط سیاسی حکومت ما با دو همسایه بزرگمان دوستانه شده است... حکومتین انگلیس و روس معاونین حکومت ایران شده اند... «اختیارات تامه» تنها شامل حال حیدرخان، یار محمدخان و... ها نبوده، اربابان قلم را هم که همعقیده با هیئت حاضره نیستند نیز شامل شده است... [هواداران دموکرات ها را از] ادارات عمومی که عموم افراد ملت حق خدمت در آنها را دارند، خارج نمودند و بعنوان تامین و استقرار امنیت درهای حبس را به روی دموکرات ها گشودند...» مقاله با این سخن سیسرون پایان می پذیرد: «آقایان آیا ملتفت نیستید که روزگار خود سری شما سپری شده است؟...»

با همه آنچه که گذشت، عمو اوغلی امیدزبان به حزب دموکرات و تقویت جناح مترقی و انداختن فعالیت آن بریستر انقلابی بسته بود. وی در نامه به دوستی ابن امید خود را چنین بیان می دارد:

«... فرقه [دموکرات] تنها می تواند مملکت را نجات بدهد و باید بدانید تا يك فرقه بايك مسلك مستقیم متفقى اگر دولت را در دست نداشته باشد و راه را نشان ندهد و سپر بلا نشود، کار این مملکت خوب و استقلالش محکم نمی شود...» و بدین جهت است که برای توسعه سازمان حزب به نقاط مختلف سفر می کرد. به نوشته بهار در «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» حیدر در سال ۱۳۲۸ ق به خراسان می رود و در پرتو تعالیم اوشعبه حزب دموکرات در آن سرزمین تشکیل می گردد.

وی هنگامی که در این دوره از زندگی‌اش در اندازهٔ نمک واقع در حومهٔ تهران کار می‌کرده، به شهرهای قم، شاهرود، سمنان، مشهد، اصفهان و... برای فعالیت‌های سیاسی و سازماندهی شاخه‌های حزب مسافرت می‌کرده‌است. او مدتی هم بعد از آزاد شدن از زندان - که داستانش خواهد آمد - جهت فعالیت‌های تبلیغاتی و تشکیلاتی در اصفهان و بین بختیاری‌ها بسر می‌برد و بعد از بازگشت به تهران چون ناگزیر از ترك آن شهر می‌شود، به جانب اصفهان رهسپار می‌گردد و تا شیراز پیش می‌رود و بنا به اسناد موجود، به رغم محدودیت‌های اعمال شده از جانب دولت، همچنان به فعالیت‌های سیاسی خود ادامه می‌دهد...

اما چنانکه پیشتر هم مذکور افتاد، سران لیبرال و میانه‌رو فرقه فعالیت‌های عمو اوغلی و امثال او را پله‌های نردبان ترقی خود گردانیدند تا بهتر بتوانند از منافع طبقاتی خود دفاع نمایند و در فرصت مقتضی عذر آنها را نیز بخواهند. مهدی ملک‌زاده سیاست‌بازان آن دوره را که بعضی بنام اعتدالی یا روی‌دوش امثال ستارخان‌ها و باقرخان‌ها گذاشته بودند و بعضی بنام دموکرات از امثال عمو اوغلی بهره‌برداری می‌کردند، چنین معرفی کرده‌است:

«... عده‌ای از رجال معروف آن زمان... طرفدار و وابسته به یکی از این دو حزب شدند و... نتیجهٔ زحمات و کشمکش این دو

۱- از جمله طرفداران این حزب عبارت بودند از مخیرالسلطنه، مستوفی-الممالک و قوام‌السلطنه. در یکی از شماره‌های ایران نو دربارهٔ دو سیاست‌باز اخیر چنین می‌خوانیم: «... مستوفی‌الممالک و قوام‌السلطنه را فرقهٔ دموکرات تکذیب نمی‌نماید، ولی با وجود این آنها را بسمت عضویت رسمی خویش نمی‌شناسد و می‌داند که ایشان مایل به دموکرات هستند...»

حزب عاید همین رجال کهنه کار شد. چنانچه اکثر آنها باتکاء همین احزاب دارای مقامات مهم دولتی شدند ولی کسانی که زحمتکش حزب بودند و همهٔ بلایا و مصائب نصیب آنان بود بکلی از هر نوع استفاده و مقامی محروم بودند. مخصوصاً زعمای حزب دموکرات با اینکه ادعا می کردند متجدد و مترقی هستند و اظهار عقیده می کردند که باید کهنه کارها و رجال قدیم از کار برکنار بشوند و بجای آنان جوانان روشن فکر انتخاب گردند، در زمانی که قدرت را در دست داشتند و قادر به همه کاری بودند، نگذارند بکنفر از طبقهٔ پائین قدم به عرضة بالا بگذارند و برخلاف اظهاراتشان عقب رجال پوسیده و خانواده های قدیم و ملکها و سلطنه ها رفتند...»

# روزنامه ایران نو و نقش آن در ترویج

## سوسیالیسم علمی

روزنامه ایران نو که صاحب امتیازش ابوالضیاء<sup>۱</sup> و سردبیرش

۱- سید محمد شبستری معروف به ابوالضیاء، از روشنفکران و پیشگامان مشروطه در آذربایجان بود. پیش از اعلان مشروطه، روزنامه الحديد را که بعداً به عدالت تغییر نام داد، منتشر می کرد و بعد از اعلان مشروطه به روزنامه مجاهد را «که از روزنامه های آبرومند تبریز شمرده می شد...» ارگان سوسیال دموکرات ها بود و از طرف آنان منتشر می گردید» انتشار می داد. در یکی از شماره های مجاهد گفتاری زیر عنوان «مکتوب از نجف» که در آن از سید کاظم یزدی - مجتهد متنفذ ساکن نجف که همردیف آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی بود که برخلاف آنها با مشروطه مخالفت جدی ورزید - بدگویی شده بود، چاپ کرد. انتشار این شماره مجاهد مایه بلوا شد و کار بجایی کشید که ابوالضیاء را در محل انجمن به محاکمه کشیدند و به دستور میرزا ابوالحسن انگجی مجتهد پاهایش را به فلک بستند و از تبریز تبعیدش کردند. بقول کسروی «بیچاره ابوالضیاء ناسزایی را که در زمان خود کامگی ندیده بود، در زمان آزادی دید.» وی بعد از فتح تهران ایران نو را انتشار داد که سرانجام این روزنامه نیز از جانب بعضی از مجتهدان نجف ضاله اعلام گردید.

محمد امین رسولزاده بود، بقول براون «بزرگترین و مهمترین نشریه یومیه ایرانی بود که برای نخستین بار به قطع روزنامه‌های متداول فرنگستان انتشار یافته و... سبک روزنامه‌نگاری اروپائی را وارد ایران کرد و سرمشق مطبوعات دیگر شد.» و بقول فریدون آدمیت «از نظر پرمایگی و فن روزنامه‌نگاری در این دوره مقامی دارد، بی‌همتا... همان اندازه به سنت پرستان حمله می‌برد که به سیاست ارتجاعی دولت روس می‌تاخت.» خسرو شاکری در نقدی که بر رساله دکترای شاپور رواسانی در «مانیفست شماره يك» نوشته، به رغم نظر کسانی چون ملک زاده و بهار و کسروی و آدمیت و... که ایران نو را ارگان حزب دموکرات دانسته‌اند، نوشته است که «روزنامه ایران نو ارگان هیچ دسته‌ای نبود، ولی بکمک عناصر مترقی منتشر می‌شد... و اگر... از طرفی مقالاتی چند درباره برخی از بزرگان سوسیالیسم می‌نوشت، در انتخاب تنها بهمار کس وانگلس بسنده نمی‌کرد و از سوسیالیست‌های تخیلی نیز سخن ستایش-آمیز می‌برد؛ ولی از طرف دیگر همچنین به نشر نظریات دموکراتیک بورژوائی می‌پرداخت و این آن جنبه‌ایست که غلبه داشت.»

در اینکه ایران نو «به نشر نظریات دموکراتیک بورژوائی می‌پرداخت» جای شبهه‌ای نیست و این نظریه اینکه نمی‌تواند دلیل عدم

۱- احسان طبری در «جامعه ایران در دوران رضاشاه» سید جلال‌الدین کاشی (مؤیدالاسلام) را سردبیر این روزنامه معرفی کرده است. در حالی که این شخص مدیر حبل‌المتین بوده و معروف است. با احتمال قریب به یقین این اشتباه از بیدقتی ایشان در مراجعه به مقاله عبدالحسین آگاهی تحت عنوان «دوران اولیه نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی در ایران» ناشی شده است.

وابستگی آن روزنامه به حزب دموکرات باشد، بلکه می‌توان گفت که نشرچنین نظریاتی در آن روزنامه ناشی از ماهیت مراعاتنامه آن حزب بود که پیشتر مورد بحثمان قرار گرفت.

گوا اینکه در عنوان روزنامه قید نگردیده بود که این روزنامه ارگان حزب دموکرات است، اما بایک تورق دوره‌های آن می‌توان این نظر را تأیید کرد که «ایران نو ارگان حزب دموکرات» بود. مثلاً «بیان نامه فرقه دموکرات ایران» در شماره ۴۱ (۵ ذیحجه ۱۳۲۸) و «انتباه نامه فرقه دموکرات ایران» در شماره ۶۸ (۱۳ محرم ۱۳۲۹) آن چاپ شده است. در مقاله‌ای تحت عنوان «اتحاد مقدس» مندرج در شماره ۹۱ (۱۱ صفر ۱۳۲۹) از فرقه دموکرات دفاع گردیده و بر اشراف «قریب الزوال و ارباب فتو دالیت» حمله گردید و فرقه دموکرات را «نماینده دموکراسی ایران» خوانده است. و «بیانات شعبه پارلمانی فرقه دموکرات» تماماً در شماره‌های ۱۱۹ و ۱۲۰ (۱۶ و ۱۸ ربیع الاول ۱۳۲۹) درج گردیده است.

سر مقاله شماره ۱۰۷ (۲ ربیع الاول ۱۳۲۹) تحت عنوان «اکثریت و اقلیت» به دفاع از اقلیت که دموکرات‌ها بودند در مقابل اعتدالی‌ها پرداخته است.

گذشته از همه آنچه که مذکور افتاد، در شماره ۵۵ سال سوم (اول جمادی الاول ۱۳۲۹) «ایران نو» در شرح حالی که برای رسول‌زاده نوشته شده، صراحتاً بیان گردیده است که «دوره دوم نشر ایران نو (که از ۱۹ شوال ۱۳۲۸ شروع گردید) این مرتبه ایران نو زبان رسمی

فرقة دموکرات ایران گردید<sup>۱</sup> و رسولزاده هم سردبیر رسمی آن شناخته شد. شك نیست که ایران نو در دوره جدیدش بیشتر کسب اهمیت نمود و چون ارگان اقلیت شد و يك استقامت جدی و اهمیت ادبی سیاسی را حائز شد که گذشته از داخله، صیت شهرتش مطبوعات خارجه را فراگرفت.

ایران نو چه قبل و چه بعد از زمانی که به ارگان اقلیت (دموکرات ها) تبدیل گردید، برغم فشارهای وارده و توقیف ها و تهدیدها همچنان به - انتشار و ترویج ادبیات و اندیشه های مارکسیستی و همکاری و هماواری با اجتماعيون عاميون می پرداخت.

حسین سرخوش رشتی در مقاله ای تحت عنوان «مسلك» که در شماره های ۴۱ و ۴۰ (۹ و ۱۱ جمادی الاول ۱۳۲۸) روزنامه دست راستی «وقت» به چاپ رسانده بود، از روی غرض و نا آگاهی مطالب بی پایه ای درباره احزاب و گروه های مختلف و از آن جمله اجتماعيون عاميون نگاشته بود. ایران نو سه روز بعد ستون هایی از خود را به درج نامه بلندی تحت عنوان «رفع اشتباه»<sup>۲</sup> که ضمن انتقاد از مقاله سرخوش نقطه نظر - های فرقه های «اجتماعيون عاميون» در سراسر عالم را شرح داده و به - دفاع از آن برخاسته بود، اختصاص داد. در این نامه آمده بود که:

«... فرقة اجتماعيون عاميون در هر جای عالم طرفدار فقرای کاسبه [پرولتاری] بوده، و بر علیه سرمایه داران حرکت می کند. همه سوسیال

۱ - روزنامه های «نویهار» خراسان، «شفق» تبریز، «خیر الکلام» رشت، «قزوین» قزوین، «زاینده رود» و «پروانه» اصفهان و «جمالیه» همدان نیز از فرقة دموکرات هواداری می کردند.



دموکرات‌ها (اجتماعیون - عامیون) در هر جای دنیا طرفدار جمهوریت عامه و حاکمیت فقرای کاسبه هستند. اجتماعیون عامیون بر ضد مالکیت شخصی می‌باشند ... اجتماعیون عامیون با این وسائل عالیّه خود می‌خواهند که به اجتماعیت (سوسیالیزم) که منتهای آمال آنهاست بروند ...»

برای آنکه تصویری از چندی و چونی نقش و تأثیر این روزنامه در انتشار و ترویج اندیشه‌های سوسیال دموکراتیک در ایران داشته باشیم، قطعانی از شماره‌های مختلف آن نقل می‌گردد.

در شماره ۱۶ سال دوم روزنامه، کارل مارکس در میان «کلیه ارباب نظریات سوسیالیست و اجتماعی مسلکان... از همه مقتدرتر و نظریاتش عمیق‌تر» دانسته شده و درباره «سرمایه» چنین نظر داده شده است: «کتاب این شخص که موسوم به سرمایه است، همینکه به ساحت انظار گذاشته شد، مورد تحسین و تمجید تمام طبقات کارگران گردید و این کتاب برای کسانی که در آرزوی حسن تنظیمات اجتماعی و سیاسی بودند، حکم انجیل آسمانی را پیدا کرد. کارل مارکس فقط نظریات مسلک اجتماعی را بر اساس علمی استوار نموده، بلکه راه‌های اعمال اجتماعی را نیز نمایاند و نشان داد... نظریات مارکس عقیده ایست که امروزه میلیون‌ها و میلیون‌ها گرونده در اروپا و آمریکا دارد.»

در شماره ۹۱ سال دوم (۱۱ صفر ۱۳۲۹ = ۱۱ فوریه ۱۹۱۱) ایران نو در مقاله‌ای تحت عنوان «اتحاد مقدس» درباره مبارزه طبقاتی چنین آمده است:

«... اصول اجتماعیت مادی (ماتریالیسم تاریخی) کاملاً مدلل

داشته است که در بطن هر انقلاب سیاسی يك کشمکش اجتماعی وزدو خورد طبقاتی و هیئت‌ها موجود است و حتی گاهی اتفاق می‌افتد که این زدو خورد هائی که ظاهراً شخصی هستند در حقیقت همان تصادم طبقات اجتماعی است. این زدو خورد هائی که ظاهراً شخصی هستند در حقیقت همان تصادم طبقات اجتماعی است... اجتماعیت مساری می‌گوید که کلیه کشمکش‌های سیاسی همانا عبارت از مقتضیات اجتماعی است و زدو خورد های اجتماعی نیز مبنی بر کشمکش‌های اقتصادی می‌باشند... طبقات فئودالیست‌ها خطر حکومت ملی را احساس نموده و اگر هم بعضی از فئودالیست‌ها با مقاصد انقلاب جویانه همراهی نمودند، بالاخره نتایج عمومیت‌دادن و ملی نمودن حکومت را فهمیده و دانسته‌اند. تمام عناصر ارتجاع پرست و یا محافظه‌کار تهلکه و پیش آمدن دوره حکومت ملی را حس نموده، مطالبات مساوات جویانه دموکراسی ایران را احساس کرده، روز بروز در کار دست مودت بیکدیگر دادن و ایجاد يك اتحاد مقدس می‌باشند که علی‌رغم دموکراسی مملکت، مطالبات و منافع طبقاتی ایشان را تأمین نماید...»

و در شماره (۶ ذیقعد ۱۳۲۸ - ۹ نوامبر ۱۹۱۰) در مقاله‌ای تحت

عنوان «از حیات غریبان» سرمایه‌داری چنین تشریح گردیده است:

سرمایه‌داری که مقام همان اربابان ملوک الطوائف قدیم را در ازمنه معاصر احراز کرده بودند، تا مدت زمانی به این نشریات واقعی نگذارده و این تلقینات را مورد اعتنا ندانستند. سرمایه‌داران بیشتر به سرمایه‌های خودشان اعتماد کرده و سرنیزه‌هائی را که حاضر خدمت خود می‌دیدند تکیه‌گاه خویش قرار می‌دادند. بظهوراتی که اخلاقاً و مادناً

حاصل شده بود، واقعی نمی‌گذازدند. فقط بدین اطمینان داشتند که سرمایه‌داری حصول انقلاب عظیمه و پیروزی را نموده، صاحبان سرمایه را به‌جای اربابان و ملوک الطوائف قرون وسطی جایگزین ساخته؛ ولی پیشرفت اصول سرمایه‌داری وابسته بدان شد که اصنام عهد سابق رادر هم خرد کرده، تمام مقامات عالیه را از هم پاشیده، خدایان دور دیرین را از تخت حکمرانی مطلق خودشان سرنگون نموده و بر فراز همان آثار درهم شکسته و بهم ریخته ماضی به طی طریق شروع کند... سرمایه‌داران جای طبقه اشراف سابق را گرفته و طبقات رنج‌بران انبوه را بزرگ‌چرخ‌های ماشین‌ها خرد کرده و به منافع مادی خودشان پرداختند. هر قدر که جماعت مبتلای به فقر و مسکنت می‌شد، بهر اندازه که طبقات فقرای کاسه از شدت رنج و محنت و کار و پیریشان روزگاری نحیف می‌شدند و بهر مقداری که از کمال پیریشانی و فقر مجبور می‌شدند که دختران نو باوه خودشان را برای کسب معاش و قوت لایموت‌شان به کوچه‌ها... بفرستند همان اندازه هم سرمایه‌داران بر تمول و غنای خود افزوده، بر حرص و طمع و بیکاریشان علاوه نمودند که از قوای فقراء بیشتر استفاده کنند...»

در روزنامه ایران‌نو گاه جملات و یا پاراگراف‌هایی از کتاب‌هایی مانند «اعلان اشتراکیت» (مانیفست کمونیست) و «تنقید علم اقتصاد» (انتقادی از اقتصاد سیاسی) نقل می‌گردد و زمانی به عقاید سوسیالیست‌های تخیلی و یا امثال لیکنخت (از یاران مارکس) اشاراتی می‌شود و حتی بر انطباق چنین نظریاتی بر شرایط ایران کوشش‌هایی نیز به عمل می‌آید. از جمله مندرجات با ارزش «ایران‌نو» سلسله مقالاتی بود تحت عنوان «ترور» که خلاصه‌ای از آن بیشتر نقل گردید.

روزنامه سعی می کرد اخبار مربوط به جنبش کارگری جهانی و گروهی آبی های آنها را مثلاً تحت عنوان «سوسیالیسم در آلمان» (شماره ۲۵ سال اول = ۶ رمضان ۱۳۲۷) و خبر تشکیل «کنگره بین المللی اجتماعیهون (سوسیالیست ها) در شماره ۳ سال دوم (۲۱ شوال ۱۳۲۸) و یا «خبر تعطیل کارگران سوئد» در شماره های ۷ و ۵ سال اول و... منعکس نماید. بعد از نقل سخنان کارگران اعتصابی سوئد، «ر - زاده = رسول زاده؟» در شماره ۷ (۱۴ شعبان ۱۳۲۷ = ۳۱ اوت ۱۹۰۹) روزنامه چنین اظهار نظر می کند:

«... ما شرقیان که محکوم همه قسم تضییقات اوروپائیان هستیم همچو خیال می کنیم که در این تعدی و تجاوز، کار همه اروپائیان يك رنگ و يك سلك [است]. و وقتیکه حرکات استیلاکارانه و حق کشانه مأمورین دولت اروپا را مشاهده می کنیم که آنها حافظ سرمایه و سرمایه داران اروپا هستند، همچو تصور می کنیم که دیگر در اوروپا مظلومی نیست، همه آنان غاصب حقوق ضعیف شده و مطابق قانون فلسفیه ای که (حق بازور است) کار کرده و حرکات ایشان غیر از این نیست... علانیه می بینیم که در همه جای دنیا نوع بشر طرفدار دو مسلک اند، یکی از آنان طرفدار ضعیف و مظلومین، دیگری نماینده ظالمین. آنهایی که مظلومین هستند، به هیچ مظلومی آزار نمی کنند، بلااستثناء مذهب و ملت، آنهایی که ظالم هستند در همه جا ظالمند... در همان اروپا که تا حال ما آنان را بواسطه حرکات فرقه حاکمه ایشان يك پارچه ظالم و حقوق شکن می دانستیم، حالا چندین هزار مظلومین حقوق رفته متینغ (متینگ) تشکیل داده، با آنهایی که مغلول (در بند) ایشانیم مقابله و مبارزه می کنند

و در نطق‌های خودشان می‌گویند آن چیزی را که ما وقت مبارزه با خائنین  
خانگی خود می‌گفتیم. اینک آن اقتباس را تحریف می‌کنیم که عیناً حرف  
ناطقین انقلابیون ما است:

... ما باید با قوهٔ معنویه کار را از پیش چنان ببریم که بهانه‌ای به  
دست خارجه ندهیم [که] در امورات داخلی ما مداخله نکند.  
این در مقایسه عیناً اثبات می‌کند که مظلومین داخلهٔ اروپا با  
مظلومین خارجهٔ ایشان تفاوتی ندارد. وای از روزی که این مظلومین  
اتحاد کنند.»

## بازهم ترور

در این دوره ترورهایی چون ترور میرزا حسن خان امین - الملك و بهبهانی به عمو اوغلی نسبت داده شده است که البته هیچکدام از این اتهامات تا کنون به اثبات نرسیده است. از آنجایی که هر دو شخصیت نامبرده از برجستگان حزب اعتدالی بودند و حیدرخان «ریاست قوه مجریه حزب دموکرات را داشت.» و این دو حزب باهم رقابت داشتند و بنابه اقوالی قاتلین از مجاهدان دستة عمو اوغلی بوده، بعضی‌ها چنین حدس می‌زدند و بعضی‌ها نیز حسابگرانه به چنین حدسیاتی دامن می‌زدند تا یقین بنمایانند که محرك قتل‌ها، عمو اوغلی بوده است.

نماینده حکومت تزاری در مورد قتل امین الملك چنین گزارش داده است که «در این روزها پسر وزیر دربار پیشین شاه در خانه خودش از طرف جنایتکاران نامعلومی به قتل رسیده است. مرحوم در رأس انجمن مخفی قرار داشت و محل اتکای فرقه ارتجاعی به حساب می‌آمد. بنابه شایعاتی که در شهر بر سر زبان‌ها است این قتل کار فدائیان دار و دسته حیدر -

خان که تبعه روس بوده و معروف است که در سوء قصد به جان شاه در سال ۱۹۰۸ شرکت داشته و اکنون از فرقه تقی زاده (دموکرات) طرفداری جدی می نماید، می باشد.»

در مورد قتل بهبهانی هم بعضی از تاریخ نگاران معاصر بدون ذکر دلیلی قانع کننده، عمو اوغلی را قاتل وی قلمداد کرده اند. در نوشته ای از محمد قزوینی که در شماره ۹-۸ (سال پنجم) مجله یادگار چاپ شده، چنین آمده بود:

«... قتل او (بهبهانی) غفلتاً چنانکه معروف است، بدست حیدر خان... رویداد.» و عباس اقبال در شماره بعد مجله تحت عنوان «قاتل مرحوم بهبهانی» چنین نوشت:

«اینکه مرحوم علامه قزوینی در شماره گذشته صفحه ۷۱ قاتل مرحوم سید عبدالله بهبهانی را حیدر خان عمو اوغلی دانسته اند، بر حسب اطلاعاتی که یکی از رجال مطلع (تقی زاده؟) بمادادند، صحیح نیست، بلکه آن مرحوم به دست دو نفر مجاهد قفقازی که یکی از ایشان هم بعدها در تبریز به قتل رسیده کشته شده و حیدر خان عمو اوغلی بهیچ وجه در این کار دخالت نداشته است.»

بعد از قتل بهبهانی در ۹ رجب ۱۳۲۸، در نتیجه همانگونه شایعات، عمو اوغلی دستگیر و زندانی می شود ولی «بعد از چند جلسه استنطاق روز ۱۱ شعبان ۱۳۲۸، بجهت نبودن دلایل و مدارک کافی از توقیف نظمیہ مرخص» می شود. سلام الله جاوید و به تبعیت از او چند تاریخ نگار دیگر نوشته اند که بعد از قتل بهبهانی «حیدر خان عمو اوغلی نیز جزء متهمین دستگیر شد. چون بعد از چهل روز نتوانستند مدرک و اقرار به دست

بیاورند، مرخصش کردند.» اما داستان چهل روز زندانی شدن نمی تواند واقعیت داشته باشد و مسلماً دستگیری وی بعد از حادثهٔ پارك صورت گرفته است. بنابه کتاب آبی، بعد از قتل بهبهانی وزیر مختار روس از وزیر خارجهٔ ایران می خواهد که دولت ضمن خلع سلاح مجاهدان کشتندگان بهبهانی را دستگیر کند و سفیر انگلیس نظر می دهد که ابتدا بهتر است مسألهٔ خلع سلاح عملی گردد. بعد هم می بینیم که عمواوغلی در فاجعهٔ پارك (۳۰ رجب) که ۲۱ روز بعد از قتل بهبهانی اتفاق افتاده، شرکت داشته است. از طرف دیگر می بینیم که آزادی حیدرخان از زندان یازده روز بعد از واقعهٔ پارك اتفاق صورت می گیرد. یعنی که دستگیری حیدرخان در فاصلهٔ اول تا یازده شعبان بوده و دورهٔ توقیفش بیش از ده روز نبوده است.

یادداشت محمود محمود نیز مؤید این نظر است. بنابه این یادداشت، وقتی حزب دموکرات از توقیف عمواوغلی اطلاع می یابد، به یکی از هواداران خود در نظمیة مراجعه کرده، اطمینان پیدا می کند که «او آزاد خواهد شد.»

واماموج ترور بعد از قتل بهبهانی اوج می گیرد. علی محمدخان تربیت - که به نوشتهٔ روزنامهٔ ایران نو از طرف هیئت مدیرهٔ موقتی به ریاست کل مجاهدین رسیده بود - و سید عبدالرزاق خان حكاك که هر دو دموکرات بودند، ۱۶ روز بعد از قتل بهبهانی در شلوغ ترین خیابان شهر، توسط مجاهدان معز السلطان اعتدالی و به انتقام خون بهبهانی کشته می -

۱- شرح حال هردو شهید در شمارهٔ اول دورهٔ دوم (۱۹ شوال ۱۳۲۸ =

۲۷ اکتبر ۱۹۱۰) ایران نو درج گردیده است. ←



شوند. به جان خود عمو اوغلی نیز توسط مجاهدان معزالسلطان چندبار سوء قصد می شود که او از همه آنها جان سالم بدر می برد. مهدی ملک زاده به دو مورد از سوء قصد های یاد شده در جلد ششم کتاب خود اشاره کرده است. اولی وقتی بود که در خیابان چراغ گاز مورد حمله قرار می گیرد

→  
علی محمدخان تربیت در ۱۳۰۰ ق در تبریز به دنیا آمد. برادر کوچک محمد علی تربیت که در آن زمان نمایندگی مجلس را داشت، بود. در مدرسه آمریکائی تبریز و تهران تحصیل کرده بود. هنگام به توپ بسته شدن مجلس همراه تقی زاده و دیگران در سفارت انگلیس متحصن شد و بعد به اروپا رفت. چندماه بعد همراه مقادیری اسلحه و مواد منفجره مخفیانه به گیلان بازگشت و با چندتن از رفقای گرجی و ارمنی و گیلانی کمیته سری انقلاب را در رشت تشکیل داد و در شوراندن رشت و فتح قزوین و تهران فعالانه شرکت کرد. بعد از فتح تهران، هیئت مدیره تنظیمات مجاهدین را به او سپرد و او نیز با کمال «جدیت و صداقت در تشکیل کمیسیون جنگی و ترتیبات دیپلماتیک مجاهدین مساعی جمیله به عمل آورد ولی بعد بواسطه تفتیحات مغرضین از این خدمت هم بالافتضا دست کشیده، مشغول تحصیلات خود گردید.» چند روز قبل از سوء قصد به ریاست مخزن عسکری رسیده بود.

سید عبدالرزاق حکاک کاشانی از دوستان و همفکران تربیت بود. «کلیه امورات حکاک و نقاشی مجلس شورای ملی و سایر ادارات و وزارتخانه ها و جرائد را به عهده داشت و در کمال مهارت و ظرافت انجام می داد. بهنگام به توپ بسته شدن مجلس از مدافعان آنجا بود. بعد همراه تربیت به سفارت انگلیس پناه برد. دارالصناعه اش به غارت رفت. همراه تربیت به اروپا مهاجرت کرد. بعد از فتح رشت خود را به آن شهر رساند و از آن بعد در همه جا همراه تربیت بود.» هر دو این جوانان غیور از اعضای فعاله پارتنی دیموکرات بوده و خود را فدائی آن می دانستند...»

وزیرکانه خودش را به خانه دوستش ضیاءالسلطان می‌رساند. دیگری زمانی بود که وی شبانه همراه تنی چند از یارانش به خانه رفیقش مدیر-الصنایع می‌رفته که مورد حمله قرار می‌گیرند و آنها نیز دست به اسلحه می‌برند و چند تیر زد و بدل می‌گردد ولی به کسی آسیبی نمی‌رسد. در همین روزها عموزاده عمواوغلی بنام تیمور قربانی سوء قصد دیگری می‌شود. خبر این سوء قصد در ضمیمه شماره ۱۰۲ روزنامه «ایران نو» چنین آمده است:

«... روز پنجشنبه نزدیک غروب سه نفر از منسوبان آقای حیدر خان عمواوغلی از خیابان لاله‌زار پیچیده و داخل در کوچه وزیر نظام می‌گردند. در این موقع چند نفر... از عقب سر مشار[الیه] چند تیر از ماووزر خالی نموده، یک تیر به پشت تیمور پسر عموی عمواوغلی خورده، فی الفور به زمین می‌افتد و جان خود را تسلیم می‌کند...»

بعد از ذکر خبر دستگیری قاتلین و دفن مقتول، چنین ادامه می‌دهد:

«عجبا این چه وضعی است. هر روز یک نفر را علناً در خیابان‌های مشهور پایتخت ترور می‌کنند و هیچ کس هم به مجازات نمی‌رسد... این قاتلین، این تروریست‌ها، این کمیته‌هایی که کاغذهای تهدید انتشار می‌دهند... چه تصور می‌کنند؟... اگر حکومت اقدامات در حفظ حقوق افراد ناس ننماید، آنوقت افراد که خطرات مشترک دارند، بالطبع برای دفاع از خود چاره‌ای خواهند اندیشید. ما امروز از پارلمان طلب می‌کنیم که جداً جلو این اقدام فسادآمیز را که یک خطرات کلی متعاقب

آن منصور است بگیرد...»

سرمقاله شماره بعدی، یعنی شماره ۱۰۳ (یکشنبه ۲۶ صفر ۱۳۲۹ = ۲۶ فوریه ۱۹۱۱)، تحت عنوان «ترور یابلائی مائوزر» تحت تأثیر همین حادثه نگارش یافته است؛ بقرار زیر:

«یک واقعه تازه از تظاهرات آنارشی و بلای ترور بوقوع پیوست. یک دفعه دیگر بواسطه قتل علنی در خیابان بلای مائوزر و خامت خود را برای مملکت نشان داد. از فراری که از راپورت‌های نظمیه مستفاد می‌شود، یک نفر از منسوبان عمو اوغلی بواسطه تیر آدم‌های مشهدی صادق<sup>۱</sup> مقتول گردیده، و در مقابل یک نفر از آدم‌های مشهدی صادق نیز مجروح و مقتول شده است. عجباً این جسارت، این گستاخی که روز روشن در توی خیابان قصد به قتل این و آن می‌گردد، چیست؟

مسلم است که قتل تیمور در مقابل [قتل] صبیح الدوله اهمیت سیاسی و اجتماعی باندازه صفر است ولی از نقطه نظر دیگران این قتل یک اهمیت دیگری دارد... تیموری که هدف تیر شقاوت گردیده، کسی نبوده که با قاتلین خود طرف محاسبه گردد... در قتل تیمور مرحوم، در این حادثه‌ای که پس‌پریروز (پنجشنبه ۲۳ صفر) اتفاق افتاده، مایک رنگ سیاسی می‌بینیم. این تروری است که از طرف بعضی‌ها در مقابل رقبای

---

۱- درباره مشهدی صادق همینقدر می‌دانیم که در روز اتفاق فاجعه پاریس با اتفاق سردار محیی (معز السلطان) اعتدالی به سفارت عثمانی پناهنده شد. ضمناً کسروی بهنگام ذکر حوادث «سال پرانده ۱۲۹۰» در جز تبعیدیان از تهران از این شخص نیز چنین یاد کرده است: «مشهدی صادق را که از دسته دیگر و با عمو اوغلی دشمن خونی بود نیز گرفتار کرده، از تهران بیرون کردند.»

سیاسی خود شروع می‌گردد...»

در شماره ۱۰۴ روزنامه یاد شده، مقاله‌ای تحت عنوان «راجع به واقعه لاله‌زار» بمنظور رد اتهام روزنامه استقلال ایران<sup>۱</sup> درج گردیده است. روزنامه اخیر چنین نوشته بود: «بموجب خبری که به اداره رسیده است شب جمعه يك ساعت ونیم از شب گذشته تروریست‌های حیدر خان بقصد قتل مشهدی صادق سرچهار راه مخبر السدوله، ابراهیم نام خواهرزاده مشهدی صادق زایامائوزر زخم‌زده‌اند و پس از چهارده ساعت تلف شده است الخ...»

روزنامه ایران نو بعد از نقل خبر فوق از «استقلال ایران» راپورت‌های نظمیه را نقل کرده، آنگاه با استناد به آنها چنین استدلال می‌کند: «از این راپورت‌ها بهیچوجه مستفاد نمی‌شود که سبقت از طرف منسوبان حیدر خان بعمل آمده، بلکه تماماً از مشهدی صادق و آدم‌های اوسخن می‌رانند.»

در همان شماره ۱۰۴ (۲۷ صفر ۱۳۲۹) صورت شکوائیه عموم-

---

۱- روزنامه استقلال ایران بنا به نوشته ادوارد براون «ارگان مطبوعاتی حزب اتفاق و ترقی» بوده است و کسروی نوشته است که روزنامه استقلال پیروی از اعتدالیان می‌کرد. البته این دو نوشته مغایرتی بایکدیگر ندارد؛ زیرا که حزب «اتفاق و ترقی» بنا بقول بهار با حزب اعتدالی ائتلاف داشته و در نتیجه در جبهه مخالف با حزب دموکرات قرار داشته است.

در مورد خود حزب اخیر نیز نظر بهار و ملک زاده اینست که این حزب نماینده‌ای در مجلس و نفوذی در بین مردم نداشته و بنا بر این بی‌آنکه بتواند کاری از پیش ببرد، پس از چندی منحل شد.

اوغلی نیز به مجلس شورای ملی به چاپ رسیده است که بجهت داشتن ارزش تاریخی، در اینجا نقل می‌گردد.

### «تظلمات حیدرخان»

«عرایض ذیل از طرف حیدرخان عمو اوغلی به دارالشورای ملی داده شده است:

مقام منیع ریاست دارالشورای ملی شیدالله ارکانه. در این موقع باریک که امنیت و سکونت تام، صائب‌ترین و بهترین دوائی برای درد مملکت مشاهده می‌شود و توجهات مخصوصه و کلای محترم هم از بدو این امر تا بحال در این راه مصروف شده، پیوسته اهالی را به اتفاق و ائتلاف دعوت فرموده تا بلکه به وسایل مشروطیت استقرار امنیت استحکام یافته، امور مملکتی به شاهراه ترقی و تمدن بیفتند بدبختانه عناصر مفسده مانع اجرای آن نیات مقدسه می‌باشند. خدماتی که این خیرخواه ایران و خدمتگزار ایرانیان به این آب و خاک و مشروطه ایران کرده‌ام بر اغلب اهالی پوشیده نیست و تمام این جانفشانی‌ها از برای حفظ اصول آزادی و مصونیت جان و مال اشخاص بوده است. اگر پاداش در مقابل این خدمات نوعی نداشته، اقلا چشم داشت این را داشته‌ام که خود و کسان خودم از نعمت این مصونیت برخوردار شوم. افسوس که نتیجه برعکس می‌بخشد. روز پنجشنبه گذشته، مقارن غروب مائوزر بندهای مشهدی صادق معلوم الحال به حکم خود مشهدی صادق و تحریک مرکز افساد، پسر عموی بنده را در خیابان لاله‌زار مقتول می-

نمایند و از قرار معلوم مشهدی صادق به بعضی مقامات متوسل شده، قاتلین را هم نظمیہ متعرض نشده است و چنین خیال دارند خون پسر عمومی بنده را پایمال نمایند. استدعا از آن مقام منیع چنان است که مقرر فرمایند احکام لازمه در تسریع رسیدگی و اقدامات مجددانۀ نظمیہ در این امر از اولیای امور صادر شود، رضا ندهند خون مظلومی که در راه آزادی ایران زحمت‌ها کشیده و جانفشانی‌ها کرده، از میان برود.

يك عريضة متحدالمثالی نیز حضور والا حضرت نائب السلطنه (ناصر الملک) تقدیم داشته‌اند.

## فاجعه پارك و خروج عمو اوغلي از ايران

بعد از تبعيد سردار و سالار به تهران و بعد از تصرف ماشين دولتي رژيم سابق توسط فاتحان بورژوا - ملاك و بعد از همه تدارك بيني ها، سرانجام فرصت بيرون راندن بقايای انقلابيون و در رأس آنها سوسيال دموكرات ها از صحنه و فرود آوردن ضربه نهايي بر پيكر انقلاب فرا مي رسد. فرصتي كه فاجعه پارك و خلع سلاح مجاهدان و فدائيان و در حقيقت شكسته شدن بازوي مسلح خلق و انقلاب، عمده ترين نتيجه آن بود.

بلافاصله بعد از ترور بهبهاني دولت سپهدار كه چند بار ترميم شده بود، مستعفي گرديده، مستوفي الممالك كه مورد حمايت فراكسيون اقليت مجلس (دموكرات ها) بود، مأمور تشكيل دولت گرديد. در اين دوره كه رقابت بين دو حزب شدت گرفته بود و قتل هاي سياسي يكي بعد از ديگري به وقوع مي پيوست، مسأله خلع سلاح فدائيان و مجاهدان

تحت فشار قدرت‌های امپریالیستی در سرلوحه برنامه دولت مستوفی که در ترکیب عناصری چون قوام السلطنه و شاهزاده شهاب الدوله و شاهزاده فرمانفرما و حکیم الملک و دبیر الملک و ... وجود داشتند، قرار گرفت. دولتی که با وجود مدعی انقلابی بودن، از انقلاب بیشتر از ارتجاع وحشت داشت و می‌خواست بهر قیمتی شده، امنیت مورد نیاز بورژوازملاکها را به مملکت بازگرداند. در نظر این دولت نیز مثل دولت سپهدار کار انقلاب پایان پذیرفته تلقی می‌گردید و محروم ساختن انقلاب را از پاسداران مسلحش لازم می‌شمرد. کاری که اعتدالیان را بیشتر از دموکرات نمایان خرسند می‌کرد که کرد.

اما عمو اوغلی سوسیال‌دموکرات چگونه به خودش اجازه داد که در جرگه خلع سلاح کنندگان مجاهدان و فدائیان باشد؟ همدستی وی در این امر دشمن شادکن با عناصری چون سردار بهادر بختیاری و پیرمداشناک را چگونه می‌توان توضیح داد؟ اظهار عباراتی چون «مایه مباهات و افتخار مجاهدان گیلان است که در آن کار زشت و رسوا شرکتی نداشته و از آن برکنار ماندند» از طرف کریم کشاورز - گو اینکه نقش سپهدار و سردار محیی را در این امر نمی‌توان نادیده گرفت - گره‌گشا نیست. طرح سؤال‌هایی از این دست نیز که «آیا درست است که حیدر عمو اوغلی در برابر ستارخان و کنار دولت انقلابی [نما] ایستاده؟ اگر نیست این شایعه از کجا پیدا شده؟ اگر هست چرا؟» بخودی‌خود کمک به حل مسأله‌ای نمی‌کند. بویژه که مطرح‌کننده سؤال که رحیم نامور باشد، خود از پاسخگویی به آن ظفره‌می‌رود.

واقعیت این است که عمو اوغلی بقول خسرو شاکری در گفتن



این چاله که سرانجام دامچاله او وهم آرمان هایش شد، شرکت داشت. این واقعیت انکار ناپذیر است. اما حیدر چرا و چگونه در این دام افتاد؟

حیدرخان با داشتن تعدادی مجاهد، زیر فرمان خود، از عوامل چنین دولتی بشمار می آمد و عملکردش خواه ناخواه با خواست های چنین دولتی همسو می شد. در این زمان، ستارخان و باقرخان که تحت فشار قدرت های امپریالیستی روس و انگلیس و محافل ارتجاعی ناگزیر از مهاجرت به تهران شده بودند، بجهت ناکافی بودن آگاهی سیاسی شان در دام نیرنگ اعتدالیون افتاده، با امثال سپهدار و سردار محیی ودها سلطنه و دوله دیگر دمخور گشته بودند و بجهت قرار گرفتن در حیطه نفوذ اعتدالی ها، در برابر فعالان و هواداران حزب دموکرات که گفتیم حیدر به جناح رادیکال آن تعلق داشت، قرار گرفتند. دیدیم که افراد مسلح متعلق به اعتدالیون، پنج روز پیش از فاجعه پارك، علی محمد تربیت و حكاك، دوتن از فعالان حزب دموکرات را وسط خیابان ترور کردند و بنابراین هواداران دموکرات ها و از آن جمله مجاهدان زیر فرمان حیدرخان خواهان گرفته شدن انتقام خون آنها بودند. چنین است که مجاهدان حیدرخانی نیز در کنار دسته های بختیاری و افراد پیرم داشناك و بریگاد فزاق که همیشه نقش ضدانقلابی داشته - در محاصره پارك اتابك که سکونت گاه سردار و سالار ملی و پناهگاه مجاهدان و فدائیان بوده، شرکت می کنند.

بعد از خلع سلاح مجاهدان و فدائیان، انقلاب از صادق ترین و کارآمدترین نیروهای مسلحش محروم می گردد و بعد از آن سرکوبی

جنبش به دست ملاکان و خوانین که متحد امپریالیسم بودند، آسانتر می‌شود. خود عمواوغلی نیز با وجود حضور در بین مهاجمان به پارك جزو شکست‌خوردگان بشمار می‌رود. بعد از ختم کار خلع سلاح، خود حیدر بعنوان رهبر جناح رادیکال حزب، به اتهام قتل بهبهانی توسط همان دولت مورد حمایت دموکرات‌ها توقیف می‌گردد و چون از زندان آزاد می‌شود، نمی‌تواند در تهران باقی بماند.

دولت سپهدار که در ربیع‌الاول ۱۳۲۹ (مارس ۱۹۱۱) - اسفند ۱۲۸۹) تشکیل شده بود، به حیدر عمواوغلی پیشنهاد می‌کند که اگر ایران را ترک کند، سالانه مبلغ ۱۲۰۰ تومان حق تقاعد مادام‌العمر برای او منظور خواهد شد. عمواوغلی حق تقاعد را نپذیرفت و باز هم برای ماندن در ایران اصرار ورزید، ولی سرانجام ناگزیر از ترک تهران گردید. جالب توجه است که یار محمد خان کرمانشاهی سر مجاهد دموکرات، شب عید ۱۲۹۰ دستگیر می‌شود و ۵ روز قبل از عمواوغلی، در روز سیزده بدر تحت‌الحفظ از تهران تبعید می‌گردد و رسول زاده دموکرات در همان روزها از دامی که برای دستگیری و سربسته‌نیش گذاشته بودند، جان سالم بدر می‌برد تا يك‌ماه و نیم بعد، در اوایل خرداد با دخالت مستقیم سفیر روسیه از ایران اخراج گردد! ده روز قبل از خروج عمواوغلی از تهران، خبری در روزنامه پلیس ایران که خود را حامی اتحاد اسلام و حافظ استقلال ایران می‌دانست، چاپ شده بود که، نشان دهنده گوشه‌ای از يك توطئه بزرگ بود. متن خبر را از شماره ۱۴ سال دوم (۱۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۹) نقل می‌کنیم تا دانسته شود که جو را چگونه برای بدبینی به يك فدائی خلق آماده می‌کردند:

«از قرار خبر غیر مستقیمی که بما رسیده، حسین معروف به لله که از جمله مجاهدین پارتی حیدرخان است در این دوسه روزه بواسطه سوءقصدی که نسبت به رئیس الوزراء از او استنباط نموده اند، گرفتار نظمیہ شد و در جیب او چند ورقه کاغذ بوده که در آن قرعۀ اقدام این عمل نا پسندیده بنام نامبارک ایشان بوده است و بعضی کاغذجات دیگر از او کشف شده ...»

از خبری که در گوشه‌ای از شماره ۶ سال سوم (غرۀ ربیع الثانی ۱۳۲۹) روزنامه ایران نو درج گردیده، چنین بر می آید که حیدرخان در ۲۹ ربیع اول، یعنی ۱۸ فروردین ۱۲۹۰ از تهران اخراج گردیده است. متن خبر به قرار زیر است:

«مجاهد حقیقی حریت و فدائی صدیق ایرانیست، آقای حیدرخان مشهور به عمو اوغلی دو روز [قتل] از این به عزم اروپا از تهران حرکت و از راه قم و کاشان عازم مقصود خود گردیدند و مسیو فرم خان تا بیرون دروازه شاه عبدالعظیم بعنوان مشایعت همراه ایشان بودند.»

حیدر خان چون از تهران بیرون رفت «سپهدار تلگراف به حکمرانان شهرهای سر راه کرد که در هر شهری حیدر خان چراغ برقی را بیشتر از دو ساعت نگه ندارند و با کسی نگذارند دیدار کند ...» اما عمو اوغلی در این سفر نیز مثل سفرهای دیگرش به وظیفه انقلابی خود عمل می کرد و از محبت‌های بی دریغ باران و هم مسلکان بر خوردار می شد. نماینده دولت تزاری در مورد این سفر حیدر خان چنین گزارش داده است: «حیدر خان که به قصد رفتن به هندوستان به راه افتاده، در حالی که اعلامیه‌های ضد دولتی چاپ شده در چاپخانه دولتی را در

سراسر راه پخش می کرد، به اصفهان رسید و موقتاً در آنجا رحل اقامت افکند.

روزنامه استقلال ایران که گفتیم ارگان حزب فرصت طلب اتفاق و ترقی بود، از افترا زنی به مبارزان صادق و شایعه پراکنی ها و سفید را سیاه نمائی ها ابائی نداشت، بر آن بود تا چنان بنمایاند که علت اخراج حیدر از تهران در نتیجه یک درگیری ساده بین دو دسته از مجاهدان بوده است و بس. از این رو در سرمقاله شماره اول سال دوم خود که در ۲۴ جمادی الاول ۱۳۲۹ (۲۳ مه ۱۹۱۱ = ۲ خرداد ۱۲۹۰)، انتشار یافت بروز حوادث سال قبل، چنین نوشت:

«... پس از آنکه در خیابان لاله زار ابتداء تیمور مجاهد که از دسته حیه رخان بوده، ابراهیم از دسته مشهدی صادق را می کشد، خود تیمور هم در رده قدمی، در حینیکه فرار می کرده از عقب با ماور مجاهدین یا غیر مجاهدین کشته می شود.<sup>۱</sup> این مسأله، یعنی تصادم دو دسته از مجاهدین اعتدالی و انقلابی بی اندازه و کلای دست چپ و راست را به هیجان می آورد. و کلا از طرفین اقدام به دفع قتل می کنند... (و چون کابینه مورد حمایت اعتدالیون و اتفاق و ترقی چی ها و... تشکیل گردید و سپهدار نخست وزیر شد) بنام که قتل را از پای تخت مملکت دفع کنند و کابینه تادرجه ای موفق به قلع و قمع قتل شد. از اعتدالیون مشهدی صادق را با عده بیرون کرده، حیدرخان و یار محمدخان و چند نفر دیگر را هم از اقلیت بیرون کردند. عجالتاً یکی در اصفهان و دیگری در کرمانشاهان مشغولند...»

روزنامه ایران نو، در پاسخگویی به چنان دروغ پردازی های بود

---

۱ - برای روشن شدن حقیقت امر رجاء. فصل ما قبل.

که ۱۴ روز قبل از انتشار نوشته فوق چنین نوشته بود :  
« ... اما در باب حیدر خان ؛ آن قهرمان آزادی و قذائی راه  
وطن ... آدم کش ها و جنایت کاران دور او نبودند ... «استقلال ایران»  
هیچ تفتین نکند و هیچ عناد بخرج ندهد . حیدر خان عمو اوغلی را  
دوست و دشمن همه می شناسد و هرگز در اصفهان هم نمانده ، خارج از  
شهر شده و حتماً از ایران خواهد رفت . اگر بنای او و فرقه متبوعه اش  
(دموکرات) بر این می بود که نرود ، از تهران هم نمی رفت ... »

حیدر خان گویا از اصفهان به شیراز می رود . ابراهیم منشی زاده  
محریر کننده تقریرات عمو اوغلی سدر نامه ای که بتاريخ ۲۴ ربیع الاول  
۱۳۲۹ (اوایل فروردین ۱۲۹۰) از تهران به یکی از آزادی خواهان  
شیراز نوشته ، عمو اوغلی را چنین معرفی و توصیه کرده است : «شخص  
محترمی که از اقدامات غیرتمندانه و وطنخواهانه ایشان ایران زنده  
شده است ، پس از پانزده روز اقامت در شیراز به بمبائی حرکت خواهند  
فرمود . لازم بود که این وجود مقدس را شما ملاقات کنید و ضمناً ایشان  
هم شما را بشناسند ... »

وقتی حیدر خان در شیراز بوده ، خبر بازگشت محمدعلی میرزا به  
گمش تپه استرآباد در اواخر تیرماه ۱۲۹۰ در سراسر ایران پیچید و  
جنب و جوشی ایجاد کرد . بسیاری از آزادی خواهان داوطلب جنگ با او  
شدند . دولت نیز که خطر را بیخ گوش خود احساس کرده بود ، افراد  
جنگاوری چون یارمحمدخان کرمانشاهی<sup>۱</sup> که از همزمان عمو اوغلی

---

۱- یارمحمدخان یکی از دلوران کرمانشاهی بود که بهنگام جنگ

مقاومت تبریز برای جانبازی در کنار مجاهدان آذربایجانی و قفقازی به تبریز

بود و در نخستین شب سال ۱۲۹۰ به دستور دولت سپهدار دستگیر و زندانی شده و سپس به قصد تبعید به عراق به سوی غرب فرستاده شده

→ شتافت و در جریان جنگ‌ها مردانگی‌ها از خود نشان داد و به جرگه اصحاب ستارخان درآمد. با او به اردبیل و تهران رفت. در تهران به انقلابیون دموکرات پیوست و در کنار عمو او غلی فرار گرفت. شب عید ۱۲۹۰ به دستور رئیس الوزراء دستگیر شد و به شهادت میرعماد نقیب‌زاده تبریزی که یکی از یارانش بوده، در برابر تهدید دار و دسته سپهدار این بیت را خواند: گر ما ز سر بریلیمی نرسیدیم در مجلس عاشقان نمی‌رقصیدیم. روز سیزده بدر همان سال او را به قصد تبعید به عراق، تحت الحفظ از تهران اخراج کردند. دو روز بعد از تبعید او، روزنامه ایران نو چنین نوشت:

«تبعید یار محمدخان - پرویز سبزه‌دهم عید - یار محمدخان کرمانشاهی را که از اول عید نوروز در خانه علاءالدوله توقیف بود، به محبت چند نقیوز مأمورین امنیه تحت‌اللفظ به کرمانشاه فرستادند. یار محمدخان یکی از آن سرداران بنام آزادی است که امثال او مع‌التأسف خیلی کمیاب است و از کمیابی این قبیل جوانان غیور و بی‌غرض است که مملکت ما گرفتار این همه بلیات است. خدمتانی که یار محمدخان در تبریز نموده و قناعت نفسی که در مقابل این خدمات و جان فشانی‌ها از خود ابراز نموده، چیزهایی است که صفحات منور تاریخ انقلاب ایران را زینت بخش خواهد بود. در صورتی که اغلب سرداران آزادی از راه مجاهدت دارای درشکه و سرمایه می‌باشند، آقای یار محمدخان بغیر از شرافت آزادی‌طلبی و ناموس خود چیزی را دارا نیست. ... آقای یار محمد خان فدای اختیارات تمامه وزراء گردیده و در مقابل فداکاری‌های خود مورد توهین و تویخ گردیدند... رفتارهایی که با یار محمد خان و امثال او بنام اعتدال به عمل می‌آید، بلکه تصور شود که اسباب یأس و فتوری برای کارکنان آزادی و دموکراسی خواهد بود. فقط مبارزین حقوق دموکراسی تمامی این جفاها را بنام انتظام‌طلبی خود تحمل نموده، متعبدیان را به محاکمه افکار عمومی رجوع می‌نمایند. کابینه در عالم خود گویا انتقام می‌کشد، فقط سهو می‌کند...»

بود و اینک با اتکاب به پشتیبانی همشهریانش در کرمانشاه بسر می برد- را جهت مقابله با شاه مخلوع به تهران خواست. حیدر نیز روی سوی تهران نهاده، اما در وسط راه از جانب دولت پيامی دریافت می دارد که

هنگامی که وی را از زادگاهش عبور می داده اند، همشهری هایش به دفاع از وی برمی خیزند و انجمن ولایتی تحت فشار مردم خواستار انصراف دولت از تبعید وی می گردد. اینک قسمت هایی از تلگراف هایی که در آن تاریخ در روزنامه ایران نو منعکس گردیده:

«... ملاکاری به تقصیر و غیر تقصیر این شخص نداریم. عرض می نمایم که مزاج مملکت مقتضی بعضی اقدامات را ندارد. شهر در انقلاب است. تعرض بر این شخص واقعا موقوف دارید و شهر را دستی نباید خراب کرد. جواب علاج فوری را منتظر است... (انجمن ولایتی کرمانشاه)

«... توسط نمایندگان محترم کرمانشاه، مقام منبع ریاست وزراء. اگر چه دیروز در مساده غفو و اغماض از نفی یارمحمدخان کرمانشاهی از انجمن ولایتی که لسان عموم است، تلگراف شده، لیکن از آنجا که این شخص از حسن مجاهدت و خدمات گذشته خود طرف توجه نفوس و محبت عموم واقع شده... پاداش خدمات صادقانه او مقتضی است... (امضای معاریف و بزرگان شهر) انجمن ولایتی کرمانشاه در تلگراف دیگری از دولت خواسته است که ضمن قدردانی از خدمات یارمحمدخان، برای او مقرری تعیین شود. این تلگراف ها حاکی از پایگاه توده ای یارمحمدخان بود. بعد از مدتی چون سروکله محمدعلی میرزا در گمش تپه پیدا می شود، دولت دست یاری به سوی یارمحمد دراز می کند و او شتابان خود را، به تهران می رساند. خبر ورود او به تهران در شماره ۱۳ شعبان (۱۸ مرداد) ایران نو چنین منعکس شده است: «آقای یارمحمدخان کرمانشاهی که از طرف دولت به پایتخت احضار شده بود، چند روز است وارد شده اند.» بعد از خاتمه فتنه محمدعلی میرزا، یارمحمدخان مأمور فروخواندن فتنه سالارالدوله می شود و باین مهم توفیق می یابد و سرانجام در تابستان ۱۲۹۱ علیه دولت مرکزی مرجع و محافظه کار قیام می کند و در مهر ۱۲۹۱ در جنگ کرمانشاه کشته می شود.

بنا به خواست و تهدید قطعی نماینده رسمی امپراطوری روسیه از دولت ایران، به تهران باز نگردد و از ایران خارج شود. عمو اوغلی نیز بی آنکه اعتنائی به دستور دولت بکند، به تهران باز می گردد. او در تهران عدتی در خانه محمود پهلوی - محمود محمود بعدی و مؤلف تاریخ روابط ایران و انگلیس که در آن زمان از فعالان حزب دموکرات بوده - مخفی میشود و سرانجام بالباس چارواداری از طریق مشهد به عشق آباد و از آنجا راهی اروپا می شود.

عمو اوغلی در تابستان سال ۱۲۹۰ (۱۹۱۱) ایران را ترک کرد. سال ۱۲۹۰، سال بازگشت موج های ضد انقلاب، سال مداخله خونین امپریالیسم در شمال و جنوب ایران، سال اولتیماتوم های کمر شکن ابر قدرت ها، سال انحلال مجلس دوم و تعطیل روزنامه ها و کلوب های دموکرات ها، سال خلع سلاح بقایای فدائیان و مجاهدان و تصفیه قشون و ادارات از وجود عناصر انقلابی و ترقی خواه، سال از پرده بیرون افتادن توطئه های ارتجاع و امپریالیسم با برپائی بلواهای ضد مشروطه و حکومت مرکزی در چهار گوشه کشور. سال قدرتیابی بررژا - ملاک هایی که با استبداد بیشتر از مشروطه سازگاری داشتند، سال تهی شدن مشروطه از محتوای انقلابی، سال از دست رفتن دست آوردهائی انقلاب (۱۱). ۱۹۰۵ (= ۲۹ - ۱۳۲۴) ایران. سالی که کسروی آن را «سال پرانده» خواند و باقر مؤمنی نتایج و آثارش را چنین جمع بندی کرد:

« دولت محافظه کار که ترکیبی از عناصر مرتجع و اعتدالی و اصلاح طلب بود، با سازش و رشوه هائی چند که به بازماندگان استبداد قرون وسطائی داد، پایه های قدرت استبدادی خویش را یکباره مستحکم ساخت و



بدینسان قربانیان انقلاب و آرمان‌های شریفشان... درسازش محافظه‌کاران طبقات تازه بدوران رسیده و عناصر لیبرال و فرصت طلب دوران استبداد فدا شدند تا پس از چندسال در جریان جنگ جهانی و سقوط تزار و با رنگ و الهام از جنبش سوسیالیستی با خونی و جانی تازه در قالب جنبش میرزا کوچک جنگلی و شیخ محمد خیابانی رستاخیزی نو بپا کنند.»

## درخارج از ایران تا آستانه اکتبر

گفتیم که عمو اوغلی بعد از ترك ایران، وارد قلمرو روسیه گردید. پیش از آنکه روسیه را ترك گوید، به همراهی صادق اوف نامی به سراغ محمد علی میرزا که بعد از فرار دوباره از ایران (در اواخر شهریور ۱۲۹۰) در ادسا رحل اقامت افکنده بود و هنوز سودای بازگشت به ایران را داشت، رفت. صادق اوف که مرد سرزباندار و پشت هم اندازی بود، در گوش وی خواند که ایران در مشقت عمو اوغلی است و اگر او را با دادن مبلغی راضی کنی می توانی بار دیگر تور را به سلطنت برسانی. محمد علی میرزای ساده لوح هم خام شده، مبلغ گزافی در اختیار صادق اوف گذاشت تا حیدرخان را جلب نماید. بدین ترتیب هم خرج اروپای عمو اوغلی فراهم آمد و هم مبلغی از مقدار پول محمد علی که مایه توطئه انگیزی های او بود، کاسته شد.

عمو اوغلی از روسیه راهی اروپا (فرانسه) می شود و در آنجا به «همکاران لنین پیشوای انقلاب روسیه» می پیوندد. در این تاریخ لنین در فرانسه بسر می برد و در بهار همان سال مدرسه ای برای آموزش کارگران

حزبی که توسط حزب از مناطق مختلف کشور فرستاده می شدند، تأسیس کرده بود و خود در این مدرسه تدریس می کرد و با زبانی ساده و قابل فهم مسائل پیچیده سیاسی و اقتصادی و فلسفی و تئوری و عمل انقلابی را برای کارگران توضیح می داد. کارگران پس از تمام کردن دوره این آموزشگاه برای کار عملی به روسیه اعزام می گشتند. در بین کارگران یادشده، افرادی نیز از باکو و تفلیس فرستاده شده بودند. در این زمان ضرورت تشکیل ششمین کنفرانس سراسری حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بشدت احساس می شد و از این رو، لنین کادرهای حزبی تحصیل کرده در آموزشگاه لونی ژومو را بمنظور تدارک مقدمات تشکیل کنفرانس به روسیه اعزام داشت. در بین کارگران و انقلابیون اعزام شده به روسیه، انقلابی نستوهی چون اورجونیکیدزه نیز که با عمو اوغلی آشنایی داشت و از او/آخر تابستان ۱۹۰۹ تا پائیز ۱۹۱۰ را در ایران گذرانده بود، دیده می شد. احتمال این هست که عمو اوغلی با اورجونیکیدزه و دیگر انقلابیون از روسیه آمده در فرانسه دیدار کرده باشد؛ زیرا که وقتی در سال ۱۹۱۲ ششمین کنفرانس سراسری حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه از ۵ تا ۱۷ نوامبر در پراگ تشکیل می گردد، عمو اوغلی روانه شهر پراگ می شود و در آنجا به یاری اورجونیکیدزه و بانواستاسووا (۱۸۷۳-۱۹۶۶) با لنین دیدار می کند و گزارش اوضاع ایران را به وی می دهد. آگاهی های گرفته شده از عمو اوغلی و اورجونیکیدزه و گزارش تریا و دیگران درباره تجاوزات امپریالیستهای روس

۱- Tria نام مستعار يك انقلابی گرجی بنام مگلاذزه Mgeladze که

در جنگ مقاومت تبریز شرکت داشت و گزارشش بمنظور تقدیم به کنگره هشتم

وانگلیس در ایران، انگیزه صدور قطعنامه ویژه‌ای از طرف کنفرانس تحت عنوان «حملة روسیه به ایران» می‌شود. در این قطعنامه چنین آمده بود:

«حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه علیه سیاست غارتگرانه دارودسته تزاری که مایل به سرکوب آزادی خلق ایران است و برای اجرای این سیاست از انجام وحشیانه‌ترین و وقیحانه‌ترین اعمال روی گردان نیست، اعتراض می‌کند...» کنفرانس اتحاد میان دولتهای روس و بریتانیا را علیه جنبش‌های دموکراتیک در آسیا دانسته، پشتیبانی خود را از مبارزه خلق ایران و همدردی خود را با زحمتکشان ایران و بویژه با حزب سوسیال‌دموکرات ایران که اینهمه از اعضای خود را در جنگ علیه قصابان تزاری از دست داده بود، ابراز داشت.

حضور عمواوغلی در سال‌های پیش از نخستین جنگ جهانی امپریالیستی و در جریان آن در اروپا، فرصت مساعدی برای وی جهت ادامه فعالیت و توسعه آگاهی‌های سیاسی و فنی و آموزش مارکسیسم لنینیسم فراهم می‌آورد. او در این ایام ضمن ایجاد ارتباط با کمیته باکو و مرکز حزب دموکرات در تهران و بلشویک‌های مهاجر در اروپا و انقلابیون کشورهای

---

انترناسیونال دوم که در اوت ۱۹۱۰ در کنهاتک تشکیل گردید، در پیرامون شرکت سوسیال‌دموکرات‌های قفقاز در انقلاب ایران تهیه کرده بود. لنین ارزش خاصی به این گزارش قابل بود و خودش شخصاً آن را حک و اصلاح کرده، به سفارش مصرانه وی بصورت جزوه‌ای چاپ و منتشر شد. متن همین گزارش، بخش دوم از کتاب «انقلاب مشروطیت ایران» را که بخش‌های اول و دومش بترتیب توسط پاولویچ و ایرانسکی تألیف یافته و در ۱۹۲۵ در مسکو منتشر گردیده و توسط م. هوشیار به فارسی ترجمه و در ۱۳۳۰=۱۹۵۱ منتشر شده، تشکیل می‌دهد.

دیگر و دنبال کردن حوادث سیاسی ایران و جهان و.... برای تکمیل دانش و تخصص شغلی خود به انیستیتوی پای تکنیک پاریس داخل می-شود و به ادامه تحصیل می-پردازد. هنگامی که تنی چند از سران حزب دموکرات بعد از اولتیماتوم تجاوزکارانه روسیه، در لندن گرد آمدند، عمو اوغلی نیز به آنها ملحق شد و در جلسات آنها شرکت جست. او همچنین بمنظور اثربخش تر کردن مبارزات در راه استقرار اصول دمو-کراسی در ایران، به سازمان دهی دسته های مختلف ایرانیان حاضر در اروپا پرداخت و بعضی از عناصر مستعد آنان را با اصول مارکسیسم آشنا ساخت. بعد از شروع جنگ جهانی اول که حیدر در فرانسه حضور داشت، به شهادت محمدعلی جمال زاده، با وجود آنکه وضع خودوی نیز از نظر مالی تعریفی نداشته، از یاری به ایرانیان و مخصوصاً دانشجویان ایرانی تهی دست و وامانده از هیچ کوششی فرو گزار نمی کرده است.

دامنه جنگ جهانی اول که بمنظور تقسیم دوباره جهان شروع شده بود، به ایران هم کشیده شد و اگر چه در این میان دولت ایران بی طرفی خود را اعلام داشت، کشورمان نیز به میدان عملیات مسلحانه دوبلوک امپریالیستی انگلیس - روس و آلمان - ترکیه تبدیل گردید. امپریالیسم آلمان که چشم طمع بر منابع حیاتی ایران دوخته و در آستانه جنگ اول مواضع اقتصادی قابل توجهی در ایران به دست آورده بود، با استفاده از جو ضد روسی و انگلیسی در جامعه ایران، کوشید تا با تبلیغات عوام - فریبانه، خود را پشتیبان منافع ایران قلمداد نماید. تبلیغات عوامل سیاست آلمان مخصوصاً در بین بخشی از محافل بورژوا - ملاک و روشنفکران ناسیونالیست این سرزمین زمینه مساعدی پیدا کرد. نمایندگان سیاسی

دولت‌های آلمان قیصری و عثمانی نیز با بهره‌جویی از چنین زمینه‌ای عده‌ای از جوانان ناسیونالیست رازی بر پرچم دشمنی با روس و انگلیس گرد آورده و لی‌دیالکتیک تاریخی- بقول طبری- از بذره‌های کشته‌آنان چنان نهال‌هایی بار آورده که در تصورشان نیز نمی‌گنجید. بسیاری از رویدادهای مسلحانه ضدامپریالیستی سال‌های جنگ و بعد از جنگ، از همین تلاش‌های تب‌آلود دولت‌های مذکور سرچشمه می‌گرفت. مبروشنیکف در بخشی از سلسله سخنرانی‌های علمی خود در پیرامون موضوع «ایران در جنگ جهانی اول» ضمن تأیید این واقعیت که اغلب عملیات مسلحانه ضد روسی و انگلیسی طوایف جنوب و غرب ایران نتیجه تحرکات و تبلیغات آلمانی‌ها و ترک‌ها بوده، تذکر می‌دهد که در بسیاری موارد این جنبش‌ها عبارت بودند از واکنش‌های طبیعی خلق‌های ایران بر ضد اشغال کشورشان به وسیله مهاجمین بیگانه...» در نظر این مورخ، نهضت جنگل‌گو این‌که در زمان جنگ اول جهانی از عوامل آلمان و ترکیه اسلحه دریافت می‌کرد، یک نهضت ملی و ضدامپریالیستی بشمار می‌آید.

کار آلمان دوستی در دوران جنگ بجائی رسید که بطور چشمگیری در قلمرو شعر و ادب فارسی نیز انعکاس یافت. شاعرانی چون ادیب پیشاوری و وحید دستگردی و بهار نمایندگان بارز این گرایش بشمار می‌روند. ادیب منظومه حماسی «قیصرنامه» را که مشتمل بر ۱۴ هزار بیت بود، در مدح ویلهلم و سرداران اوسرود.

اکثریت نمایندگان مجلس و سران حزب دموکرات تمایلات ژرمانوفیلی پیدا کردند و همین‌ها بودند که بجهت تحت‌تهدید قرار گرفتن تهران از طرف نیروهای روسیه تزاری، به قم مهاجرت کردند و

در آنجا کمیته دفاع منی را تشکیل دادند و بعد ناگزیر به کرمانشاه کوچیدند و آخر سر زیر چتر حمایت مستقیم آلمانی‌ها و عثمانی‌ها قرار گرفتند و به عثمانی پناهنده شدند. آلمانی‌ها در خارج از ایران با گرد آوردن گروهی از ایرانیان در برلین، کمیته ملیون ایرانی را که افرادی چون تقی زاده، ایرانشهر، جمال زاده، نوبری، امیر خیزی، محمد قزوینی، پور داود و عمو اوغلی (!) در آن شرکت داشتند، در سال ۱۹۱۵ تشکیل دادند.

ایرانیانی که در این زمان در دام کید امپریالیست‌های آلمانی افتادند، بطور کلی دو دسته بودند:

۱- آنهایی بودند که آلمان را نیروی نجات بخش می‌پنداشتند و گرفتار این پندار باطل بودند که تنها آلمان است که می‌تواند ایران را از چنگال روس و انگلیس نجات دهد و ملت را حاکم بر سر نوشت خود نماید. این دسته خود به دو گروه تقسیم می‌شدند:

الف- ملاکان و بورژواهای بزرگ که در نتیجه هراس از اوج‌گیری از مبارزات‌رهایی بخش ملی واقعی در مبارزه علیه یک بلوک امپریالیستی به اتحاد یک بلوک دیگر کشیده می‌شدند تا بگمان خود توده‌ها را از صحنه حوادث سیاسی دور نگهدارند و آنان را از پی بردن به نیروی بی‌پایان و کار ساز خود بازدارند.

ب- میهن پرستانی که در نتیجه محدودیت دامنه آگاهی سیاسی گوسفندوار از دهان و دست گرگ به کارد سلاح پناه می‌بردند.

۲- افراد این دسته روشن بین تر از هر دو گروه دسته اول بودند و در عین حال به امکان بهره‌جویی از تضادهای موجود بین دو بلوک امپریالیسم

باورداشتند. عمو اوغلی در زمره این دسته جا می‌گیرد. سلام الله جاوید  
در این مورد چنین می‌نویسد:

«چون در جنگ اول دوبرلوك متضاد، از يك طرف آلمان - اطریش -  
ترکیه و از طرف دیگر روس - انگلیس - فرانسه تشکیل شده بود، آزادی  
خواهان ایران برای نجات مملکت خود به بلوک ترکیه آلمان متمایل  
شدند و برای نجات ملت ایران به آنها کمک کردند. سلیقه عمو اوغلی با  
سلیقه بعضی از آزادی خواهان دیگر ایران متفاوت بود. او معتقد بود که  
آلمان هم مثل انگلیس و روسیه فکر امپریالیستی دارد و باید اساساً به  
آنها اعتماد نکرد، ولی در بعضی موارد مستقیماً با خود آنها تشریک مساعی  
نمود تا بر منفعت ایران تمام شود.»

به تبعیت از این دریافت بود که وی در کمیته ملیون ایرانی آلمان  
ساخته وارد شد و مأموریتی را که همان کمیته برای تشکیل سپاهی از  
ایرانیان مقیم عراق و بویژه کردها به عهده اش نهاده بود، قبول کرد و  
بدین منظور روانه بغداد گردید و در آنجا سپاهی از ایرانیان و عده‌ای از  
سربازان هندی و عرب و زنگی فرار کرده از اردوگاه‌های انگلیسی  
تشکیل داد و در کنار عثمانی‌ها علیه انگلیسی‌ها جنگید. اما فعالیت عمو-  
اوغلی موجبات نارضایتی آلمانی‌ها و ترک‌ها را فراهم آورد و سرانجام  
سرفرماندهی اردوی ترک از عمو اوغلی خواست که اختیار دسته خود  
را به فرماندهی اردوی ترک که خود از فرماندهی مشترک آلمان - ترک  
فرمانبری می‌کرد، بسپارد. عمو اوغلی که در عین حال با مداخلات  
ترک‌ها و آلمانی‌ها در امور داخلی ایران مخالفت می‌کرد، به استانبول  
اعزام گردید. سرفرماندهی ترک بعد از رفتن عمو اوغلی به استانبول دسته



او را منحل کرد. خود عمو اوغلی نیز از استانبول به اروپا رفت.  
عباس خان افشار، برادر بزرگ و هم‌مرزم و هم مسلک عمو اوغلی  
در خاطرات خود تذکره داده است که عمو اوغلی بهنگام حضور در بغداد  
در کالج نظامی آنجا تدریس می‌کرد و در آنجا حزبی بنام «جنبش مقاومت  
عراق» با شرکت بعضی از شاگردان و معلمان کالج یاد شده و عده‌ای از  
روشنفکران عراق تشکیل داد.

لازم به تذکر است که در زمانی که احزاب اپورتونیست انتر-  
ناسیونال دوم - که تبعیت از حکومت‌های امپریالیستی خود به طرفداری  
از جنگ بر خاسته بودند - حزب لینین به مخالفت با جنگ امپریالیستی  
پرداخته، بر آن باور بود که باید جنبش انقلابی کارگران و دهقانان را به  
ضد جنگ متشکل نمود و برای تحقق صلح باید که زحمتکشانشان اسلحه  
را به منظور سرنگون کردن بورژوازی امپریالیستی به جانب آن برگردانند.  
در چنین شرایطی شرکت عمو اوغلی در جنگ، بصورتی که مذکور  
افتاد، ظاهراً با خط انتر ناسیونالیستی لینین همسوئی کامل نداشت؛ اما  
محرك اصلی او برای شرکت در جنگ علیه انگلیسی‌ها و نیروهای روسیه  
تزاری نفرت بی‌پایان او و اکثر ایرانیان از سیاست اسارت‌بار استعماری

---

۱- هنگامی که عمو اوغلی در بغداد بوده، گذار عارف قزوینی بدانجا  
می‌افتد و بقول خودش «حیدرخان متحمل مخارج» وی می‌شود. عمو اوغلی بارها  
پزشک بر سر بالین وی می‌آورد و «از هیچگونه یاری نسبت به [عارف]  
مضایقه» نمی‌نماید. عارف هم در باره تصنیف معروف خود (از خون جوانان  
وطن ...) متذکر شده است که «بواسطه عشقی که حیدر خان بدان داشت، میل  
دارم این تصنیف بیادگار آن مرحوم طبع گردد.»

دولت‌های پادشده بود. نکته قابل توجه اینست که حرکت عمو اوغلی در این برهه از زمان با بلوک آلمان - ترکیه نیز همسویی مورد نظر آنها رانداشته است که وجودش را در عراق تحمل نمی کنند و بعد از اعزامش به استانبول، حتی دست‌هایش را نیز منحل می کنند.

رضاروستا در مجله دنیا ادعا کرده و علی شمیده در کتاب خود همان ادعا را تأیید کرده است که گویا عمو اوغلی در اواخر سال ۱۹۱۵ از اروپا به ایران بازمی گردد و در حکومت ملی تشکیل شده در قم شرکت می جوید و فرماندهی نیروهای را که علیه اشغالگران انگلیسی و روسی می جنگیده اند، عهده دار می شود. اما سرانجام دستگیر و محکوم به حبس ابد می گردد و اندکی بعد از زندان فرار کرده، باز به اروپا بازمی گردد. البته این ادعا قابل اثبات نمی نماید؛ زیرا که عمو اوغلی در اواخر همان سال ادعایی (۱۹۱۵) بود که توسط کمیته ملیون ایرانی از اروپا به بین‌النهرین اعزام می شود و اسناد موجود دلالت ندارد بر اینکه وی تا این تاریخ اروپا را ترک کرده باشد و بعد از آن هم چنانکه مذکور افتاد در بین‌النهرین حضور داشته و بنابراین نمی توانسته است در عین حال در قم نیز حضور داشته باشد.

در هر حال عمو اوغلی از استانبول به اروپا می رود و بنا به یادداشت محمد قزوینی در «روزنامه دوران اقامت اروپا» در اکتبر ۱۹۱۶ به برلین بازمی گردد. یعنی که مدت اقامت عمو اوغلی در عراق کمتر از یک سال بوده است.

عمو اوغلی بعد از بازگشت به اروپا با ایرانیان طرفدار مداخله آلمان و ترکیه در امور داخلی ایران به مخالفت می پردازد و از ترس استقلال ملی و اداره امور ایران به دست خود ایرانیان هادفاع می کند و مخصوصاً

اختلافات عمیقی بین او و تقی زاده، که در آن تاریخ از مداخلات آلمانی ها و ترکان در ایران مدافعه می کرده، پیدامی شود. اما اقامت عمواوغلی در اروپا این بار بیش از چندماه دوام نمی آورد و شروع انقلاب فوریه در روسیه او را بدان سرزمین که دروازه دنیای نوینی در آنجا به روی بشریت گشوده می شد، فرامی خواند و بدینسان مرحله جدیدی در زندگی پر محتوای وی آغاز می گردد.





سید محمد شبستری (ابوالضیاء)



محمد امین رسولزاده



سلیمان تازی وردی برادر عمواوغلی در روزهای درگیری  
انقلاب کبیر اکتبر در شهر پتروگراد (لنینگراد)



عباس خان افشار (برادر عمواوغلی) ، مدیرالصنایع ،  
ابوالقاسم خان ضرغام بختیاری وحیدرعمواوغلی .  
این عکس در سال ۱۳۲۹ق، یکروز پیش از تبعیدعمواوغلی  
از تهران، در عکاسخانه روسی خان برداشته شده است.



مصطفی صبحی «برای نخستین بار عکس مصطفی صبحی را دیدم، در مسکو یکی دو بار عکس را با سیاه قلم بزرگ کردم، عینکی بود. با عینک پنس و سبیل پر پشت او در نظر من یکی از قابل احترام ترین و بالاتر از آن یکی از دوست داشتنی ترین انسانهای روی زمین است.» از کتاب «زندگی زیباست برادرم» ناظم حکمت.

صمیمی صدر حزب کمونیست ترکیه بود



شهیدی عزیز بیگوف یکی از اندامهای آزادی طلبی ایران بود در سن سالها در ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹



سلطان مجید افندیف یکی از کرده ملیونیت است بود در آن زمان یولداش صفت و تقاضای مرگ است

## در ایام تولد سرزمین شوراها

عمواوغلی بعد از انقلاب فوریه بر آن شد تا خود را به سرزمینی که نبض انقلاب در آن تندتر از هر جای دیگر می‌زد، برساند؛ از این رو بنا به یادداشت محمد قزوینی، در اواخر ماه مه ۱۹۱۷م (اواسط فاصله دو انقلاب فوریه و اکتبر) «از برلن به عزم دانمارک حرکت کرد که خود را از آنجا به روسیه برساند.»

زندگی‌نامه نویسان عمواوغلی در مورد حضور و یا عدم حضور وی در روسیه قبل از انقلاب اکتبر اتفاق نظر ندارند. بنا به نظر بعضی‌ها و از آن جمله علی امیرخیزی، او بعد از انقلاب فوریه و بنا به دعوت لنین به پتروگراد رفته، در انقلاب اکتبر فعالانه شرکت جسته است و بنا به نظر دیگران، وی بعد از انقلاب اکتبر به پتروگراد رفته است و در همه حال جای تردیدی نیست که عمواوغلی در روزهای بعد از اکتبر در پتروگراد<sup>۱</sup> حضور داشته و در کنار لنین می‌رزمیده است. محمد علی

۱- سلیمان تازی و ژردیف، برادر عمواوغلی از شرکت کنندگان انقلاب

اکتبر در پتروگراد بوده است.



جمال زاده که پیش از عزیمت عمو اوغلی به روسیه، در برلن با وی آشنایی داشته، تأکید می کند که «عمو اوغلی می گفت بالنین سوابق آشنائی و دوستی بسیار دارد و می خواست خود را به مسکو برساند و از همان راه سوئد و فنلاند به روسیه رفت و شنیدم که واقعاً بالنین آشنائی و سوابقی می داشته است و او هم در میدان ها نطق های انقلابی می کرده است.»

بنا به رهنمود لنین در سال ۱۹۱۸ یک کمیسریای مرکزی مسلمان تشکیل می گردد و عمو اوغلی همراه مصطفی صبحی در هیئت رهبری

۱- مصطفی صبحی در یکی از بخش های طرابوزان به دنیا آمد. در شام و استانبول و پاریس درس خواند. بعد از بازگشت از اروپا، در استانبول روزنامه نگاری و معلمی پیشه کرد. بجهت فعالیت های سیاسی خود، از استانبول به سینوپ تبعید شد. در سال ۱۹۱۴ از تبعیدگاه خود به روسیه فرار کرد و در آنجا دستگیر شده، به سبیری تبعید گردید. در انقلاب ۱۹۱۷ فعالانه شرکت کرد و در مسکو روزنامه «ینی دنیا» (دنیای جدید) را انتشار داد. در سال ۱۹۱۸ در کنگره سوسیالیست های چپ ترک و نیز در نخستین کنگره کمونیست های مسلمان که اولی در ژوئیه و دومی در نوامبر و هر دو در مسکو برگزار شدند، شرکت کرد و به ریاست بخش ترک پیروی مرکزی خلق های شرق وابسته به کمیسریای خلقی ملت ها که استابن در رأسش قرار داشت، انتخاب گردید. در کنگره نخست کمینترن بعنوان نماینده ترکیه شرکت کرد. سپس مانند عمو اوغلی به ترکستان رفت و در آنجا «شورای بین المللی تبلیغات شرق» را با همکاری دیگر کمونیست های شرقی تشکیل داد و نیز ضمن سازمان دادن کمونیست های مهاجر ترک، در ترکستان یک اردوی سرخ ترک پدید آورد. در همین زمان در کنفرانس فرقه عدالت که با ابتکار عمو اوغلی و دیگر کمونیست های ایرانی در آوریل ۱۹۲۰ در تاشکند برگزار گردید، شرکت و سخنرانی کرد. سپس مانند عمو اوغلی برای شرکت در کنگره خلق های شرق روانه باکو شد و همچون عمو اوغلی به عضویت هیئت رئیسه این کنگره مهم انتخاب گردید. در همین زمان،

این کمیسریا و شعبه تبلیغات بین‌الخلائیق آن عضویت پیدا می‌کند. او همچنین همدوش صبحی یادشده در تشکیل «بوروی مرکزی سازمان»

در حالی که پلنوم حزب کمونیست ایران بمنظور تجدید انتخابات کمیته مرکزی حزب و... در باکو تشکیل گردیده بود، نخستین کنگره حزب کمونیست ترکیه نیز در همین شهر تشکیل شد و در جریان کنگره سه سازمان عمده کمونیستی ترکیه که عبارت بودند از سازمان‌های کمونیست‌های استانبول، آناتولی و مهاجرین، بهم پیوستند. همین تاریخ (سپتامبر ۱۹۲۰) را به اعتباری می‌توان تاریخ تشکیل حزب کمونیست ترکیه دانست. کنگره مصطفی صبحی را بعنوان صدر حزب کمونیست ترکیه انتخاب کرد. کنگره همچنین به شرکت کمونیست‌ها در جنگ استقلال که در آناتولی علیه قدرت‌های امپریالیستی و به رهبری ملی-گرایان و در رأس آنها آتاترک جریان داشت، رأی مثبت داد و در ضمن پیشنهاد کرد که يك جبهه متحد خلق با شرکت تمام احزاب و سازمان‌های ضد امپریالیستی تشکیل گردد. صبحی به پیروی از مصوبات کمیته‌نزدایر بر همکاری با بورژوازی ملی در کشورهای عقب مانده و شرکت در جنبش‌های رهایی بخش و نیز بنا به تصمیم نخستین کنگره حزب کمونیست ترکیه، نامه‌ای به مصطفی کمال نوشت و بنام حزب کمونیست ترکیه خواستار بازگشت به زادگاه خود و شرکت در جنگ آزادی بخش ملی شد. آتاترک هم با در خواست وی ظاهراً موافقت کرد. بدنبال این مکاتبه، صبحی با ۱۴ تن از یاران ترک خود به ترکیه بازگشت و از همان روز ورود متوجه توطئه‌هایی که کمالیست‌ها کارگردانی می‌کردند، شد. «جمعیت محافظه مقلسات» که از تعدادی اوباش و مرتجع و مزدور تشکیل یافته بود، در روز ورود آنها به ارضروم غوغائی پیا کرد. نظار کنندگان در حالی که فریاد می‌زدند، اینها می‌خواهند «در مسجدهایمان الاغ بینند» «عورت‌هایمان را بی‌حجاب کنند» و «سر خودمان شاپو بگذارند» در شبکه‌های حامل صبحی و یاران‌شان راستگباران کردند. در فرمانداری ارضروم سلاح‌هایشان را گرفتند و به طرابوزان روانه‌شان کردند. در طرابوزان هم همه آنها را شبانه

های کمونیست‌های مسلمان» که بعدها به «بوروی مرکزی سازمان‌های کمونیست خلق‌های شرق» تبدیل می‌گردد، شرکت می‌جوید. گفتنی است که بوروی یاد شده کتاب‌ها و روزنامه‌هایی به زبان‌های مختلف و از آن جمله به زبان فارسی انتشار می‌داد. مصطفی صبحی و عمو اوغلی

---

سوار بك قایق موتوری کردند. بعد از دور شدن قایق از ساحل، قایق دیگری که حامل عده‌ای آدمکش مسلح بود، آنرا تعقیب کرد. سردسته این آدم‌کشان ملاحی بود بنام یحیی که از توپال عثمان دستور می‌گرفت و توپال عثمان فرمانده گارد مصطفی کمال بودا صبحی و همراهانش - غیر از همسر روسی وی - بعد از مقاومتی دو ساعته کشته شدند و جسد هایشان به قمر دریای سیاه فرستاده شد. سیاست ضد کمونیستی حاکمان جدید ترکیه جنبش رهایی بخش را در آن کشور تضعیف کرد و به امپریالیسم و ارتجاع فرصت فعالیت روز افزونی داد.

گذار ناظم حکمت جوان بهنگام کشتار صبحی و یارانش در ۲۸ ژانویه ۱۹۲۱ (چند ماه پیش از اعدام عمو اوغلی در گیلان) تصادفاً به طرابوزان می‌افتد و آگاهی از اتفاق این فاجعه تأثیری فراموش نشدنی بر وی اومی گذارد. وی ۳۹ سال بعد در رمان «زندگی زیباست، برادرم» از این فاجعه چنین یاد می‌کند: «... - مصطفی صبحی و رفقاییش را کشتند. - مصطفی صبحی کیست؟ - بشویك های ترك. - كجا و چه جوری كشتندشان؟ چرا كشتندشان؟ بخاطر بشویك بودنشان...»

ناظم گذشته از آنکه صفحاتی از رمان خود را - که اخیراً توسط نوبخت بسه فارسی ترجمه شده - وقف بازنمایی تصورات خود در پیرامون واپسین لحظه‌های زندگی آن ۱۵ کمونیست ترك کرده، شعرهایی نیز در زمان‌های مختلف بهمین مناسبت سروده است: یکی از این شعرها که عنوان «۴۸ کانون ثانی (ژانویه)» را دارد، گویا دو سال بعد از فاجعه سرود شده است. او در این شعر تاریخ را مبارزه طبقات می‌داند و قایق دوم را حامل سنگ‌های نگهبان بورژوازی و درگیری سواران دو قایق را مبارزه بین پاسداران دو طبقه. شعر با

←

بنابه راهنمایی مستقیم لنین در کار دعوت نمایندگان سرزمین‌های شرق برای شرکت در نخستین کنگره کمینترن (بین‌الملل سوم) فعالیت می‌کنند و خود عمواوغلی به نمایندگی از طرف زحمتکشان ایران در این کنگره - که با شرکت نمایندگان احزاب کمونیست و سازمان‌های سوسیالیستی چپ از ۲ تا ۶ مارس در مسکو برپا گردیده بود و اساس انترناسیونال کمونیستی سوم (۴۳-۱۹۱۹) را گذاشت - شرکت می‌

این ابیات به پایان می‌رسد: « دریای سیاه ۱۵ بار باز کرد سینه‌اش را و بست و همه آن پانزده یار، چونان يك کمونیست مردند. » ناظم شعر «دلم» را بمناسبت چهارمین سالگرد این فاجعه سرود و آن را در مجله «شرق سرخ» به چاپ رساند. شعر با این بیت‌ها شروع می‌شود: « ۱۵ زخم در سینه دارم . بر سینه‌ام ۱۵ کارد دسته سیاه کوبیدند. دلم باز خواهد تپید . . . » و با این ابیات پایان می‌گیرد: « از ۱۵ زخم پانزده شعله بیرون زد . ۱۵ کارد دسته سیاه در سینه‌ام شکست. دلم چونان پرچمی سرخ در تپش است، خواهد تپید . » شعر « برای پانزده تن» نیز که توسط عمران صلاحی به فارسی برگردانده شده، باز بدین مناسب بر زبان و قلم ناظم جاری گشته: « ... ای جهان کهن در برابر جهان نو سر فرود آورا رفقایمان را از ما جدا نتوانی کرد. هر چه می‌خواهی بکن . ما در کردارمان زنده‌ایم. ای دریای سیاه... ژرفنایت این را بداند، قبضه دشنه‌ای را که آن سینه‌های آتشین را بشکافت، روزی بدست خواهیم آورد!»

سخن در پیرامون زندگی و مرگ صبحی از حد متعارف فراتر رفت ، اما از نقل این چند جمله از ناظم گریزی نیست ؛ زیرا که این جمله‌ها را در مورد آخرین لحظه‌های زندگی عمواوغلی و هر فدائی خلقی می‌توان باز گفت: « ... این مرگ است که دارد به آنها نزدیک می‌شود. آنها هشیارترین

نماید و در جریان کنگره بارها بالتین دیدار و ملاقات می کند. درباره اینکه حیدر بنمایندگی از سوی کدام تشکیلات در این کنگره شرکت کرده، دو نظر وجود دارد. علی امیر خیزی بر آنست که عمو او غلی بهنگام اقامت در پتروگراد رابط بین حزب عدالت و حزب کمونیست (بلشویک) شوروی بوده و بنابراین می توان گفت که نمایندگی آن حزب را نیز می داشته است؛ در حالی که کامران آقازاده، از پیشکسوتان

---

و آگاه ترین فرزندان خلق بودند. نه تنها آگاه ترین، بلکه شجاع ترین فرزندان خلق. چه کسی چونان آنان توان عاشق شدن را داشت؟ عاشق سرزمین مان، عاشق مردمی که در این سرزمین نیمه گرسنه و نیمه سیر زندگی می کنند... چه کسی همچون آنان توانست ایمان بیاورد به نیکی، به زیبایی و به امیدی که در وجود انسانها نهفته است...»

ترجمه خطابه مصطفی صبحی به انگیزه اول ماه مه، تحت عنوان «پرولتاریا جز زنجیرش چیزی برای از دست دادن ندارد.» در مقدمه کتاب چهارم «فرهنگ نوین» چاپ شده است.

روزالین زندگی نامه صبحی را در کتابی تحت عنوان «یک انترناسیونالیست مؤمن...» تألیف کرده و در سال ۱۹۶۴ در مسکو انتشار داده است.

۱- کامران آقا زاده (۱۳۱۸ - ۱۲۷۰ شمسی). در یکی از دهات اردبیل به دنیا آمد. در سه سالگی پدرش را که کارگر نفت باکو بود، از دست داد. در انقلاب مشروطیت شرکت کرد و در نارین قلعه زندانی گردید. بعد از آزادی از زندان به باکو رفت و مثل هزاران ایرانی دیگر کارگر نفت شد. در ۱۹۱۲ به عضویت حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه پذیرفته شد. از بنیانگذاران حزب عدالت بود و در کنگره نخست حزب کمونیست ایران به عضویت کمیته مرکزی انتخاب گردید. در جنبش گیلان شرکت فعال داشت و بعنوان نماینده حزب کمونیست ایران، در کنگره های سوم و چهارم کمیته ترن شرکت کرد.

کمونیسم این سرزمین و از رهبران حزب کمونیست ایران، در طی مقاله‌ای که در روزنامه کمونیست انتشار داد، ادعا کرد که حیدر عمو اوغلی را انقلابیون ایرانی ساکن برلین برای شرکت در کنگره اول کمینترن انتخاب کرده بودند. البته این نظر نیز می‌تواند درست باشد که حیدر هم بنمایندگی از طرف حزب عدالت و هم به‌خواست انقلابیون ایرانی ساکن برلین افتخار شرکت در کنگره اول را داشته است.

عمو اوغلی به‌نگام اقامت خود در پتروگراد بعنوان نماینده «حزب انقلابی ایران» (عدالت؟) در مجامع مختلف سخنرانی‌هایی ایراد می‌کرده است. متن یکی از سخنرانی‌های<sup>۱</sup> او که بانام مستعار رجب بمبئی در جریان متینگ بین‌المللی کارگران در پتروگراد ایراد کرده، در دست است. وی در این سخنرانی ضمن فرستادن درودهای آتشین به روسیه شوروی، از ستم‌های امپریالیست‌های انگلیس و روسیه تزاری بر مردم ایران و خیانت‌ورزی بورژوازی و تأثیر نجات بخش انقلاب بلشویکی در سرنوشت ایران و شرکت هزاران ایرانی در صفوف اردوی سرخ و پیوند تنگاتنگ بین خلق‌های ایران و شوروی سخن‌ها می‌گوید.

عمو اوغلی به‌نگام اقامت در پتروگراد مقالاتی نیز بمنظور جلب افکار عمومی شوروی به شرایط زندگی و مبارزه مردم ایران در بعضی از روزنامه‌های آن سرزمین انتشار می‌داده است. در شماره‌های ۱۸، ۱۹ و ۲۰ [۱۸ و ۲۵ مه و ۱ ژوئن ۱۹۱۹] روزنامه «ژیزن ناسیونالوستی»<sup>۱</sup>

۱- ارگان کمیسیریای امور ملی خلق. این جریده از ۹ نوامبر ۱۹۱۸ تا فوریه ۱۹۲۲، بطور هفتگی و بشکل روزنامه انتشار یافت و از این تاریخ تبدیل به مجله شد و انتشارش تا ژانویه ۱۹۲۴ ادامه یافت.

(حیات ملت‌ها) که در مسکو انتشار می‌یافته، مقاله‌آدامه‌داری تحت عنوان «وظایف و شرایط تبلیغات سوسیالیستی» در ایران به چاپ رسیده است که به نظر علی‌شمیده از قلم عمو اوغلی تراوش کرده است. شمیده همچنین مقاله دیگری تحت عنوان «تزهایی درباره انقلاب پرولتری در شرق» را که در شماره ۲۵ ژوئیه ۱۹۲۰ «حیات ملت‌ها» انتشار یافته، از عمو اوغلی می‌داند و اظهار نظر می‌کند که همین تزه‌های عنوان شده در این مقاله و مقالات دیگر عمو اوغلی در این دوره، بعداً در مجموعه تزهایی که به «تزه‌های حیدر عمو اوغلی» شهرت یافته، داخل شده است. عبدالحسین آگاهی نیز در مقاله بلند خود تحت عنوان «۶۰ سال از تاریخ تأسیس حزب کمونیست ایران گذشت» که در شماره ۳ سال ۱۳۵۹ «دنیا» چاپ شده، اشاره به مقاله دیگری از عمو اوغلی کرده است که تحت عنوان «بنیادهای اجتماعی انقلاب ایران» در همان جریده هفتگی «حیات ملت‌ها» و یک هفته پیش از گشایش نخستین کنگره مؤسسان حزب کمونیست ایران (در انزلی)، انتشار یافت. نویسنده مقاله نگرانی عمیق خود را از امکان پیروزی حکومت مرکزی تهران بکمک سرنیزه‌ها و تیربارهای انگلیسی برج‌نش گیلان و تکرار حوادث ۱۹۰۷ (بمباران مجلس) اظهار می‌دارد. او سپس ترکیب طبقاتی نیروهایی را «که به نحوی فعال یا منفعل علیه حکومت شاه در تهران حرکت خواهند کرد» از نظر می‌گذراند و در مورد بورژوازی ایران چنین نظر می‌دهد که «هنوز

۱ - علی‌شمیده و خسرو شاکری - مترجم آن به فارسی - نیز این مقاله

را که امضای ح.ت (حیدر تازی و ژردیف؟) را در زیر خود دارد، از عمو اوغلی می‌داند.

روابطی نزدیک در تجارت با سرمایه‌داران انگلیسی برقرار نساخته» و انتظار دارد که در مرحله اول، بخشی از بورژوازی متوسط و بزرگ نیز در میان نیروهایی که علیه دولت تهران قیام خواهند کرد، حضور یابند و حدس می‌زند که «بورژوازی ایران به اخراج انگلیسی‌ها در برابر مبارزه جاری کم و بیش منفعل باقی خواهد ماند و شاید هم به رهبران انقلاب ملی کمک برساند.» اما آنهایی که تا آخر از دولت انقلابی که وظیفه‌اش اخراج سرمایه‌داران انگلیسی از ایران و خلع ید از وابستگان شاه است، حمایت خواهند کرد، «طبقات متوسط و فقیر» هستند. دهقانان نیز بسهم خود تا آخر در سمت نیروهای انقلابی باقی خواهند ماند. سپس به تشریح وضع غیر قابل تحمل دهقانان که «در هیچ جای دنیا به اندازه ایران زیر ستمی چنان دهشتناک قرار ندارند» می‌پردازد و آنگاه نتیجه‌گیری می‌کند که «تمام این واقعیات دهقانان را به سوی مبارزه برای رهایی خویش» سوق می‌دهند. مقاله با این جملات به پایان می‌رسد:

«... امید داشته باشیم که رفقای ما، کمونیست‌های ایرانی بتوانند از تجربه جنبش دهقانی ۱۹۰۵ استفاده کنند و در مرحله نخست بتوانند انجمن‌های (شوراهای) روستائی سازمان دهند، [تا] سرانجام با مدد انجمن‌های کارگران و فقراى شهری، عدالت تقسیم اقتصادی برقرار گردد. (حزب کمونیست ایران عدالت نام دارد!) انقلاب ایران دیگر نمی‌تواند تنها به آزاد کردن توده‌های زحمتکش از یوغ استثمار خارجی بسنده کند. عدالت (حزب) باید عملیات خود را تا انهدام آخرین ملکدار، خان، مباشر... ادامه دهد. انقلاب ملی باید به انقلاب اجتماعی مبدل



گردد.»

عمو اوغلی در این دوران به چنان درجه‌ای از اشتهار و قابلیت آرمانی رسیده بود که سلطان مجید افندیف<sup>۲</sup> که در آن زمان (۲۰-۱۹۱۹) در مسکو کمیسر امور مسلمانان ماوراء قفقاز و معاون صدر بیروی مرکزی سازمان‌های کمونیست خلق‌های شرق بوده، مقاله خود تحت عنوان «دورنمای انقلاب ایران» را که در شماره (۱۱ ژانویه ۱۹۲۰) «حیات ملت‌ها» انتشار یافت، با این جمله به پایان آورد:

«حیدر خان، انقلابی معروف و نماینده خلق ایران در سومین انترناسیونال کمونیستی نیز با اندیشه‌های توضیح داده شده من در این مقاله موافق است.» افندیف در این مقاله ضمن افشای ماهیت ارتجاعی کابینه وثوق‌الدوله و قرارداد اسارت‌بار معروف ۱۹۱۹ که بین امپریالیست‌های انگلیسی و اشراف فتودال ایرانی بسته شده بود، از اعدام ده‌ها عضو سازمان‌های اجتماعیون‌عامیون ایرانی توسط کابینه وثوق‌الدوله و بتحریک و تأیید دیپلمات‌های انگلیسی سخن می‌راند. در جای دیگر

---

۱- ترجمه کامل مقاله یادشده تحت عنوان «پایه اجتماعی انقلاب ایران»

درج اسناد تاریخی... مندرج است.

۲- افندیف (۱۸۸۷-۱۹۳۸) در سال ۱۹۰۴ وارد صفوف حزب شد.

یکی از بنیانگذاران گروه بلشویکی «همت» بود. در انتشار روزنامه‌های مجاز و غیرمجاز بلشویکی «همت»، «تکامل»، «دعوت قوچ»، «یولداش» و ... شرکت داشته و در ترکیب نخستین حکومت شوروی در باکو داخل بود. در ۱۹۱۹ به کمیساریای امور مسلمانان ماورای قفقاز وابسته به کمیساریای امور ملی خلق تعیین شد. بعد از استقرار مجدد حکومت شوروی در آذربایجان به مقام کمبری رسید و در سال ۱۹۳۱، صدر کمیته مرکزی اجرائی آذربایجان شد.

از همان مقاله، ضمن بازنمایی نارضایی توده‌ها از حکومت مرکزی، به مخالفت زحمتکشان و خرده‌بورژوازی و بورژوازی متوسط و وجود شورش‌ها و تشنجات در بین دهقانان و ایلات اشاره می‌شود. نویسنده بالاخره پیشنهاد می‌کند که «انقلابیون ایرانی که بهنگام مبارزه طبقاتی با اصول نبردهای انقلابی آشنائی یافته‌اند، باید که در جایی گرد آیند و لازم است که با شرکت آنها هسته گارد سرخ آتی ایران که بایستی در ایران فعالیت نماید، تشکیل گردد. بعد از آن تمام عناصر انقلابی موجود در ایران به آنها خواهند پیوست.»

## در قلب آسیای مرکزی

عمو اوغلی بعد از مدتی فعالیت در پتروگراد، راهی آسیای مرکزی که هزاران ایرانی در آنجا کار و زندگی می کردند، می گزرد. حزب عدالت که در سال ۱۹۱۷ در باکو تشکیل گردیده بود، تا آسیای مرکزی توسعه یافته، در این سرزمین دارای حوزه‌هایی شده بود و در پرتو شرایط مساعد بعد از انقلاب اکتبر روز بروز ایرانیان بیشتری به حوزه‌های یاد شده جلب می گردید. سلطان زاده در گزارش خود به نخستین کنگره حزب کمونیست ایران که در نیمه دوم ژوئن ۱۹۲۰ در انزلی برگزار گردید، در مورد ایرانیان مقیم ترکستان و فعالیت‌های تبلیغاتی و تشکیلاتی در بین آنها چنین می گوید: «... از بر آورد ما این چنین نتیجه می شود که در سراسر ترکستان عده کثیری ایرانی گرسنه پراکنده هستند و در میان آنان در حدود صد هزار کارگر وجود دارند که باید بدور حزب کمونیست عدالت مجتمع گردند. بدین منظور سازمان ما (عدالت) در ترکستان در ۵۲ محله ارگان‌های کمکی ایجاد کرده است، در شهرها و

روستاها، همه‌جا کمیته‌های حزبی تأسیس شده‌اند...»

در اواخر سال ۱۹۱۹، يك قطار تبلیغاتی که به قطار شرق سرخ<sup>۱</sup> شهرت یافته، با رهنمود مستقیم لنین به تاشکند فرستاده می‌شود. عمو اوغلی در رأس عده‌ای از ایرانیان داوطلب و انقلابیون دیگر با همین قطار به آسیای مرکزی عزیمت می‌کند. با رسیدن این عده، سازمان‌های زحمتکشان ایرانی وابسته به حزب عدالت تقویت گردیده، تحت تأثیر ایدئولوژیک حزب کمونیست شوروی و در پرتو پراتیک انقلابی پیش‌ازپیش بلشویزه می‌شوند.

---

۱- افندیف در مقاله‌ای که در ۱۴ دسامبر ۱۹۱۹ در «حیات ملت‌ها» به چاپ رسانده و ترجمه آن (از روسی به آذربایجانی) در منتخب آثارش آمده، اطلاعات باارزشی درباره این قطار به دست می‌دهد. قطار بمنظور ایجاد ارتباط بین بخش‌های غربی و شرقی اتحاد شوروی و تبلیغ فرهنگی، تجهیز و به راه انداخته می‌شود و وظیفه‌اش کار در محور ولایات خوقند و فرغانه و مناطق قابل دسترس ترکستان بوده است. قطار دارای دستگاه‌هایی چون فرستنده رادیو، چاپ (برای چاپ روزنامه‌ها و اعلامیه‌هایی به زبان بومیان سرزمین‌های یادشده) نمایش فیلم و آلات و ادوات موسیقی و نیز کتاب‌ها و جزوه‌های انقلابی به زبان‌های شرق زمین و نقاشی‌ها و عکس‌ها و پوسترها و... بوده است. گروهی از کادرهای تربیت یافته حزبی نیز که به زبان‌ها و شرایط و سن زندگی بومیان آشنایی داشتند و نیز نمایندگان مختار کمیسرهای مختلف بمنظور رفع مشکلات ادارات و تشکیل ادارات جدید و نیز هیئتی مخصوص برای رسیدگی به شکایات جزو مسافران این قطار بودند. از قرار معلوم قطار یادشده در نیمه دوم دسامبر ۱۹۱۹ به جانب آسیای مرکزی حرکت می‌کند.

در اواخر ۱۹۱۹ و اوایل ۱۹۲۰، حوزه‌ها و گروه‌های ایرانی آسیای مرکزی به رهبری عمو اوغلی تجدید سازمان می‌یابد و بمنظور پیکار با دشمنان داخلی و خارجی انقلاب که تعلق به همهٔ زحمتکشان داشت، گردان‌های رزمنده با شرکت داوطلبان ایرانی و به سرکردگی عمو اوغلی و دیگر کمونیست‌های ایرانی تشکیل می‌گردد. هم در این زمان نخستین کنفرانس ایالتی حزب «عدالت» که بنا به گزارش سلطان زاده «۷ هزار کمونیست سازمان داده شده در آن نماینده داشتند» در اول آوریل ۱۹۲۰ با ابتکار عمو اوغلی در تاشکند گشایش می‌یابد و بمدت سه روز ادامه پیدا می‌کند. در این کنفرانس نمایندگان فرقهٔ عدالت از شهرهای مختلف آسیای مرکزی و نیز نمایندگان سازمان‌های بلشویکی روسیه بعنوان مهمان شرکت کردند. کنفرانس، لنین را بعنوان صدر افتخاری انتخاب کرد و به کنگرهٔ نهم حزب کمونیست شوروی که از ۲۹ مارس تا ۵ آوریل ۱۹۲۰ جریان داشت، تلگرام تبریک فرستاد. در

---

۱- این گزارش سلطان زاده به کنگرهٔ اول حزب غلو آمیز به نظر می‌رسد. در سند دیگری تعداد ایرانیان مقیم ترکستان روسیه (جمهوری‌های آسیای میانه شوروی) در سال‌های انقلاب حدود ۶۸ هزار نفر برآورد شده و در بک گزارش آمده است که «تا آوریل ۱۹۲۱ مجموعاً ۱۹ گروه حزبی ایرانی در شهرهای مختلف ترکستان عمل می‌کرد که مجموعاً بیش از ۵۰۰ نفر کمونیست ایرانی را در خود متمرکز کرده بود.» برای آگاهی بیشتر از «شرکت ایرانیان مقیم روسیه تزاری در حوادث انقلابی این کشور» رجوع کنید به مقاله‌ای تحت همین عنوان در شمارهٔ ۴ سال هشتم مجلهٔ دنیا یا جلد اول (چاپ دوم) اسناد تاریخی، ص ۳۴-۳۰.

این تلگرام ضمن گفتن تبریک به هم مسلکان و برادران روس بمناسبت دفع مداخلات زورگویان بین‌المللی، اظهار شده بود که مبارزه توده های خلق ایران نیز، خلق را به پیروزی نایل خواهد کرد و بر روی خرابه های تخت و تاج شاهان، پرچم سرخ انقلاب اجتماعی را به اهتزاز در خواهد آورد. عمو اوغلی گزارش مفصلی در پیرامون وضع اسف‌بار ایران تحت اشغال دولت‌های امپریالیستی به کنفرانس تقدیم داشت و تزهایی را ضمن گزارش خود ارائه داد که در «قطعنامه‌های نخستین کنفرانس ایالتی ترکستان حزب کمونیست (عدالت) ایران، ۱۹۲۰» مندرج است. ترجمه تزهایی یاد شده از کتاب «قهرمان آزادی» که نویسنده‌اش مدعی است تا ریختن‌گران شوروی و مؤلفان دیگر توجهی به آنها نکرده‌اند، در اینجا آورده می‌شود:

۱- جنگی که امپریالیست‌های درنده اروپا بمنظور تقسیم جهان و تقسیم مجدد آن شروع کردند، اوضاع را بیش از اندازه بحرانی کرد؛ امواج مبارزه طبقاتی و آزادی ملی اوج بی‌سابقه‌ای یافت.

جنگ اگر به ثروت‌مندتر شدن مشتی سرمایه‌دار و ملاک و تصاحب بیش از پیش نعمات مادی از جانب آنها منجر شد، برای پدید آوردندگان این نعمات و مخصوصاً کارگران و زحمتکش‌شان، بدبختی، گرسنگی و گرانی را به ارمغان آورد؛ خون آنها بر زمین جاری شد و روزگارشان بیش از پیش به وخامت گرائید.

۲- با پیروزی انگلستان، روند تبدیل کشورهای نیمه مستعمره چون ایران، چین و ترکیه به کشورهای کاملاً وابسته به قدرت‌های امپریالیستی بسرعت طی شد.

این پیروزی گذشته از آنکه خلق‌های زحمتکش این سرزمین‌ها را از ستم بهره‌کشان داخلی خود نجات نداد، برعکس آنها را زیر اسارت شدیدتر انحصارگران چپاولگر بین‌المللی انگلیس، فرانسه و آمریکا درآورد.

۳- اکنون در جهان غیر از روسیه کشوری وجود ندارد که زیر یوغ اسارت این دولت‌های خودکامه نرفته باشد، در حالی که سرمایه‌داران در نتیجه کشت و کشتار ثروت خود را چند برابر می‌کردند و غنایم را بین خود تقسیم می‌نمودند، خلق‌های زحمتکش زیر تمام سنگینی بار جنگ گرفتار بدبختی بزرگتری شدند.

سرمایه‌داران و ملاکان از سویی بین‌زحمتکشان خود، به احساسات ناسیونالیستی پوچ و وطن‌پرستی دروغین دامن می‌زنند و از سوی دیگر با تلقین سم دشمنی ملی به کارگران و زحمتکشان (قاطع‌ترین دشمنان سرمایه‌داران) سرزمین‌های مختلف، آنها را روی در روی یکدیگر قرار داده، خود به شادی می‌پردازند.

۴- در سراسر دوران جنگ تمام کارخانه‌ها تنها محصولات مورد نیاز جنگ را تولید می‌کردند. میلیون‌ها نفر به مدار جنگ کشیده شده یا در امر تولید غذا و لباس برای آرتش‌ها مشغول گردیدند. در نتیجه این جنگ نزدیک به ۸ میلیون انسان تلف و در حدود ۵ میلیون نفر زخمی و ناقص‌العضو شده‌اند.

رکود اقتصادی، عدم تکافوی ارزاق و ضروری‌ترین مواد مصرفی، گرانی و بیکاری، شرایط زندگی توده‌ها را وخیمتر کرده است. همه این مسائل در عین حال چشم‌های خلق‌های زحمتکش را باز کرد و نشان داد

که برای آزادی آنها، راهی جز مبارزه طبقاتی وجود ندارد.

ب- زحمتکشان روسیه پیش از دیگران پرچم آزادی را به اهتزاز در آورده، جلادان تزاری و بستمگران دیگر را سرنگون کردند. انقلاب پیروزمند اکتبر، به استبداد تزاری و سرمایه داری پایان داد و زحمتکشان روس را از قید ستم و استثمار آزاد کرد. ما ایمان داریم که تنها در پرتو يك انقلاب اجتماعی است که پایان دادن به ستمگری ممکن خواهد شد و تنها چنین انقلابی است که راه سعادت و ترقی را به خلق‌ها نشان خواهد داد.

خلق ستم‌دیده و زحمتکش ایران با روسیه و همه برادران طبقاتی خود در دنیا متحد شده، زیر پرچم سرخ حزب «عدالت» کمونیست خود که با خون انقلابیون زیادی رنگین شده است، دشمنان داخلی و خارجی‌ش را نابود کرده، برادری و برابری واقعی را در کشور برقرار خواهند کرد.

کنفرانس در طی جلسات خود نظامنامه و مرامنامه حزب «عدالت» را نیز تصویب کرد.

عمو اوغلی در حالی که عضو شورای انقلابی نظامی جبهه ترکستان بود، رهبری گردان‌های ایرانی را نیز شخصاً به عهده داشت. او تنها در عشق آباد يك گردان جنگاور ۱۵۰۰ نفری از داوطلبان ایرانی تشکیل داده بود. در امر بسیج ایرانیان مقیم آسیای مرکزی علیه تحریکات عناصر ضد انقلابی محلی و امپریالیست‌های انگلیسی، غیر از عمو اوغلی، افراد دیگری چون نیکبین<sup>۱</sup> و سلطان زاده که هر دو از فعالان و رهبران حزب

۱- کریم حنوف (نیک‌بین-فارسی). اردبیلی الاصل و بزرگ شده شهر



عدالت بودند، تلاش می‌کردند.

پیشه‌وری در مورد علل شرکت حزب عدالت در انقلاب اکتبر و حوادث بعد از آن چنین می‌نویسد:

«عدالت می‌خواست در انقلاب داخلی روسیه مداخله نماید. عدالت احساس کرده بود که اگر در روسیه انقلاب فاتح بشود برای آزادی زارع و کارگر ایرانی هم راه نجاتی پیدا خواهد شد. [وانگهی] عدالت خود را مدیون حزب سوسیال دموکرات قفقاز می‌دانست. عدالتچیان در [انقلاب] مشروطه خواهی ایران، مجاهدین گرجی و ارمنی و ترکهای قفقاز را دوش بدوش خود دیده، شهدای این مجاهدین جسور را که با کمال افتخار در راه آزادی ایران جان خود را فدا کرده بودند، با دست خود به خاک سپرده بود...»

در کتابی تحت عنوان «واحد‌های اترناسیونالیستی در نبرد به-

---

کارگری باکو بود. بعد از اتمام دورهٔ دبیرستان در آن شهر، در دانشکدهٔ اقتصاد مسکو ادامه تحصیل داد. در انقلاب سوسیالیستی اکتبر شرکت کرد و به عضویت حزب کمونیست شوروی پذیرفته شد. بعد از انقلاب ۱۹۱۷ مدتی در مدرسهٔ اتحاد باکو معلم ریاضیات بود و سپس به سفارش حزب کمونیست شوروی به ترکستان رفت و در آنجا از یاران نزدیک عمواوغلی بود. در سال ۱۹۲۰ به عضویت کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران درآمد. بعد از کشته شدن عمواوغلی سال‌ها دبیر مسئول کمیتهٔ مرکزی حزب بود و بارها به نمایندگی از طرف حزب کمونیست ایران در کنگره‌ها و جلسات کمیتهٔ مرکزی شرکت کرد. بعد از کنگرهٔ دوم حزب (۱۳۰۶ ش) مسئول کمیتهٔ ایالتی تبریز گردید. در ۱۹۲۹ مجبور به ترک ایران شد و به شوروی رفت. بهنگام حضور در ایران در روزنامه‌های «حقیقت»، «اقتصاد» و «کار» مقاله می‌نوشت.

نخاطر حاکیست شوروی» که تألیف دو نفر از پژوهشگران آن سرزمین است، دربارهٔ شرکت ایرانیان در جبههٔ ترکستان، چنین آمده است: «آتریاد مستقل انترناسیونالیستی ایرانی‌ها که در جبههٔ ترکستان عمل می‌کرد، در آوریل ۱۹۲۰ تشکیل شده بود. یک گروهان از داوطلبان ترک بفرماندهی آگاه نامی نیز جزء این آتریاد بود... این آتریاد در اوت ۱۹۲۰ به جنگ مستقل سواره نظام تبدیل شد که دارای چند اسواران بود. کمیسر سیاسی یکی از این اسواران‌های جنگ در گزارش خود می‌نویسد: روحیهٔ سربازان سرخ از لحاظ جنگی خوب است. سربازان اظهار تمایل می‌کنند که هر چه زودتر آنها را به جبهه اعزام دارند. آمادگی جنگی و ترکیب فرماندهی خوب، روابط حزبی و آشنایی بوظائف خوب...»

عمو اوغلی در آسیای مرکزی هم‌دوش دیگر نیروهای خلقی و انترناسیونالیستی متشکل از رزمندگان وابسته به ملیت‌های گوناگون<sup>۱</sup> و بخشی از اردوی سرخ متشکل از ایرانیان ساکن آن سامان، با جنگیدن علیه مداخله گران انگلیسی به فرماندهی ژنرال ماله‌سون و دسته‌های چپ‌اولگر ضد انقلابی‌خان‌ها و مرتجعان یاغی علیه دولت شوروی و وابستگان به گارد سفید، به وظیفهٔ انترناسیونالیستی خود در قبال نخستین انقلاب پیروزمند سوسیالیستی عمل می‌کرد.

۱- در شمارهٔ ۶ سال ۱۹۶۲، مجلهٔ «تاریخ نو و نوین» آمده است که «مجموعاً بیش از ۲۰۰ هزار نفر اتباع خارجی در روسیه در زمان‌های مختلف در صفوف ارتش سرخ و در جبهه‌های جنگ داخلی جنگیده‌اند.»

## نهیضت جنگل و حزب کمونیست

وقتی عمو اوغلی در آسیای مرکزی علیه اشغالگران انگلیسی و فئودال‌ها و ضد انقلابیون می‌رزمید، نهیضت جنگل در پرتو پیروزیهای آرتش سرخ، اوج نوینی پیدا می‌کرد. آذربایجان آن سوی ارس که از تابستان ۱۹۱۸ در نتیجهٔ مداخلهٔ انگلیسی‌ها و حمایت آنها از ارتجاع داخلی، از قلمرو شوروی خارج شده و از سپتامبر ۱۹۱۸ در سایهٔ حمایت اشغالگران ترک زیر حاکمیت ارتجاعی مساواتیست‌ها<sup>۱</sup> درآمده بود،

---

۱- مساوات. حزب ملی‌گرای بورژوا-ملاک. در ۱۹۱۶ در آذربایجان تشکیل یافت. در جریان انقلاب ۱۹۱۷ و بعد از آن در زمان جنگ داخلی، این حزب از اقدامات ضد انقلابی علیه حاکمیت شوراهای بازنمی‌ایستاد. مساواتیست‌ها در ۱۹۱۸ به یاری مداخله‌گران عثمانی، حاکمیت بورژوا-ملاکی خود را بر جمهوری تازه تأسیس یافتهٔ آذربایجان (شوروی) تحمیل کردند. انگلیسی‌ها نیز که بدنبال تخلیهٔ باکو از نیروهای عثمانی جانشین آنها در آذربایجان شده بودند، حمایت خود را از مساواتیست‌ها در بیخ‌نورزیدند. بعد از آزادی آذربایجان به دست آرتش سرخ، بقایای مساواتیست‌ها به‌خارج گریختند و به یاری امپریالیسم به فعالیتهای ضد شوروی خود ادامه دادند.

در اواخر آوریل ۱۹۲۰ (اوایل اردیبهشت ۱۲۹۹) در پرتو پیشروی آرتش سرخ و قیام پرولتاریای باکو، باردیگر زیر بیرق سوسیالیسم رفت. آرتش سرخ بعد از آزاد کردن آذربایجان شوروی، در تعقیب نیروهای ژنرال سفیدونیکن که سرانجام به نیروهای انگلیسی در دریای خزر پناه برد، تا انزلی پیش آمد. نیروهای انگلیسی که به بوی نفت و برای نابود کردن دست آوردهای نخستین انقلاب سوسیالیستی پیروزمند، در سال ۱۹۱۸ بعد از گذشتن از گیلان<sup>۱</sup> تا باکو پیش رفته بودند، از همان سال، گیلان را - و به اعتباری بعد از انقلاب اکبر و عقب نشینی نیروهای روسی از ایران تقریباً سراسر کشور ما را - در اشغال خود داشتند. پیاده شدن نیروهای سرخ در انزلی<sup>۲</sup>، باعث عقب نشینی شتابزده

۱- نیروهای انگلیسی تحت فرمان ژنرال دسترویل انگلیسی در ابتدای پیش-روی خود به جانب شمال، مورد حمله های پارتیزانی جنگلی ها قرار می گرفتند، اما سرانجام بین دسترویل و کوچک خان توافقنامه ای به امضا رسید و از آن پس انگلیسی-ها بدون روبروی شدن با مشکلی، از گیلان گذشته به سرزمین شوروی که درگیر دشواری ها و مسائل بی شمار داخلی و خارجی بود، هجوم بردند

۲- احسان الله خان در خاطرات خود چنین می نویسد: «... به محض اشغال انزلی از طرف بلشویک ها، نزدیک به ۱۵ نفر افسر روس سفید [ضد انقلابی] به جنگل آمدند و تقاضای پناهندگی کردند. کوچک خان بدون مخالفت، آنها را پذیرفت. ... من به او گفتم که ممکن نیست با بلشویک ها همکاری کرد و در عین حال روس های سفید را که دشمنان بلشویک ها و دشمنان ما هستند، پیش خود پناه داد. وجود این افراد در جنگل، کار را اجباراً به جایی خواهد رساند که دولت شاه و انگلیسی ها از تمام اقدامات ما با خبر باشند... افسران روس تا آخر انقلاب گیلان در جنگل باقی ماندند»

انگلیسی‌ها و در نتیجه تضعیف نیروهای ارتجاعی در گیلان و اوچگیری نهضت جنگل که از نخستین سال درگیری جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) شروع گردیده بود، شد. هفده روز بعد از پیاده شدن ارتش سرخ در انزلی و عقب‌نشینی نیروهای انگلیسی از آن سامان، جنگلی‌ها که پنج و نیم سال تمام در جنگل‌های گیلان پناه گرفته بودند، در ۳ ژوئن ۱۹۲۰ (۱۳ خرداد ۱۲۹۹) به رشت وارد شدند.

پیش از این تاریخ حزب عدالت<sup>۱</sup> در گیلان و مناطقی چون آذربایجان و خراسان و تهران فعالیت زیر زمینی داشت و در این زمان در پرتو زمینه مساعد پدید آمده و نیز به کمک عدالتی‌هایی که همراه ارتش سرخ از قفقاز آمده بودند، فعالیت حزب در گیلان توسعه روزافزون یافت و بلافاصله روزنامه‌هایی چون «ایران سرخ»، «انقلاب سرخ» و «کامونیست» (ارگان حزب عدالت به مدیریت جوادزاده = پیشه‌وری) به انتشار آغازید. حزب برای تشکیل جبهه واحد ضد امپریالیستی به تلاش دامنه‌داری دست زد و این جبهه سرانجام با شرکت نیروها و پیروان کوچک خان، احسان الله خان، خالوقربان و حزب عدالت بوجود آمد.

---

۱- حزب عدالت که بعدها در کنگره انزلی حزب کمونیست ایران نامیده شد، خود جانشین اجتماعيون عاميون ايران بشمارمی آید. اساسش در سال ۱۹۱۶ بصورت گروه عدالت در باکو گذاشته شد و بعد از سرنگونی تزار در جریان انقلاب فوریه ۱۹۱۷، در پرتو روی آوردن هزاران زحمتکش ایرانی به آن، بصورت حزبی فعال در آمد و دامنه فعالیتش در اندک مدتی تا آسیای مرکزی و شهرهای مختلف ایران کشیده شد. کمیته مرکزی این حزب در صابونچی، یکی از مراکز استخراج نفت در حومه باکو و یکی از کانوئهای کاروندگی کارگران ایرانی تشکیل گردیده بود و از آنجا مبلغین و کادرهای حزبی جهت دایر کردن

نمایندهٔ جبههٔ یاد شده «کمیتهٔ انقلاب سرخ ایران». بود که «بنام نامی ملت ایران سلطنت را ملغی و حکومت موقتی شوروی جمهوری را تأسیس و اعلان نمود». اعلان جمهوری مصادف با ۱۵ خرداد ۱۲۹۹ (۱۸ رمضان ۱۳۳۸ = ۵ ژوئن ۱۹۲۰) بود. اعلامیه‌های «کمیتهٔ انقلاب سرخ ایران» در روزنامهٔ «انقلاب سرخ» چاپ و منتشر می‌شد. متأسفانه نویسندهٔ این سطور را به شماره‌های آن روزنامه دسترس نبوده، ولی بخشی از اعلامیه‌های چاپ‌شده در آن روزنامه، در شمارهٔ (۲۷ شوال ۱۳۳۸ - ۲۳ سرطان ۱۲۹۹) روزنامهٔ «صدای طهران» که صاحب‌امتیاز و مدیرش سید محمدتدین بوده، عیناً نقل گردیده است. بجهت اهمیت این اسناد، آنها را از شمارهٔ یاد شدهٔ همان روزنامه که خود از شمارهٔ اول روزنامهٔ «انقلاب سرخ» نقل کرده، در اینجا می‌آوریم. از آنجایی که متن سند اول که دو روز بعد از ورود جنگلی‌ها به رشت، بمثابهٔ اعلامنامهٔ تشکیل جمهوری در اجتماع مردم خوانده شد، در کتاب «سردار جنگل» نقل گردیده، بعد از بازنویسی آخرین بخش آن، به نقل اسناد دیگر خواهیم پرداخت:

«... قوهٔ ملی جنگل باستظهار کمک و مساعدت عموم نوع پروران

شعبه‌های آن، به ایران و شهرهای دیگر قفقاز و آسیای مرکزی فرستاده می‌شدند. پیشه‌وهی که خود از فعالان همان حزب بوده، در بارهٔ گسترش دامنهٔ فعالیت آن در ایران چنین می‌نویسد: کارگران ایرانی که با محل تولد خود رابطهٔ پیگیر داشتند «روی این اصل حزب عدالت در ایران خیلی سریع پیشرفت می‌نمود. حتی بواسطهٔ نامه‌های شخصی و سفارشی ساده در اغلب دهات آذربایجان، خراسان، گیلان و شهرستان‌های مرکزی، حوزه‌ها و شعبات عدالت بطور سری تشکیل می‌گردید. ر ج لک. «تاریخچه حزب عدالت». نوشته ج. پیشه‌وری

دنیا و استعانت از اصول حقهٔ سوسیالیزم، داخل در مرحلهٔ انقلاب سرخ شد و خود را بنام «جمعیت انقلاب سرخ ایران» معرفی می‌نماید و آماده است که در سایهٔ فداکاری و از خودگذشتگی، همهٔ قوای را که در ایران برای اسارت این قوم و جامعهٔ انسانیت بکار افتاده‌اند، درهم بشکند و اصول عدالت و برادری را نه تنها در ایران، بلکه در جامعهٔ اسلامی توسعه و تعمیم بخشد. مطابق این بیاننامه عموم رنجبران و زحمتکشان ایرانی را متوجه می‌سازد که جمعیت انقلاب سرخ ایران نظریاتش را تحت مواد زیر که در تبعیت از آن بوجه ملزومی وفادار خواهد بود، با اطلاع عموم می‌رساند:

- ۱- جمعیت انقلاب سرخ ایران اصول سلطنت را ملغی کرده، جمهوریّت شوروی<sup>۱</sup> را رسماً اعلان می‌کنند.
- ۲- تشکیل حکومت موقتی جمهوری و حفاظت جان و مال عموم اهالی را بشارت می‌دهد.
- ۳- هر نوع قرارداد و معاهده را که دولت ایران قدیماً و جدیداً با هر دولتی منعقد کرده، لغو و باطل می‌داند.
- ۴- حکومت جمهوری همهٔ اقوام بشری را بلا تفاوت با این آمال شریک دانسته و دربارهٔ آنها به تساوی رفتار کرده و حفظ شعائر اسلامی را نیز از فرائض می‌داند.

رشت، ۱۸ رمضان ۱۳۳۸.  
کمیتهٔ انقلاب سرخ ایران

۱- در سردار جنگل تنها «جمهوری» نوشته است.

متحدالمآل

تلگرافی کمیته انقلاب سرخ ایران

۱۷ جوزا (خرداد) ۱۳۹۹

طهران - توسط سفارت محترم جمهوری آمریکا (آمریکا) به  
سفیر محترم فرانسه و سایر نمایندگان دول مقیم طهران.

کمیته انقلاب سرخ ایران، بتاريخ هجدهم رمضان مطابق با  
هفدهم جوزا بنام ملی ملت ایران قیام و سلطنت را ملغی و حکومت  
موقتی شوروی جمهوری را تأسیس و اعلان نمود و بوسیله آن سفارت  
محترم به تمام سفارتخانه‌های دول خارجه مقیم مرکز ایران ابلاغ و  
اخطار آن را به دول متبوعه خودشان تمنا نموده و آرزومند است.

کمیته انقلاب سرخ ایران.

متحدالمآل (۲۲ رمضان ۳۸)

(در قسمت اول متحدالمآل گفته می‌شود که چون جنگ جهانی  
پایان پذیرفته، دولت انگلیس قوای خود را باید از ایران ببرد. متحد-  
المآل با این جملات پایان می‌پذیرد):

... اینک شورای جمهوری ایران که قبل از ورود به مرکز در  
گیلان تشکیل شده، بنام ملت ایران، هرگونه قراردادهائی که تا انعقاد  
مجلس شورای جمهوری در مرکز با حکومت طهران دولت انگلیس  
داده و بدهد، غیر مشروع دانسته، کان‌لم‌یکن محسوب می‌شود.

کمیته انقلاب سرخ ایران.



## به مجامع سوسیالیست‌های دنیا

رنجبران ملت ایران پس از اطلاع از تشکیل کمیته اجرائیه متفقین در لندن بر حسب درخواست بزرگترین خائن ملت ایران، فیروز میرزا نصرت‌الدوله، جهت جلوگیری از انقلاب، کلیه نقاط ایران به عموم دنیا اعلام می‌نماید تا موقعی که يك نفر سرباز سرمایه‌داری و مطیع آنان در ایران وجود داشته باشد، سرباز سرخ اسلحه به زمین نگذاشته و آرام نشده و در مطالبه این حق مشروع (که مقدرات ایران باید در دست ایرانیان باشد) لالوید جورج، میرلاند، نیقی<sup>۱</sup> (؟) و غیره حق ندارند مقدرات ما را در دست بگیرند یا تعیین کنند) از پای نخواهند نشست. از تمام کارگران و رنجبران نقاط عالم بنام انسانیت درخواست می‌نماید که نگذارند قشون سرمایه‌داران انگلیس و ایران به هوا و هوس، ملت ضعیف ایران را پایمال کرده، خون آنان را بمکند.

### هیئت شورای جمهوری ایران

کمیته انقلاب سرخ ایران که گفتیم نماینده جبهه واحد ضد-امپریالیستی خلق بود، متأسفانه، بجهت رنگارنگی ترکیب خود، محافظه کاری‌ها و چپ روی‌ها، پایدار نماند و بطوری که خواهیم دید يك ماه و اندی بعد از تشکیل خود، از هم فروپاشید. اما در این يك ماه و اندی حوادث مهمی اتفاق افتاد که مهمترین آنها تشکیل کنگره اول

۱- اشاره است به لالوید جورج (نخست‌وزیر بریتانیا) و اورلاندو (نخست

وزیر ایتالیا) که از گردانندگان کنفرانس صلح پاریس - که تا اوایل ۱۹۲۰ دوام داشت - بودند.

حزب عدالت (کمونیست) در انزلی از ۲۲ تا ۲۴ ژوئن (۱ تا ۳ تیر-  
ماه) بود!

---

۱- M.A Persits (پرسیس) در مقاله خود در کتاب «کمیترون و شرق»  
(ص ۹۹ انگلیسی) تاریخ تشکیل کنگره انزلی را از ۲۲ تا ۲۵ ژوئیه دانسته  
که بیگمان دچار اشتباه شده است. زیرا که کنگره دوم کمیترون از ۱۹ ژوئیه  
تا ۷ اوت ۱۹۲۰ ادامه داشته و سلطان زاده در آن نیز شرکت داشته و نمی توانسته  
است در عین حال هم در رشت و هم در پتروگراد حضور داشته باشد. احتمالاً  
آن منبعی که موجب اشتباه ایشان شده است، گزارش سلطان زاده از این کنگره  
است که در شماره ۱۳ مجله انترناسیونال کمونیستی (ارگان کمیترون) به چاپ  
رسیده و تاریخ تشکیل کنگره را اشتبهاً به جای ژوئن، ژوئیه ذکر کرده است.

## نخستین کنگره حزب کمونیست ایران و جبهه متحد

تشکیل این کنگره یکی از نقاط عطف مهم تاریخ جنبش کمونیستی در ایران بشمار می‌رود و گویانکه عمواوغلی در آن شرکت نداشته، با زندگی سیاسی او پیوند دارد. بنابه اسناد موجود، کنگره با شرکت ۵۱ نماینده از شهرهای مختلف ایران چون تبریز، مرند، خوی، سلماس، اردبیل، زنجان، تهران، رشت، قزوین، مشهد و از ترکستان، داغستان، گرجستان، باکو، گنجه و با حضور ۹ مهمان از حزب کمونیست شوروی و آذربایجان، و به رغم دسایس جاسوسان انگلیس تشکیل گردید و گذشته از تصویب مرامنامه و نظامنامه حزب و تعیین خط مشی آن و چگونگی رابطه اش با کوچک خان، اعضای کمیته مرکزی حزب را نیز که نامش از «عدالت» به «کمونیست» تغییر داده شد، انتخاب کرد. گفتنی است که بنا به نوشته کتاب «لنین و جنبش آزادیبخش ملی در شرق» حزب کمونیست ایران که در آن زمان (سال ۱۹۲۰) بین ۸ تا ۱۰ هزار عضو

داشت، نخستین حزب کمونیست کشورهای خاور و خود عضو کمینترن (انترناسیونال سوم) بود.

قطعنامه ۸ ماده‌ای که در پایان کنگره به تصویب رسید، این وظایف را در برابر حزب کمونیست می‌گذاشت:

«... ۶- وظیفه حزب کمونیست ایران عبارتست از تیرد علیه سرمایه‌داری جهانی در کنار روسیه شوروی؛ حمایت از همه عناصری که علیه انگلستان و دولت شاه قیام می‌کنند و بخشیدن ماهیتی هر چه جدی‌تر به این مبارزه و جلب توده‌های دهقانی و کارگری به آن و پارالیزه (خنثی) کردن عناصری که از مبارزه انقلابی می‌هراسند بود و در عین حال خواهان اخراج انگلیسی‌ها هستند!»

۷- در عین حال نباید هدف خود را از نظر دور داشت که عبارتست از انکشاف بخشیدن (پیشرفت دادن) به سازمانهای خودمان، ایجاد نفوذ در میان توده‌ها تا بهنگام نبرد طبقاتی برای کسب قدرت و زمین [بتوانیم] در رأس توده‌های کارگری و دهقانی قرار داشته باشیم.

۸- شعار ما در این زمان، جز مبارزه بپرچمانه علیه امپریالیسم انگلستان، علیه دولت شاه و همه کسانی که از آن دو حمایت می‌کنند نیست. «حزب با تصویب شعارهای مرحله‌ای با توجه به شرایط روز و روزگار، قدمی روی هر فته صحیح برداشت، اما بجهت نبودن کادرهای پرولتری آبدیده

---

۱- بخش نخست این ماده، که جلب پشتیبانی همه نیروهای ضد امپریالیستی (انگلیسی) و ضد سلطنتی را توصیه می‌کند، واقعیت‌ناه است؛ اما بخش آخر آن، که منزوی کردن عناصر ضد امپریالیستی را در آن مرحله از جنبش انقلابی مطرح می‌سازد، نفی کننده نظر درست ارائه شده در بخش اول و در نتیجه چپ روانه است.

و غلبه عناصر خرده بورژوازی و روشنفکری در ترکیب حزب، تاکتیک‌های  
چپ‌روانه‌ای برای تحقق بخشیدن به شعارهای یادشده اتخاذ گردید.

اما نباید چنین پنداشت که همه مسئولیت فروپاشی جنبه تنه‌ابه  
گردن چپ روان حزب بود. محافظه‌کاری میرزا کوچک‌خان و هراس  
او از عمق‌یابی جنبش و محدودیت بینش سیاسی او نیز از علل اصلی  
آن فروپاشی بشمار می‌رفت. نخستین ماده توافق‌نامه بین کوچک‌خان  
و فرمانده ارتش سرخ «عدم اجرای اصول کمونیزم از حیث مصادره  
اموال و الغاء مالکیت و ممنوع بودن تبلیغات» بود. وی نماینده خرده  
مالکان، زمینداران لیبرال، بورژوازی تجاری و روشنفکران ملی‌گرا  
بشمار می‌رفت و اکثر طرفدارانش بقول امیرزاده (شاهرخی) «متمولین  
و تجار و ملاکین و عده‌ای از آخوندها و خشکه پارسایان و . . . بودند»  
اعضای دولتی که بعد از اعلان حکومت جمهوری شوروی به سر کمیسری  
میرزا تشکیل گردید، همه از طرفداران خودوی بودند و در جهت بر آوردن  
چشمداشت زحمتکشان و خواست‌های اساسی توده‌ها اقدامی کارساز  
به عمل نیاوردند. کریم کشاورز در کتاب گیلان خود که از هفتخوان  
سانسور سالهای چهل گذشته، کوچک‌خان را چنین معرفی می‌کند:

مرحوم میرزا کوچک‌خان جنگلی به رگم وطن پرستی و درستی  
و پاکدامنی خویش که مورد انکار و تردید هیچ کس نبوده و نیست،  
در سیاست و مسائل داخلی و علی‌الخصوص مسأله مهم اراضی و مناسبات  
ارباب و رعیتی، روش مشخص و قاطعی نداشت و با در نظر گرفتن وضع  
اجتماعی - بخوان موقعیت طبقاتی - و سوابق تربیتی و تحصیلی وی و  
اطرافیانش، نمی‌توانست داشته باشد. و این خود وی و هواخواهانش

را از یاری نیروی بزرگ روستائیان محروم کرد...» و این نکته مهمی است که کریم کشاورز بر آن انگشت نهاده است. مخالفت کوچک خان و اطرافیانش با اصلاحات ارضی نه تنها کوچک خان را، بلکه جنبش رهایی بخش ملی را از نیروی عظیم دهقانان محروم کرد.

کوچک خان که از گسترش و عمق یابی جنبش هراس داشت، ۱۲ روز بعد از پایان کنگره حزب با دسته ۱۱۰۰ نفری خود، رشت را معترضانه به قصد اقامت در فومن ترک گفت و اعلام داشت که تا افراد حزب از فعالیت مرامی دست برندارند، به شهر باز نخواهد گشت. جالب توجه است که میرزا پیش از ترک رشت با سردار فاخر حکمت که «حامل پیامی از جانب مشیرالدوله (نخست وزیر) مبنی بر جدا شدن میرزا از انقلابیون بود» ملاقات می کند و این احتمال را قوت می بخشد که وی بعنوان نماینده یک جریان محافظه کارانه، در نتیجه رسیدن از انقلابیون کمونیست، در راه سازش با حکومت ارتجاعی و وابسته تهران گام برمی دارد و این احتمال با توجه به مذاکرات و سازشهای دیگر میرزا با عناصر تفرقه افکن وابسته به هیئت حاکمه در مواردی دیگر و حتی سازش وی با امثال ژنرال دنسترویل انگلیسی بشرطی که حکومت وی را بر گیلان به رسمیت بشناسد و... قریب به یقین می گردد. کوچک خان بعد از آنکه رشت را در ۱۸ تیر ۱۲۹۹ ترک گفت، حکومت جمهوری در حدود بیست و چند روز بلا تکلیف ماند و سرانجام کمیته نجات ملی ایران به رهبری احسان اله خان و با شرکت خالوقریبان و کمونیست هایی چون جوادزاده (پیشه وری) و بهرام آقاییف، در نهم مرداد (۳۱ ژوئیه) با یک کودتای سرخ زمام امور را به دست می گیرد. برنامه

کمیته نجات ملی ایران عبارت بود از: بسیج آرتشی برای آزاد کردن تهران، برکنندن ریشه سلطنت، ایجاد مناسبات دوستانه با شوروی، بیرون راندن انگلیسی ها از ایران، مصادره املاک ملاکان، پایان دادن به مناسبات فتو دالی و ملی کردن وسایل تولیدی. کمیته گامهایی نیز در جهت تحقق برنامه های خود برداشت و مثلاً املاک فتو دال های بزرگی چون وثوق الدوله، امین الدوله و سپهدار را مصادره کرده و قرار بر آن نهاد تا عواید اراضی مصادره شده را بین کشاورزان و کمیته تقسیم نماید. این یک اقدام درست بود. اما آیا درحالی که صنایع گیلان متشکل از مؤسسات کلاکوچکی بود، دادن شعار ملی کردن وسایل تولیدی در آن شرایط و اقدام به مصادره اراضی خرده مالکان که در چند مورد صورت گرفته بود و گذاردن مالیات بر تجار کوچک و پیشهوران و... عملی زودرس و ناسازی از عدم درک ضرورت تقویت جبهه متحد و تحقق هدف های جنبش آزادی بخش ملی نبوده است؟...

نیروهای دولتی با استفاده از چنین شرایطی در اواخر مرداد، شهر رشت را موقتاً به تصرف در می آورند و نیروهای انقلابی را وادار به ترك شهر می نمایند؛ اما چند روز بعد، با تحمل ضرباتی سنگین شهر را تخلیه و تا منجیل عقب می نشینند و انقلابیون که «سرخ» نامیده می شدند، بار دیگر زمام امور را در اواسط شهریور به دست می گیرند و بیش از ۱۵ ماه بر گیلان حکومت می کنند تا زیر آوار حوادثی که شرحش خواهد آمد، از پای در می آیند.

## کنگره خلق‌های شرق و پلنوم حزب و نتایج آن

در گیرودار این رویدادها، کنگره خلق‌های شرق بمنظور پیوند دادن جنبش‌های آزادی‌بخش خلق‌های ستمدیده شرق با مبارزات طبقاتی پرولتاریای غرب علیه امپریالیسم<sup>۱</sup> و آشنا شدن هرچه عمیقتر نمایندگان دو جبهه ضد امپریالیستی یاد شده با تزه‌های لنین درباره مسائل ملی - مستعمراتی که در کنگره دوم کمیترین مورد تصویب قرار گرفته بود، به ابتکار کمیته اجرائیه کمیترین و با شرکت نمایندگان ۳۷ ملیت و ۱۸۹۱

---

۱- در دعوت‌نامه‌ای که از طرف کمیته اجرائیه کمیترین برای احزاب کمونیستی فرستاده شد، چنین آمده بود: «کنگره بر آنست که پرولتاریای غرب را با خلق‌های شرق بخاطر مبارزه علیه امپریالیسم... متحد نماید... کمیته اجرائیه انترناسیونال کمونیستی همراه نمایندگان کارگران انگلیس، فرانسه، آمریکا، آلمان و ایتالیا برای بحث در پیرامون این مسئله که چگونه می‌توان تلاش‌های پرولتاریای اروپا را با تلاش‌های شما برای مبارزه با دشمن دو جانبه پیوند داده به باکو خواهند آمد...»



نماینده که ۱۲۷۳ تن از آنان کمونیست و دیگران نمایندگان احزاب و سازمانهای انقلابی ملی بودند، از ۱ تا ۸ سپتامبر ۱۹۲۰ (۱۰ تا ۱۷ شهریور ۱۲۹۹) در شهر باکو که دو ماه قبل از آن توسط ارتش سرخ آزاد شده بود، برگزار گردید. کارهای تدارکاتی کنگره از قبیل تهیه مکان و امکانات برای شرکت کنندگان و تنظیم برنامه و لیست سخنرانان و... به عهده نیروی سازماندهی متشکل از اورجونیکیدزه، بانو استاسووا، میکویان، نریمانوف و سعید قلیف، نهاده شده بود. کنگره با این سخنان نریمان نریمانوف، نخستین صدرشورای کمیسرهای خلق آذربایجان شوروی، کار خود را شروع کرد:

«بنام کمیته مرکزی انترناسیونال کمونیستی، تشکیل نخستین کنگره خلق های شرق را اعلام می دارم.

رفقا! سعادت افتتاح نخستین کنگره خلق های شرق که مانند آن در دنیا هرگز دیده و شنیده نشده است، مرا به هیجان می آورد. شرق سالخورده که نخستین بار او بود که فضایل انسانی و فرهنگ و تمدن را به بشریت ارزانی داشت، امروز از تلخی های تحمل سوز و زخم های عمیقی که در طی صدها سال از قبل سرمایه نیروهای بورژوازی به خود دیده است، سخن ها خواهد راند و اشک ها خواهد ریخت. هیچکدام از خلق های شرق را که هر يك زندگی دیگر گونه ای دارند، از درك ستم و حثتناك سرمایه گریزی نیست. امروز که تحمیلات تحمل ناپذیر سرمایه نسبت به همه خلق های شرق، که هر يك دارای شرایط ویژه زندگی خود هستند، چونان تابلوهائی در پیش چشمان به نمایش گذاشته می شود، آنان به درك همه جانبه موقعیت خود نائل خواهند آمد؛ آموخته هایشان

آنها را به اتحاد و به يك نتیجه مشخص رهنمون خواهد شد. یکی کردن نیروهایشان برای درهم گسیختن زنجیرهایشان! . . . در اینجا دودنیای جداگانه به همدیگر رسیده‌اند. دنیای ستمگران و ستمبران. بدیهی است که اگر نمایندگان جهان ستمگران از طبقه بورژوازی بودند، اشک‌های شرق سالخورده نتیجه‌ای به دست نمی‌داد. اما خوشبختانه همه نمایندگان غربی گرد آمده در اینجا، نماینده طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری هستند. دل‌های نجیب آنها برای دریافتن این اشکها کفایت می‌کند. آنان جریان رویدادها را سرعت خواهند بخشید و زمینه لازم را برای تحقق این آرزویمان که استقرار هر چه زودتر فرمانروائی انترناسیونال سوم بر تمام دنیا است، فراهم خواهند آورد . . . .»

شوکت‌ثریا آی‌دمیر که یکی از ۲۳۵ ترك (ترکیه‌ای) شرکت‌کننده در کنگره بوده، حال و هوای حاکم بر باکوی آن روزها و کنگره را چنین توصیف کرده است:

« . . . عرب‌ها، هندوها، ایرانی‌ها، افغان‌ها، مغول‌ها، ازبک‌ها، قرقیزها، کردان ایران و انسان‌هایی از اقوام و ملل دیگر؛ همه‌شان نیز با قیافه‌ها و لباس‌های خودشان . . . در هر گوشه و هر جایی رهایی‌مطلب‌ها و مظلوم‌اعلام می‌گردید. انگار در صور اسرافیل دمیده بودند. چنین به نظر می‌آمد که ملت‌هایی که در زیر اسارت صدساله به خواب مرگ رفته بودند، دیگر سرهایشان را بلند می‌کنند. گویی شرق سراز خواب خود بر می‌داشت . . . دیگر هرملتی ستمگران و استیلاگران خود را بر خواهد انداخت . . . من در میان صفوف این کنگره بزرگ که پرچم عصیان ملت‌های شرق را برافراشته بود، حضور داشتم . . . در میان

نمایندگان رنگارنگ و گوناگونی که نه نامشان رami دانستم و نه زبانشان را، می‌پلکیدم و گپ می‌زدم. انگار از خیلی وقت پیشتر با هم برابر بوده‌ایم و راهسپر يك راه. با نگاه‌ها و اشارت‌هایمان همدیگر را درك می‌کردیم....»

در این کنگره ۱۹۲ نماینده کمونیست و غیر کمونیست از ایران شرکت کرده بودند که عمو اوغلی و سلطان زاده و جوادزاده (پیشه‌وری) احسان‌الله خان از شناخته‌ترین آنها بودند. شخصیت عمو اوغلی بجهت سابقه طولانی مبارزاتی و قابلیت‌های انقلابی او بشایستگی در کنگره می‌درخشید. او به عضویت هیئت رئیسه کنگره و «شورای تبلیغات و عملیات خلق‌های خاور» که در واقع ارگان دائمی کنگره و دارای ۴۸ عضو (۳۵ کمونیست و ۱۳ غیر حزبی) بود، انتخاب شد.<sup>۱</sup> شورای اخیر تصمیم گرفت که نشریه خود را تحت عنوان «خلق‌های شرق» به زبان‌های روسی، ترکی، فارسی و عربی انتشار دهد. همین‌شورا در سال ۱۹۲۱ تصمیم به تأسیس يك دانشگاه کمونیستی برای آموزش کادرهای احزاب کمونیستی خلق‌های شرق گرفت و این دانشگاه در مسکو تأسیس گردید. کاظم شاهرخی (امیرزاده) که خود یکی از شرکت‌کنندگان کنگره بود، خاطر نشان می‌سازد که «... بعد از افتتاح کنگره و شروع کار کنفرانس‌ها، آقاپوف‌ها<sup>۲</sup> (برادران آقاپوف) خیلی کوشش کردند تا

۱- در این شورا سلطان زاده نیز عضویت داشت.

۲- بهرام و محرم آقاییف. هر دو برادر از پیشگامان جنبش کمونیستی ایران و از بنیانگذاران و فعالان احزاب عدالت و کمونیست ایران بودند. بهرام در یکی از روستاهای سراب به دنیا آمد. در ۱۸۹۹ به آن سوی ارس رفت.

با استفاده از نفوذی که در میان ایرانیان داشتند در هیئت رئیسه نمایندگی ایران انتخاب شوند، ولی شانس موفقیت حیدر عمو اوغلی با توجه به محبوبیت فوق العاده‌ای که در میان همه فرق داشت، بیشتر بود. آقایوف‌ها موفق نشدند و بالاخره حیدر عمو اوغلی که زبان‌های ترکی، روسی، فرانسه، فارسی و کمی آلمانی می‌دانست انتخاب شد...»

عمو اوغلی گذشته از آنکه سخنان بعضی از نمایندگان رابه زبان‌های تخلق‌های مختلف ترجمه می‌کرده، خود در دومین روز تشکیل کنگره سخنرانی کوتاهی به زبان‌های ترکی و فارسی ایراد کرده است که متنش در مجموعه مذاکرات کنگره محفوظ است: ترجمه سخنرانی عمو اوغلی به فارسی به قرار زیر می‌باشد:

«رفقا، توجه شما را مخصوصاً به این قسمت از سخنان رفقا زینویف<sup>۱</sup> و رادک (که همان روزگزارشی درباره وضعیت بین‌المللی و

---

کارگری کرد و در مبارزات کارگری شرکت نمود. در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه قیام مسلحانه تبریز شرکت کرد. بارها دستگیر و زندانی و تبعید گردید. بعد از کشته شدن اسدالله غفار زاده به جای او به صدارت حزب برگزیده شد. در کنگره انزلی به عضویت کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران انتخاب گردید. بعد از شکست جنبش گیلان به باکو رفت. در سال ۱۹۵۶ بسن ۴۳ سالگی در گذشت. يك سال پیش از مرگ پاس شرکت در انقلاب ۱۹۰۵ مفتخر به دریافت نشان لنین شده بود. ذبیح سپهر در «تاریخ حزب کمونیست ایران»، چاپ آمریکا، برادران آقایف را چهارم نوشته است.

۱- Zinoviev (۱۸۸۳ - ۱۹۳۶) ارسال ۱۹۰۱ به حزب پیوست.

اعتصابات توده‌های کارگری در شرق به کنگره داده بود) خطاب به ماجلب می‌کنم: «ما آمده‌ایم که دست خود را صمیمانه به طرف برادران شرقیمان دراز کنیم. ما خواهان توسل به هیچ نوع دیپلماسی نیستیم.» رفیق رادک<sup>۱</sup> نیز اظهار داشت که: «آمده‌ایم که دستمان را به سویتان دراز کنیم. اگر شکست بخوریم همراه شما خواهیم خورد و اگر زنده بمانیم با

---

بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۵ به اروپا مهاجرت کرد و در جرگه همکاران و همگامان لنین درآمد. در آوریل ۱۹۱۷ همراه لنین در همان واگن معروف «مهر و موم شده» به روسیه بازگشت و در تمام مدت اقامت لنین در مخفیگاه یار غار او بود. بزرگترین اشتباه تاریخی او از آستانه انقلاب اکتبر شروع شد. وی و کامنف تنها اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک بودند که با قیام مسلحانه به مخالفت پرداختند و پیشنهاد کردند که یک حکومت ائتلافی با منشویک‌ها و سوسیال‌دولوسیونرها تشکیل دهند. وی با انتشار اعلامیه‌ای دایر بر مخالفت خود و کامنف با تصمیم کمیته مرکزی حزب مبنی بر قیام مسلحانه، در یک روزنامه منشویکی، مرتکب خیانت به انقلاب و افشاء اسرار حزبی در آن لحظه حساس شد. بعد از پیروزی انقلاب به ریاست شورای پتروگراد، عضویت بیرونی سیاسی کمیته مرکزی و ریاست کمیته اجرایی کمیترون رسید. وی ریاست جلسات کنگره باکورا داشت و یکی از زبردست‌ترین سخنرانان و مبلغان انقلابی بشمار می‌آمد. بارها با منشی لنین در حزب به مخالفت پرداخت و سرانجام در رأس بلوک ضدحزبی تروتسکی - زینویف قرار گرفت. در ۱۹۳۴ از حزب اخراج و بالاخره مشمول تصفیه شد.

۱- Radek (۱۸۸۵ - ۱۹۳۹) از سالهای جوانی در لهستان و آلمان به جنبش سوسیال‌دموکراسی پیوست. در ۱۹۱۷ بلشویک شد. بهنگام انعقاد قرارداد برست لیتوسک با آن به مخالفت پرداخت و در جرگه کمونیستهای چپ درآمد. از فعالان کمیترون و کنگره باکو بود. در ۱۹۲۳ به دبالتروی از تروتسکی پرداخت و بجهت از تکاب فعالیت‌های ضدحزبی، از حزب اخراج گردید و سرانجام مشمول تصفیه شد.

شما زندگی خواهیم کرد.» این دارای اهمیت بسیار مهمی برای خلق - های شرق است. آنها در طی صدها سال با چنین عبارات و لحنی مورد خطاب قرار نگرفته‌اند. آنان همیشه با مسأله خفه کرده شدن از جانب سرمایه اروپایی مواجه بوده‌اند. اینک من می‌خواهم نمونه‌هایی برای نشان دادن این حقیقت که سرمایه اروپایی چسان در صدد و کار سرکوب مبارزه آزادی بخش خلق‌های شرق هستند، نشان بدهم. ایران را در نظر بگیریم. در آنجا يك انقلاب بالنده از جانب سرمایه‌داران اروپایی، یعنی روسیه تزاری و امپریالیسم انگلیس سرکوب گردید. در هندوستان نیز که ۳۵۰ میلیون انسان در آن زندگی می‌کنند و از امکان حفظ خود محرومند و بیرحمانه از جانب سرمایه انگلیسی استثمار می‌شوند؛ در حالی که زرق و برق کاخ‌های انگلیسی چشم‌ها می‌آزارد، هندی‌ها از گرسنگی هلاک می‌گردند. از ترکیه نیز باید سخن بگویم. رفیق اظهار داشت که ترکیه برای دفاع از خود وارد جنگ شد و آلت دست امپریالیسم آلمان نبود و تمایلات امپریالیستی نیز نداشت. رفقا، این اظهارات با حقیقت منافات دارد. ترکیه دارای آرزوهای امپریالیستی نیرومند بود. ترکیه بتمام معنی به آلت دست امپریالیست‌های اروپا تبدیل شده بود. اگر پای ترکیه از جانب امپریالیست‌های (آلمانی) و به منظور دست‌یابی بر فتوحات، به این جنگ کشیده نمی‌شد، امپریالیست‌های اروپایی (انگلیسی) نمی‌توانستند روستائیان زحمتکش ترک را تکه‌پاره کنند.

رفقا، دیگر از حالا شاهد بیداری شرق هستیم. در ایران جنبش ضد انگلیسی اوج می‌گیرد؛ در هندوستان و ترکیه نیز چنین جنبشی در حال شکل‌گیری است. در اینجا نمایندگان خلق‌هایی که دشمن امپریالیسم

انگلیس و کل امپریالیسم هستند، گرد آمده‌اند. من ایمان دارم که آنها بمنظور نجات شرق از یوغ سرمایه‌داری و بیرون راندن امپریالیسم به توافق خواهند رسید و متشکل خواهند شد.»

سیف پور فاطمی در کتاب خود<sup>۱</sup> سخنان دیگری را که گویا عمو اوغلی در یکی از جلسات کنگره خلق‌های شرق ایراد کرده، آورده است که در کتاب مجموعه مذاکرات و سخنرانی‌های کنگره خلق‌های شرق ذکر شده از آن سخنان به میان نیامده است. رقم زننده این سطور فعلاً درباره صحت و سقم انتساب سخنان نقل شده در کتاب یاد شده نظری نمی‌توانم داد. لب مطلب ایراد شده در سخنرانی ادعایی این است که، دولت‌های فاسد قدرت‌های امپریالیستی بخودی خود سرنگون نمی‌شوند و رفقایمان در روسیه باید به ما اسلحه بدهند و ما خود از عهده دولت ارتجاعی ایران و متجاوزان انگلیسی می‌توانیم بریائیم. سپس از تقسیم بشریت به طبقات روبرو و سرمایه‌داری و نزدیکی وقوع انقلاب جهانی و اوج‌گیری جنبش‌های رهایی بخش خلق‌ها و ..... سخن می‌رود. متن این سخنرانی نسبت داده شده به عمو اوغلی را خسرو شاکری از کتاب فاطمی ترجمه کرده و در جلد اول «اسناد تاریخی...» آورده است و اسماعیل راثین همین ترجمه را از کتاب اخیر بدون ذکر مأخذ در «حیدرخان عمو اوغلی» نقل کرده است.

کنگره که هدف اصلی از تشکیل آن عبارت بود از بررسی مسائل و جریانات سیاسی خلق‌های مشرق زمین و بسیج و متشکل کردن این خلق‌ها علیه امپریالیست‌ها و نوکران آنها و ایجاد پیوند بین انقلابیون

---

۱ - Diplomatic History of Persia (تاریخ سیاسی ایران)

شرق و کمونیست‌های کشورهای سرمایه‌داری غرب، بعد از هشت روز به کار خود پایان داد.

مسائل عمده‌یی که در کنگره مورد بحث قرار گرفت، عبارت بود از: هدف‌هایی که کنگره باید تعقیب کند؛ اوضاع بین‌المللی و وظایف توده‌های کارگری و توده‌های شرق؛ مسأله ملی - مستعمراتی و انترناسیونال سوم؛ مسأله ارضی در شرق؛ اشکال آینده نظام ایالات در شرق و مسائل انتخاباتی و سازمان دهی.

شعار جدید «کارگران تمام کشورها و تمام خلق‌های ستمدیده متحد شوید» که در این کنگره مطرح گردید، مورد تأیید لنین نیز قرار گرفت. لنین به این سؤال که آیا این شعار با شعار مطرح شده در مانیفست کمونیست که عبارتست از «کارگران جهان متحد شوید» مغایرتی دارد؟ چنین پاسخ داد:

«البته، این تغییر از نقطه نظر مانیفست کمونیست غلط است، اما مانیفست کمونیست در شرایطی کاملاً متفاوت نوشته شده است. این تغییر از نقطه نظر مسائل سیاسی صحیح است.»

لنین بعدها در موارد مختلف روی اهمیت تشکیل این کنگره و کنگره مادر آن که کنگره دوم انترناسیونال سوم بوده، تأکید ورزید. بعنوان مثال در يك سخنرانی که در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۰ در یکی از جلسات رؤسای کمیته‌های اجرایی بخش‌ها و شهرستان‌های مسکو ایراد کرد، در باره دو کنگره یاد شده چنین گفت: «این کنگره‌های بین‌المللی بودند که کمونیست‌ها را متحد کردند و نشان دادند که پرچم بلشویزم، برنامه بلشویزم و خط مشی بلشویزم سمبل‌رهایی، سمبل مبارزه کارگران تمام کشور -



های متمدن و دهقانان تمام کشورهای عقب مانده استعمارزده است.»

هوشی مین نیز بعدها درباره اهمیت این کنگره چنین نوشت:

«پرولتاریای کشورهای غالب و پرولتاریای کشورهای مغلوب برای نخستین بار در تاریخ دست برادری به سوی یکدیگر دراز کردند و باتفاق همدیگر به بررسی راه‌های ظفر نمون مبارزه با دشمن مشترکشان، امپریالیسم، پرداختند.»

از آنجایی که اکثر نمایندگان ایران کمونیست بودند (و یا بر این ادعا بودند) و بجهت مسائل جدیدی که در گیلان پیش آمده بود، تصمیم گرفته شد که بعد از پایان کار کنگره پلنومی از نمایندگان ایرانی که از خود ایران و باکو و آسیای میانه و جاهای دیگر آمده بودند، تشکیل گردد. بنابراین، دو ماه و نیم بعد از کنگره اول حزب در انزلی، پلنوم حزب در شهر یور (سپتامبر) در باکو برپا گردید. شرکت کنندگان کنگره اول حزب با آنکه افرادی مبارز و از جان گذشته بودند، اما دارندگان آمادگی ایدئولوژیک در بین آنها انگشت شمار بودند و بنابراین افراد دارای سواد سیاسی بی توجه به خصلت‌ها و قابلیت‌های انقلابیشان در هر کسب کمیته مرکزی راه یافتند و کمیته مرکزی در طی دو ماه و نیم گذشته نشان داده بود که برای حل مسائل پیش آمده آمادگی لازم را ندارد. اختلافات موجود بین جناح‌های مختلف حزب «بر سر اینکه انقلاب را که باید رهبری کند و شعار آن چه باید باشد، مسأله ارضی را چگونه باید حل نمود و...» و نیز بر سر تصمیمات کنگره خلق‌های شرق و... برپائی پلنوم را در دستور روز قرار داده بود.

پلنوم که در رورهای ۹، ۱۰ و ۱۱ برگزار گردید، با اکثریت قابل توجهی برآی به انتخاب مجدد کمیته مرکزی داد و در انتخابات جدید عمو اوغلی بعنوان دبیر کل کمیته مرکزی جدید انتخاب گردید. در ترکیب کمیته مرکزی دوم که متشکل از ۱۲ نفر بود، ۴ نفر از کمیته مرکزی اول شرکت داشتند ولی سلطان زاده که اختلاف نظرهایی اصولی با عمو اوغلی داشت، در کمیته مرکزی راه نیافت.

در اینجا بی مناسبت نخواهد بود اگر از نقطه نظرهای عمو اوغلی در پیرامون حزب و مسائل عمده مبتلا به آن روز ایران و جنبش در آستانه تشکیل پلنوم آگاهی داشته باشیم. میرزا محمد آخوند زاده (بهرام سیروس)، کمونیست کهن سال ایرانی که یکی از شرکت کنندگان کنگره خلق‌های شرق و پلنوم مذکور بوده، ضمن بازگویی خاطرات

---

۱- غیر از سلطان زاده، پیشه‌وری و چند نفر دیگر از کمیته مرکزی نخست کنار گذاشته شدند. کار اختلاف بین دو جناح چندان بالا گرفت که پیشه‌وری در کنگره سوم کمیته مرکزی از وجود دو حزب کمونیست در ایران سخن گفت. سرانجام با هادرمیانی کابک (کمیته اجرائی کمیته مرکزی) سلطان زاده و پیشه‌وری - البته بعد از مرگ عمو اوغلی، به عضویت کمیته مرکزی جدید درآمدند. سلطان زاده در این خصوص چنین نوشته است: «حزبی که سابقه کار طولانی سازمانی نداشت، حزبی که در میانش کادریهای رفقای دارای آمادگی تئوریک کافی نبود، حزبی که در شرایط کشور عقب مانده نیمه مستعمره فعالیت می کرد، طبیعی است که نمی توانست سرعت قوام یابد و روی پای خود بایستد. هیئت رهبری حزب در اثر این نارسائی‌ها، خطاها و اشتباهات زیادی مرتکب شد که بمنازعات داخلی و انشعابات منجر گردید. ولی در آغاز سال ۱۹۲۲، پس از مداخله جدی کمیته اجرائیه بین‌المللی کمونیست، تمام مشاجرات فرساینده از بین رفت.»

خود، از ملاقاتش با عمو اوغلی در آستانه برگزاری پلنوم یاد کرده، متذکر می‌شود که: «... بعد از دیدار با او (عمو اوغلی) معلوم شد که هر دو مان در مسائل مهم سیاسی و ایدئولوژیک هم رأی و هم فکر هستیم. مسائلی که درباره آنها اتفاق نظر داشتیم، عبارت بودند از:

۱- ضمن مراعات اصول اساسی ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم مدعاهای آن را موافق شرایط موجود و اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایران باید پیاده کرد.

۲- کارها و تدابیری که در مقیاس روسیه انجام گرفته با عملیات و امور جاری در ایران یکسان نیست. در ایران به تدابیری متناسب با شرایط ایران باید دست زد.

۳- ضمن اینکه حزب کمونیست ایران برای اجرای تصمیمات خود دارای استقلال رأی کامل است، تصمیمات انترناسیونال کمونیستی (کمیترن) نیز برای کمیته مرکزی و اعضای حزبمان حتمی الاجرا است.

۴- در مورد قبول عضو برای حزب دقت بیشتری باید معمول کرد. در جذب افراد به صفوف حزب باید به آنهایی که منتسب به اقشار و طبقات زحمتکش جامعه هستند، اولویت قائل شد.

۵- برای عناصر بی پرئسب، مقام پرست، پول دوست، پشت هم انداز و... از این قبیل، جایی در صفوف حزب وجود ندارد.

۶- کمیته مرکزی و هیئت اجرائیه آن باید متشکل از افراد حزبی باشد که دارای سابقه انقلابی مقبول باشند؛ افرادی که از نثار جان و مال خود در راه منافع خلق... دریغ نداشته باشند.

۷- برای مبارزه علیه امپریالیست‌ها و وابستگان‌شان، یعنی شاه،

درباریان، قشودالها و زمینداران بزرگ و بورژوازی کمپرادور، تشکیل  
جبهه واحد (البته زیر رهبری حزب کمونیست) ضرورت دارد.  
بدیهی است که این نقطه نظرهای عمو اوغلی در پلنوم مورد توجه قرار  
می گیرد و در جریان آن تعیین ترکیب کمیته مرکزی جدید و قبول خط  
مشئ و تنظیم برنامه جدید (ترهای حیدرخان) اثر می گذارد.

## مسأله چپ روی

یکی از مسائل عمده‌ای که تشکیل پلنوم و تجدید نظر در ترکیب و تصمیمات و عملکردهای نخستین کمیته مرکزی حزب کمونیست را ایجاب کرد، برخورد چپ روانه جناحی از حزب کمونیست ایران (عدالت) با مسئله جبهه متحد ضد امپریالیستی بود. اما بدیهی است که چپ روی در جناحی از حزب کمونیست ایران، امری ویژه و منحصر بفرد نبوده است، بلکه چپ روی بطور کلی از بیماریهای کودکانه و عمومی احزاب کمونیستی بوده است و مشخص‌ترین تظاهر این بیماری در جریان کنگره دوم<sup>۱</sup> انترناسیونال سوم (کمینترن) مشاهده گردید. پیش از

---

۱- کنگره دوم انترناسیونال سوم در ۱۹ ژوئیه در شهر پتروگراد افتتاح و در ۲۳ همان ماه به مسکو منتقل گردید و تا ۷ اوت ۱۹۲۰ ادامه یافت. در حدود ۲۰۰ نماینده از احزاب و سازمانهای کمونیستی و کارگری ۳۷ کشور در این کنگره شرکت کرده بودند. غیر از سلطان زاده، دو نماینده دیگر بنام‌های حسن اوف (کریم نیکبین) و کریم الله عبوض اوف [که کارگری بود از روستای بنفشه اردبیل] از طرف فرقه کمونیست ایران جزو شرکت کنندگان این کنگره بین المللی بودند. لنین در این کنگره ۴ سخنرانی کرد و ۲ گزارش داد

بررسی خطاهای چپ‌روانه حزب در جریان جنبش رهایی بخش جنگل،  
 بجهت اهمیت موضوع، این مسأله در کنگره دوم که در عین حال با  
 چپ‌روی در ایران بی‌ارتباط نیست، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.  
 ویلیام فاستر «اوج سیاسی کنگره دوم بین‌الملل کمونیست [را  
 طرح] قطعنامه نین در باره مسأله ملی و مستمراتی» می‌داند. این  
 قطعنامه و عبارت دیگر «تزهائی در پیرامون مسائل ملی - مستمراتی»  
 دارای خصوصیتی بود که طرح آن را نویسنده «سه انترناسیونال» اوج  
 سیاسی کنگره دوم خوانده و دریافتن «مهمترین جنبه‌های آن» در وجود  
 هوشی‌مین جوان که برای یافتن راه‌هایی خلق خود در تکیه بوده،  
 چنان شور و اشتیاقی و اعتمادی برانگیخت که بقول خودش از فرط  
 اشتیاق اشک‌هایش سرازیر شده و با اینکه در اطاقش در پاریس تنها  
 نشسته بود، مثل اینکه در برابر جمعیت بزرگی قرار گرفته باشد، فریاد  
 زده است که «شهیدان، رفیقان، اینست آنچه ما بدان نیازمندیم. اینست

---

نین‌درطی این کنگره علیه اوپورتونیست‌ها، احزاب ستریت که برای نفوذ  
 در کنگره سوم تکیه می‌کردند و گرایش‌ات‌انار کو - سندیکالیست و سکتاریسم  
 و دگماتیسم چپ بعضی از سازمان‌های کمونیستی سرسختانه مبارزه کرد. کنگره  
 دوم، برنامه اصول سازمانی، استراتژی و تاکتیک انترناسیونال کمونیستی را پایه  
 گذاری کرد. مسائل ملی - مستمراتی برای نخستین بار و بطور جدی در این  
 کنگره انترناسیونالیستی مطرح گردید و تئوریزه شد. جالب توجه است که  
 برای هر کدام از نمایندگان شرکت‌کننده در کنگره، یک نسخه از کتاب «بیماری  
 کودکی چپ‌گرایی در کمونیسم» که در آستانه تشکیل کنگره تصنیف و منتشر  
 شده بود، اهدا گردید.

راه به سوی رهائی. «و از آن پس چنانکه خود گفته است، نسبت به ولین و نسبت به انترناسیونال سوم اعتماد بی تردیدی یافته و مارکسیسم لنینیسم را تنها راه رهائی بشریت از قید بندگی دانسته است.

شکل گیری این ترزا در طی پروسه‌ای صورت گرفته است که خلاصه وار به قرار زیر می باشد:

لنین در حدود يك ماه و نیم پیش از افتتاح کنگره دوم<sup>۱</sup> پیش نویس طرح اولیه ترزهای مربوط به مسأله ملی و مستعمراتی را که می بایست در کنگره دوم مطرح می شد، تنظیم کرده، جهت مطالعه و بررسی و انتقاد و اظهار نظر، در اختیار عده‌ای از رفقای حزبی چون چیچرین (کمیسر امور خارجه)، استالین، لاپینسکی (بلغاری) و ... گروهی از کمونیست‌های ترکستانی و با شقیر و فرقیز قرار داد و بعد از دریافت نظریات مختلف و تجدید نظر لازم، پیش نویس<sup>۱</sup> را در تاریخ ۱۴ ژوئن ۱۹۲۰ (یک ماه و پنج روز پیش از افتتاح کنگره) در نشریه انترناسیونال کمونیست<sup>۲</sup> انتشار داد.

کنگره دوم چند کمیسیون داشت که یکی از آنها کمیسیون بررسی مسائل ملی و استعماری بود. این کمیسیون متشکل از ۲۰ نماینده از کشورهای مختلف غربی و شرقی بود ولین وری و سلطانزاده در آن

---

۱- رجكبه «مجموعه آثار و مقالات» ترجمه پورهرمزان، ص ۹-۸۷۶

۲- The Communist International ارگان کمیته اجرائی کمیترون

که به زبانهای روسی، آلمانی، فرانسه، انگلیسی، اسپانیایی و چینی انتشار می یافت. نخستین شماره اش در ۱ مه ۱۹۱۹ و آخرینش در ژوئن ۱۹۴۳ منتشر شد. این مجله به انتشار مقالات تئوریک و اسناد کمیترون اختصاص داشت.

عضویت داشتند. تزهای لنین درباره مسائل ملی و مستعمراتی در همین کمیسیون مورد بررسی مقدماتی قرار گرفت و حك و اصلاح‌هایی بخود دید تا آماده ارائه به مجمع عمومی کنگره و رأی‌گیری نهائی گردید. در کمیسیون و مجمع عمومی انتقاداتی از تزهای یادشده به عمل آمد که عمده‌ترین آنها انتقادات ری، سراتی<sup>۱</sup> و سلطان‌زاده بود که هر سه در جناح سنکتاریسم چپ موضع گرفته بودند.

---

۱-Serrati (۱۸۷۲ - ۱۹۲۶). یکی از رهبران جنبش کارگری ایتالیا و حزب سوسیالیست آن کشور و سر دیر روزنامه «آوانتی» ارگان مرکزی این حزب. وی در ۱۹۲۴ به حزب کمونیست ایتالیا پیوست. سراتی در جلسه مجمع عمومی با تزهای مذکور لنین بی‌مخالفت پرداخته، آنها را خطر بزرگی برای پرولتاریای کمونیست‌نماید و اظهار داشت که «مبارزه در راه آزادی ملی که توسط بورژوا دموکرات‌ها راه برده شود، يك جنبش انقلابی محسوب نمی‌گردد.» وی امکان وجود يك جبهه گسترده ضد امپریالیستی را مردود شمرد و در این مورد اظهار داشت که: «مبارزه طبقاتی در کشورهای عقب مانده نامیده می‌شوند، تنها در صورتی می‌تواند دوام یابد که پرولتاریا استقلال خود را از استثمارگران و حتی از بورژوا دموکرات‌هایی که خود را ناسیونالیست‌های انقلابی می‌نامند حفظ نماید. ملت‌های اسیر تنها بتوسط يك انقلاب پرولتاریائی و از طریق يك رژیم شوروی است که آزادی خود را به دست خواهند آورد. تحقق این خواست‌ها از طریق اتحاد موقتی کمونیست‌ها با احزاب بورژوائی که انقلابیون ناسیونالیست نامیده می‌شوند، ناممکن است.» سراتی آخر سر اظهار داشت که «طبقه کارگر نباید به بورژوازی حتی در کشورهای عقب مانده کمک کند...»



## اختلاف نظرهای نین وری<sup>۱</sup>

تضادهای ایدئولوژیک بین نین وری نشان‌دهنده وجود دو جریان در جنبش کمونیستی در قبال مسأله ملی- مستعمراتی و ارزیابی نیروهای محرکه جنبش‌های رهائی بخش ملی و اتحاد طبقاتی بین آن جنبش‌ها بود، وجوه عمده این اختلاف نظرها به قرار زیر بود:

۱- نین بر آن بود که مناسبات ما قبل سرمایه‌داری هنوز در مستعمرات و کشورهای عقب‌مانده شرقی غلبه دارد و اکثریت جمعیت این کشورها از روستائینی تشکیل یافته است که زیر فشار استثمار قرون وسطائی جان بر لبشان می‌رسد. بنظر نین وظیفه اصلی و مبرم جنبش‌های رهائی بخش ملی در چنین کشورهایی مبارزه علیه امپریالیسم خارجی و فتودالیسم داخلی است.

ری اظهار می‌داشت که فتودالیسم در هندوستان نخستین ضربه را که ضربه مرگ آور نیز بود، در نخستین سال‌های سیطره بریتانیا (در اواسط قرن ۱۸) خورده و اینک در هندوستان سخن از مناسبات فتودالی نمی‌توان زد. بنابراین وظیفه اصلی جنبش رهائی بخش ملی در آنجا باید مبارزه علیه امپریالیسم خارجی و بورژوازی ملی باشد. بنابراین درحالی که نین بورژوازی ملی را در مستعمرات و کشورهای

---

۱- مانابندراناث ری Roy (نام اصلیش نارندراناث بهاتاچاریا) ۱۹۴۸

- ۱۸۹۲. کمونیست هندی. در سالهای ۱۵-۱۹۱۰ در جنبش انقلابی ضد استعماری هندوستان شرکت کرد. در ۱۹۱۵ مهاجرت کرد و تا ۱۹۲۰ در مکزیك رحل افکند. در کنگره‌های دوم، سوم، چهارم و پنجم کمیته‌رکن شرکت نمود. از ۱۹۲۲ نامزد عضویت و از ۱۹۲۴ عضو کمیته اجرائی کمیته‌رکن بود.

عقب مانده و وابسته از عناصر بالقوه و البته موقتی جبهه متحد ضد امپریالیستی می‌دانست، ری این طبقه را در آن برهه از تاریخ سیطره امپریالیسم، دشمن اصلی و از آماج‌های حمله جنبش‌های رهائی بخش ملی می‌دانست. خود وی بعدها در این مورد، در خاطراتش نوشت که او با این نقطه نظر لنین که «امپریالیسم کشورهای مستعمره را در درون شبکه‌ای از مناسبات اجتماعی فتودالی که مانع رشد نیروها و مناسبات سرمایه‌داری است، نگه‌میدارد و بدین ترتیب جلو فزونی طلبی‌های بورژوازی بومی را می‌گیرد» مخالفت کرد.

استالین در سخنرانی خود درباره انقلاب چین، در پاسخ «پوزیسون» (دار و دسته تروتسکی - زینویف) که بی توجه به شرایط ویژه چین، اتحاد کمونیست‌ها را در مرحله نخست انقلاب با بورژوازی آن سرزمین مردود می‌شمردند، از این اصل تاکتیکی لنینی چنین دفاع کرد:

«پوزیسون شنیده است که در چین انقلاب بورژوائی در حال وقوع است. علاوه بر آن می‌داند که انقلاب بورژوائی روسیه علیه بورژوازی صورت گرفت. از این رو فرمول حاضر و آماده برای چین را از آستین بیرون آورده، [و چنین سر می‌دهد که]: مرگ بر هر گونه فعالیت و همکاری مشترک با بورژوازی، زنده باد کناره‌گیری کمونیست‌ها از کومیندان! ولی! پوزیسون فراموش کرده است که چین مانند روسیه ۱۹۰۵ نیست، بلکه کشوری نیمه مستعمره و تحت سلطه امپریالیسم است که نتیجتاً انقلاب چین، انقلاب بورژوائی صرف نیست؛ بلکه انقلاب بورژوائی نوع ضد امپریالیستی است، که در چین، امپریالیسم رشته‌های اصلی صنعت، بازرگانی و حمل و نقل را تحت اختیار خود گرفته، که

استثمار امپریالیستی نه تنها توده‌های زحمتکش چین، بلکه بخش‌های معینی از بورژوازی چین را نیز تحت فشار قرار داده است، که نتیجتاً بورژوازی چین، تحت شرایط معین و در دوران معین از سیر انقلاب در چین، می‌تواند از آن حمایت کند.» که البته این اتحاد موقتی بوده و در مرحله دوم انقلاب که بورژوازی در نتیجه احساس خطر از عمق‌یابی انقلاب، به صف ضدانقلاب می‌پیوندد، از جرگه متحدان پرولتاریا خارج می‌گردد.

۲- لنین بر آن بود که «انترناسیونال کمونیستی باید از جنبش بورژوازموکراتیک<sup>۱</sup> در کشورهای مستعمره و عقب‌مانده حمایت کند

---

۱- در کمیسیون بررسی مسائل ملی - مستعمراتی کنگره دوم پیشنهاد شد که به جای اصطلاح جنبش بورژوازموکراتیک، اصطلاح «انقلابی-ملی» گذارده شود و لنین این پیشنهاد را پذیرفت و در گزارش خود به کنگره، در تاریخ ۲۶ ژوئیه در این مورد چنین گفت:

«... ما در باره این موضوع که آیا از لحاظ عملی و نظری درست است بگوئیم انترناسیونال کمونیستی و احزاب کمونیست باید به جنبش بورژوازموکراتیک در کشورهای عقب‌مانده کمک کنند، بحث کرده‌ایم. در نتیجه این بحث، به اتفاق آراء تصمیم گرفتیم در باره جنبش ملی انقلابی صحبت کنیم، نه در باره جنبش بورژوازموکراتیک. تردیدی نیست که هر جنبش ملی فقط می‌تواند جنبشی بورژوازموکراتیک باشد، زیرا توده عظیم جمعیت در کشورهای عقب‌مانده از دهقانانی تشکیل می‌شود که نماینده روابط بورژوازمایه‌داری‌اند. خیال محض خواهد بود اگر گمان کنیم که در این کشورها احزاب پرولتاریائی، اگر عملاً بتوانند ظاهر شوند، می‌توانند بدون ایجاد روابط مشخص با جنبش دهقانی و بدون کمک مؤثر به آن - از تاکتیک‌های کمونیستی و سیاست کمونیستی

←

و در چنین کشورهایی با دموکراسی بورژوازی موقتا متحد گردند.» لنین چنین می‌اندیشید که کمونیست‌ها برای آنکه بتوانند به يك نیروی عظیم انقلابی تبدیل گردند، بایستی با حفظ استقلال سازمانی و آرمانی خود با دیگر نیروهای آزادیبخش همکاری جدی کنند و از جنبش‌های ضد-امپریالیستی بطور مؤثر و عملی پشتیبانی نمایند.

پیروی کنند. اما اعتراض‌هایی شده است بدین مضمون که اگر ما از جنبش بورژوا-دموکراتیک صحبت کنیم، تمام اختلافهای میان جنبشهای رفرمیستی و انقلابی را از نظر پنهان خواهیم کرد... بورژوازی امپریالیستی به هر کاری که از قدرتش بر می‌آید دست می‌زند تا در میان ملت‌های ستمدیده نیز بذریك جنبش رفرمیستی را بپاشد. نوعی روابط حسنه میان بورژوازی کشورهای استعمارگر و بورژوازی مستعمرات پدید آمده است. بطوری که غالباً - و شاید در بیشتر موارد - بورژوازی کشورهای ستمدیده، ضمن اینکه از جنبش ملی پشتیبانی می‌کند، با بورژوازی امپریالیستی توافق کامل دارد، یعنی برای مبارزه علیه همه جنبش‌های انقلابی و همه طبقات انقلابی، با بورژوازی امپریالیستی متحد می‌شود. این واقعیت بطور انکار ناپذیری در کنگره ثابت شد و ما پذیرفتیم که تنها برخورد درست اینست که این اختلاف را در نظر بگیریم و تقریباً در در همه موارد، اصطلاح «انقلابی-ملی» را به جای اصطلاح «بورژوا-دموکراتیک» بنشانیم. اهمیت این تغییر در این است که ما کمونیست‌ها فقط زمانی باید از جنبش‌های بورژوا-آزادیبخش در مستعمرات پشتیبانی کنیم و پشتیبانی خواهیم کرد که این جنبشها حقیقتاً انقلابی باشند و نمایندگان آنها جلوی ما را در آموزش و سازماندهی انقلابی دهقانان و توده‌های استثمار شونده نگیرند. اگر این شرایط وجود نداشته باشد، کمونیست‌های این کشورها باید با بورژوازی رفرمیست که رهبران انترناسیونال دوم نیز از آن جمله‌اند، مبارزه کنند.

ری با این نظر مخالفت کرده، می گفت که پشتیبانی از جنبش بورژوا - دموکراتیک مستعمرات، یعنی تقویت روحیه ملی - که خود جلوگیررشد آگاهی طبقاتی می باشد - خواهد بود. درحالیکه تشویق و حمایت انقلاب توده‌ای بوسیلهٔ يك حزب پرولتاریائی نیروهای واقعی انقلابی را برای انجام آن چنان کارهائی بیدار می کند که نه تنها برای برانداختن سلطهٔ امپریالیسم بیگانه، بلکه برای تکامل تدریجی به سمت تبدیل شدن به يك نیروی شوروی، توانا می گردند. ری با ابراز این نظر که « جنبش انقلابی در هندوستان تا آنجائی که مربوط به توده‌های میلیونی است، عموماً ربطی به جنبش آزادی بخش ملی ندارد و ... جنبش ناسیونالیستی بویژه تکیه به طبقات متوسط دارد، درحالی که جنبش اعتصابی انقلابی توده‌های پروانتری راه خود را می سپارد. » بیش از پیش در باطلاق سکتاریسم چپ فرورفت. ری با تأکید بر این تباین ساختگی بین دوجنبهٔ ناسیونالیستی و طبقاتی جنبش ضد امپریالیستی، چنین می پنداشت که درهم آمیزی آنها در مبارزه، راه رسیدن به استقلال ملی راهموار نخواهد کرد. او در کمیسیون بررسی مسائل مای و مستعمراتی کنگرهٔ دوم مصرانه درخواست می کرد که آن پاراگراف از تزه‌های لنین که روی ضرورت پشتیبانی احزاب کمونیستی از جنبش بورژوا - دموکراتیک در کشورهای خاور تأکید می ورزیده، کاملاً حذف گردد. خود وی در این مورد در خاطراتش نوشته است که من با این نظریهٔ لنین که « بورژوازی ملی از نظر تاریخی نقش انقلابی ایفا کرده است و بنابراین باید [در شرایط خاصی] مورد حمایت کمونیست‌ها قرار گیرد » مخالفت کردم.

۳- لنین بر آن بود که بورژوازی ملی در مستعمرات و کشورهای وابسته مترقی است و ناسیونالیست‌های بورژوا در مستعمرات و کشورهای وابسته، هنوز توانائی بسیج توده‌ها را در زیر پرچم خود دارند.

در مقابل، ری مدعی بود که بورژوازی صرفاً در جوامعی که علیه فتوئال‌های جنگندمی تواند پیشگام جنبش باشد؛ در حالی که بورژوازی هند نه در مقابل فتوئال‌یسم، بلکه علیه سرمایه‌داری خارجی است که مبارزه می‌کند و در مستعمراتی مانند هندوستان، بورژوازی [ملی] از طریق منافعش با نظام موجود [استعماری] پیوند دارد و بنابراین به خاطر حفظ منافع اقتصادی‌اش شور میهن پرستی خود را مهار خواهد زد. اما کمپترن بر این اعتقاد بود که بورژوازی هند بجهت داشتن تضاد منافع با امپریالیسم، انقلابی است. این حقیقت غیر قابل انکار است که استثمار امپریالیستی نه تنها توده‌های زحمتکش مستعمرات و کشورهای عقب‌مانده و وابسته را، بلکه بخش‌هایی از بورژوازی اینگونه کشورها را نیز تحت فشار قرار می‌دهد و بنابراین، این بخش‌ها نیز مرحله‌ای از سیر جنبش‌رهای بخش ملی از آن حمایت می‌کنند. ری مصرانه ادعای کرد که توده‌های زحمتکش هندوستان به تمایلات ملی‌گرایانه آلوده نیستند و ده‌ها میلیون از مردم، کوچکترین علاقه‌ای به شعارهای بورژوازی ملی ندارند. ری در خاطرات خود خاطر نشان می‌سازد که من با این نظر لنین که « ناسیونالیسم يك نیروی انقلابی است » مخالفت کردم. اینگونه موضع‌گیری ناشی از کم‌بهادی به شرایط ویژه کشورهای تحت‌ستم و جدی بودن تضادهای اقتصادی و سیاسی بین امپریالیسم و بورژوازی ملی از سویی و پربهادی به مبارزات طبقاتی در درون چهارچوب ملت‌های

ستمیدیده و نادیده گرفتن نقش عامل ملی در مبارزات ضد امپریالیستی و جنبه روحی آن و... بود.

۴- لنین بر آن بود که «باور داشتن به اینکه احزاب پرولتاریائی در این کشورهای عقب مانده - اگر حقیقتاً بتوانند در چنین کشورهایی بوجود آیند - قادر باشند تا کتیک های کمونیستی و یک سیاست کمونیستی را بدون ایجاد روابطی مشخص با جنبش دهقانی و بدون حمایت مؤثر از آن، دنبال کنند، پندار گرایانه خواهد بود.» وقتی هم احزاب کمونیستی در چنین کشورهایی بوجود آمدند، چاره ای ندارند جز اینکه خود را از نظر عضویت و وظائف ویژه و... با سطح کشورهای دهقانی شرق مستعمره وفق دهند.

اما ری اصرار می ورزید که هندوستان عناصر و مواد لازم را برای تشکیل یک حزب کمونیستی نیرومند داراست. او با شیفتگی خاصی اظهار می داشت که «در هر مستعمره ای که رهبری از ابتدا در دست یک حزب کمونیست پیشاهنگ قرار گیرد، توده های انقلابی گمراه نخواهند شد.» بدیهی است که ری ارزیابی انحراف آمیزی از بلوغ طبقه کارگر در هندوستان می کرد و برآستی اگر چنین نظری می توانست با واقعیت تطبیق کند، مسأله بسیار آسان تر می شد؛ اما، آیا برآز چنین نظری ناشی از خوش پنداری سهل انگارانه نیست؟ بسیاری از کمونیست های کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و وابسته در آن روزها شدیداً تحت تأثیر پیروزی های نخستین انقلاب پرولتاریائی تاریخ بودند و به کامیابی ها و آینده فوری جنبش های رهایی بخش ملی در کشورهای خود امید خوشبینانه فوق العاده ای داشتند و بقول بروتس - نویسنده کتاب جنبش های رهایی

بخش ملی در دنیای امروز - «آنها بیش از تلاش های تحمل سوز بلشویک ها و انعطاف پذیری و تنوع اشکال تاکتیک های آنها که هموار کننده راه پیرویشان بود، به خود پیروزی انقلاب اکبر توجه داشتند. آنان از این اصل مارکسیستی که تنها، پیروزی طبقه کارگر و تنها، سوسیالیسم است که می تواند رهائی کامل ملل ستمدیده را تضمین نماید، چنین برداشت می کردند که رهائی از چنگال استعمار، در زیر رهبری بورژوازی ملی ناممکن است و بنابراین تنها راه رهائی، استقرار حاکمیت طبقه کارگر است. وانگهی، آنان گاه ادعای کردند که چنان رهبریتی تا حدودی پایه گذاری شده است!»

لنین در برابر این ادعای ری که «متجاوز از صد میلیون دهقان بی زمین هندوستان پرولتاریای کشاورزی هستند که برای انقلاب سوسیالیستی آمادگی دارند، اظهار داشت که «کمونیست های هندوستان باید از جنبش بورژوا - دموکراتیک (انقلابی - ملی) پشتیبانی کنند، بدون آنکه در آن مستحیل شوند... با آنکه در هندوستان پنج میلیون پرولتر و ۳۷ میلیون دهقان بی زمین وجود دارد، کمونیست های هندوستان تاکنون موفق نشده اند در کشور خود حزب کمونیست تشکیل دهند! فقط بهمین دلیل نظریات رفیق ری تا حدود زیادی قابل توجیه نیست.» و مارتی شین، کمونیست هندی تذکر می دهد که نظریات ری جلوه بارزی از انحراف سکتاریستی چپ است. برنامه شبه - انقلابی او بدلیل ضعف طبقه کارگر و ضعف جنبش کمونیستی هند، نه فقط در دهه ۱۹۲۰، بلکه تا سال ها پس از آن نیز کماکان غیر واقع بینانه باقی ماند.» اولیانوفسکی خطاب کردن این اندیشه ری را که «دهقانان بی - زمین جزء طبقه پرولتاریا هستند.» باز نموده، می نویسد که «لنین پیشنهاد



ری را دربارهٔ اینکه دهقانان بی زمین پرولتاریا شناخته شوند، اکیداً مردود می‌داند و پرولتاریا را به طبقهٔ کارگر صنعتی محدود می‌کند.»

ری براساس این ارزیابی انحراف آمیز و برداشت چپ‌روانهٔ خود بود که پیشنهاد می‌کرد «انترناسیونال کمونیستی بایستی منحصرأ برای پدید آوردن و تقویت جنبش کمونیستی در هندوستان کمک نماید و حزب کمونیست هندوستان باید تنها به امر سازماندهی توده‌های گسترده برای مبارزه به خاطر منافع طبقاتیشان بپردازد.» و درحقیقت با طرح قبل از موقع مبارزهٔ طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی، مراحل مبارزه را مخدوش کرده، بروظایف مبرم جنبش‌رهای بخش ملی و مسألهٔ حداقل و حداکثر خواست‌های مرحله‌ای پرولتاریا چشم‌پست. ری و همفکرانش همچنانکه مارتی‌شین نیز متذکر شده‌است، با «ارائهٔ حداکثر خواست‌های اجتماعی زحمتکشان که تحققش از منحدوده‌های انقلاب بورژوا - دموکراتیک فراتر می‌رفت، آن هم زمانی که... تأمین هژمونی پرولتاریا در جنبش‌رهای بخش ملی امکان‌ناپذیر بود، فقط توانست تضادهای جبههٔ ملی ضد-امپریالیستی را بطور تصنعی افزایش دهد و شدت بخشد و گروه کمونیست‌ها را به انزوایکشانند.» و توده‌ها را از هم‌پیمانانش در مبارزه علیه امپریالیسم محروم سازد.

۵- لنین وحدت تمام نیروهای انقلابی ضد امپریالیستی را شرط لازم برای پیشرفت جنبش‌های رهای بخش دنیامی‌دانست و می‌گفت که «... انقلاب سوسیالیستی تنها در پرتو مبارزهٔ پرولتاریای انقلابی ایک کشور علیه بورژوازی خودش تحقق نمی‌یابد.» و هر جنبش انقلابی منفردی توسط نیروهای بهره‌کش داخلی و امپریالیسم بین‌المللی سرکوب

خواهد شد. لنین با توجه به این واقعیت بود که جنبش آزادی بخش ملی را جزئی از جریان جنبش ضدامپریالیستی جهانی می‌دید.

در مقابل، ری استدلال می‌کرد که بجهت وجود تضادهای آشتی-ناپذیر طبقاتی بین بورژوازی از سویی و کارگران و دهقانان از سوی دیگر امکانی برای تشکیل یک جبهه متحد از تمام طبقات ضدامپریالیستی و درگیر در جنبش رهائی بخش ملی وجود نخواهد داشت. از نظر ری همکاری با جنبش ضدامپریالیستی به رهبری بورژوازی ملی چیزی بود که حتی حرفش را نمی‌بایست زد. ری همچنین ادعا می‌کرد که «سرنوشت جنبش انقلابی اروپا تمام و کمال به جریان انقلاب خاور بستگی دارد. بدون پیروزی انقلاب در کشورهای خاور، جنبش کمونیستی در باختر می‌تواند به هیچ تبدیل شود... از این رو باید تمام نیرو را صرف توسعه و اعتلای جنبش انقلابی در خاور نمود و این تز را پایه قرارداد که سرنوشت کمونیسم جهانی به پیروزی کمونیسم در خاور بستگی دارد.» ادعای اخیر ری چندان اغراق آمیز بود که در همان کمیسیون بررسی مسائل ملی - مستعمراتی سلطان زاده را که همانند خودی در جبهه مخالفان تزه‌های لنین قرارداد داشت، به اعتراض واداشت. سلطان زاده در گزارش خود تحت عنوان «انقلاب در خاور زمین» که در پنجمین جلسه کنگره دوم خوانده شد، در برابر این پرسش که «آیا... سرنوشت کمونیسم در سراسر جهان چنانکه رفیق ری اطمینان می‌دهد، با انقلاب اجتماعی در خاور بستگی دارد؟» چنین پاسخ می‌دهد: «مسلماً، نه. رفقای بسیاری از ترکستان نیز به این اشتباه دچار شده‌اند... فرض کنیم که انقلاب کمونیستی در هندوستان آغاز شده است. آیا کارگران این

کشورها می‌توانند بدون کمک يك جنبش بزرگ انقلابی در انگلستان و اروپا در مقابل حمله بورژوازی تمام جهان مقاومت کنند؟ طبیعتاً نه. سرکوب انقلاب در ایران و چین دلایل روشنی بر این مدعا است. اگر انقلابیون ایرانی و ترك زنجیرهای انگلیس زورمند را پاره می‌کنند بدین جهت نیست که آنان امروز نیرومند گشته‌اند، بلکه بدین سبب است که غارتگران امپریالیست قدرت خویش را از دست داده‌اند. انقلابی که در غزب آغاز شد، زمینه را در ایران و ترکیه آماده ساخت و به انقلابیون نیرو بخشید، «لنین این ادعای ری را که سرنوشت جنبش انقلابی اروپا منحصرأ وابسته به جریان انقلاب خاور است،» «سپار تندروانه» خوانده است. اما نقش پیروزی‌های جنبش‌های رهایی بخش زار در تضعیف امپریالیسم جهانی نادیده نمی‌توان گرفت. این نظر هوشی‌مین که «سرنوشت دنیای پرولتری بمقیاس وسیعی به مستعمرات که غذا و نیروی قدرت‌های بزرگ و امپریالیستی را تهدید می‌کنند، وابسته می‌باشد: اگر ما بخواهیم امپریالیسم را شکست دهیم، باید از قطع منافع آنها در مستعمرات آغاز نمائیم.» درست است، زیرا بدون آنکه نقش مستعمرات در سرنوشت پرولتاریا و امپریالیسم را مطلق گردانند، اهمیت آن را واقعینانه‌تر ارزیابی نموده است. قطع شدن چنگالهای امپریالیسم از مستعمرات و کشورهای وابسته موجب شدت یابی مبارزات طبقاتی در جوامع امپریالیستی و تضعیف قدرت‌های امپریالیستی و در نتیجه افزایش شانس پیروزی طبقه کارگر در کشورهای متروپل خواهد شد و بدین ترتیب اصل تبدیل مستعمرات و کشورهای وابسته از حالت نیروی ذخیره امپریالیسم به نیروی ذخیره انقلاب پرولتری تحقق خواهد یافت.

خلاصه، کمیسیون بررسی مسائل ملی - مستعمراتی بعد از مورد بحث و بررسی و حک و اصلاح قراردادن تزه‌های لنین و ری، هر دو را جهت بررسی و تصویب یا نفی نهائی به مجمع عمومی کنگره دوم فرستاد. مجمع عمومی هم از دو گرایش موجود - که اولی عبارت بود از واقع-گرایی سیاسی که بازتاب نیازهای واقعی جنبش بود و توازن نیروها را از نظر دور نمی‌داشت و دومی که عبارت بود از سکتاریسم چپ که ساده‌انگارانه بدنبال پیروزی يك انقلاب سوسیالیستی ناب در مستعمرات و نیمه مستعمرات می‌گشت و بدیهی است که نتیجه‌ای جز خطر انزوای کمونیست‌ها و کنارماندنشان از جریان جنبش‌های رهاشی بخش رانداشت. اولی را که لنین مدافع آن بود با اکثریت آرا تصویب کرد و دومی را که ری، سراتی و سلطان‌زاده نمایندگان مشخص آن بودند، بعنوان مشی ماجراجویانه و ضد مارکسیستی مردود شمرد. کنگره دوم بعد از تصویب تزه‌های لنین درباره مسائل ملی و مستعمراتی، تصویب نامه‌ای بر اساس گزارش لنین انتشار داد که در آن گفته شده بود که امپریالیسم دشمن اصلی خلق‌های مستعمرات است و وظیفه مبرم جنبش‌های رهاشی-بخش ملی مبارزه علیه امپریالیسم و به خاطر استقلال ملی است. استیلای خارجی جلو رشد آزاد نیروهای اجتماعی را سد می‌کند و بنا بر این برانداختن آن نخستین گام به سوی انقلاب در مستعمرات است.

### نقطه نظرهای سلطان‌زاده ۱

سلطان‌زاده که به فاصله کوتاهی بعد از نخستین کنگره فرقه

۱ - آوتیس میکائیلیان سلطان‌زاده (۱۹۳۸-۱۸۸۹). در يك خانواده -

کمونیست ایران راهی شوروی شده بود، بعنوان نماینده فرقه در کنگره دوم شرکت کرد. وی از جمله نمایندگان بود که با تزه‌های لنین در پیرامون مسأله ملی - مستعمراتی به مخالفت پرداخت و بطوری که از صورت جلسات کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی برمی آید، در جلسه عمومی کنگره اظهار داشت که «تزو ضرورت حمایت از جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک در مستعمرات ناصحیح است و حمایت از چنین جنبش‌هایی بمعنی راندن توده‌ها به جانب ضدانقلاب خواهد بود.»

ارمنی در شهر مراغه به دنیا آمد. برای ادامه تحصیل به روسیه رفت. در ۱۹۱۲ به حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (گروه بلشویک) پیوست. در انقلاب اکتبر شرکت کرد و در ۱۹۱۹ به عضویت فرقه عدالت در آمد. در همان سال بنا به تصمیم بخش خاور کمیترون، همچون عمو اوغلی جهت بسیج ایرانیان مقیم آسیای مرکزی علیه دشمنان انقلاب و حکومت شوروی به تاشکند عزیمت کرد. در نخستین کنفرانس وسیع حزب عدالت در تاشکند (آوریل ۱۹۲۰) که عمو اوغلی یکی از گردانندگان آن بود، شرکت کرد. یکی از فعالان مؤثر کنگره انزلی (ژوئن ۱۹۲۰) بود. پس از آن در کنگره دوم کمیترون (ژوئیه - اوت) و کنگره خلاق‌های خاور در باکو (سپتامبر) شرکت کرد. در کنگره سوم کمیترون (ژوئن ۱۹۲۱) و کنگره دوم فرقه کمونیست ایران که در ۱۹۲۷ (۱۳۰۶ شمسی) در ارومیه برگزار گردید و نیز در کنگره ششم کمیترون (۱۹۲۸) حضور فعال داشت. پس از کنگره ارومیه بنا به تصمیم فرقه به انتشار پیکار (برلن) و ستاره سرخ (وین) نظارت کرد و سرانجام گویا در ژوئن ۱۹۳۸ (خرداد ۱۳۱۷) مشمول تصفیه‌های دوران استالین شد. مقالات متعدد او در نشریات بین‌المللی کمونیستی انتشار یافته و چند مقاله و رساله با ارزش از وی به یادگار مانده است.

م. آ. چشکوف یکی از نویسندگان کتاب «کمیترون و شرق»، از مجموعه جالبی تحت عنوان «خاور استعماری» نامی برد که در شوروی توسط سلطانزاده ویراستاری شده و در ارتباط با فعالیت‌های کمیترون انتشار یافته است.

وی سرانجام خواستار پدید آوردن يك جنبش کمونیستی خالص گردید. سلطانزاده به نوشته خسرو شاکری «در زمره کسانی بود که لنین از ایشان خواسته بود طرحی درباره مسئله ملی و مستعمراتی ارائه دهند.» لنین در یکی از چند روز بین ۲۴ تا ۲۹ ژوئیه (۱۹۲۰) یادداشت‌هایی را در ۴ مورد در حاشیه طرح تهیه شده بزبان آلمانی توسط سلطانزاده نوشت که ترجمه انگلیسی آنها در جلد ۴۲ مجموعه آثار و ترجمه فارسی آنها در ذیل صفحه ۴ «اسناد تاریخی ... ج چهارم» نقل گردیده است.<sup>۱</sup>

سلطانزاده گزارشی را که تحت عنوان «انقلاب در خاورزمین» تنظیم کرده بود، در جلسه روز ۲۸ ژوئیه، همان روز تصویب تظاهرات لنین در پیرامون مسائل ملی - مستعمراتی در کنگره، خوانده شد. وی در همان گزارش نیز از انقلاب کمونیستی دفاع کرده بود؛ بقراریزیر:

«به نظر من آن نکته از اصول اساسی که باید خط راهنمای ما باشد، این است که حمایت از جنبش بورژوا-دموکراتیک در کشورهای پسمانده باید تنها در آن کشورهایی لازم شمرده شود که جنبش‌شان مراحل مقدماتی را می‌پیماید. اگر بخواهیم در کشورهایی که ده سال یا بیشتر تجربه پشت سر گذاشته‌اند یا کشورهایی که هم‌اکنون مانند ایران (جمهوری گیلان) قدرت را در دست گرفته‌اند، همان اصل را بکار بندیم، نتیجه‌اش جز این نخواهد بود که توده‌ها را به دامن ضدانقلاب برانیم. در مقام مقایسه با جنبش‌های بورژوا-دموکراتیک، مسئله عبارتنست از انجام و حفاظت از انقلاب دقیقاً کمونیستی. هزارزبانی دیگری از این

---

۱ - عنوانی که در مجموعه آثار به این یادداشت‌های لنین داده شده،

چنین است: «اظهار نظرهایی در پیرامون گزارش آ. سلطانزاده در رابطه با چشم‌اندازهای يك انقلاب اجتماعی در شرق» است.

واقعیت می‌تواند نتایج تأسف‌انگیزی بیار آورد»

احسان طبری بعد از نقل همین پاراگراف از گزارش سلطان‌زاده، تذکر می‌دهد که «بر اساس همین‌تذکر بود که حزب کمونیست ایران در آغاز جنبش گیلان . . . مرتکب تندروی‌هایی شد. نرسلطان‌زاده در مورد آنکه انقلاب ایران باید خصلت کاملاً کمونیستی خود را حفظ کند، تنها باین دلیل که جنبش در کشور ماسابقه ده ساله داشته است، حاکی از عدم توجه به درجه نضج عینی جامعه کشور ماست. در آن شرایط انقلاب ایران تنها می‌توانست در کادر وظائف ملی و دموکراتیک محدود بماند و هنوز اعتلاء به مرحله سوسیالیستی، بدون تدارك پایه مادی و فنی ایجادمحمل‌های اجتماعی این انقلاب نمی‌توانست سخنی در میان باشد. با وجود خصلت ملی- دموکراتیک انقلاب در ایران، در جریان انقلاب گیلان تنها تا کتیک وحدت نیروهای ضدامپریال- لیستی و ضدارتجاعی بر پایه ایجاد یک برنامه موردقبول همه می‌توانست یک تاکتیک واقع‌بینانه باشد و این ضرورت، بر هر ضرورت دیگر مقدم بود.»

نریمان نریمانوف، صدر حکومت آذربایجان شوروی، یک سال بعد از تشکیل جمهوری شوروی در گیلان، در طی سخنرانی خود در چهارمین جلسه نخستین کنگره نمایندگان شوراهای کارگران، بزرگان، آرتش سرخی‌ها و ملوانان آذربایجان، درباره سلطان‌زاده چنین گفت:

«روزی کمونیست‌های ایران پیشم آمدند و گفتند که ما برای فعالیت به ایران می‌رویم و آمده‌ایم که باریق دنیا دیده‌ای چون تو مصلحت کنیم. به نظر تو ما چطور باید کار کنیم؟ من آنچه را که در

بارۀ انقلاب ایران به نظر می‌رسید، با آنها در میان گذاشتم . . . در  
 حینیکه من نظر خودم را [دربارۀ اینکه اکنون وظیفۀ اصلی کمونیست‌های  
 ایرانی پایان بخشیدن به ستم انگلیس است] بیان می‌کردم، سلطان‌زاده  
 (میکائیلیان) که یکی از این رفقا بود، بلندشده، گفت: آه. اینها فکرهای  
 قدیمی است، نه، این توصیه‌ها به درد ما نمی‌خورد... بدین ترتیب،  
 این رفقا به راه افتاده، رفتند و بعد از یک دوره ناآرامی برگشتند... اما  
 عمو اوغلی نسبت به نظریات و رهنمودهای این کمونیست جهان‌نیده  
 شرقی که به راه‌های نفوذ در بین توده‌های مسلمان وقوف کافی داشته،  
 ارزش خاصی قائل بوده است. عمو اوغلی در طی نامه‌ای که اندکی  
 قبل از کشته شدنش، از گیلان برای نریمانوف فرستاده، بعد از  
 سپاسگزاری از راهنمایی‌ها و یاری‌های وی نسبت به انقلاب ایران،  
 خطاب به او چنین می‌نویسد: «ما ضمن قائل شدن احترام عمیق نسبت به شما  
 بمانند رهبر جنبش‌های انقلابی شرق مظلوم، اعتقاد داریم که شما در آینده  
 نیز راهنمایی‌های مفصل خود را که ما همیشه آماده پذیرفتن آنها هستیم،  
 از ما دریغ نخواهید ورزید.»<sup>۱</sup>

۱- رج ک. به مقاله «نریمان نریمانوف و جنبش‌های آزادیبخش خلق‌های  
 ایران» در کتاب «آذربایجان شوروی و شرق خارجی». باکو ۱۹۸۰. تقی یووا  
 نویسنده این مقاله، چند کتاب و مقاله م. آ. پرسیتس را که به زبان روسی نگارش  
 یافته و در آنها فعالیت‌های کمونیست‌های چپ ایران [در آن دوره] مورد نقد و  
 بررسی قرار گرفته، بقراز زیر معرفی کرده است:

۱- انترناسیونالیست‌های شرق در روسیه و بعضی از مسائل جنبش‌های  
 آزادی بخش ملی، در فاصله سال‌های ۱۹۲۰ - ۱۹۱۸



ش. تقی یوا، بعد از نقل خاطره مذکور از نریمانوف، خاطر نشان می‌سازد که «در حقیقت هم، طرح پیش از موقع شعار انقلاب سوسیالیستی در ایران از جانب کمونیست‌های چپ، به تضعیف و فروپاشی جبهه متحد ضد امپریالیستی که در آن غیر از توده‌های زحمتکش، قشرهایی از بورژوازی و حتی زمینداران نیز شرکت داشتند، منجر شد.»

پرسیس تذکر می‌دهد که سلطان‌زاده «نه تنها در کنگره اول حزب کمونیست ایران، بلکه در کنگره دوم کمیترین نیز می‌کوشید تا

۲- و ۱. نین در باره خطاهای سکتاریستی چپ نخستین کمونیست‌های

شرق در فاصله سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۸

۳- مجله خلق‌های آسیا و آفریقا، ۱۹۷۰، شماره ۲، ص ۶۳-۵۹

۴- مبارزه ایدئولوژیک در پیرامون مسائل مناسبات جنبش‌های کمونیستی

و آزادی بخش شرق در زمان برگزاری دومین کنگره کمیترین.

۵- مجله خلق‌های آسیا و آفریقا، ۱۹۷۴، شماره ۵، ص ۵۳-۳۸.

۶- کمیترین و شرق. مکو ۱۹۶۹، ص ۱۰۵-۱۰۶.

گفتی است که موارد ۱ و ۶ دلالت بر یک مطلب دارد. یعنی مقاله «انتر-

ناسیونالیست‌های شرق...» پرسیس در کتاب «کمیترین و شرق» که مجموعه‌ای

است از ۱۰ مقاله بلند از پژوهشگران شوروی، به چاپ رسیده است. پرسیس

در این مقاله از سلطان‌زاده بعنوان رهبر کمونیست‌های ایران نام می‌برد و با

استاد به آثار سلطان‌زاده، اظهار می‌دارد که وی کوشیده است تا استدلال نماید

که شرایط پیش از انقلاب ۱۹۱۷ و شرایط ایران در آغاز سال‌های ۱۹۲۰

رو بهمرفته یکسان است و بنا بر این ایران می‌تواند دست به یک انقلاب سوسیالیستی

بزند. او همچنین بنوشته پرسیس مدعی بوده است که ایران یکی از آن کشورهای

شرقی است که یک طبقه کارگر فوق‌العاده آبدیده‌ای دارد و در پرتو آن

می‌تواند و باید نخستین کشوری از شرق باشد که پرچم سرخ انقلاب اجتماعی

را بر ویرانه‌های تحت سلطنت برافرازد.

اثبات نماید که ایران با یک انقلاب سوسیالیستی مواجه است و مرحله انقلاب بورژوا-دموکراتیک را سپری کرده است.»

از گزارش سلطان زاده در کنگره دوم کمیترون سخن رفت، اما خلاصه گزارش وی به کنگره اول فرقه دارای چنان موضع گیری صریحی نیست، ولی در هر حال رگه های چپ روی را در آن نیز می توان ملاحظه کرد. بطور مثال او ۱۵ میلیون جمعیت ایران را چنین تقسیم بندی کرده است: «یک میلیون آنان را سیدها و روحانیان تشکیل می دهند، تقریباً ۳ میلیون را ایلات، ۳ میلیون را تجار و کسبه که در امر تولید نیز سهمی ندارند و ۸ میلیون مانده را دهقانان و صنعتگران که عملاً خوراک کل اهالی ایران را تأمین می سازند. جمعیت فعال کشور در تولید ۸ میلیون است که ارزش اضافی از [کار] آنان استخراج می شود و ما باید خود را بر آنان متکی سازیم. وضع سخت و ناخوشایند دهقانان از یک سو و رابطه مستمر با پرولتاریای باکو از سوی دیگر زمینه کاملاً مساعدی را برای کار انقلابی فراهم می آورد.»

وی با اینکه در پایان گزارش خود، شعارهای اصلی روز را «مبارزه علیه انگلستان، مبارزه علیه دولت شاه و مبارزه علیه خانها و زمینداران بزرگ» می داند، با اینهمه دیدیم که نیروهای محرکه جنبش را تنها دهقانان و صنعتگران می داند و «تجار و کسبه» را کنار می گذارد و این از دریافت او از بورژوازی ناشی می شد. او می گفت «طبقات دارا که امروز در رأس انقلاب های ملی قرار دارند، پس از کسب استقلال نسبی، بزودی مجبور خواهند گشت در اثر تشدید تضادهای طبقاتی با قدرت های امپریالیستی، یعنی با کسانی که با شدت بسیار علیه شان جنگیده اند، دست اتحاد دهند.» وی با بیان این نظر عملاً تضاد عمده در

کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را که تضاد خلق با امپریالیسم است، نادیده می‌گرفت. این درست است که؛ بورژوازی به سائقه منافع طبقاتی خود است که با خلق همچون رفیق نیمه‌راه، همراهی می‌کند و می‌خواهد که جنبش آزادی بخش ملی را با منافع خود خواهانه طبقاتی خویش هماهنگ کند و خود به نمایندگی از طرف همه ملت سخن براند و هر زمان نیز که منافعش از جانب جنبش عمق یابنده خلق بیشتر از حضور امپریالیسم تهدید شود، در سازش با امپریالیسم درنگ راجاز نخواهد شمرد و... اما این حقیقت را هم نباید نادیده گرفت که بهر حال بورژوازی ملی، بویژه بخشی از آن که متکی به صنایع ملی است، مادام که با امپریالیسم تضاد منافع دارد و خطر اوج‌گیری مبارزه طبقاتی برای او صورت تهدید آمیزی بخود نگرفته باشد، از جنبش ملی پشتیبانی می‌نماید و بنا بر این روانیست او را تا همان نقطه، از صفوف خلق به صفوف وابستگان امپریالیسم راند؛ بویژه در شرایطی که کیفیت و کمیت نیروهای انقلابی حاضر در صحنه ضعیف نیز باشد. و الا اگر نیروهای انقلابی دموکراتیک دارای چنان قدرتی باشند که در مبارزه علیه امپریالیسم احتیاجی به نیروی بورژوازی نداشته باشند، خواه ناخواه با بورژوازی نیز روی در روی خواهند ایستاد. استالین در پاسخ آنهایی که کمترین را منبهم به پیروی از سیاست حمایت از بورژوازی ملی در چین می‌کردند، می‌گفت که: «... در واقع کمیته مرکزی حزب و کمترین سیاست حمایت از بورژوازی ملی را دنبال نمی‌کند، بلکه سیاست استفاده از بورژوازی ملی را تا زمانی که انقلاب چین انقلاب جبهه متحد تمام ملی بود، دنبال کرد و بعداً آن را با سیاست مبارزه مسلحانه علیه بورژوازی ملی، در مرحله‌ای که انقلاب چین انقلابی ارضی - دهقانی گردید و

بورژوازی ملی شروع به پشت کردن به انقلاب و خصومت بسا آن نمود جایگزین کرد...» لنین در «بیماری کودکی چپ گرایی در کمونیسم» آشکارا استفاده «از هر فرصتی، حتی کوچکترین آن را برای بدست آوردن متحدین توده‌ای، هر چند این متحدین موقتی، مردد، ناپایدار، غیر قابل اعتماد و مشروط باشند» مجاز شمرده و تأکید می‌کند که «هر کس این مطلب را نفهمیده باشد، حتی ذره‌ای از مارکسیسم و بطور کلی از سوسیالیسم علمی نفهمیده است.» استالین با استناد به این اصل لنینی است که قاطعانه اظهار می‌دارد: «... حزب کمونیست هر کشور باید با پیروی از اصول، حتی کوچکترین فرصت و امکان برای بدست آوردن متحدین توده‌ای برای پرولتاریا را از دست ندهند، حتی اگر این متحدین، متزلزل، ناپایدار و غیر قابل اطمینان باشند.»

استالین برای قبول چنین متحدینی دو شرط قایل می‌شود: ۱- این متحدین از نظر توده‌ای دارای پایگاه وسیعی باشند ۲- مانع بسط و توسعه تبلیغ و ترویج انقلابی حزب پرولتاریا نشوند و فعالیت حزب را برای سازماندهی طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش محدود نکنند. منظور از دامنه دادن به بحث بالا رسیدن به این نتیجه بود که بورژوازی ملی<sup>۱</sup> یا هر نیروی دیگر فعلا انقلابی را باین دست آویز که بعداً به انقلاب پشت خواهند کرد، حالا نمی‌توان کنار گذاشت؛ ولی

---

۱- بحث درباره بورژوازی ملی با توجه به ربع اول قرن بیستم است.

با گذشت زمان مواضع بورژوازی ملی بیش از پیش به ضعف و تزلزل گرائیده و ناتوانی سیاسی آن آشکارتر شده است. این بورژوازی دیگر در کشورهای کمتری می‌تواند راه درازی با دیگر نیروهای رادیکال محرک جنبش‌های رهایی بخش همراهی کند و بویژه در رأس چنین جنبش‌هایی باقی بماند. بطور مثال بورژوازی

دیدیم که سلطان زاده و همفکرانش مخالف این اصل بودند. بورژوازی ملی دارای ماهیت دوگانه لیبرالی و دموکراتیک با ناسیونال رفرمیسم و ملی انقلابی است که برخورد واقع‌بینانه و صحیحی را - با توجه به شرایط و مرحله مبارزه و توازن و آرایش نیروها - از جانب کمونیست‌ها ایجاد می‌کند.

در حالی که سلطان زاده در گزارش خود در جلسه دوم کنگره نخست فرقه چنان موضع رادیکال و به اعتباری چپ روانه گرفته بود، نانیسویلی اگرچی در جلسه سوم همان کنگره، با توجه به چنین موضع‌گیری‌های چپ روانه‌ای بود که صراحتاً اعلام داشت که «در ایران هنوز زمان انقلاب کمونیستی نرسیده است. در سال ۱۹۰۵، لنین نه از انقلاب اجتماعی [سوسیال] بلکه از جمهوری دموکراتیک سخن می‌گفت. در آغاز شما باید از جنبش ملی که راه تمایز طبقاتی را باز می‌کند، استفاده کنید و پس از آن است که باید مطالبات انقلابی خود را مطرح سازید، در حال حاضر شما وظیفه دارید خود را متشکل کنید و خود را آماده رهبری انقلاب ایران سازید.»

ملی که در مرحله نخست جنبش‌های رهائی بخش الجزایر، مصر و سوریه در مقام رهبری آنها قرار داشت، در مرحله دوم از پیش روی فرو ماند و عقب نشینی کرد. بطور کلی می‌توان گفت که موضع دو سویه بورژوازی ملی کشورهای تحت سلطه در برابر امپریالیسم، اینک بیش از پیش به موضع یکسویه سازش با امپریالیسم نزدیک شده و می‌شود و در بسیاری از کشورهای وابسته این سازش پذیری به تبدیل کامل بورژوازی ملی به بورژوازی کمپرادور و وابسته منجر شده است و بنا بر این در صف ضد خلق و ضد انقلاب قرار دارد...

۱ - V. Naneishvili، نماینده حزب کمونیست شوروی در کنگره اول

حزب کمونیست ایران.

سلطانزاده يك سال بعد از شکست جنبش، در رساله خود تحت عنوان « ایران معاصر » نقطه نظر تا حدی تعدیل شده خود را درباره کوچك خان چنین ابراز داشت:

«با وجود تمام محبوبیتی که گروه کوچك خان (جنگلی ها) در میان بورژوازی و قشرهای وسیع مردم داشت، معذالك وی نتوانست و توانائی آن را نداشت که پیکار آزادی بخش ملی ایران را به آخر برساند. همین قدر به این علت که خود کوچك خان درباره این وظیفه تصور باطلی داشت. او که در گذشته ملا بود، نه تنها خرافاتی، بلکه شخصی با دیدی محدود نیز بود. بزرگترین اشتباه او و گروهش در آن بود که فکر می کردند می توانند نفوذ انگلیس ها و حکومت شاه را تا حد معینی با کمک مالکان لیبرال یعنی همان کمانی که درست پشتیبان هم شاه و هم انگلیس ها هستند، از بین برند. بر مبنای این فکر نادرست، برای او نه فقط با کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران که در آن موقع با این نظر آشکارا مخالفت می کرد، سوء تفاهمات و مشاجرات سخت پیش آمد، بلکه در میان خود جنگلی ها نیز اختلافاتی روی داد که بعداً موجب انشعاب گروه شد...»<sup>۱</sup> او در جای دیگر از همان رساله می گوید که «حزب کمونیست نمی توانست از این تاکتیک [ کوچك خان که عبارت بود از جلب خوانین و قشودال ها... ] پشتیبانی کند، زیرا خوب درک می کرد که هر گونه انقلاب در کشور عقب مانده فلاحتی مادام که ستم قشودال بسم در آن ریشه کن نشده و میلیون ها رعیت از قید بندگی رهائی نیافته اند،

۱ - منظور انشعاب طرفداران احسان الله خان و خالو قربان از طرفداران

کوچك خان است.

محکوم به شکست و نابودی است. رهائی دهقانان با کمک همان فتودالها طبیعتاً خیال خامی بود که حزب می‌بایستی با آن مبارزه جدی می‌کرد. تاریخ صحت این نگرانی را نشان داد. کوچک‌خان بخصوص قربانی خوشباوری خود نسبت به همین ملاکان و فتودال‌های لیبرال‌شد و در عین حال وجهه خود را میان توده‌های وسیع دهقانان از دست داد.»

در اینکه مالکان لیبرال یکی از تکیه‌گاه‌های کوچک‌خان بوده‌اند، جای شبهه‌ای نیست، اما وی دارای آن چنان جنبه‌های دموکراتیک و ضد امپریالیستی نیز بود که در آن لحظه حساس اولویت مبارزه ضد امپریالیستی، کمونیست‌ها می‌توانستند و می‌بایست به همکاری و حتی اتحاد موقتی با او دست بزنند و با طرح پیش از موقع مبارزه طبقاتی و عمده کردن آن در برابر مبارزه ضد امپریالیستی و نیز ارائه موادی از حداکثر خواست‌های پرولتاریا، موجبات تسریع حرکت گردش به راست و تقویت جنبه سازشکارانه‌اش را فراهم نیاورند. این کاری بود که حیدر عمو اوغلی و همکارانش در صدد انجام آن بودند. آنها می‌خواستند آبی را که در رفتن آن چپ‌روها و شخص کوچک‌خان و اطرافیان‌ش مقصر بودند، بار دیگر به جوی باز آورند که ممکن نشد و ماهی مردا و هردو جناح از عواقب تلخ آن در امان نماندند.

خسروشاکری که زندگینامه سلطان‌زاده را در جلد چهارم اسناد تاریخی با ارزش خود نوشته، بر آنست که منشاء همه چپ‌روی‌های نسبت داده شده به سلطان‌زاده را ناشی از دشمنی تاریخ‌نگاران استالینست هوادار حیدر عمو اوغلی باشخص سلطان‌زاده بدانند و شخصیت او را از هرگونه اتهام چپ‌روی مبرا دارد. در آنجا که او می‌گوید «نباید

هواداری سلطان زاده از انقلاب ارضی را با چپ‌روی‌های مرتکبه از جانب آنارشیست‌هایی چون احسان‌الله‌خان اشتباه گرفت» و یا آنجا که خاطر نشان می‌سازد که «چپ‌روی‌های مرتکبه در جریان انقلاب گیلان غالباً پس از برگزاری کنگره مؤسس حزب کمونیست، یعنی پس از حرکت سلطان‌زاده به مسکو برای شرکت در کنگره دوم کمینترن صورت گرفت» تا حدودی درست می‌گویند، اما نه صد درصد! چون بهر حال سلطان‌زاده بعنوان یکی از مؤثرترین رهبران حزب، در تعیین استراتژی و تاکتیک‌های آن مؤثر بوده است؛ چنانکه خودشاکری هم بطور ضمنی پذیرفته، بهر حال در جریان انقلاب گیلان چپ‌روی‌هایی صورت گرفته و این چپ‌روی‌ها چندان افراطی بوده است که کنگره خلق‌های خاور تشکیل شده در باکو را به محکوم سازی صریح آن واداشت و تجدید نظر در ترکیب کمیته مرکزی و مشی حزب را ایجاد کرد.

در همان زمان بانو استاسووا - یکی از هم‌زمان‌ترین و آگاهان از چندی و چونی جنبش‌های انقلابی شرق، در یکی از جلسات مشاوره ایالتی سازمان‌های کمونیستی دون و قفقاز، با اشاره به کمونیست‌های چپ‌رو ایران بود که گفت: «رفقای جوانان مادر کشوری که هنوز مناسبات فئودالی در آنجا حاکم بود، آلوده به پندار استقرار کمونیسم خالص شده‌اند.»

خسروشاکری در کار رویاروی نهادن سلطان‌زاده و حیدرو غالب کردن ناروای شخصیت برجسته اول بر چهره درخشان دوم تا پرتگاه اشتباه و نمی‌گویم تحریف حقایق و وقایع پیش می‌شتابد و مثلاً چنین می‌نویسد:



«... لکن باید بر اساس تزه‌های مصوبه کنگره دوم کمیترین در مورد خاور پذیرفت که بیشتر نظریات رفیق سلطان زاده تا نظریات [بگو رفیق!] حیدرخان مورد توجه لنین قرار گرفته، بویژه اگر در نظر بگیریم که نظریات ری‌هندی در امر لزوم سرکردگی انقلاب دموکراتیک وسیله حزب پرولتری که با نظریات رفیق سلطانزاده یکی بود، نیز در کنگره دوم بمثابة تزه‌های تکمیلی به تزه‌های لنینی مورد تصویب قرار گرفت. لیکن پذیرش این نظر یا آن تز از جانب لنین به اختلاف درون حزب کمونیست ایران خاتمه نداد...»

لنین چگونه می‌توانست نظریات سکتاریستی چپ و یکسو نگرانه ری یا سلطانزاده را بپذیرد؟ خبر این پذیرش در کجا قید گردیده است؟ آیا لنین با قبول تزه‌های ری و همفکرانش تزه‌های خود را نفی نمی‌کرد؟ دیگر اینکه مگر عمو اوغلی در کنگره دوم شرکت داشت که لنین نظریات او را کنار گذاشت؟ واقعیت از این قرار است که نظریات ری در کمیسیون بررسی مسائل ملی - مستعمراتی تحت عنوان تزه‌های تکمیلی و بمنظور پیشنهاد به مجمع عمومی کنگره دوم کمیترین تنظیم گردید و شخص لنین نیز که از فعالان همان کمیسیون بود در حک و اصلاح و تعدیل قالب و محتوای تزه‌های تکمیلی بسیار اثر نهاد، اما در همای کمیسیون نیز با کل تزه‌ها توافق نداشت و از آن‌ها دفاع نمی‌کرد و حتی چنانکه پیش از این نیز گذشت از آن تزه‌ها انتقاد نیز می‌کرد و مخصوصاً در برابر نظر ری درباره سرکردگی پرولتاریا و عدم حمایت از جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک تذکر داد که «کمونیست‌های هندوستان باید از

جنبش بورژوا- دموکراتیک پشتیبانی کنند، بدون آنکه در آن مستحیل شوند...» تزه‌های لنین در پیرامون مسائل ملی- مستعمراتی تحت عنوان «تزه‌های مقدماتی» و تزه‌های ری تحت عنوان «تزه‌های تکمیلی» در کمیسیون بررسی مسائل ملی- مستعمراتی که تنها از ۲۰ نماینده تشکیل شده بود، تنظیم و برای پیشنهاد به مجمع عمومی کنگره جهت رأی‌گیری نهائی تصویب گردید و در جلسه عمومی کنگره تنها تزه‌های لنین بود که با اکثریت آراء تصویب گردید. تزه‌های ری- که نظریات سلطان زاده در بعضی موارد با آنها همسوئی داشت- بعلت برداشت‌های یکسو نگرانه و ضد مارکسیستی و ماجراجویانه مردود شمرده شد.<sup>۱</sup>

و اما، همه آنچه که گذشت، از مرتبت سلطان زاده بمثابة یکی از برجسته‌ترین پيشاهنگان جنبش کمونیستی ایران نمی‌گاهد. همه دست- آوردهای مثبت و منفی راهگشایانی چون سلطان زاده و حیدر عمو اوغلی ارزش بررسی و آموختن را دارند، امانه برای قهرمان سازی و رجز- خوانی، بلکه بمنظور دست‌یابی بروسایل رهیابی.

بدیهی است که غیر از سلطان زاده که نماینده حزب در کمیته بوده، اشخاص دیگری نیز که دارای گرایش‌های چپ‌روانه بودند، در کمیته

---

۱- ر ج ک. به فصل دوم کتاب «لنین و جنبش‌های آزادی بخش ملی در شرق». مسکو ۱۹۷۸ به ویراستاری غفوروف و کیم، ص ۷۶-۷۷ متن انگلیسی. و «تاریخ مختصر انترناسیونال سوم» به ویراستاری آلکساندر سو بولوف، از انتشارات انستیتوی مارکسیسم لنینیسم، اواخر فصل اول و «کمیته شرق»، انگلیسی، ص ۲۸۲ و ...

مرکزی منتخب کنگره اول (انزلی) وجود داشتند که پرستس از آن میان از جوادزاده (پیشه‌وری) و ابوکف Abukov (نماینده واحدهای نظامی شوروی در ایران) نام می‌برد. پرستس بر آنست که برنامه حزب تحت فشار امثال آنها جنبه چپ‌روانه‌ی پیدا کرد و انقلاب قوری سوسیالیستی را در دستور خود قرار داد و با طرح مهار کردن بورژوازی و تجار و تلاش برای ایجاد شوراها در مناطق تحت نفوذ جنبش رهائی بخش ملی- درحالیکه اقداماتی از این دست از وظایف انقلاب سوسیالیستی می‌باشد- موجبات رویگردانی بورژوازی ملی از اردوی انقلاب و بنا بر این ایجاد شکاف در جبهه ضدامپریالیستی در حال شکل‌گیری در گیلان و امکان پذیر شدن امر سرکوبی جنبش بدست ارتجاع، فراهم آمد.

### نتایج چپ‌روی و موضع عمواوغلی نسبت به آن

کوچک‌خان در نامه‌ای که حدود دو ماه بعد از ترك رشت به یکی از دوستان خود بنام یوسف ضیاءبیک نوشته، از قرار و مدارهای خود با «رؤسای بلشویک» بهنگام پیاده شدن نیروهای سرخ در انزلی و عقب نشینی انگلیس‌ها که به تشکیل جمهوری شوروی در گیلان منجر شد، چنین یاد می‌کند:

«رؤسای بالشویک ملاقاتم را در انزلی خواستار شدند، برای آنکه بفهمانم که به فرقه بالشویک دوست و متمایل و دارای عقیده صادقانه‌ام، همچنین بمنظور عقد نمودن محکم با آنها از نظر اخراج نیروی انگلیسی، به انزلی رفتیم. پس از ملاقات و مذاکرات، بدلائل کافی اثبات کردم که

اجراء بعضی از مواد مرانماة بالشویکی در ایران نه تنها بولید اشکال می کند، بلکه همه را بضمدمان می شوراند . نتیجه ای که نمی بریم سهل است، ضرر هم خواهیم دید. الغاء مالکیت اراضی در بادی امر دور از حزم و احتیاط است، زیرا غالب مالکین، رؤسای ایلات و عشایرند که به ایلشان فوق العاده نافذند و بعلت الغای مالکیت سد راه عملیاتمان خواهند گردید. بهتر است قضایا را مسکوت و پایه عملیات خودمان را روی این دوسه پایه بگذاریم: اخراج انگلیس ها از ایران، لغو کاپیتو- لاسیون و قراردادهای، تجهیز کامل ایرانیان برای مهاجمه به هند. پس از کسب موفقیت در اطراف این چند ماده و تصرف مرکز، آنوقت بقیه مواد مرام را با تطبیق به روحیات مردم، آنهم بقدری که ممکن است اجرا کنیم. اگر این ترتیب رعایت شود قول می دهم ظرف مدت سه ماه مرکز را تصرف نموده، موفقیت شایان به دست آوریم. و حضرات قولم را تصدیق و قبول نمودند ...»

گفته شده است که اورجونیکیدزه که در این تاریخ کمیسر فوق العاده روسیه جنوبی و عضو شورای نظامی آرتش های ۱۱ و ۱۴ و ۱۶ بوده و در مذاکرات مذکور شرکت داشته، دلایل میرزا کوچک خان را که با وی سابقه آشنائی نیز داشته، می پذیرد و خطاب به رفقای حزبی چنین می گوید:

«رفقا آنچه این مرد درست قول و با ایمان می گوید، من بی چون و چرا تصدیق می کنم و موافقت خودم را با تمام اظهارات و تاکتیکش اعلام میدارم، زیرا او در تحرك و جنبش کشورش مجرب است و پیشرفت انقلاب را مدنظر دارد و از شما می خواهم که بیانات و نقشه

آینده‌اش را تأیید کنید.»

اما همچنان که از نامه میرزا به یوسف ضیاءبیک برمی آید، چپ روی از سویی و محافظه کاری و تنگ نظری و انحصار طلبی از سوی دیگر از همان نخستین روزهای تشکیل جبهه متحد، بذرفاق را که بادیست‌های ضدانقلابیون پاشیده می‌شد، آبیاری کرد. اختلاف بین کوچک‌خان و کمیته مرکزی حزب کمونیست از سویی و بین کوچک‌خان و جناح چپ جنگلی‌ها به رهبری احسان‌الله خان و خالوقربان از سوی دیگر چندان اوج گرفت که در بست یک‌ماه بعد از تشکیل جبهه متحد و اعلان جمهوری شوروی، جبهه تجزیه‌گردید و کوچک‌خان با نفرات تحت فرماندهی خود رشت را ترك کرده، به جنگل عقب نشست. بیست و چند روز بعد از خروج کوچک‌خان از رشت کمیته‌ای با شرکت نمایندگان حزب و احسان و خالو تشکیل گردید و در ۹ مرداد ۱۲۹۹ بدون حضور کوچک‌خان و طرفدارانش با يك کودتای سرخ زمام امور را بدست گرفت. کریم کشاورز در این مورد می‌نویسد که «در اواسط تابستان ۱۲۹۸ [که تاریخ درستش ۱۵ تیر ۱۲۹۹ است] میرزا بر اثر اختلافی که با بعضی از هم‌رهان چپ‌روی خویش مانند احسان‌الله‌خان و غیره پیدا کرد و در نتیجه تحریکات عمال بیگانه که در هر دو گروه وجود داشتند، رشت را ترك گفته، به جنگل پناه برد و مخالفان وی باتفاق جمعی از ایرانیان که در باکو حزبی بنام عدالت تشکیل داده بودند، ولی از اوضاع و زندگی ایران بالکل بی‌اطلاع و بیگانه بودند، هفده ماه در گیلان حکومت کردند و سرانجام بر اثر همین اختلافات هر دو طرف نابود شدند و در زمستان ۱۲۹۹ [درستش اواخر پائیز ۱۳۰۰ است] انقلاب گیلان دچار شکست

کامل گشت و میرزا کوچک نیز در راه آن سر داد.»

در فاصله این هفده ماه، حوادث بسیاری اتفاق افتاد. بعد از عقب نشینی کوچک خان به جنگل، جبهه ضد امپریالیستی عملاً از هم پاشید و اختلافات روز بروز دامنه بیشتری یافت و در این میان همچنان که سلطان زاده خاطر نشان ساخته است «این کشمکشهای داخلی که ماهرانه توسط عمال شاه دامن زده می شده، تأثیر شومی بر روند آتی حوادث گذاشت و هنگامی که کوچک خان بار دوم به مسند قدرت باز گشت، دیگر دیر بود.» کوچک خان تقریباً یک سال بعد از ترك رشت و در اول تیرماه ۱۳۰۰ به قدرت باز می گردد. یکی از حوادث مهم نیمه اول این يك سال عبارت بود از شدت یابی اختلاف بین دو بخش نیروهای جنبش الف: کوچک خان و هواداران و پیروانش. ب: نیروهای تحت فرمان احسان و خالو. چپ روی بیشتر در بین بخش اخیر شایع بود. چپ روی های نسبت داده شده به چپ روان در این دوره عبارت است از: ضبط محصول خرده مالکان، تظاهرات علنی علیه دین و روحانیت، بی احترامی به آداب و رسوم و اعتقادات مردم، دادن شعار کشف حجاب و مقابله با نظریات اسلامی میرزا مثلاً درباره گرفتن عشریه شرعی از دهقانان بجای بهره مالکانه. بطور کلی می توان گفت که اکثر چپ روها تصور درستی از ویژگی های جامعه نداشتند و به ضرورت مبرم انطباق قوانین عام بر جامعه ایران با ویژگی ها و خصوصیات ملی خود وقوف کامل نداشتند. کوچک خان در همان نامه ای که دو ماه بعد از ترك اجباری رشت برای یوسف ضیاء بیک ارسال داشت، چنین توصیفی که احتمالاً

---

۱- به این مسأله بیشتر، هنگام بررسی برنامه کمیته نجات ملی ایران،

پرداخته ایم.

عاری از بغض نیز نبوده است، از چپ‌روها بدست می‌دهد:

«... آیا انقلاب همین است که آقایان دست‌بکارش شده‌اند؟ آیا انقلابی‌ها همین موجودات نازنین دردانه هستند؟ متأسفم که پاره‌ای اشخاص فاسد که به هر سازی رقصیده، يك وقت هم مشروطه طلبند و برای بدست آوردن منافع شخصی بهر لباسی ملبس می‌شوند، اکنون آزادی خواه شده و بنده را دزد و خیانتکار معرفی می‌کنند...»

در صفوف هر دو بخش نیروهای انقلابی جنبش گیلان افراد فرصت طلب نفوذ کرده بودند و این بدیهی است. مثلاً بنا به نوشته‌ی محیی دولت-آبادی در همان زمان «سردار محیی [فتودال] و برادرش رخت سربازی بلشویکی در بر نموده، در برداشتن قدم‌های سریع بلشویکی از هیچ کمونیست‌نمای شروری عقب نمی‌ماند.»

در مورد مرتکبان چپ‌روی همانطور که تذکر داده شد، اشتباهات عناصر آنارشیستی چون احسان‌الله‌خان و خالو قربانی را نمی‌توان به حساب حزب گذاشت. جوانشیر در همین رابطه است که می‌گوید:

«البته در جنبش جنگل محافظی هم بودند که چپ روی کرده و ضررهای بزرگ به نهضت زدند. این‌ها خود را کمونیست می‌نامیدند و گناه آنهاست که همواره بنام کمونیست‌ها نوشته می‌شود. ولی حقیقت این است که بسیاری از این عناصر چپ‌رو کمونیست نبودند. آنها سابقه فعالیت تروریستی داشتند. از سال‌ها پیش از نزدیکی نهضت جنگل به کمونیست‌ها، وارد این نهضت شده و مورد پذیرش کوچک خان قرآز گرفته بودند. پس از تشکیل حزب کمونیست آنها هم مانند بسیاری دیگر از انقلابیون جنگلی، به این حزب پیوستند ولی طبیعی است که نتوانستند

يك شبهه به عمق مار کسبسم پی ببرند. آنها نظریاتی را که از قبل داشتند، از نهضت جنگل به داخل حزب آوردند و با کلمات مار کسبستی پوشانیدند. بنا بر این ضروری که آنها به نهضت جنگل زدند به حساب ایدئولوژی مار کسبستی و مشی لنینی نیست، بلکه ضروری است که از داخل نهضت جنگل و از جانب عناصرنا استوار آن سرچشمه گرفته و نه فقط به کوچک خان، بلکه به حزب کمونیست ایران نیز وارد شده است.» چنین به نظر می رسد که منظور جوانشیر در اینجا بیشتر احسان الله خان دوستدار باشد که بعد از کودتای سرخ تحت عنوان سر کمیسر و کمیسر خارجه در رأس دولت انقلابی قرار گرفت. وی يك انقلابی پر شور و صادق و نماینده روشنفکران خرده بورژوازی و بخشی از زحمتکشان شهر و روستا بود و پیش از آمدن به جنگل در مبارزات ضد روسی شرکت داشته، از اعضای فعال کمیته تروریستی مجازات بوده، اما بجهت پایگاه طبقاتیش و نا آشنائی و یا آشنائی سطحی با دانش سیاسی پیشرو از سوئی و با اوضاع و ویژگی های زندگی اجتماعی منطقه از سوی دیگر و به پیروی از احساسات اجتماعی و شخصی و خودنمایانه، معمولاً دستخوش تمایلات حادثه جویانه و کردارهای چپ روانه و اراده گرایانه می شده است. نویسنده ای با توجه به خصایل و اعمالش بحق او را با کونین ایران خوانده است. و بهرام سیروس می نویسد که «در کمینترن به احسان الله خان با کونین ایران لقب داده بودند.» جناحی از حزب کمونیست که بعداً در بلنوم با کوا کثرت یافت، به مخالفت با اقدامات چپ روانه احسان و پشتیبانان ماجراجوی وی پرداخت و کنگره خلق های شرق نیز سیاست او را محکوم کرد و چنانکه خواهیم دید، بعد از آمدن عمواوغلی به گیلان



احسان‌الله در نتیجه اقدام ماجراجویانه حمله به تهران‌آز کمیته انقلابی  
اخراج می‌گردد.

در این میان عمده‌ترین انتقادی که بر حزب کمونیست ایران وارد  
است، از این بابت است که موضع‌گیری قاطعی در برابر چنین ارتکاب  
هایی نداشته و بهر حال بطور کلی با چپ‌روان همسوئی داشته است.  
اما این نیز درست نخواهد بود اگر همه کمونیست‌ها را چپ‌رو بخوانیم  
و یا همه آنها را با يك چشم نگاه کنیم. بعضی از آنها از روی حسن‌نیت  
دچار گمراهی شدند و ناآگاهانه چنان گمان بردند که می‌توان با تقلید و  
نسخه برداری مکانیکی و بی‌توجه به شرایط و ویژگی‌ها و چگونگی  
آرایش نیروها آنچه را که در آن سوی مرز تحقق یافته‌در این سو نیز  
عیناً پیاده کرد. بعبارت دیگر آنها جنبش آزادی بخش ملی و انقلاب  
بورژوا-دموکراتیک را بنا بر ابا انقلاب پرولتری و سوسیالیستی عوضی  
گرفتند و جامعه ایران را در آن شرایط برای پذیرش انقلاب سوسیالیستی  
آماده پنداشتند. اما این واقعیت را نیز نادیده نباید گرفت که اینگونه  
اشتباهات در حزبی که بقول سلطان‌زاده «سابقه کار طولانی سازمانی  
نداشت، حزبی که در میانش کادر رفقای دارای آمادگی تئوریک کافی  
نبود، حزبی که در شرایط کشور عقب‌مانده نیمه مستعمره فعالیت می‌کرد  
و...» نا منتظره و غیرطبیعی نبود. استالین در سخنرانی خود در سال  
۱۹۲۷ در یکی از جلسات کمیته‌نویس می‌گوید که «درست است که حزب  
کمونیست چین نتوانست از تمامی امکانات آن دوران بهره‌برداری نماید؛  
درست است که در آن دوران کمیته‌مرکزی حزب کمونیست چین مرتکب  
برخی اشتباهات فاحش گردید؛ ولی این نیز مسخره است که فکر کنیم

حزب کمونیست چین در دوران کوتاهی، بر اساس رهنمودهای کمینترن می‌تواند مبدل به حزب بلشویکی‌ورزیده و واقعی بشود. ما باید تاریخ تکامل حزب خودمان را به خاطر بیاوریم که از درون یک رشته انشعابات، انفعالات، خیانت‌ها و توطئه‌ها و مانند آن گذشت تا تبدیل به حزب ورزیده و آبدیده کنونی گردید و آنوقت خواهیم فهمید که احزاب بلشویکی واقعی را در یک لحظه نمی‌توان بوجود آورد.»

نتایج نامطلوب چپ‌روی بسیار بود و آنها را خلاصه‌وار چنین می‌توان برشمرد: ایجاد دو دستگی و شکاف در جبهه متحد خلق و سستی گرفتن مبارزه ضد امپریالیستی و بی‌نتیجه ماندن آن و در نتیجه از دست رفتن تمام دست آوردها؛ منزوی شدن انقلابیون و قطع شدن حلقه‌های وصل کمونیست‌ها با اقشار مختلف خلق و بویژه زحمتکشان شهر و روستا؛ رمیدن پیش از وقت نیروهای کم ظرفیت از جبهه متحد ضد-امپریالیستی و تقویت جنبه سازشکاری و تسریع گردش به راست میرزا و محروم ماندن جنبش از متحدانی که در آن مرحله می‌توانستند یار شاطر باشند نه بار خاطر؛ میدان یابی مرتجعان و عناصر وابسته به امپریالیسم و هیئت حاکمه برای فتنه‌انگیزی و فرصت پیدا کردن دشمن و... از هم پاشیدن جبهه متحد و رودر رو قرار گرفتن جناح‌های مختلف آن که می‌توانستند در صورت حفظ اتحاد و موازین آن نیروهای حرکت دهنده جنبش رهائی بخش ملی به سوی هدقهای ترقی خواهانه‌اش باشند، عمو اوغلی را در مقام صدارت حزب کمونیست ایران، از همان روز انتخابش به این مقام بر آن داشت تا بمنظور پیشگیری از خطری که روز بروز تهدید کننده تر می‌شد؛ و با استفاده از همه امکانات موجود و امکان آفرینی‌ها، جناح‌های جدا شده جبهه متحد را - به رغم همه مخالفت‌ها و

۱- می‌دانیم که کار اختلافات در بین دو جناح حزب حتی به انشعاب کشید.

کارشکنی‌هایی که از چپ و راست می‌شد. دیگر باره بهم نزدیک کرده، جوش دهد. از این رو بلافاصله بعد از انتخاب شدن به مقام صدارت حزب کمونیست ایران، سفیران و پیام‌هایی برای احسان‌الله‌خان و خالو- قربان و کوچک‌خان و دیگر سران جنبش و فعالان حزبی گسیل داشت<sup>۱</sup> و سرانجام احسان و خالو را برای آشتی با میرزا تشویق و قانع کرد. در پرتو تلاش‌های پیوند دهانهٔ عمو اوغلی و همفکرانش و خود نمایی واقعیت‌ها و حقایق، در حدود دو ماه بعد از برگزاری پلنوم و انتخاب عمو اوغلی بعنوان صدر حزب، نامهٔ آشتی جوینانه‌ای با امضای احسان و خالو به میرزا که در فومن نشسته بود، فرستاده شد. نامه با این بیت شروع شده بود:

دو دوست قدرشناسند حق صحبت را

که مدتی بگریزند و باز پیوستند.

۱- از آن جمله می‌توان از میرزا محمد آخوندزاده (بهرام سیروس) نام برد. وی در خاطرات خود در این باره چنین می‌نویسد:

«... هیئت جدید کمیتهٔ مرکزی [منتخب پلنوم] مرا برای تقویت کار حزب و اتحادیه به گیلان فرستاد و بمن سپرد که برای تشکیل جبههٔ واحد بر ضد ارتجاع و استعمار با احسان‌الله‌خان و اگر ممکن باشد با کوچک‌خان مذاکره کنم و نتیجه را به کمیتهٔ مرکزی اطلاع دهم... [پس از تبادل افکار و مذاکرات] به حیدرخان عمو اوغلی نوشتم: بعقیدهٔ من نه از تسبیح و استخارهٔ کوچک‌خان و نه از عاشق انقلاب بودن احسان‌الله‌خان برای نجات خلق ایران نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد. با وجود همهٔ اینها شادروان حیدرخان عمو اوغلی از اصلاح کوچک‌خان و احسان‌الله‌خان مأیوس نشد. وی امیدوار بود که با همهٔ اینها، با آنها جبهه واحدی بوجود آورد...»

سلطان‌زاده سه سال بعد از مرگ عمو اوغلی بمناسبتی با نوشتن این جمله که «ما علیه همکاری او (عمو اوغلی) با کوچک‌خان مبارزه می‌کردیم» به مخالفتش با مشی عمو اوغلی در این مورد اعتراف کرد.

نویسندگان نامه درعین حال اشتباهات میرزا را نیز خاطر نشان کرده بودند. بعد از آن میرزا نامه گلابه آمیزی در پاسخ نویسندگان نامه نوشت و در آن از نقض عهدها، چپ روی‌ها، و اشتباهات آنها سخن‌ها راند. بعد از آن احسان و خالو برای دیدن میرزا به فومن رفتند و بدین ترتیب زمینه توافق بوجود آمد. از جمله مسائل مورد توافق، آمدن عمو اوغلی بعنوان ناظر اعمال و رفتار طرفین به ایران بود. خبر حصول توافق در شماره ۲۶ ثور (اردیبهشت) ۱۳۰۰ روزنامه «ایران سرخ» که ارگان «شورای تبلیغات» بوده و به مدیریت لادین منتشر می‌شده، چنین منعکس شده است: «ما با رفقای عزیز قدیم خودمان رفیق میرزا کوچک و سایرین اصلاح کردیم.

دشمن آتش پرست بساد پیدما را بگبو

خاک بر سر گن که آب رفته باز آمد بجو...»

بدنبال اعلام آشتی بین جناح‌های یاد شده، عمو اوغلی به گیلان آمد. اما پیش از آمدن او، حوادث و مسائلی پیش آمده بود که هنوز مورد بحثمان قرار نگرفته است. اهم این حوادث و مسائل عبارت بودند از: کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و انتشار تزه‌های حیدرخان عمو اوغلی.

## کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و قرارداد دوستی ایران و شوروی

بدنبال پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، نیروهای روسی که بخش‌هایی از شمال ایران را اشغال کرده بودند، این سرزمین را ترك کردند. انگلستان برای حفظ منافع خود و جلوگیری از نفوذ امپریالیسم نوخاسته آلمان از سویی و سرکوبی جنبش‌های رهایی‌بخش که تحت تأثیر انقلاب اکتبر در حال اوج‌گیری بودند، به اشغال این مناطق پرداخت و دامنه استیلایش تا قفقاز و ترکستان کشیده شد و برای آنکه به عمل اشغالگرانه خود صورت قانونی بدهد، در صدد انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ با دولت دست‌نشانده و ثوق‌الدوله و تحمیل آن بر مردم ایران برآمد. اما اوج‌گیری امواج پرتوان اعتراض و پرخاش توده‌ای در سراسر ایران مانع از برآورده شدن چنین خواست تجاوزکارانه‌ای شد. در تمام این مدت انگلستان باور دولت‌های مرتجع و وابسته مرکزی در سرکوب جنبش‌های رهایی‌بخش ملی بود.

در این گیرودار شرایطی در مناسبات جهانی پدید آمد که انگلستان

را ناگزیر از تجدید نظر در سیاست سنتی خود که عبارت از جلوگیری از تمرکز نیرو و در دست حکومت مرکزی بود، کرد. بنا به تأیید کنگره دوم حزب کمونیست ایران<sup>۱</sup> « تا سال ۱۹۱۹ سیاست دیپلوماسی انگلیس در

۱- این کنگره ۷ سال بعد از کنگره اول و در سپتامبر ۱۹۲۷ (شهریور یا مهر ۱۳۰۶) و بعد از استحکام پایه‌های سلطنت رضا شاه، هنگامی که حزب ناگزیر از رفتن به زیر زمین شده بود و جنبش کاریگری گرفتار بحران بود، بطور مخفیانه و با حضور ۲۰ نماینده از تهران، تبریز، اردبیل و رشت، انزلی، آستارا و مشهد تشکیل گردید. از کمونیستهای معروفی که در این کنگره شرکت داشتند، سلطانزاده، پیشه‌وری، حسابی (دهزاد)، میرزا محمد آخوندزاده (بهرام-پروس)، نیکبین و حسین شرقی- که در همین کنگره به مقام دبیر کلی حزب انتخاب گردید- قابل ذکرند. لازم به یاد آوری است که چند ماه بعد از شکست جنبش گیلان کنگره‌ای با شرکت چند نماینده از حزب کمونیست ایران و بعضی از احزاب برادر تشکیل شده و جلساتی نیز بر گزار کرده بود که از جانب کمیترین به رسمیت شناخته نشده بود. مسائلی که در کنگره دوم مورد بحث و بررسی قرار گرفتند، عبارت بودند از:

وضعیت داخلی و بین‌المللی ایران. مسئله ملی. مسئله ارضی. مسئله تشکیلاتی. مسئله اتحادیه‌ها. مرامنامه حزب کمونیست ایران. مسئله تعاون. مذاکره و تصویب نظامنامه جدید حزب. فعالیت سازمان جوانان. فعالیت در بین زنان. مسئله جاری. در این کنگره اسنادی چون تزه‌های سیاسی، تحت عنوان «مطالعات راجع به اوضاع داخلی و بین‌المللی ایران» در ۲۰ ماده و برنامه حزب تحت عنوان «پروگرام عملیات حزب کمونیست ایران» که بر اساس تزه‌های مزبور تنظیم شده بود و نیز «بیانیه فرقه کمونیست ایران خطاب به زحمتکشان ایرانی» را صادر کرد. تا آنجائی که نویسنده این سطور اطلاع دارد، سند با ارزش اخیر در

ایران مانند سابق بر این جاری بود که حتی المقدور ایران را ضعیف نگاهداشته، تا آنکه بهسولت مقاصد سیاسی خود را انجام بدهد. ولی پس از انقلاب روسیه و استحکام حکومت شوروی، انگلیس سیاست خود را بکلی تغییر داده، باین نکته پی برد که هر چه حکومت ایران ضعیف تر بود و اساس آن متزلزل باشد، همانقدر زودتر ممکن است که امواج متلاطم انقلاب توده زحمتکشان ایران آن اساس را منهدم نماید.

---

داخل کشور بطور عمومی انتشار نیافته است. این سند را گروه انتشاراتی بیژن جزینی در ۹۸ صفحه منتشر کرده و ارزش تجدید چاپ و انتشار در ایران را دارد. این بیانیه همچنانکه در مقدمه آن آمده، بمنظور تشریح «علل حقیقی و وضعیت ناگوار زندگانی بهشت آوری که زحمتکشان ایران، رفقای کارگر، زارعین، کسبه، صنعتگران، طبقه رنجبر ایران به آن مبتلا هستند» انتشار یافته است. عناوین بیانیه به قرار زیر است.

«سرمایه داری و جنگ در سر منابع مواد خام. اقتصاد دنیا و صدور سرمایه. کاپیتالیسم حالی و اتحادیه های مونوپولیست ها سرمایه داری و بندگی در مستعمرات. انگلیس و سیستم استعماری آن. انگلستان و روسیه تزاری در ایران. اهمیت ایران برای امپریالیسم انگلیس. انگلیس و رضا شاه. رضا شاه و عملیات او. اوضاع اقتصادی و طبقات اجتماعی ایران. طبقه حاکمه ایران و نقطه اتکا رضا شاه. نهضت انقلابی در ایران و مبارزه طبقاتی در تاریخ. وطن و طبقات. مسأله ملیت در ایران و مبارزه برای جمهوری ملی. بیانیه با این شعارها به پایان می رسد: محو باد سلطنت انگلیس و رضا شاه! پست و نابود باد امپریالیسم انگلیس! زنده باد جمهوری انقلابی ملی ایران! زنده باد معاونت و اتحاد رنجبری همه ممالک! پاینده باد بین الملل کمونیستی ارگان حزب انقلاب دنیا!

از این رو دیپلوماسی انگلیس مصمم گردید که در ایران يك حکومت مقتدری تشکیل دهد... دخول قشون سرخ در قفقاز، فرار انگلیسی‌ها از بادکوبه و ترکستان، نشوونمای نهضت‌های انقلابی در داخله مملکت، تشکیل جمهوری گیلان، همه اینها نظریه انگلیس را تأیید نموده، و ادار نمود که معجلادرا ایران حکومت مقتدری را تشکیل دهد...»

وقتی امیدهای امپریالیسم در سرکوب مسلحانه انقلاب پیروزمند اکتبر بر باد رفت و از درون آتش و خون انقلاب، دولت شوروی سر بر آورد و از هفتخوان توطئه‌های ضدانقلاب داخلی و مداخلات قدرت‌های امپریالیستی سر بلند گذشت و عصر نوین پدیدار شد و فرمول‌های جهان کهن بهم خورد و...، ضرورت کشیدن دیوار آهنین حفاظتی دور کشورشوراها برای امپریالیسم مطرح گردید. با توجه به این ضرورت بود که حکومت‌های نیرومند و متمرکزی که سرسپرده امپریالیسم و دشمن شوروی بودند، یکی بعد از دیگری در فنلاند، لهستان، ترکیه و ایران بر سر کار آورده شدند. کودتای ۳ اسفند باعتباری هموار کننده راه به میدان آمدن دیکتاتوری در ایران بود.

مجله بین‌المللی کمونیست در شماره اول ژوئن ۱۹۲۸ خود مقاله‌ای تحت عنوان «خطوط انکشاف ایران جدید» از سلطان‌زاده چاپ کرده است که در آن انگیزه‌ها و هدف‌های کودتای پادشاه بدرستی تشریح گردیده است. در بخشی از این مقاله چنین می‌خوانیم:

«... بریتانیا که معتقد شده بود که دیگر نمی‌تواند ایران را به ضرب زور عربان به چنگ آورد، تصمیم بر آن گرفت که بر اساس نمونه‌های بین‌النهرین و مصر، نامزدهای خود را برای اداره مملکت به



میدان بفرستد و از طریق ایشان آهسته ولی باجدیت سرکردگی و موضع سیادت طلبانه خویش را مستحکم سازد. کودتای سید ضیاءالدین در ۱۹۲۱/۲/۲۵ ( سوم اسفند ) می‌بایستی این وظیفه را برای امپریالیسم بریتانیا بانجام رساند. ولی بزودی با عریان شدن ماهیت انگلوفیلی [ آشکار ] سید ضیاءالدین، وی دیگر قادر نبود وظیفه‌ای را که بر وی محول شده بود، انجام دهد و بنا بر این بریتانیا تصمیم گرفت که رضاخان، رقیب وی را که تا آن زمان ناشناخته مانده بود، جانشین او سازد. رضاخان این وظیفه را یافت که جنبش انقلابی در حال رشد را درهم بکوبد و تدریجاً نفوذ اقتصادی - سیاسی بریتانیا را در ایران مستحکم کند. یعنی قرارداد ۱۹۱۹ را عملاً بمورد اجرا گذارد...»

همین نقطه نظر در بیانیه فرقه کمونیست ایران نیز که یک سال پیش از انتشار مقاله فوق در کنگره ارومیه که سلطانزاده نیز از شرکت کنندگان آن بود، بیان گردیده است:

«... در جای او (سید ضیاءالدین) انگلیسی‌ها رضاخان از خود راضی را گماشتند. از آنجائی که امپریالیسم انگلیس به خطر انقلاب گیلان و احتمال آنکه مسکن است دامنه انقلاب سرتاسر ایران را فرا گیرد، پی برده بود، لذا مهمترین وظیفه رضاخان آن بود که انقلابات گیلان و سایر ایالات راسر کوبی نموده، بدین وسیله راه را برای استقرار نفوذ سیاسی انگلیسی باز نماید...»

رضاخان برای آنکه بتواند به وظایفی که بر عهده اش نهاده شده بود عمل نماید، عوامفریبانه مدعی جمهوری خواهی و دوستی نسبت به اتحاد شوروی شد و حتی تظاهر به چپ‌نمائی و توافق با ادامه فعالیت

کمونیست‌ها نمود و بدین ترتیب بسیاری را گرفتار توهم کرد. در بیانیه پیش‌گفته، از این توهم چنین سخن رفته است:

« بسیاری از متورالفکرهای ایران، رضاشاه را عامل اصلاحات و ترقی ایران دانسته، اساساً او را تنها کسی می‌دانند که موجبات انقراض سلطنت قاجاریه را فراهم نموده، حکومت ملی مرکزی را در ایران تشکیل داده و نیز از همه بالاتر رضاخان را علمدار مبارزه برضد روحانیون مرتجع و تسلط اجنبی در ایران می‌دانند . . . » ولی باید خاطر نشان ساخت که قضیه جدی‌تر از آن بود و حتی بنا به نوشتهٔ مجلهٔ ستارهٔ سرخ که ارگان کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ کمونیست ایران بوده در شمارهٔ (خرداد - تیر ۱۳۰۸) در زمان تشکیل کنگرهٔ دوم هنوز بودند عده‌ای از « رفقا چه در ایران و چه در خارجه [که] دچار اشتباهات شده و عقیده داشتند که رضاخان بر علیه امپریالیسم انگلیس مبارزه می‌کرده است . . . » وجود نقطه نظر فوق در جناحی از فرقه از خاطرت اردشیر او انسیان هم برمی‌آید:

« ... حتی عده‌ای از کمونیست‌های تهران تحت تأثیر تبلیغات عوام‌فریبانهٔ رضاخان رفتند . . . در زمان پیدایش رضاشاه و حتی سال‌ها بعد از آن در حزب کمونیست عناصر راست وجود داشتند که دربارهٔ ماهیت رضاشاه نظریات نادرستی ابراز می‌کردند . . . عدهٔ زیادی از وطن‌پرستان حقیقی و اشخاص مترقی نیز از این حیث در گمراهی بسر می‌بردند. » کار بجائی کشید که بهنگام بازگشت رضاخان از سفر خوزستان روزنامهٔ نصیحت قزوین که وابسته به فرقه بود با شعار «من رضا و تورضا و ملت ایران رضا» از وی استقبال کرد. گفتنی است که مدیر همین روزنامه چندی

بعد در آستانهٔ خلع قاجاریه از سلطنت توسط نوکران رضاخان ترور گردید. وقتی رضاخان دومین کودتای خود را کرد و در آذر ۱۳۰۴ به سلطنت رسید و در اردیبهشت ۱۳۰۵ (۱۹۲۶) تاجگذاری کرد، مقاله‌ای در مجلهٔ بین‌الملل کمونیست (سال ۱۹۲۶) تحت عنوان «جنبش انقلابی در خاور زمین (ایران)» انتشار یافت که نشان می‌دهد نویسندهٔ آن که احتمالاً یکی از اعضای حزب کمونیست ایران یا از فعالان کمینترن بوده، رضاخان را رهبر جنبش آزادیبخش ملی می‌دانسته‌است و بالاخره بعد از به سلطنت رسیدن رضاخان و شدت یابی دیکتاتوری، این گمان قوت یافته است که رضاخان نه ضدانگلیسی، بلکه برکشیدهٔ خود انگلیسی‌هاست. در بخشی از این مقاله چنین آمده‌است:

«... در ایران جنبش آزادیبخش ملی، در نتیجهٔ اینکه رهبر آن رضاخان، که از طرف يك آرتش ملی نیرومند حمایت می‌شود، از پیمودن راه جمهوری خواهی سرباز زده و با سرنگون ساختن سلسلهٔ قاجار، خود را شاه و وارث تاج و تخت اعلام نموده‌است، در سربك دوراهی خطیری قرار دارد. این کودتا (به سلطنت رسیدن رضاخان) تا حد معینی نتیجهٔ ضعف واقعی اقشار اجتماعی متشکل است که می‌توانستند به سوی حمایت از جنبش جمهوری خواهی انکشاف یابند. در این واقعیت شگفتی نیست که رضاخان در تدارك برای اعلام خود بمثابة شاه، نخست حزب کوچک کمونیست را مسورد حمله قرار داد و به موجودیت نیمه قانونی آن خاتمه داد. رفقای ایرانی با مشکلات جدی چه در زمینهٔ سیاسی و چه تشکیلاتی روبرو خواهند بود. در ظرف چند ماه آتی پس از کودتای سرخواهد شد با دقت بیشتری جهت‌گرایش بین-

المللی رضاخان، یعنی نقش نفوذ واقعی بریتانیای کبیر را در این حادثه دانست، که به نوبه خود در تعیین موضع رفقای ما و همچنین گروه‌های وسیعتری از جمهوری خواهی در جنبش ملی ایران اهمیت زیادی بجای خواهد گذاشت.»

بالاخره موضع‌گیری حزب همچنانکه در مقاله فوق پیش‌بینی شده بود، روشن گردید و در کنگره دوم حزب بیان شد. این موضع‌گیری در بیانیه فرقه و تزه‌های مصوب کنگره دوم منعکس است که بررسی آن در چهارچوب بحث ما نمی‌گنجد. همینقدر می‌گوئیم که وجود اختلاف نظرها در مورد ماهیت رضاخانی که در حال رضاشاه شدن بود، موجبات آشفتگی سازمانی در فرقه شده بود و کنگره دوم نیز بیشتر برای پایان دادن باین آشفتگی‌ها بود که برپا گردید و در سامان دادن به آشفتگی فکری و سازمانی بسیار مؤثر افتاد. اما بطور کلی سهل‌انگاری‌های پیشین در برخورد با این مسأله عواقب وخیم غیر قابل جبرانی برای فرقه پیش آورد و رضاخان بعد از تاج‌گذاری و محکم کردن پایه‌های تخت خود نقاب از چهره برگرفته، « همانطور که شایسته يك سلطان دست‌نشانده انگلیس بود، . . . به دوره مغالته خود با جریانات آزادی خواهی و انقلابی خاتمه داد. » و چنان ضرباتی بر پیکر جنبش ضداپریالیستی مردمی فرود آورد که تا مدت‌ها نتوانست ق‌در است کند.

سلطان‌زاده در رساله خود تحت عنوان «ایران» که در سال ۱۹۲۹ در مسکو انتشار یافت، نوشته است که « چند ماه قبل از کودتا کمیسیون نظامی انگلیس و ایران به ریاست ژنرال دیکسن انگلیسی کار خود را خاتمه داد. این کمیسیون نقشه مسلح کردن ایران و دفاع آن در برابر

بلشویسم داخلی و خارجی تهیه می کرد، تصمیم گرفته شد که با تخلیه ایران از نیروهای انگلیسی، ارتش ملی ایجاد شود. برای اجرای آن دیکسن رضاخان را که شخصاً از همدان می شناخت، بعنوان وزیر جنگ در نظر گرفت. «در مجله «ستاره سرخ» هم که هم زمان با رساله یاد شده در بوئن-در-آبان و آذر ۱۳۰۸ - انتشار یافت، در مقاله ای تحت عنوان «جنگ آینده بر علیه اتحاد جمهوری های شوروی سوسیالیستی و رل ایران رضا شاه در آن» بقلم «هرمز» اثبات گردیده بود که رضاخان مجری طرح ژنرال دیکسن یاد شده بوده و تشکیل قشون ملی در سرلوحه آن طرح قرار داشت. رضاخان از همان روز کودتا که در رأس ارتش قرار گرفت، به تشکیل ارتش نوینی که می بایست ابزار به کرسی نشاندن ازاده طبقات حاکم و امپریالیسم و در درجه اول سرکوبی جنبش های آزادیبخش ملی که مناطقی از شمال و جنوب ایران را دربر گرفته بود، پرداخت.

از بهار ۱۲۹۹ به بعد جنبش در آذربایجان، گیلان و خراسان توسعه یافته، گاه به حد غلیان می رسید و به عالیترین مرحله خود که قیام مسلحانه باشد، وارد می شد و حتی به تشکیل حکومت های دموکراتیک موقت منجر می گردید. اما این کانون های سه گانه قیام به رغم تلاش هایی که البته نارسا بودند، پیوندی با یکدیگر نیافتند و در برابر نیروهای متحد ارتجاع داخلی و امپریالیسم که دارای تجارب بسیاری در سرکوبی جنبش های رهائی بخش خلق های تحت ستم بود، یکی بعد از دیگری و جدا جدا سرکوب گردیدند. در این میان خیزش خیابانی که از فروردین ۱۲۹۹ آغاز شده بود، زودتر و پیش از وقوع کودتا در نیمه دوم شهریور به دست «ارتش منظمی که بوسیله انگلیسی ها و بطور کامل مسلح شده

بود» و عناصری که جیب‌هایشان پر از لیره‌های انگلیسی شده بود، سر-کوب گردید<sup>۱</sup> و آنگاه در پائیز سال بعد، نهضت گیلان و جنبش خراسان بفاصله کوتاهی از یکدیگر در خون خفه شدند. هر کدام از این جنبش‌ها دارای کمبودهایی بودند و ضعف طبقة کارگر که البته سرعت راه رشد می‌پیمود و بهر حال هنوز به چنان حدی نرسیده بود که رهبری این جنبش‌ها را فراچنگ آورده و آنها را با همدیگر پیوند دهد و مبارزه طبقاتی را با آهنگ سریعتری تشدید و با مبارزه ضد امپریالیستی تلفیق نماید، از عمده‌ترین این کمبودها بود. وانگهی هیچکدام از جنبش‌های یاد شده - به دلایل گوناگون - موفق به حل مسأله ارضی نشدند و در نتیجه از نیروهای میلیونی روستائیان که گاه به قیام خود جوش و گسیخته دست می‌زدند، محروم ماندند. عدم توفیق در پیوند دادن جنبش‌های سه‌گانه که بقول احسان طبری «اجاقشان از لحاظ زمانی و مکانی جدا جدا می‌سوخت و جدا جدا خاموش می‌شد.» و البته این جنبش‌ها با وجود وجه اشتراك ضد امپریالیستی تفاوت‌هایی بایکدیگر از بابت محدوده خواست‌ها داشتند، نیروهای ترقی خواه جامعه‌مان را از دستیابی به آن نیروی کلان کارساز که ظرفیت دگرگون ساختن مسیر تاریخ کشورمان را می‌توانست

۱- ابراهیم فخرائی نوشته است که: «همزمان با واقعه ملاسرا، حاجی

آخوند، نماینده مخصوص شیخ محمد خیابانی به جنگل رسید و پیام آن روحانی انقلابی را ابلاغ نمود. پیام این روحانی روشنفکر برقراری ارتباط فی مابین قیام آذربایجان و گیلان به سوی هدف مشترك بود.» اما می‌دانیم که بین سرکوبی قیام خیابانی (۲۲ شهریور ۱۲۹۹) و قاجعه ملاسرا (۷ مهر ۱۳۰۰) بیش از يك سال فاصله بود.

داشته باشد، بی نصیب نمود و این احتمال چنانکه جعفر مجیری تذکر  
داده است، در آن شرایط تاریخی ناممکن نبود؛ زیرا که:

« ... موقعی که مخبر السلطنه خائن مشغول هجوم و توطئه علیه  
شیخ محمد خیابانی بود، جنگلی‌ها دارای قدرت بودند و وقتیکه  
جنگلی‌ها مورد فشار دولتی قرار گرفتند، حاکمیت خراسان و قوای آن در  
دست پسیان بود. درست است که هیئت حاکمه و مشاورین انگلیسی آنها با  
مانورهای سیاسی و نظامی خود در برابر هر يك از این نهضت‌ها و  
مرتبط شدن آنها موانعی ایجاد می‌کردند و سطح تشکل و آگاهی سیاسی  
به آن پایه عالی خود نرسیده بود، ولی با همه اینها ارتباط این سه نهضت و  
از میان بردن فاصله زمانی مابین نقاط غلیان آنها خارج از دایره امکان  
نبوده است. »

گذشته از کودتای سوم اسفند (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) امضای عهدنامه  
دوستی بین ایران و شوروی در ۲۶ فوریه<sup>۱</sup> (۵ روز بعد از وقوع کودتا)  
نیز با وجود تمام جنبه‌های بی نظیر مثبت و مفیدش در آن لحظه تاریخی،  
دست دولت مرکزی متکی به امپریالیسم انگلیس را در سرکوبی  
جنبش‌های دموکراتیک و رهایی بخش گیلان و خراسان باز گذاشت.  
در اینجا فرصت ارزیابی همه جانبه سیاست خارجی شوروی و  
موقعیت آن کشور بمثابة نخستین و تنها کشور سوسیالیستی محصور در  
بین قدرت‌های امپریالیستی که به نوشته چرچیل سر آن داشتند که  
بلشویسم را در گهواره اش خفه کنند، نیست؛ اما تأثیر پیروی آن کشور  
از سیاست همزیستی مسالمت آمیز - که در ضرورتش تردیدی نبود - و  
۱ - مذاکره در باره این قرارداد مدتی پیش از کودتا شروع شده بود.

عدم مداخله در امور داخلی ایران که مورد تأکید جدی لنین نیز بوده، در سرنوشت جنبش رهایی بخش ایران در آن برهه از زمان قابل بحث جدی است.

چنین به نظر می‌رسد که در آن زمان در حزب کمونیست و دولت شوروی دربارهٔ حمایت یا عدم حمایت از نهضت‌های رهایی بخش خاور و از آن جمله جنبش گیلان، اختلاف نظر وجود داشته است. از قرار معلوم، روتشتین (وزیر مختار شوروی در تهران)، چیچرین (کمیسر خارجه) و شخص لنین با توجه به سرنوشت انقلاب سوسیالیستی در آن برهه از زمان، خواستار کنار آمدن با حکومت‌های ناسیونال - بورژوا در شرق و همزیستی مسالمت آمیز با قدرت‌های امپریالیستی از سوی دیگر بودند، در حالی که جناح دیگری که گمان می‌رود کمونیست‌های قفقاز و بویژه آذربایجان شوروی در آن اکثریت داشتند مایل به کمک رسانی به انقلابیون ایران بوده‌اند. آمدن حیدر عمو اوغلی به گیلان با مقادیری اسلحه و جواهر و سفارش دریافت نفت و گروهی داوطلب دلیلی است بر صحت این ادعا. خط مشی تئودور روتشتین<sup>۱</sup> که در نامه‌اش به میرزا

---

۱- Rothstein (۱۸۷۱-۱۹۵۳). در سال ۱۸۹۰ از روسیه به انگلستان

مهاجرت کرد و بعد از ۳۰ سال در ۱۹۲۰ به شوروی بازگشت و در ۱۹۲۱ بعنوان وزیر مختار شوروی به تهران اعزام گردید.

وی مارکسیست و از یاران لنین بود و در سال ۱۹۱۰ کتاب «فروپاشیدگی مصر» را که سیاست امپریالیسم انگلیس را در آفریقای شمالی افشاء می‌کرد، در لندن انتشار داد. او در اواخر عمر آکادمیسین شده، در بساطهٔ شگردهای سیاست استعمار امپریالیسم در آفریقا و آسیا، در دانشکدهٔ تاریخ دانشگاه مسکو، یک سلسله سخنرانی ایراد کرده است.



کوچک خان منعکس است، از جانب لنین چنین مورد تأیید قرار گرفت:

«روتشتین عزیز،

فکرمی کنم با سیاست محتاطانه شما در ایران توافق کامل داشته باشم. من از عقیده «طرف دیگر» اطلاعی ندارم اما فکر نمی‌کنم که ملاحظات اصلی شما قابل تردید باشد.»

به نوشته کتاب «لنین و جنبش آزادیبخش ملی در شرق» «لنین همواره بر عدم دخالت در امور داخلی ایران تأکید می‌نمود و در مواردی که پاره‌ای از مأموران حزبی با کو از این سیاست تخطی کردند، با کمال قاطعیت این اعمال را تفسیح نمود.» و حتی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در اجلاس ۳ اکتبر ۱۹۲۱ - هنگامی که حیدر در اسارت بود و چند روز بیشتر از حیاتش باقی نمانده بود - کروف را مأمور جلوگیری از مداخله اتباع شوروی در مبارزات نیروهای انقلابی گیلان و قشون شاه کرد و کار عدم مداخله به جایی رسید که نریمان نریمانوف اعلامیه‌ای در این مورد صادر کرده، اعلام داشت که «... انزلی ورشت در دست ما بود و ما به انقلابیون کمک می‌کردیم، ولی در نتیجه مذاکراتی که حکم مسائل بین‌المللی را داشت، از کمک به انفصالیون ایران خودداری می‌کنیم، اما آنها سرگرم عملیات هستند. بعد از احضار قشون آذربایجان شوروی از ایران دیگر ما دخالتی در امور داخلی ایران نداریم... وضعیات آذربایجان شوروی در خصوص تبلیغات در خاور باید طوری باشد که موقعیت حکومت شوروی استحکام پیدا نماید و متکی به افکار عامه باشد، نه سریزه.»

به پیروی از چنان سیاستی بود که روتشتین بی طرفی دولت خود را طی نامه مفصلی به میرزا ابلاغ نمود و حتی او را نصیحت کرد که سلاح بر زمین بگذارد و منتظر موقعی باشد که شاید ملت ایران او را به یاری خود بطلبد. متن این نامه در کتاب سردار جنگل و چند کتاب دیگر منقول است.

جالب توجه است که کمیته مرکزی فرقه کمونیست ایران به رهبری عمو اوغلی نیز بهر حال با مداخله مستقیم شوروی در امور داخلی ایران مخالف بود و مدتی پیش از امضای قرارداد مذکور بین ایران و شوروی، در بخشی از تزه‌های تصویب شده خود در ژانویه ۱۹۲۱ که به تزه‌های حیدر عمو اوغلی معروفند چنین استدلال می‌کرد: «... هر گونه دخالت مسلحانه روسیه شوروی نه تنها به انقلاب کمک نخواهد رساند، بلکه برعکس برای آن ایجاد مزاحمت خواهد کرد؛ زیرا جنبش موجود در ایران را که علیه ستم خارجی متوجه است منقسم خواهد ساخت و بخشی از خشم انباشته علیه ستمگر اصلی (انگلستان) را به سمت روسیه متوجه خواهد ساخت. امری که با تضعیف گرایش ضد انگلیسی در عین حال هواداری (سمپاتی) موجود در میان مردم از کمونیسم را تضعیف خواهد کرد و مانع از آن خواهد شد که کمونیسم در میان مردم ریشه بدواند و مشکلاتی در راه گسترش نفوذ حزب کمونیست که هماهنگ با روسیه شوروی عمل می‌کند، ایجاد خواهد کرد.»

البته این درست است که نیروی تحقق بخش انقلاب سوسیالیستی در هر کشوری جز مردم آن کشور به رهبری طبقه کارگر خود نمی‌تواند باشد و بقول انگلس «هرولتاریای پیروزمند حق ندارد بهیچ خلق دیگری

هیچگونه سعادت‌تی را تحمیل کند، در غیر این صورت با این عمل به پیروزی خود لطمه خواهد زد.» کمی و بیشی اثر بخشی همبستگی انترناسیونالیستی و نقش اردوگاه سوسیالیسم نیز، که عاملی است تسریع کننده، به چگونگی شرایط جهانی، مناسبات بین‌المللی و تناسب نیروهای انقلابی و ارتجاعی جهانی بستگی دارد. در چنان شرایطی که نخستین کشور سوسیالیستی جهان در محاصره قدرت‌های امپریالیستی متجاوز درآمده بود و ضد انقلاب داخلی با برخورداری از کمک‌های همان قدرت‌ها مشکلات بسیاری برای نظام نوپا ایجاد می‌کرد، شوروی موفق به انعقاد توافقنامه‌ای با بریتانیا گردید که بموجب آن دولت شوروی متعهد شده بود که از تبلیغات کمونیستی و ضد انگلیسی در ایران دست بردارد و استقلال و تمامیت ارضی این سرزمین را محترم بشمارد. در مقابل انگلیسی‌ها هم پذیرفتند که از تقویت عناصر ضد انقلابی در قفقاز و ترکستان خودداری ورزند و قوای خود را از آسیای مرکزی خارج سازند و ضمناً هر دو کشور خاک ایران را در کوتاه‌ترین مدت تخلیه نمایند.

بعد از امضای این توافق‌نامه بود که قرار داد ننگین ۱۹۱۹ رسماً القای گردید و آخرین سربازان انگلیسی و هندی و مستشاران نظامی و مالی انگلیسی خاک ایران را ترك کردند و پلیس جنوب که زیر فرمان بریتانیا بوده منحل شد و ضمناً نیروهای شوروی نیز گیلان را ترك کردند و رضا خان سردار سپه - که بر کشیده انگلیسی‌ها بود - با استفاده از شرایط پیش آمده و اختلافات موجود بین نیروهای انقلابی، به عمر نهضت جنگل و جمهوری شوروی در گیلان پایان داد!

## تزه‌های حیدرخان

بعد از تشکیل پلنوم و تغییر ترکیب کمیته مرکزی حزب و رسیدن عمو اوغلی به دبیرکلی آن در سپتامبر ۱۹۱۰ (شهریور ۱۲۹۹)، عمو اوغلی و کمیته مرکزی جدید شروع به یک رشته کارها و از آن جمله تنظیم برنامه جدیدی برای حزب می‌کنند و بدین ترتیب «تزه‌هایی پیرامون وضعیت اجتماعی - اقتصادی ایران و تاکتیک حزب کمونیست ایران» که به تزه‌های حیدرخان معروف شده، در فاصله بین ماه‌های ژانویه و مارس ۱۹۲۱ (دی و اسفند ۱۲۹۹) تنظیم می‌گردد. ترجمه متن سند یاد شده در شماره ۱۷ مارس ۱۹۲۱ (۲۷ اسفند) هفته نامه «حیات ملت‌ها» - ارگان کمیساریای امور ملی خلق - بزبان روسی انتشار یافت. اما از خبری که در شماره ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱ روزنامه پراودا انتشار یافته، چنین مستفاد می‌شود که کار انتشار متن سند مزبور در چهارم ژانویه (۱۴ دی) صورت گرفته است. ملیکف در کتاب خود تحت عنوان «استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران» با استناد به خبر شماره مذکور پراودا چنین نوشته است:

«حزب کمونیست در اعلامیه چهارم ژانویه ۱۹۲۱ چپ روی انحرافیون را افشاء و با ارزیابی درستی از اوضاع ایران، اعلام کرد: حزب کمونیست ایران بانگش به واقعیات کشور و مصالح زحمتکشان وظیفه کنونی خود را چنین می‌داند:

۱- بیرون راندن انگلیسی‌ها و پیکاری پیگیر برای رهائی ایران از امپریالیسم اروپا.

۲- به زیر آوردن حکومت وطن فروش شاه که ایران را گاه به - آدمکشان تزاری و گاه به راهزنان انگلیسی فروخته است.

۳- اعلام ایران به عنوان یک جمهوری خلقی، یکپارچه و تقسیم ناپذیر .

۴- رهائی کشاورزان از یوغ اسارت ملاکان و بهسازی زندگی آنان از حساب ملاکان.

۵- تشکیل ارتشی خلقی برای پیکار با امپریالیست‌های بیگانه و پشتیبانی از یکپارچگی جمهوری...

ماده نخست تره‌های یادشده به تحلیل اوضاع اجتماعی-اقتصادی ایران اختصاص دارد و ماده نهم شامل بندهای زیر است:

۹- از احکام نامبرده در بالا برمی‌آید که حزب کمونیست ایران (عدالت) در مقابل خود دو هدف نزدیک دارد:

۱- تأمین اعتلاء و گسترش نهضت آزادی بخش ملی که هدف از آن بیرون راندن امپریالیست‌های انگلیسی از ایران و در ارتباط ناگزیر با آن سرنگون کردن حکومت شاه است. قیام و گسترش جنبش آزادی بخش ملی بمنظور اخراج امپریالیست‌های انگلیسی از ایران و سرنگونی

رژیم شاه که بطرز جدائی ناپذیری با آن مرتبط است. بدون آنکه به -  
کمک مرئی نیروهای مسلح روسیه شوروی روی آورده شود و باتکبه  
منحصر به نیروهای انقلابی ملی ایرانی.

۲- در جریان مبارزه علیه امپریالیست‌های انگلیسی متحد و متشکل  
کردن دهقانان و مستمندان شهری و ایجاد خود آگاهی طبقاتی در آنان  
تا پس از پیروزی بر امپریالیست‌های انگلیسی بتوان مبارزه ملی را به -  
مبارزه طبقاتی و نهضت آزادی بخش ملی را به نهضت کمونیستی تبدیل  
کرد.

موافق این هدف‌ها حزب کمونیست ایران (عدالت) نزدیکترین  
وظائف خود را چنین مطرح می‌نماید:

۱- ایجاد عده زیادی کادر محکم حزبی که حزب بتواند بوسیله  
آنان رهبری مستقیم بر توده‌های وسیع طبقات زحمتکش را در دست  
بگیرد.

۲- گرد آوردن همه نیروهای انقلابی کشور در اطراف حزب  
زیر پرچم نهضت آزادی بخش ملی بر علیه امپریالیست‌های خارجی و  
و مبارزه با دولت شاه که به خارجی‌ها فروخته شده است.

۳- تبلیغ و تهییج وسیع که چشم و گوش مردم را به نقش امپریالیسم  
جهانی در ظلم و تعدی نسبت به توده‌های خلق و همچنین چشم مردم را  
به سیاست انگلیس در ایران باز کند و بدین ترتیب حتی نفرت آنان را  
علیه اشغالگران خارجی برانگیزد.

۴- کار تبلیغاتی دامنه‌دار در میان دهقانان و مستمندان شهری  
بمنظور ایجاد آگاهی طبقاتی در میان آنان؛ ولی حزب کمونیست ایران

(عدالت) لازم می‌شمارد که در این کار اوهام و خرافات مذهبی و معیشتی را که در میان توده‌های دهقانی بی‌اندازه قوی است باید به حساب آورد و در مبارزه با آن حداکثر احتیاط را مراعات کرد.

۵- کارتشکیلاتی وسیع بین طبقات زحمتکش، ایجاد اتحادیه‌ها و مساعدت به گسترش نهضت سندیکائی و تعاونی و دادن محتوای انقلابی به آنها و رهبری مشی سیاسی آنها.

۶- ایجاد نیروهای مسلح انقلابی ملی برای مبارزه علیه امپریالیست های خارجی و دولت شاه.

۷- سرنگون ساختن دولت شاه و ایجاد نظام سیاسی نوینی که از لحاظ سازمانی شکل حکومت شوروی داشته باشد. بدون کنار گذاشتن خرده بورژوازی، شرکت حزب در اصلاحات دولتی و اجتماعی که بدست دولت انقلابی جدید باید به عمل آید. حزب دولت جدید را باید به مبارزه با سرمایه‌داری جهانی سوق دهد.»

بامقایسه و مقابله خبر پرآودا با قسمت نقل شده از متن باز ترجمه شده تزاها، احتمال قریب به یقین می‌توان داد که خبر مربوط به انتشار همین تزاها است. مخصوصاً که عبارت «حزب کمونیست... با ارزیابی درستی از اوضاع ایران، اعلام کرد...» در مقدمه خبر نشان می‌دهد که توجه به مواد پیشین سند که به تحلیل شرایط اجتماعی- اقتصادی ایران پرداخته است، دارد. بنابراین، می‌توان ادعا کرد که سند یادشده (تزاها) معروف شده به تزاها (حیدرخان) در ۱۴ دی ماه ۱۲۹۹ انتشار یافته و بعداً ترجمه روسی آن در ۱۷ مارس (۲۷ اسفند) در «حیات ملت‌ها» منتشر شده است.

دربارهٔ اینکه نویسندهٔ تزه‌های یادشده چه کسی بوده، اختلاف نظر وجود دارد. مجلهٔ دنیا که در شمارهٔ ۲ سال ۱۲ خود ترجمه‌ای از متن روسی سند را انتشار داد، نویسندهٔ آن را حیدر عمو اوغلی معرفی کرده است ولی گردآورنده و ویراستار «اسناد تاریخی...» که خسروشا کوری باشد ادعا کرده است که با مراجعه به متن روسی سند در شمارهٔ ۱۷ مارس ۱۹۲۱ «حیات ملت‌ها» کشف کرده است که نویسندهٔ تزه‌ها نه حیدر عمو اوغلی، بلکه یکی از کارشناسان کمیترین بنام اسکاچکو<sup>۱</sup> عضو شورای خلق‌های خاورزمین - منتخب کنگرهٔ باکو - بوده است. رقم‌زنندهٔ این سطور را متأسفانه دسترسی به اسناد و مدارک روشن‌گری در این مورد نیست، اما انکار نمی‌توان کرد که این سند و سند دیگری که تحت عنوان «برنامهٔ حداقل حزب کمونیست ایران (شعبهٔ ایرانی کمیترین)» که ادعا شده است نویسنده‌اش حیدرخان عمو اوغلی بوده، دستکم به تصویب کمیتهٔ مرکزی منتخب پلنوم رسیده‌اند و گمان نمی‌رود که یکسره تصنیف یک نفر بوده باشد.

---

۱- Skatchko. در متن ترکی استانبولی مجموعهٔ مذاکرات کنگرهٔ باکو، نام این شخص استاچکو Stachko آمده و از آنجا چنین برمی‌آید که وی عضو شورای تبلیغات و عملیات خلق‌های باکو بوده است. شخص مذکور در جلسهٔ ششم کنگرهٔ خلق‌های خاور، گزارش‌هایی در پیرامون مسألهٔ ارضی داده و تزه‌های پیشنهادی وی دربارهٔ مسألهٔ ارضی با اکثریت آراء به تصویب کنگره رسیده است.



عناصر اصلی ترها را در مقاله «بنیادهای اجتماعی انقلاب ایران» نسبت داده شده به عمو اوغلی و نقطه نظرهای مشترك او با بهرام سیروس در آستانه تشکیل پلنوم - که پیشتر مذکور افتاده - می توان سراغ گرفت و انگهی یکی از دلایل بوجود آمدن انترناسیونالها و کنگره های احزاب برادر، بوجود آمدن امکانات برای تبادل نظرها و تجارب از سویی و رساندن یاری های فکری و حتی سازمانی به احزاب نوپا از سوی دیگر بوده است . شرکت اسکاچکو - یا اسناچکو - و شاید هم دیگران را در تنظیم «ترهایی در پیرامون وضعیت اجتماعی - اقتصادی ایران و تاکتیک حزب کمونیست ایران» باید از این دیدگاه نگریست. اصرار و تأکید بدون دلیل بر روی این نظر نیز که نویسندۀ ترها تنها شخص حیدرخان بوده است، در حالی که گفتیم دستکم از صافی مباحثات و تبادل نظرها و نهایتاً تصویب کمیته مرکزی گذشته و با احتمال قریب به - یقین حك و اصلاح هایی را بخود دیده، مقبول نیست. در این مورد می توان با عبدالحمین آگاهی که می گوید «این ترها به یاری همفکران حیدرخان تهیه شده...» هم رأی شد. از سوی دیگر، آنچه در این میان بیشتر اهمیت دارد، ارزیابی چندی و چونی رهنمودهای ارائه داده شده در آن سند است، نه معلوم کردن ملیت نویسنده یا تنظیم کننده آن.

ترهای یاد شده در عین حال که یکی از باارزش ترین اسناد تاریخ جنبش کمونیستی ایران بشمار است و یکی از منابع دست اول مطالعه تاریخ ایران دوره نگارش خود محسوب می گردد و در ترویج و پیشبرد شیوه تحلیل مارکسیستی - لنینیستی مسائل اقتصادی - اجتماعی در

ایران نیز مؤثر بوده است و یکی از گروه‌های سیاسی معاصر - آزادی و برابری - این ترها را «یکی از درخشان‌ترین نمونه‌های انطباق رهنمودهای لنینی با ویژگی‌های انقلاب ضد امپریالیستی میهن‌ما» دانسته است و احسان طبری بر آنست که در این سند «توصیف مارکسیستی درستی از جامعه ایران بمثابة جامعه‌ای که در حال عبور از يك نظام فئودالی - پدرسالاری به سرمایه‌داری است، شده و وظائف واقعی مانند اخراج نیروهای استعماری انگلیس، تأمین استقلال ایران و اتحاد همه نیروهای خلق برای نیل به این هدف‌ها مطرح شده است» و در جای دیگر اظهار می‌دارد که «مؤلفان یا مؤلف آن هر که باشد، یکی از اهم اسناد مارکسیستی انطباق یافته با شرایط آنروز ایران است که بطور کلی مشخصات جامعه ما را بدرستی مطرح می‌کند و وظائف جنبش را بدرستی ارائه می‌نماید...» و... از اشتباهات نیز مبرا نیست. متن کامل ترجمه ترها در چاپ دوم جلد اول «اسناد تاریخی...» و متن ناقصش در مجله دنیا (سال ۱۲ شماره ۲) و به نقل از آن در کتاب «حیدر خان عمو اوغلی» اسماعیل راثین آورده شده است و بنابراین نیازی به نقل مجدد آن نیست. بر این ترها گذشته از چند مورد جزئی، دو سه ایراد اصولی وارد بنظر می‌رسد که به‌فراز زیر می‌باشند:

در بند ۳ ترها بعد از آنکه علل عدم رشد صنایع و طبقه کارگر و میحو کامل صنایع پیشه‌وری و رانده شدن هزاران پیشه‌ور از سوئی و هزاران روستائی کنده شده از زمین از سوی دیگر به جرگه لومپن پرولتاریا تحلیل می‌گردد، گفته می‌شود که طبقه لومپن پرولتاریا که قسمت مهم اهالی شهرهای ایران را بوجود می‌آورد «نظر بسه شرایط

غیرقابل تحملی که برای ادامهٔ حیات خود دارد، طبقه‌ای است بسیار انقلابی ولی کاملاً غیرمتشکل و فاقد آگاهی طبقاتی.» سپس در بند ۷ سند چنین می‌خوانیم:

«از آنچه در بالا ذکر شد آشکار می‌شود که ایران کنونی از لحاظ اقتصادی نه فقط رشد نمی‌کند، بلکه سیر فته‌رایی طی می‌کند (۱) و همین تنزل دائمی شرایط اقتصادی زندگی اکثریت اهالی، زمینهٔ مساعدی برای انقلاب ایجاد می‌نماید. در مقابل یگانه طبقهٔ ضدانقلابی مالکین بزرگ، طبقات زیرین قرار دارند که بالقوه انقلابی‌اند:

الف- قبل از همه هزاران صنعتگر و پیشه‌ور ورشکسته، کارگران کارخانه‌های بسته شده و دهقانان بی‌زمین که در جستجوی کار به شهرها روی آورده‌اند که مجموعاً بی‌چیزان شهر - نوع لومین پرولتاریا را تشکیل می‌دهند...»

بعد از لومین پرولتاریا دهقانان رعیت چندین میلیون و طبقهٔ چندین میلیون کسبهٔ کوچک و متوسط که عده‌شان به ۳/۵ میلیون نفر بالغ می‌شود و... طبقات انقلابی شمرده می‌شوند. جالب اینکه لومین پرولتاریا در ردیف نخست طبقات انقلابی قرار می‌گیرد و از طبقهٔ کارگر که در آن تاریخ نطفه‌اش بسته شده بود و تکسوین می‌یافت نامی برده نمی‌شود. در حالی که در همان سال تنظیم‌تزاها با بهم پیوستن چند اتحادیهٔ کارگری، شورای مرکزی اتحادیه‌های تهران بوجود می‌آید که بعد از مدتی اتحادیه‌های کارگری چند شهر دیگر را نیز در بر می‌گیرد و حتی پیشتر از این تاریخ اعتصابات کارگری متشکلی در تهران و انزلی روی می‌دهد و... اینهمه ولادت و حضور طبقهٔ کارگر را در صحنهٔ تاریخ جنبش

نویسن نشان می‌دهد. هزاران کارگر ایرانی مؤسسات بزرگ صنعتی قفقاز را هم که در میدان های نبردهای انقلابی رزم‌دیده شده بودند و عملاً نیروی محرك جنبش‌های رهائی بخش در ایران بشمار می‌رفتند، نمی‌بایست نادیده گرفت. در قسمتی از بند سه سند، گفته شده است که «در نتیجه همین وضع - نبودن صنایع بزرگ فابریکی و صنایع بزرگ معدنی - در ایران، پرولتاریای صنعتی نیز اصلاً وجود ندارد...» در حالی که سلطان زاده در همان سال تنظیم ترها در مقاله‌ای تحت عنوان «وضع اقتصادی در ایران و حزب کمونیست ایران» درباره نیروی کارگری در ایران چنین می‌نویسد:

«بعلت عقب ماندگی اقتصادی، نیروی کارگری در ایران بسیار ضعیف است. این امر بویژه در ایالات شمالی صادق است که در آنها گاه و بیگاه به کارگاه‌ها یا کارخانه‌ای برخورد می‌کنیم که بیشتر از ۱۵ تا ۵۰ کارگر ندارند. در جنوب وضع از نقطه نظر کمی بهتر است. در مؤسسات نفتی جنوب که در دست تراست انگلیسی - ایرانی است، دو بست و پنج‌جاه هزار کارگر در ۷ یا ۸ گروه اصلی از جمله در مناطق سلیمانیه، شوشتر، محمره (خرمشهر) و غیره بکار اشتغال دارند.» منظور این است که در ترها که در حقیقت ضمن توجه به حال و گذشته، چشم انداز و وظائف آینده را ترسیم می‌نموده، نمی‌بایست ولادت طبقه‌ای که خود تنظیم کنندگانش پیشگامان تحقق آرمانش بوده‌اند، نادیده گرفته می‌شد و از سوی دیگر به لومین پرولتاریا که بغلط طبقه انگاشته شده است، چنان نقش و بهایی که با معیارهای مارکسیستی منافات دارد، داده می‌شد.

مارکس بارها به خطرهایی که احتمال عارض شدن آنها از جانب

لومپن پرولتاریا وجود دارد، اشاره کرده است. در مانیفست حزب کمونیست چنین تعریفی از لومپن پرولتاریا به دست داده شده است:

«لومپن پرولتاریا، این محصول انفعالی پوسیدگی تحتانی‌ترین قشرهای جامعه کهن، در جریان انقلاب پرولتاری در برخی نقاط به طرف جنبش کشیده می‌شود ولی بر اثر وضع عمومی زندگی خویش بیشتر متمایل است که خود را به دسایس و تحریکات ارتجاعی بفروشد.»

مارکس در کتاب «مبارزه طبقاتی در فرانسه» با استناد و بهره‌جویی از تجارب فرانسه در سال‌های ۵۰ - ۱۸۴۸ بر نقش ارتجاعی لومپن پرولتاریا تأکید بیشتری می‌کند. او می‌نویسد که لومپن پرولتاریا در شهرهای بزرگ عبارت است از «یک توده مشخصاً متمایز از پرولتاریای صنعتی، یک پرورشگاه دزدان و انواع جنایتکاران که ریزه‌خوار جامعه‌اند؛ مردمی بدون یک حرفه مشخص، بیکارگان، مردمی بی‌اجاق یا خانه...» مارکس تذکر می‌دهد که بعضی از عناصر جوان‌همن لومپن پرولتاریا که به صفوف «گاردهای سیار» می‌پیوستند، در عین داشتن قابلیت انجام قهرمانانه‌ترین کارها و سرافرازانه‌ترین فداکاری‌ها قابلیت دست‌یازی به پست‌ترین راهزنی‌ها و پلیدترین فسادها را نیز داشتند. مارکس سپس خاطر نشان می‌سازد که پرولتاریای پاریس اشتباهاً این نیروی مجموعاً ارتجاعی - گاردهای سیار - را گارد پرولتاریا پنداشت، اما پای لرزچنین اشتباهی بزودی نشست. هنگامی که پرولتاریا علیه جمهوری بورژوائی شورید، گاردهای سیار را در برابر خود یافت. لوئی بناپارت آنسان که در سال ۱۸۴۸، در کودتای ۱۸۵۱ نیز متکی به لومپن پرولتاریا بود.

جاک ودیس نویسنده کتاب «تئوریهای جدید انقلاب» در بررسی

و نقد نقطه نظر قانون که لومپن پرولتاریا را يك نیروی انقلابی رهبری کننده می‌داند، بر آنست که مارکس در لومپن پرولتاریا بوجود دو جنبه اصلی و در عین حال متضاد قایل است. نخست اینکه گرایش اساسی آن عمل کردن بمتابه آلت مزدور دسیسه‌گران مرتجع است، دوم اینکه، امکان آن نیز هست که [بخشی از] لومپن پرولتاریا به يك انقلاب پرولتاریائی کشیده شود و بعضی از اعضای جوان این قشر قابلیت ابراز قهرمانی و فداکاری را نیز دارند. مارکس انکار نمی‌کند که بعضی از افراد لومپن پرولتاریا می‌توانند نقش مثبت ایفا کنند، اما بمثابه يك طبقه یا حتی نیمه طبقه، لومپن پرولتاریا تنها می‌تواند در مرحله‌ای از انقلاب، بتوسط پرولتاریا و نه بتشخیص و انتخاب خود، به جنبش کشانده شود؛ لومپن پرولتاریا خود نمی‌تواند مبتکر یا رهبر يك انقلاب باشد. آن را نمی‌توان آنسان که قانون ادعا کرده، نیروی اساسی انقلاب و جانشین پرولتاریا دانست. قانون برای اثبات ادعای خود جز مثنی شعار، شواهد عینی و دلایل قانع کننده ارائه نداده است.

انگلس در پیشگفتار جنگ دهقانی در آلمان از لومپن پرولتاریا

چنین چهره‌ای بدست می‌دهد:

«لومپن پرولتاریا این عناصر و زده و واخورده طبقات مختلف که اجتماع اصلیش در شهرهای بزرگ است، در میان تمام متحدان از همه بدتر است. این و زده‌گان قابل خریدند و کاملاً رخنه پذیرند. هنگامی که کارگران فرانسوی در هر انقلابی به دیوارها می‌نوشتند «مرگ بر دزدان» و حتی پاره‌ای نیز تیرباران شدند، این امر نه از شوق حفظ مالکیت بود، بلکه از این شناخت صحیح ناشی می‌شد که لازم بود خود را از شر

این دسته راحت کنند. هر يك از رهبران کارگران که گروهی از این ولگردان به دور خود داشت و یا بر آن تکیه می کرد، با همین امر خیانت خود را به جنبش به اثبات می رسانید.»

انگلس در جای دیگر پیوستن گروه های لومپن پرولتاریا را به دهقانان شورشی آلمان باعث ایجاد آنارشی و نظم ناپذیری آنان می - داند و مارکس آنها را مدفوع و فضولات تمام طبقات می نامد. با این همه چگونه می توان این طفیلی های سرگردان را در يك جامعه گذار از فئودالیسم به سرمایه داری انقلابی ترین طبقه قلمداد کرد، در حالی که دخالت لومپن ها در جریانات سیاسی از روی آگاهی و تشخیص منافع و حقوق سیاسی خود نیست و اغلب تحت تأثیر و تحریک نیروهای ارتجاعی - که خود قربانیان نظم مورد حمایت آنها هستند - قرار می - گیرند و به میدان حوادث سیاسی جلب می گردند و با پول قابل خرید هستند و... چگونه می توان آنها را انقلابی نامید؟ البته چنانکه گذشت نمی توان گفت که تمام عناصر لومپن پرولتاریا در نبرد بین نیروهای انقلابی و ضد انقلابی جانب ضد انقلابیون را می گیرند؛ امکان آن نیز هست که عناصری از آنها در زمان بسط شرایط انقلابی و تشدید مبارزات سیاسی به صفوف انقلاب بپیوندند. اما به چنین عناصری به جهت ناپیگیری و عدم ثباتشان نمی توان اعتماد کامل کرد. د. ن. آئی دیت<sup>۱</sup> در کتاب خود تحت عنوان «مسائل انقلاب اندونزی» که در سال ۱۹۳۶ انتشار یافته، ضمن آنکه ولگردان و اوباش را یکی از محصولات جوامع نیمه استعماری و نیمه فئودالی می داند و باور خود را بر قابل خرید بودن بخش هایی و

1-- D. N Aidit

قابلیت کشانده شدن بخش‌هایی دیگر به انقلاب، بیان می‌دارد، تأکید می‌کند که حتی آنگاه هم که چنین مردمانی به انقلاب می‌پیوندند، تبدیل به منبع ایدئولوژیک عناصر مخرب سرگردان و آنارشیزم در صفوف انقلاب می‌گردند. آنها به آسانی بین رشوه و جیره، و دستخوش نفرت شدن نسبت به هر چیز سازنده و مفید، به نوسان در آورده می‌شوند. آنها بسهولة می‌توانند از جانب ضد انقلابیون مأمور بلغور عبارات بظاهر انقلابی بمنظور مخالف خوانی و تخریب حزب طبقه کارگر، جنبش کارگران و بطور کلی جنبش انقلابی گردند.

وظیفه نیروهای انقلابی در قبال عناصر لومپن پرولتاریائی جلب شده به سوی انقلاب چیست؟ بر پرولتاریا است که چنین عناصری را تحت رهبری منضبط و تربیت و آگاه‌سازی اصولی خود در جهت تحقق آرمان‌ها و برنامه‌های انقلابی به کار بکشد.

ایراد دیگری که بر این قسمت از تزه‌ها می‌توان گرفت، عبارت است از اینکه تمام صنعتگران و پیشه‌وران ورشکسته و کارگران کار از دست داده و دهقانان کنده شده از زمین و بطور کلی همه تنگدستان شهری رادر جرگه لومپن پرولتاریا قرار می‌دهد، در حالی که بقول امبرنیک آئین نباید تصور کرد که هر فرد بیکار و درمانده لومپن پرولتاریا است حتی هر قدر هم که مدت بیکاری وی طولانی باشد. بهیچوجه! لومپن پرولتاریا به آن افرادی اطلاق می‌شود که طبقه خود را از دست داده‌اند، به فساد کشیده شده‌اند و فاقد هر گونه رابطه و همبستگی طبقاتی هستند...»

و اما مورد دیگر:

در بند ۸ تزه‌ها بعد از اشاره به اینکه طبقات انقلابی ۱۵ سال است



که در حال جوش و خروش انقلابی هستند و بدتر شدن وضع اقتصادی آنان موجب افزایش انرژی انقلابیشان شده و انفجار انقلابی راناکزیر ساخته، گفته می‌شود که «در چنین شرایطی که در ایران پرولتاریای صنعتی کاملاً غیرمتشکل است<sup>۱</sup> و دهقانان در تاریکی و جهالت بسر می‌برند و کاملاً تحت سلطه خرافات مذهبی قرار دارند و فاقد خود آگاهی طبقاتی هستند... تصور اینکه انقلاب در ایران می‌تواند... از همان آغاز زیر پرچم کمونیستی برود، قطعاً نادرست است. انقلاب ایران فقط در شکل نهضت آزادی بخش ملی که معرفش رهانیدن خلق از اسارت خارجی و تثبیت استقلال کامل سیاسی و اقتصادی ایران باشد می‌تواند بوجود آید و پیروزمندانه تکامل یابد...» و بعد اعلام می‌گردد که «چنین انقلابی بوسیله خرد، بورژوازی تجاری که یگانه طبقه قادر به رهبری سیاسی در ایران است رهبری خواهد شد...» این جمله سؤال انگیز است و بیشتر بعضی‌ها را به ایرادگیری در مورد آن برانگیخته است. ع. شمیده بعد از نقل این جمله نوشته است که «بدون شك مؤلف (شمیده) با چنین مدعایی نمی‌تواند موافق باشد، زیرا که رهبر انقلاب اساساً باید توده‌های زحمتکش و نیروهای مترقی مورد پشتیبانی آنها باشد.» و عبدالحمین آگاهی نیز تذکر می‌دهد که «تازه در مبارزه علیه چپ گرایان به بعضی لغزش‌هایی نیز دچار شده‌اند. از قبیل پذیرش رهبری خرد بورژوازی تجاری و غیره.» تقی موسوی نیز در مقاله خود تحت عنوان «انقلاب اکبر و نهضت گیلان» که در مجموعه «انقلاب اکبر و ایران» چاپ

۱- چند سطر پیش از آن گفته شده بود که «... در ایران پرولتاریای

صنعتی نیز اصلاً وجود ندارد...»

شده، بانظر اظهار شده در مورد رهبری خرده بورژوازی چنین مخالفت می‌کند: «در تزه‌های حیدرخان به نظر اینجانب موضوع سرکردگی یا هژمونی پرولتاریا درست مطرح نشده بود. در کشورهای نیمه‌مستعمره مانند ایران، مبارزه در راه حاکمیت مستقل ملی در صورت وجود شرایط مساعد می‌تواند به انقلاب بورژوائی و در نتیجه عمیق شدن آن به انقلاب بورژوا-دموکراتیک و بالاخره بارشد این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی تبدیل شود. لیکن برای موفقیت در هر یک از این مراحل برخورد صحیح نسبت به روش طبقات و تجهیز صحیح این طبقات در برابر نیروهای ضد انقلابی و تأمین هژمونی پرولتاریا در نهضت، نقش قاطع دارد. لیکن حیدرخان در تزه‌های خود نقش [خسرده] بورژوازی تجاری را بسیار بالا برده و آن را یگانه طبقه‌ای قلمداد می‌کند که قادر به رهبری سیاسی کشور است...»

لنین در کتاب «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» که بعد از شروع انقلاب ۷ - ۱۹۰۵ نوشته، در پاسخ منشویک‌ها که می‌گفتند: «چون انقلاب آینده انقلابی است بورژوازی بنابراین بهتر است پرولتاریا در آن شرکت نکند و...» چنین می‌گوید: «ما کسبیم به پرولتاریا نمی‌آموزد که از انقلاب بورژوازی دوری جوید، در آن شرکت نکند، رهبری را در این انقلاب به بورژوازی واگذار کند، بلکه بعکس می‌آموزد که با انرژی هر چه بیشتری در آن شرکت ورزد و برای رسیدن به یک دموکراتیسم پرولتاریائی پیگیر و رساندن انقلاب به هدف نهائی آن بقطعی‌ترین وجه ممکن مبارزه نماید...» و در جای دیگر از همان کتاب در پاسخ این استدلال منشویک‌ها که ممکن

است پرولتاریا با شرکت خود در انقلاب بورژوازی را از انقلاب رم دهد، تأکید می‌کند که «... اگر ما، ولو در موارد جزئی و ولو برای يك دقیقه، از این نظر پیروی نمائیم که شرکت ماممکن است بورژوازی را از انقلاب رم دهد، در این صورت سرکردگی انقلاب را تماماً به طبقه بورژوازی واگذار خواهیم کرد. باین طریق ما پرولتاریا را کاملاً تحت قیمومت بورژوازی درمی‌آوریم...» یعنی پرولتاریا و بنابراین حزب و سازمان او رهبریت انقلاب - حتی بورژوازی - را بطیب خاطر به طبقه‌ای دیگر واگذار نمی‌کند و با شرکت فعال خود در انقلاب - حتی بورژوائی - سعی می‌کند آن را به دموکراسی انقلابی که در آن هژمونی ضرورتاً در دست نیروهای پرولتاری نیست و اما میدانی است برای مبارزه بمنظور کسب هژمونی پرولتاریا تبدیل کند و آنگاه با بدست آوردن رهبریت و جلب پشتیبانی دهقانانی و اقشار خرده بورژوازی، دموکراسی انقلابی را به دموکراسی خلق که گاهی بیشتر با سوسیالیسم فاصله ندارد و زمینه ساز آنست فرا رویاند تا راه سوسیالیسم هموار گردد...

و اما ایرادات مذکور بهیچوجه دلیل بر نفی ارزش فوق‌العاده سند یاد شده که بهر حال نام حیدر خان عمو اوغلی را بر خود دارد، نیست. اگرچه طرح مسأله رهبری در تزارها جای چون و چرا داشت، طرح امر چگونگی شرکت حزب در نهضت و برنامه‌اش برای آینده، نظر به اصول لنینی دارد. بموجب این سند، حزب بیرون راندن امپریالیست‌ها از ایران و سرنگون کردن دولت قاجار را فوری‌ترین و مبرم‌ترین وظیفه خود می‌دانست و برای انجام این وظیفه اتحاد همه طبقات را «از

پرولتاریا گرفته تا بورژوازی متوسط» و ارتباط نزدیک با حزب  
 دموکرات‌های چپ که بیانگر منافع خرده بورژوازی و روشنفکران  
 است» با «رهبران سرشناس نهضت آزادی بخش ملی از قبیل میرزا کوچک  
 خان و...» را لازم می‌شمرد و تذکر می‌داد که «هدف‌های نهائی خود را  
 از نظر دور نخواهد داشت و تمام مساعی خود را برای برانگیختن آگاهی  
 طبقاتی و تشریح منافع طبقاتی و وظایف دهقانان و مستمندان شهری  
 که با وظایف بورژوازی تمایز خاص دارد، پیکار خواهد کرد تا پس از  
 پیروزی بر امپریالیست‌های خارجی، توده‌های زحمتکش را به مبارزه در  
 راه انقلاب اجتماعی و دستیابی به نظام کمونیستی سوق دهد.» حزب  
 تعویض نظام دولتی موجود ایران را با اشکال شوروی حکومت - که  
 پایهٔ اعمال دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی خلق می‌توانست باشد -  
 جزو برنامهٔ خود می‌شمرد. حزب در عین حال که «کمونیسم و اقدامات  
 کمونیستی و از جمله سلب مالکیت از بورژوازی. تجاری را در ایران  
 غیرممکن می‌دانست و «این قبیل اقدامات را برای بعد از پیروزی نهائی  
 بر امپریالیست‌های خارجی موکول» می‌کرد ممکن و مطلوب می‌شمرد که  
 «در جریان مبارزه با انگلستان و دولت شاه برای جلب توده‌های وسیع  
 دهقانی بدین مبارزه، مسألهٔ ارضی بدون تأخیر و بطور قاطع حل شود  
 و املاک بزرگ مالکین بِنفع دهقانان مصادره شود.»

گذشته از تزه‌های یادشده، برنامهٔ حداقل حزب نیز در همان تاریخ  
 انتشار تزه‌ها منتشر شده که علی‌امیر خیزی، نویسندهٔ آن را نیز بی‌ذکر  
 دلیلی حیدر خان عمواوغلی می‌داند.

ننین و حزب او در سال ۱۹۰۵ حکومت انقلابی موقت را که

همان ارگان قیام پیروزمندانۀ مردم باشد، شایسته‌ترین حکومتی می‌داند که می‌بایست بعد از سرنگونی تزار جانشین آن گردد. و معتقد بود که «برنامه عملی این حکومت [باید] بر طبق شرایط عینی لحظۀ تاریخی فعلی و طبق وظایف دموکراسی پرولتاریا معین» شود و تذکر می‌داد که «این برنامه شامل تمام برنامه حداقل حزب مایعنی برنامه اصلاحات فوری سیاسی و اقتصادی است که از طرفی در شرایط مناسب اجتماعی و اقتصادی فعلی کاملاً قابل اجرا است و از طرف دیگر برای برداشتن گام بعدی به جلو و عملی کردن سوسیالیسم ضروری است.» و حزب کمونیست ایران (عدالت) و در رأس کمیته مرکزی آن عمواوغلی برنامه حداقل خود را بر همین اساس طرح ریزی می‌کرد و چنین اعلام می‌داشت که «فرقه کامونیست ایران بعد از محو اصول سلطنت برای اجرای مواد ذیل کوشش خواهد کرد:

بلا تأخیر تشکیل حکومت موقتی انقلابی از اشخاصی که نماینده فرق انقلابی هستند و همچنین انجمن‌های محلی ... فوراً آزادی اسان، آزادی قلم، آزادی مطبوعات، آزادی اتفاقات، آزادی تشکیلات اعلام شود. ایران باید جمهوری [خلق] مستقل و لاینفک (دارای تمامیت ارضی) باشد. دهاتی از چنگ ملکانان خلاص و رفاهیت حال اقتصادی آنها فراهم آید...» در برنامه حداقل برای احیای صنعت و کشاورزی و بهره برداری از معادن و قطع وابستگی و روبراه کردن فعالیت‌های اقتصادی و از میان برداشتن فقر و فلاکت و تأمین منافع توده‌های زحمتکش برای تشکیل فسون ملی، کشیدن راه آهن بین مراکز عمده ایران، تأسیس «بانک فلاح» و «بانک کوپراتیف (تعاونی)» و بانک ملی، ساختن

تأسیسات آبیاری، مصادره و تقسیم املاک مزروعی بزرگ، ابطال یا اصلاح تمام قوانین و امتیازاتی که امکانات مالی کشور را محدود می کند، تأسیس نوانخانه برای یتیمان و معلولین و پرداخت مدد معاش به سالخوردهگان و تشکیل صندوق تقاعد برای کارگران و دهقانان و اجباری و مجانی کردن تعلیم برای کودکان اعم از دختر و پسر و اخذ مالیات بر حسب ثروت و درآمد و... پیشنهادهای می کند و در پایان اعلام می دارد که :

«فرقة کامونیست (بولشه ویک) ایران تمام اجرای مواد فوق الذکر را در وقت اصول دیموکراتیزم بورژوازی ممکن می داند و در این خصوص مبارزه خواهد کرد. با حصول این مقاصد ما دوره اول مبارزه خودمان را تمام می کنیم. بعد از این، فرقة ما مبارزه صنفی (طبقاتی) را مداومت داده، برای سوسیالیسم و حکومت شوروی کوشش می کند که بدون آن ملل مظلوم هیچوقت از چنگ پولادین جهانگیر (امپریالیسم) و سرمایه داران خلاص نخواهند شد...»

لنین طرح کردن اجرای بیدرننگ برنامه حداکثر و به دست آوردن قدرت برای انجام انقلاب سوسیالیستی را در سال ۱۹۰۵، آنارشی گری می خواند و شرایط عینی (تکامل اقتصادی روسیه) و ذهنی (سطح آگاهی و تشکل توده های پرولتری و...) را در آن زمان برای آزادی ناموفوری طبقه کارگر غیر ممکن می دانست و می گفت «... بدون آگاهی و تشکل توده ها، بدون آماده نمودن و پرورش آنها از راه مبارزه طبقاتی آشکار برضد تمام بورژوازی، کوچکترین سخنی درباره انقلاب سوسیالیستی نمی تواند در میان باشد. و در پاسخ اعتراضات آنارشیستی

مبنی بر اینکه گویا ما انقلاب سوسیالیستی را به تعویق می‌اندازیم، خواهیم گفت: ما آن را به تعویق نمی‌اندازیم، بلکه بایگانه وسیلهٔ ممکن و از یگانه راه صحیح، یعنی از همان راه جمهوری دموکراتیک نخستین گام را به سوی آن بر می‌داریم، کسی که بخواهد از راه دیگری سوای دموکراتیسم سیاسی به سوی سوسیالیسم برود، مسلماً چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی به نتایج بی‌معنی و مرتجعانه‌ای خواهد رسید...»

## آخرین سفر

عمو اوغلی بعد از سرو سامان دادن به کارهای حزب و ایجاد ارتباط با نیروهای مختلف گیلان و فراهم آوردن زمینه برای آشتی در بین آنها و تشکیل جبهه متحد خلق دوم، حضور خود را در گیلان لازم می بیند. او پیش از حرکت از باکو نامه ای از مخبر السلطنه لبرال که پیشتر در شهر یور- ۱۲۹۹ قیام خلقی شیخ محمد خیابانی را با طناب نیرنگ و ربا خفه کرده بود، دریافت می دارد. مضمون کلی نامه به رغم اشک تمساح ریختن ها به حال مملکت، دعوت به آرامش است و ترك جنبش و قیام و انگیزه نوشتنش با احتمال قوی جلوگیری از پدید آمدن جبهه متحد در شرف تکوین بوده.

« برادران عزیز ایرانی!

پانزده سال است بین ایرانیان وطنخواه و ایرانیان وطنخوار جنگ است و همیشه بازیگر دیگری بوده است و ما دبر ملتفت شده ایم. گویا وقت تنبیه رسیده است. این خیال انقلاب که به سر ما انداخته اند مفتاح آرزوهای خودشان است. در میان ضررها نفعی هم که میسر بود نبرده ایم.



زد و خورد خانگی جز خرابی و صرف هستی مملکت بر سر چند حرف نابهنگام نتیجه ندارد. اخلاق مردم ما، وضع معاش، موقعیت مملکت استطاعت انقلاب فرانسه را ندارد. بالفرض که آن انقلاب را به صرفه مملکت تصور کنیم...»

باقی نامه نیز بر همین روال ادامه می‌یابد و سرانجام به اینجا می‌رسد که «قیام‌گیلان در ابتدا عنوانی داشت، مورد تقدیر بوده، چه شد که امروز طرف تفراس است؟ آن روز بر خلاف حق شکنی بود، امروز منطبق ندارد...»

عمواوغلی هم با همان لحن دیپلماتیک در جواب مخبرالسلطنه می‌نویسد که «... اوضاع سیاسی امروزه دنیا چنانچه حضرت اشرف بهتر از من می‌دانند، به ما نشان می‌دهد که امروز تا دیر نیست بایستی به همه نوع فداکاری حاضر شده و استقلال ایران را تأمین نمائیم...» نامه مخبرالسلطنه به تاریخ ۲۵ تیر (۱۶ ژوئیه ۱۹۲۱) و جواب آن در تاریخ ۲۵ ژوئیه (۳ مرداد ۱۳۰۰) در باکو نوشته شده و متن هر دو نامه در «خطرات و خطرات» که «توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از زندگی من (مخبرالسلطنه)» باشد، نقل گردیده است.

بنا به قراین، عمواوغلی می‌بایست یکی دو روز بعد از نگارش این نامه به طرف گیلان حرکت کرده باشد؛ زیرا که ده روز بعد از آن، هنگام انتشار اعلان حکومت جمهوری شوروی ایران که خود نیز کمیسر خارجه آن بوده، در گیلان حضور داشته است. بنا بر این می‌توان گفت که بازگشت عمواوغلی به ایران در اواسط نیمه اول مرداد ماه ۱۳۰۰ بوده است.

گفته شده است که عمواوغلی هنگام آمدن به ایران دست‌خالی نبوده، بلکه يك كشتی اسلحه، سفارش دریافت ۵۰ هزار پوٹ نفت از انبار نوبل، مقداری جواهر و يك دستگاہ برای چاپ اوراق رسمی و اعلامیه‌های کمیته و ۵۰۰ نفر داوطلب مسلح باخودش به گیلان آورد. پیش از آمدن عمواوغلی به گیلان و در پرتو تلاش‌های وصل‌کننده ونی فصل‌کننده او، زمینه تشکیل کمیته انقلابی جدید فراهم آمده بود. روزنامه «ایران سرخ» در شماره ۲۶ اردیبهشت (ثور) خود، دوماه و اندی پیش از ورود عمواوغلی به ایران، تشکیل کمیته انقلابی جدید را چنین بشارت داده بود: «... خاطر عموم را مستحضر می‌دارد، نتیجه اصلاح (بین نیروهای مختلف انقلابی گیلان) چنین شد؛ اعضای کمیته انقلاب مرکزی آزادکننده ایران عبارت خواهند بود از اشخاص مفصله ذیل: کوچک‌خان، خالو قربان، حیدرخان، محمدی، احسان‌الله‌خان...» اعلامیه‌ای نیز که در اول سرطان (تیر) انتشار یافته، کمیته انقلابی جدید را که متشکل از همان پنج نفر بوده، معرفی کرد. این اعلامیه را بعثت اینکه هنوز عمواوغلی به گیلان نیامده بود، محمدآخوندزاده (بهرام - سیروس) از طرف وی امضا کرده بود. بعد از تشکیل کمیته انقلابی جدید، احسان‌الله‌خان که از مایه‌های انقلابیگری خرده بورژوازی بری نبود، بی‌اطلاع کمیته و بدون آمادگی رزمی لازم، در حدود تیرماه با سه هزار تفنگدار تحت فرمان خود برای فتح تهران روی بدان سو نهاد. گفته شده است که این اقدام ماجراجویانه احسان‌الله‌خان تحت تأثیر تلقینات ساعدالدوله پسر سپهدار که تظاهر به مخالفت با انگلیسی‌ها و حکومت مرکزی می‌کرد و در حقیقت باراهنمائی و تعلیمات آنها عمل نمود، صورت

گرفت. بگفته اسماعیل جنگلی (خواهرزاده کوچک خان) ساعدالدوله در گوش احسان می خواند که «اینک که صحبت از آمدن حیدر عمو اوغلی و مذاکره سازش با جنگل است، بهتر است که در حمله به تهران تسریع شود.» و ضمناً ساعدالدوله به احسان قول می دهد که با افراد مسلح خود از وی پشتیبانی خواهد کرد. احسان در اوائل نیمه دوم تیرماه حمله را شروع می کند و تا محل پل ذوغال که در ۱۵ فرسخی تهران قرار دارد، پیش می رود و در آنجا با قوای قزاق مواجه می گردد و در همان حال مورد حمله اردوی تنکابنی ها به سرکردگی همان ساعدالدوله قرار می گیرد و بسختی شکست می خورد و خود بدشواری از معرکه جان سالم بدر می برد و افرادش پراکنده می شود. قوای دولتی به سرکردگی بصیر-دیوان (فضل الله زاهدی) نیز با استفاده از شکست دسته احسان رو به قلب جنگل پیش می رود و در لنگرود و لاهیجان با مقاومت سرسختانه ننگداران زیر فرمان عمو اوغلی و خالو مواجه گردیده، عقب نشانده می شود. می توان گفت که جنگ بین نیروهای تحت فرمان عمو اوغلی و قوای دولتی در همان روزهای نخست عزیمت عمو اوغلی به گیلان صورت گرفته است. اعلامیه ای که چندی بعد - ۲۳ برج اسد (مرداد) - که با امضای میرزا و خالو و عمو اوغلی و محمدی انتشار می یابد، اخراج احسان الله خان را با اتفاق آراء از کمیته و انتخاب مهدی سرخوش را به جای وی رسماً به اطلاع مردم می رساند. اخراج احسان از کمیته گویانکه حزب را از حمایت یک گروه نسبتاً نیرومند و صادق به امر انقلاب در جبهه واحد ضد انقلابی محروم می کند، اما اقدام ماجراجویانه و خودسرانه او نیز لطمه سختی به زخم در حال جوش خوردن جبهه متحد می زند.

تردید و دودلی میرزا کوچک‌تخان نیز که از چپ و راست بیمناک و خودبین قطب‌های انقلابیگری افراطی در شرایط مساعد و تسلیم‌طلبی در شرایط نامساعد در نوسان بوده، میدان را برای گرد و خاک کردن مرجعان و وابستگان و سرسپردگان نفاق‌افکن دولت مرکزی و امپریالیسم انگلیس پیش از پیش بازمی‌گذارد.

در این بین حزب برای دموکراتیزه کردن محیط و تدارک پایه‌های اعمال هم‌مونی خود، همچنانکه در تظاهرات و مصوب کمیته مرکزی دوم - بند ۹ راجع به هدف‌ها و وظائف حزب که پیشتر نقل گردیده است - به تبلیغ دامنه‌دار در بین توده‌های زحمتکش شهر و روستا به منظور افشای ماهیت امپریالیسم انگلیس و ارتجاع داخلی و متشکل کردن آنها پرداخت و در زمینه تشکیل اتحادیه‌های مختلف صنفی و کارگری و دخالت دادن اتحادیه‌ها در تنظیم امور مربوط به کارگران و تشکیل شوراهای دهقانی و توضیح و ترویج سیاست کمیته انقلابی و حزب کمونیست ایران و تأسیس قرائتخانه‌ها و اجرای نمایشنامه‌های انقلابی و تشکیل واحدهای نظامی ویژه از داوطلبان بمنظور تقویت ارتش انقلابی و ... پیروزی - هایی بدست آورد. بقول ایوانف «تکیه‌گاه عمده حزب کمونیست ایران به رهبری حیدر عمو اوغلی عبارت بود از کارگران بندر انزلی، پروتاریا و پیشه‌وران رشت و انزلی. گروه‌های ویژه نظامی کمونیست‌ها تشکیل گردیدند. این گروه‌ها در بیرون راندن قشون شاه از گیلان که در تابستان آن سال دسته‌های احسان‌الله خان را شکست داده و قسمتی از گیلان را متصرف شده بودند، نقش مهمی ایفا کردند.»

اسماعیل جنگلی اشاره به نکته‌ای کرده است که نقش عمو اوغلی

را بعنوان نمایندهٔ حزب در دولت انقلابی در قبال یکی از اساسی‌ترین  
 مسائل انقلاب‌های دموکراتیک نشان می‌دهد. وی می‌نویسد: «در بین  
 هیئت کمیساریای انقلابیون که بعد از ورود عمو اوغلی تشکیل شده بود،  
 يك اختلاف اساسی مهمی وجود داشت که نتیجهٔ مخالفت تمام  
 اکثریت هیئت کمیساریا را با مرحوم عمو اوغلی (بخوان حزب)  
 ایجاد و تشدید می‌نمود. مرحوم عمو اوغلی اظهار می‌داشت انقلابیون  
 ایران که می‌خواهند به استظهار حکومت شوروی با حکومت تهران و  
 پشتیبان آن که حکومت امپریالیستی انگلیس می‌باشد مقاومت و معارضة  
 وزد و خورد نمایند، بایستی با مرام کمونیستی نزدیک و تا حد امکان  
 اصول کمونیستی را قبول و عمل نمایند و کوچکترین موافقت با مرام  
 کمونیستی آنست که اصل مالکیت اموال غیر منقول، یعنی مالکیت  
 ارضی را ملغی نمایند و تا این اصل عملی نشود، ما نمی‌توانیم از  
 حکومت شوروی اسلحه و لوازم دیگر استمداد نمائیم و با نداشتن اسلحه  
 مغلوب خصم هستیم. ولی اکثریت هیئت کمیساریا که قانون‌الناس  
 مسلطون علی اموالهم را محترم می‌شمسند، با نظر مرحوم عمو اوغلی  
 مخالف و مخصوصاً خالو قربان و انشائی کاملاً طرفدار بقای مالکیت [بودند]  
 و کسانی هم که با مرحوم عمو اوغلی و اصول کمونیستی مخالفت داشتند،  
 این اعضای کمیساریا را در فکر خود تشویق و ترغیب می‌نمودند [میرزا]  
 شخصاً عقیده داشت که برای تحصیل کمک از حکومت شوروی، طرفداری  
 از نظر مرحوم عمو اوغلی لازم و از طرف دیگر برای آنکه بتواند انقلاب را  
 به تهران برساند و متمولین قزوین و تهران و سایر نقاط ایران مخالفت  
 نکرده و بر علیه انقلابیون توده را مسلح نکنند، لازم می‌دانست که تا  
 رسیدن به تهران الغاء مالکیت عملی نشود، زیرا مرحوم جنگلی کاملاً  
 از وضعیت مرکز و عملیات مخالفین انقلاب در مرکز مطلع و مستحضر بود

و دائماً عملیات ایشان را در گیلان مشاهده می نمود...»  
 ماحصل نوشته اساعیل جنگلی این است که عمو او غلی در آن  
 مرحله از جنبش خواستار تقسیم اراضی بوده و دیگر اعضای هیئت  
 کمیساریا هر يك به دلیلی با آن مخالفت می کردند و كوچك خان از ترس  
 «متمولین» خواستار به تعویق افتادن آن بوده است تا انقلاب گسترش یابد.  
 مسأله ای که اگر با برخوردی اصولی و انقلابی حل می شد، انقلاب را  
 گسترش می داد و با جلب اکثریت دهقانان به انقلاب از شکست آن  
 جلوگیری می کرد.

تأکید حزب و عمو او غلی روی مسأله ارضی که بر اساس برنامه  
 حداقل پرولتاریا که در برنامه حداقل حزب کمونیست نیز بدرستی منعکس  
 شده بود در آن مرحله از انقلاب دموکراتیک (که اجرا کننده برنامه حداقل  
 پرولتاریاست) و نه حداکثرش که اجرایش بر عهده انقلاب سوسیالیستی  
 است، درست بود. در مقاله ای تحت عنوان «جنبش انقلابی» در خاور  
 زمین (ایران) که در سال ۱۹۴۶ در مجله بین الملل کمونیست - ارگان  
 کمینترن - به چاپ رسیده، می خوانیم که «حزب کمونیست ایران در  
 طول فعالیت عملی چهار ساله خود، ایقان یافته است که بدون آزادی  
 دهقانان از یک سلسله قیود فئودالی و بدون بهبودی وضع اقتصادی آنان  
 به زیان زمینداران، حتی انقلاب بورژوا - دموکراتیک در ایران قابل  
 تصور نیست.» زیرا که «انقلاب ارضی در واقع بنیاد محتوای انقلاب  
 بورژوا - دموکراتیک است.» بمنظور تحقق چنین ضرورتی بود که بقول  
 تقی موسوی «حزب و حیدر خان می کوشید [ند] که از طریق توسعه شورا -  
 های روستایی و انکابه توده های دهقانی، از ضعف نهضت جلوگیری کنند.»

بویزه که دهقانان شمال رویهمرفته زمینۀ کشانده شدن به چنان جنبشی را داشتند و پیش از آن ده‌ها قیام دهقانی خود بخودی و گسیخته، نواحی مختلف گیلان را فرا گرفته بود و جلب شدن روزافزون عناصر دهقانی به صفوف جنبش رهائی بخش به رغم عوامل بازدارنده، حکایت از رشد آگاهی اقشار مختلف دهقانی می‌کرد.

توسعه نفوذ کمونیست‌ها در بین زحمتکشان شهری و روستائی از از یک طرف و موفقیت‌های روزافزون حکومت جمهوری شوروی ایران «در زمینه آموزش و بهداشت و امنیت اجتماعی و رفاه عمومی، به رغم تمام دشواری‌ها و مانع‌تراشی‌ها، از طرفی دیگر، بورژوازی تجاری و عناصر لیبرال متزلزل را از صف انقلاب به جبهه ضدانقلاب سوق داد و ضد انقلابیون را بیش از پیش هراسان کرد و آنان را بر آن داشت تا با سرعت و قاطعیت بیشتری به چاره جویی پردازند. در حالی که نیروهای تازه سامان یافته رژیم وابسته بنه انگلیس بعد از کودتا پشت مرزهای گیلان خود را برای حمله آماده می‌کردند، عوامل استعمارگر خارجی و داخلی با بهره جویی از تضادهای موجود در بین نیروهای انقلابی به توطئه چینی و خرابکاری پرداختند و پیش از آنکه نیروهای حکومت مرکزی جرأت ورود به گیلان را داشته باشند، جبهه متحد ضدانقلابی را از درون متلاشی کردند. در این میان کوچک‌خان تحت تأثیر تلقینات و افسون‌های دشمنان نیروهای متزلزل چون شیخ احمد سیگاری، سید -

۱- احسان‌الله خان در خاطرات خود که در مجله «نویه وستوک» (شرق نو) [شماره ۲۹، مسکو ۱۹۳۰] به چاپ رسیده، در چند مورد به تلقینات ضد بلشویکی که بر کوچک‌خان می‌شده، اشاره می‌کند: -

جلیل اردبیلی و نصیر السلطنه از سوسیالیسم و همکاری با کمونیست‌ها رویگردان می‌شود و بنا بر این از موضع دموکراتیسم انقلابی - آنهم از جناح راستش - عقب می‌نشیند؛ زیرا که بقول لنین «بدون پیشروی به سوی سوسیالیسم نمی‌توان دموکرات انقلابی بود.» و یک دموکرات انقلابی که برجسته‌ترین خصایلش ضد امپریالیست بودن و موضع پیشروی به سوسیالیسم را داشتن است، آنگاه که قدم در راه‌سازش با امپریالیسم

«کنسول انگلیس [در مذاکره‌ای که در آستانه آمدن بلشویک‌ها به گیلان و تشکیل جمهوری شوروی در این سرزمین با کوچک‌خان داشته، خطاب به او] گفت: آیا شما می‌دانید که بلشویک‌ها برای حمله به ایران آماده می‌شوند؟ برخورد شما با آنان چگونه است؟ شما به بلشویک‌ها کمک خواهید کرد یا حاضرید علیه آنها مبارزه کنید؟...»

کنسول برای متمایل ساختن کوچک‌خان به مبارزه علیه بلشویسم، اطمینان داد در صورتی که جنگلی‌ها در دفاع از منافع ملت ایران علیه بلشویک‌ها مبارزه کنند، انگلیسی‌ها نیز به توبه خود تمام سعیشان را بکار خواهند بست که دولت را به دست جنگلی‌ها بسپارند. بخصوص که دولت ایران که از پشتیبانی کامل مردم برخوردار است، باثبات خواهد بود...»

«... کوچک‌خان، من (احسان) و چند رفیق دیگر [در آستانه مذاکره با بلشویک‌ها که به گیلان آمده بودند] عازم پسپخان شدیم. به محض ورود به پسپخان، ما به حاکم گیلان و هم‌رکابانش، نمایندگان تجار، اربابان و روحانیون برخوردیم. همه آنها از کوچک‌خان تقاضا داشتند به‌رشت بازگردد. من متوجه شدم که بغیر از مذاکرات علنی، آنان با کوچک‌خان دائماً مخفیانه صحبت می‌کنند. آنها او را علیه بلشویک‌ها تحریک می‌کردند و به او اطمینان می‌دادند که بلشویک‌ها قانون‌شکن، دزد و غارتگرند...»



و تسلیم طلبی در برابر ارتجاع برداشت تبدیل به پیروی از چیزی می‌شود که لاین آن را دموکراسی ارتجاعی نامیده‌است و تاریخ معاصر نمونه‌های زیادی از چنین چرخش به راست‌ها و به قهقرا، رفتن‌ها را را ارائه داده است. با اینهمه عمو اوغلی بر آن بود تا بهر ترتیبی میسر گردد، جبهه را حفظ نماید و در این راه حتی رضایت می‌دهد که برای جلب اعتماد میرزا، که دیگر از همکاری سرباز می‌زد و راه خصومت می‌پیمود، نیروهای مسلح زیر فرمان خود را نیز تحت نظارت میرزا قرار دهد و تا جایی در راه وصل پیش می‌رود که جان را نیز فدا می‌کند.

روز ۷ مهر ماه ۱۳۰۰ فاجعه ملاسرا به انقلاب گیلان و جمهوری شوروی ایران نقطه پایان نهاد. ملاسرا نام روستائی در ۹ کیلومتری رشت است که اعضای کمیته انقلابی گاه در آنجا گرد می‌آمدند و به مذاکره و تبادل نظر در پیرامون امور و مسائل مبتلا به جنبش می‌پرداختند. در آن روز وقتی عمو اوغلی، خالو قربان، سرخوش و چند نفر دیگر در یک ساختمان چوبی روستای مذکور منتظر آمدن کوچک خان و میرزا محمدی بودند، ساختمان از هرسو گلوله باران می‌شود. حمله کنندگان عبارت بودند از حسن خان کیش دره‌ای، اسماعیل جنگلی (خواهرزاده میرزا) و گائوک آلمانی (بارغار میرزا) و بعضی از افراد آنها که همه از نزدیکان زعیم جنگل بودند و بنا به نوشته ابراهیم فخرائی با تأیید و تصویب خود وی می‌خواستند بمنظور یکسره کردن تکلیف قطعی جنگل اعضای کمیته انقلابی را دستگیر کنند. غافلگیر شدگان نوری

ساختمان نیز با تیراندازی متقابل از خود دفاع می‌کنند و ساختمان سرانجام با بمب و نارنجک آتش زده می‌شود. تنی چند با گلوله گاتوک آلمانی و دیگر مهاجمان از پای درمی‌آیند. خالو قربان و عمو اوغلی خود را از مهلکه نجات می‌دهند. خالو به جنگل می‌زند و عمو اوغلی بمنظور دور شدن از محل خطر تا پسیخان می‌دود، سرخوش که از پا عاجز بوده، در میان شعله‌های آتش ساختمان می‌سوزد؛ خالو که راه جنگل را بلد بوده، نجات می‌یابد و عمو اوغلی در پسیخان دستگیر می‌گردد. او را بعد از دستگیری به کسماه می‌برند و چند روزی در آنجا نگه می‌دارند. بعد از کودتای بدفرجام ملاسرا، شعله‌های جنگ داخلی، گیلان را فرا می‌گیرد. جنگلی‌ها در رشت و انزلی کمیته‌های حزبی و خانه‌های فعالان حزبی را مورد حمله و غارت قرار می‌دهند و کسانی چون نصرالله شیخوف<sup>۱</sup> - دبیر کمیته ایالتی رشت - و ارباب زاده<sup>۲</sup> رامی‌کشند و عده‌ای از کمونیست‌ها را بازداشت می‌کنند. در این گیر و دار خالو قربان که گروه کارگران مزد بگیر کشاورزی کرد تبار گیلان را بدنبال داشت و

۱ - نصرالله شیخوف. در نخب جوان دنیا آمد. از روشنفکران آن دیار و از یاران جلیل محمدقلی زاده - ملا نصرالدین - بود. در زمان جنگ مقاومت تبریز، در جلفا کمیسیونچی گمرک و در عین حال مسئول شاخه جلفای گروه سوسیال دموکرات کارگری «همت» بود و بنا به نوشته<sup>۳</sup> اهارطونیان در ترتیب امر کمک‌رسانی به انقلابیون آذربایجانی نقش بسیار فعالی داشت. خلیلوف در تاریخی که برای تئاتر نخب جوان نوشته و در ۱۹۶۴ به چاپ رسانده، می‌نویسد که «نصرالله شیخوف که عمر خود را در زندان‌ها و تبعیدگاه‌ها گذرانده بود، در سال ۱۹۲۱ بعنوان دبیر کمیته ایالتی رشت حزب کمونیست انتخاب گردید و بهنگام حمله کوچک خان به رشت کشته شد.» سلام الله جاوید در گوشه‌ای از -

خود مردی دلاور و درعین حال عامی و آنارشیزست و فرصت طلب بود ، بعد از فرار از دام مرگ ملاسرا ، بمنظور انتقام جوئی از کوچک خان با تفنگچی های خود به رشت و انزلی حمله می برد. این شهرها به صحنه زدوخورد نیروهای مختلف تبدیل می گردد و کشمکش چند روز ادامه می یابد و سرانجام خالو، میرزا را شکست می دهد و شهرهای رشت و انزلی را به تصرف در می آورد.

۲۷ روز بعد از فاجعه ملاسرا، رضاخان سردار سپه با قشون گرانی که با وجوه داده شده توسط بانك شاهنشاهی انگلیس و همچنانکه در بیانیه مصوب کنگره دوم حزب کمونیست ایران آمده بود، با «قوای تکنیکی انگلیس - طیاره و اتومبیل و غیره - تجهیز شده بود» وارد رشت می شود و در کشتار و تعقیب و شکنجه انقلابیون کمونیست و جنگلی و غیر جنگلی از درنده خوئی دریغ نمی ورزد و با خاموش کردن شعله روشنائی بخش جنگل در نزد امپریالیست ها و بورژوا املاک های پشتیبان خود، اعتبار تازه ای کسب و خود را گامی دیگر به تخت سلطنت

---

خاطرات» خود درباره او چنین می نویسد: «... با حیدر عمو اوغلی از دوره مشروطه آشنایی داشت. حیدر عمو اوغلی به او کاملاً ایمان داشت. عمو اوغلی او را بعنوان مسئول کمیته رشت [حزب کمونیست ایران] عدالت تعیین کرده بود. بعد از دستگیری حیدر عمو اوغلی، جنگلی ها به کمیته رشت [حزب] هجوم بردند. شیخوف به پیروی از دستور عمو اوغلی، مقاومت مسلحانه نمی کند و نادانها او را می کشند.»

۲- اکبر اربابزاده. وی پسر شاعره نورآور، شمس کسمائی بود.

شمس همراه شوهرش اربابزاده و فرزندانش (صفا و اکبر) بعد از ۱۰ سال

نزدیکتر می کند. خود میرزا کوچک خان هم بعد از مدتی سرگردانی در جنگل تمام افراد خود را از دست می دهد و در حالی که قصد رفتن

زندگی در روسیه، در سال ۱۹۱۸ (۱۳۳۶ ق) به تبریز آمدند. وی ترکی و فارسی و روسی را بخوبی می دانست و شعرهایش در مجله آزادیستان که در زمان قیام خیابانی بیرون می آمد و از «تجدد در ادبیات» دفاع می کرد، انتشار می یافت. به نوشته یحیی آربن پور «وی هنگامی که با خانواده خود به تبریز آمد، چادر بسر نداشت و نخستین زن مسلمان ایرانی بود که آزادانه در کوچه و بازار تبریز ظاهر شد و...» اکبر ارباب زاده که زیر نظر چنان مادری تربیت شده بود، گذشته از آنکه به زبان و ادبیات چند کشور خارجی آشنائی داشت و شعر می سرود، نقاش چیره دستی نیز بود. او که بهنگام انقلاب کبیر اکتبر و سال های پیش از آن در روسیه بسر برده بود، در همانجا با سوسیالیسم علمی آشنائی یافته، آن را بمثابة قاطع ترین سلاح رهایی بشریت پذیرفته بود. وقتی خبر درگیری جنبش گیلان را شنید، خود را بدان سامان رسانید و در صفوف کمونیست ها به فعالیت و مبارزه پرداخت و سرانجام به هنگام حمله جنگلی ها به کمیته رشت حزب، در حالی که بیش از ۱۹ سال زندگی نکرده بود، به وضع فجیعی کشته شد. لاهوتی که در آن زمان در تبریز اقامت داشته، شهر زیر را بهمین مناسبات سرود:

### به شمس کسمائی

در فراق گل خود، ای بلبل،

نه فغان برکش و نه زاری کن.

صبر بشما و بردباری کن،

مکن آشفته موی چون سنبل.

تو که شمس سمای عرفانی

برترین جنس نوع انسانی

باعث افتخار ایرانی،

بهرتر از هر کسی تو می دانی

که دو روز است عمر دوره گل

تبریز ۱۹۲۱

به خلخال از طریق کوه‌های طالش رداشته، همراه گائوک آلمانی گرفتار برف و بوران می‌شود و در اواخر نیمه اول آذر ماه با احتمال قوی یازدهم این ماه - سال ۱۳۰۰ از پای درمی‌آید. و این باید عبرت آموز باشد. مردی که در پرتو حمایت زحمتکشانی که امیدها به او بسته بودند، به آستانه فتح تهران و تغییر رژیم کشور رسیده بود، اینک در نتیجه افراط در محافظه کاری و مخالفت با مبرم‌ترین خواست‌های توده‌ها و دشمنی با نیروهای مترقی و مردمی، امیدهای زحمتکشان شهر و روستا را چنان به یأس مبدل می‌کند و بنابراین حمایتشان را چنان از دست می‌دهد که در مکانی دور از مردم و بی‌یار و یاور و به همراه یک بیگانه متهم به جاسوسی از پای می‌افتد! . . .

سراز تنش جدا می‌کنند و سری را که «نشان سرپرستی» بود، به رشت می‌برند. خالو قربان ناجوانمردانه سر سردار جنگل را بمنظور ابراز صمیمیت به سردار سپه برسم ارمغان به تهران می‌برد و در ازای خیانت با درجه سرهنگی و ارد آرتش می‌گردد و بعد از چندی در جنگ باسیمکو به تیرغیب (!) کشته می‌شود. احسان‌الله‌خان نیز بهنگام تصرف رشت توسط رضاخان به شوروی مهاجرت می‌کند. بدینسان آتش جنگل خاموش می‌شود و جنبشی که می‌توانست رهائی بخش شود، در نتیجه تحولات شرایط جهانی و تناسب نیروهای جهانی بسود امپریالیسم، عقب‌ماندگی اجتماعی و اقتصادی جامعه، ضعف کمی و کیفی طبقه کارگر، عدم تشکل توده‌ها، چپ‌روی‌ها، راست‌زنی‌ها، انحصار طلبی‌ها، تعصبات کور و تنگ‌نظرانه و موقع شناسی‌ها و ... در زیر چکمه‌های خونین افراد آرتش انگلیس ساخته و در خون بهترین فرزندان خلق خفه می‌گردد.

و اما حیدرخان، این عمو اوغلی پروتاریا، این برادر خلق‌های ستم‌دیده، این رفیق زحمتکشان، این فدائی سعادت توده‌ها، این مرغ طوفان انقلاب‌ها، این هم‌رزم استالین و اورجونیکیدزه و عزیزبیگوف و ستارخان و کوچک‌خان، و این رهرو راهی که لنین راهنمای آن بود، این فولاد آبدیده و چکیده انقلاب؛ و این مردی که بگفته محمد قزوینی «بسیار شجاع، فوق‌العاده با تهور و پر دل و بی ترس و بی باک بود و جانش را به تعبیر معروف همیشه در کف دست داشت و از مواجهه با خطر و خوض در مهالک، بلکه از مرگ رویاروی بهیچ وجه روی نمی‌تافت و مخاطرات عظیمه را گوئی از جان و دل طلب می‌کرد» اسیر دست‌پیر و آن کوچک‌خان شد و او را از زندانی به زندانی دیگر در جنگل‌های گیلان انتقال دادند و چه نامردی‌هایی که با آن مرد نکردند. منزل آخرین وی دهکده کوچکی بود بنام مسجد پیش واقع در قلب جنگل‌های گیلان. مردی که در راه رهائی زحمتکشانش یک عمر رزمیده بود، در آن مکان دور افتاده کشته شد؛ به تیر یا با طناب؛ تنها یا با رفیقان؛ و در هر حال قلب سرخی که با عشق توده‌ها می‌تپید، در جنگل کاشته شد. در این میان باز یک سؤال بی جواب می‌ماند. اینکه دستگیری عمو اوغلی با اطلاع و تصویب کوچک‌خان بوده، غیر قابل کتمان و انکار است. اما آیا وی در اعدام نیز دخالتی داشته است؟ مهرنوش که «تاریخ جنگل» را در پنج جلد نوشته، صحنه‌ای را از ملاقات میرزا و عمو اوغلی در زندان تصویر می‌کند که یادآور شعر «مرگ مرد انقلابی» لاهوتی است:

«قراول اطاق تفنگ خود را در زندان حیدر عمو اوغلی به دیوار تکیه داده بود. میرزا در موقع بازدید از زندان ابراد گرفت. عمو اوغلی

بصدای بلند گفت:

— در دنیا رسم است که از مهمان نگهداری می نمایند ، شماها خیال داشتید ما را در میان آتش برشته نمائید.

میرزا چون وضع را بدان سان دید به حسن [خان] کیش دره‌ای تذکر داد که وجود تفنگ در اطاق حیدر عمو اوغلی خطرناک است . حیدر عمو اوغلی جواب داد:

— من اسیر مولی شماها از من می ترسید که تفنگ را برداشته و شمارا بکشم ...»

مهرتوش بعد از آن خاطر نشان می سازد که عمو اوغلی را سرانجام به درختی بستند و با مسلسل تیربارانش کردند و سپس تذکر می دهد که «حیدر عمو اوغلی طبق دستور حسن کیش دره‌ای تیرباران شده و میرزا چنین دستوری نداده بود.»

لاهوئی شعر « مرگ مرد انقلابی » را با توصیف موقعیت دو سپاه شروع می کند . سپاه شاد با اردوی تاج در جاده تهران - رشت

---

۱- حسن خان کیش دره‌ای- معین‌الرعایا- از خان‌های ایل آلبانی و از سران جنگل و همراهان کوچک خان بود. وی در حمله به ملاسرا شرکت داشت و عمو اوغلی نیز در دست افراد ایل او- آلبانی‌ها- اسیر بود. این فتودال به هنگام شکست جنگل تسلیم قوای رضاخان شد و به خدمت دولت درآمد و بجهت آشنائی به جنگل و کوره راه‌های آن کمک فراوانی برای دستگیری جنگلی‌های متواری به دولتبان کرد و سرانجام به حکومت فوئانات منصوب گردید. بعدها در سال ۱۳۰۴ دست ابراهیم ندامانی معروف به سه‌شنبه‌ای که پیشتر از سربازان کوچک خان بوده و سپس گروهی از روستائیان عاصی را به دور خودگرد آورده بود، کشته شد.

موضوع گرفته بود و سپاه ملی که فرمانبر اعیان بود، به سرکردگی کوچك خان در رشت و جنگل گیلان. در اردوی دوم هیئتی که طرفدار نجات کازگر و آزادی دهقان بودند، پنهانی حضور داشتند. رئیس لشکر ملی (کوچك خان) که نمی خواست همدست مشتی مردم بی سیم و زر گردد، چون از وجود هیئت مذکور خبر دار شد، در صدد از بین بردن آن برآمد. در این میان صدر اجتماعيون (عمو اوغلی) بنا به تصمیم اکثریت برای مذاکره با صدر مذیون (کوچك خان) پیش او شتافت. عمو اوغلی هرچه به طرفداری از زحمتکشان از خطر پیروزی شاه و ضرورت اتحاد دم زد، کوچك خان در مخالفت و دشمنی اصرار ورزید و از این رو طالع اردوی دولت روز افزون گشت... در چنین احوالی که دشمن در پیشروی بود و حیدر در زندان، شبی صدر میلیون با هیئتی به زندان رفت «سخن کوتاه حیدر با رفیقان تیرباران شد.» بنا بر این، لاهوتی که شعر مذکور را تنها سه سال بعد از اعدام عمو اوغلی سروده، بر این باور است که عمو اوغلی بدستور و یا حداقل با اطلاع کوچك خان کشته شده است. این نظری است که پیشه‌وری نیز که خود از یاران حیدر و از فعالان جنبش گیلان بوده، بر آنست. وی در يك سخنرانی که روز ۲۰ مرداد ۱۳۲۳ بر سر آرامگاه ستارخان در حضور ۲۰۰۰ نفر ایراد کرد، در این مورد چنین گفت: «کوچك خان... بواسطه قتل حیدر خان عمو اوغلی میان اکثر آزادی خواهان ایران نفوذ و اعتبار خود را از داده بود.» این سخن که توضیح دیگری بدنیال ندارد، باین معنی

۱- بخشی از خلاصه شده این سخنرانی در شماره ۱۷۵ (۲۶ مرداد

۱۳۲۳) روزنامه آژیر چاپ شده است.



نیست که پیشه‌وری کوچک‌خان را در اعدام عمو اوغلی دخیل می‌دانسته است؟ و آیا این نوشته محمد قزوینی در وفیات معاصرین که «اما چون وجود او از طرف اتباع میرزا مظنون تشخیص داده شده بود، ایشان او را در آنجا کشتند.» مؤید نظر مذکور نیست؟ اما اسماعیل جنگلی که گفتیم خواهرزاده کوچک‌خان و از جمله کنندگان به محل تشکیل جلسه کمیته در ملاسرا بوده، اظهار داشته است که وقتی میرزا خبر کشته شدن عمو اوغلی را شنید «بسختی آزرده شد و با تأثیر شدید اظهار داشت که او به تقاضای من به ایران مراجعت کرده بود و مسئولیت این قتل شانه‌های مرا فشار می‌دهد؛ بنا بر این مترصد بود با استفاده از فرصت مناسب، سزای بدکاران را بدهد. ولی مواجهه با دشمنان داخلی و خارجی موجب شده بود که از تعقیب بدکاران افراطی موقتاً صرف نظر نماید، زیرا قاتلین حیدر عمو اوغلی بعضاً از سر دسته‌های جنگل مانند حسن خان معین‌الرعا یا بوده‌اند که با نفوذ و اطلاعی که در حدود جنگل داشتند، آزرده‌شان در چنان موقع مناسب نبود ...»

حسن خان کیش دره‌ای معرفی شده نیز، در تقریرات خود برای ابراهیم فخرائی کوشیده است که مسئولیت اعدام عمو اوغلی را متوجه شخص بخصوصی نکند. در هر حال اختلاف نظرها در باره دخالت یا عدم دخالت کوچک‌خان در اعدام عمو اوغلی بقوت خود باقی است و نظر قاطعی در این مورد نمی‌توان داد. و البته این دلیلی بر آن

---

قابل تعمق است که میرزا محمد آخوندزاده نیز که دیدیم اعلامیه‌ای را از طرف عمو اوغلی امضا کرده بود و در زمان وقوع فاجعه ملاسرا در گیلان بوده، در این باره نظری همسان پیشه‌وری ایراز کرده است: «کوچک‌خان با کشتن حیدرخان عمو اوغلی سیمای خودش را کاملاً نشان داد.» - مجموعه دنیا، سال ۱۳۵۲، شماره ۱، ص ۷۸ و سیل محمد دهگان، مدیر روزنامه کارگری حقیقت،

نمی‌شود که از کوچک‌خان در این مورد رفع اتهام گردد!

بین دستگیری و اعدام عمو اوغلی در حدود ۱۷ روز فاصله بوده است. این امر نشان می‌دهد که جنگلی‌ها در ابتدا قصد کشتن عمو اوغلی را نداشتند و چنانکه حسن‌خان کیش دره‌ای به ابراهیم فخرائی گفته، جنگل قصد محاکمه عمو اوغلی را داشته. ولی شکست‌های پی‌درپی، به جنگلی‌ها فرصت این کار را نمی‌دهد و آخر سر با بی‌اطلاع کوچک‌خان ولی بدست یاران وی عمو اوغلی را که ۴۲ سال زندگی و پیکار کرده بود، اعدام کردند و بگفته احسان طبری «... همانطور که گلوله یاران منافق ستار را از پای در آورد، قهرمان بزرگ دیگر مشروطیت نیز بدست چنین یارانی از پای درآمد...» و چون در راه توده در خون خود غاطس شد:

«غم جانش نبود، در غصه مزدور و دهقان شد.

بغیر از رنگ خون از چشم او هر رنگ پنهان شد.

زمین خون، آسمان خون، دشت و کوه و شهر و جنگل خون.

! و دمی گفت:

حقوق رنجبر اثبات خواهد شد.

---

چند ماه بعد از فاجعه قتل عمو اوغلی، در پاسخ به افتراهای روزنامه سیدضیاءالدینی «ستاره ایران» که م.ج (پیشه‌وری) را بدروغ مسبب قتل عمو اوغلی و قاتل ارباب زاده قلمداد کرده بود، در شماره ۱۰۱ (۲۹ خرداد ۱۳۰۱) حقیقت، چنین نوشت: «... در موقع حدوث فاجعه حیدرخان عمو اوغلی و ارباب زاده، ایشان (م.ج) بهیچوجه در گیلان نبوده‌اند تا بتوان چنین نسبتی را به ایشان داد. عجیباً شما قاتلین حقیقی آنها را که میرزا کوچک‌خان و اعوان اوست فراموش کرده و دوستان وی را بیهوده متهم می‌سازند؟»

به مکتب رفته و دارای معلومات خواهد شد.  
 رها از قید کفر و دین و موهومات خواهد شد.  
 خلاص از زجر و بند و حبس و تضییقات خواهد شد.  
 بضد اغنیله داخل به تشکیلات خواهد شد.  
 وزیر از اسب چون پیل افتد و شه مات خواهد شد.  
 قوای کارگر حاکم به موجودات خواهد شد.  
 یقیناً داس و چکش وارث تاج و نگین گردد!  
 زبس خون رفت از چشمش جهان شکل دگر دیدی.  
 زمین در لرزش و افلاک را آسیمه سر دیدی.  
 پس هر برقی افواج صنف کارگر دیدی.  
 اساس ظلم و استثمار را زیر و زبر دیدی.  
 بساط پادشاهی زیر پای رنجبر دیدی.  
 در آن دم جان شیرینش که این نقش و صور دیدی.  
 برون شد از دهانش با صدای

... زنده ... باد ... آزا ...»

بدین سان زندگی آکنده از تلاش و پیکار عمو اوغلی به پایان  
 آمد. زندگی او بقول علی شمیسه «از نقطه نظر آکندگی از رویدادهای  
 انقلابی در تاریخ جنبش‌های انقلابی ایران بی نظیر بود» اما همانند  
 زندگی هر مبارز از جان گذشته دیگری عاری از اشتباهات و انحرافات  
 نیز نبود؛ و اگر جز این بود شایستگی مطالعه و درس آموزی را  
 نداشت!



حیدر عمو اوغلی



میرزا کوچک خان جنگلی

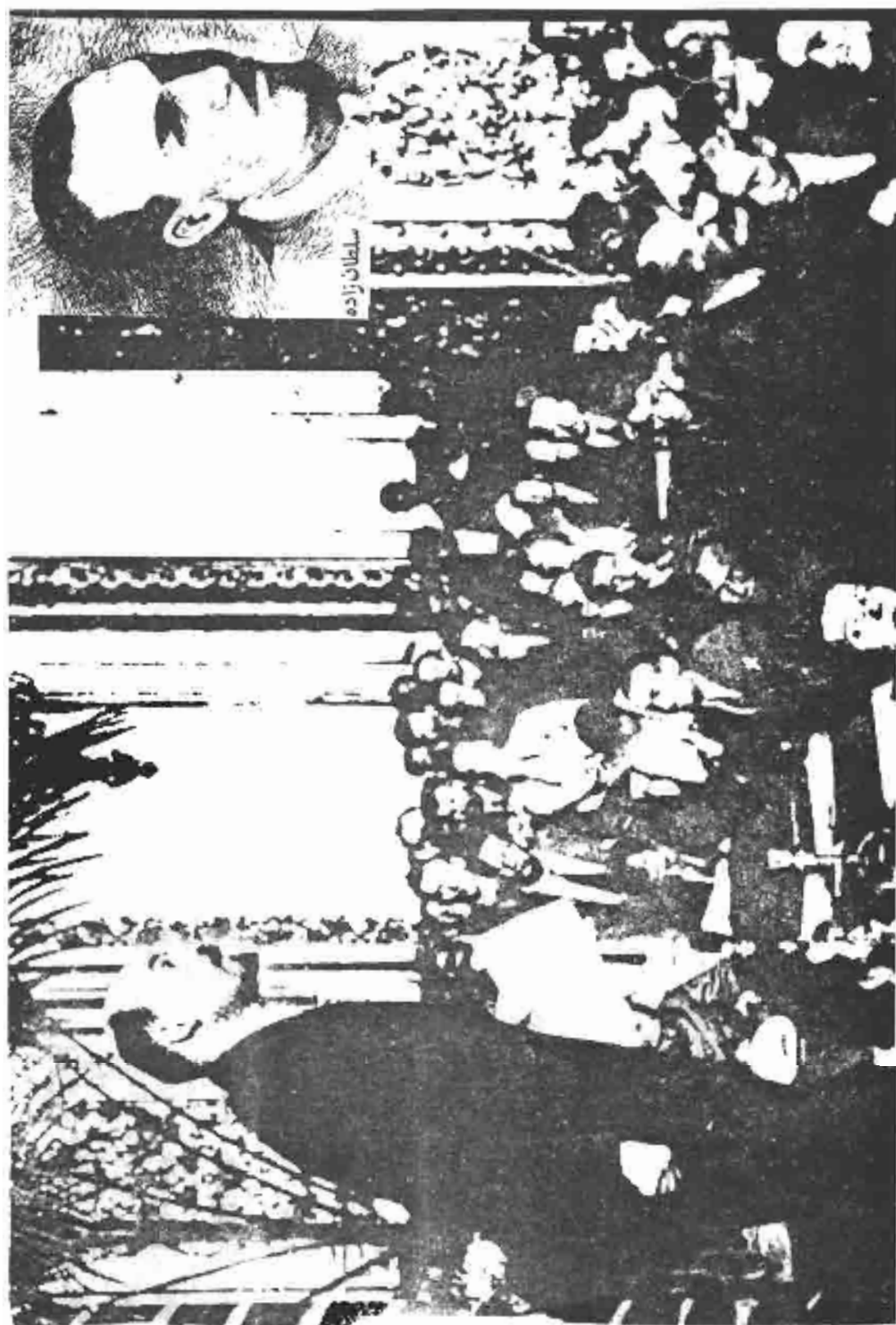


احسان الله خان دوستدار



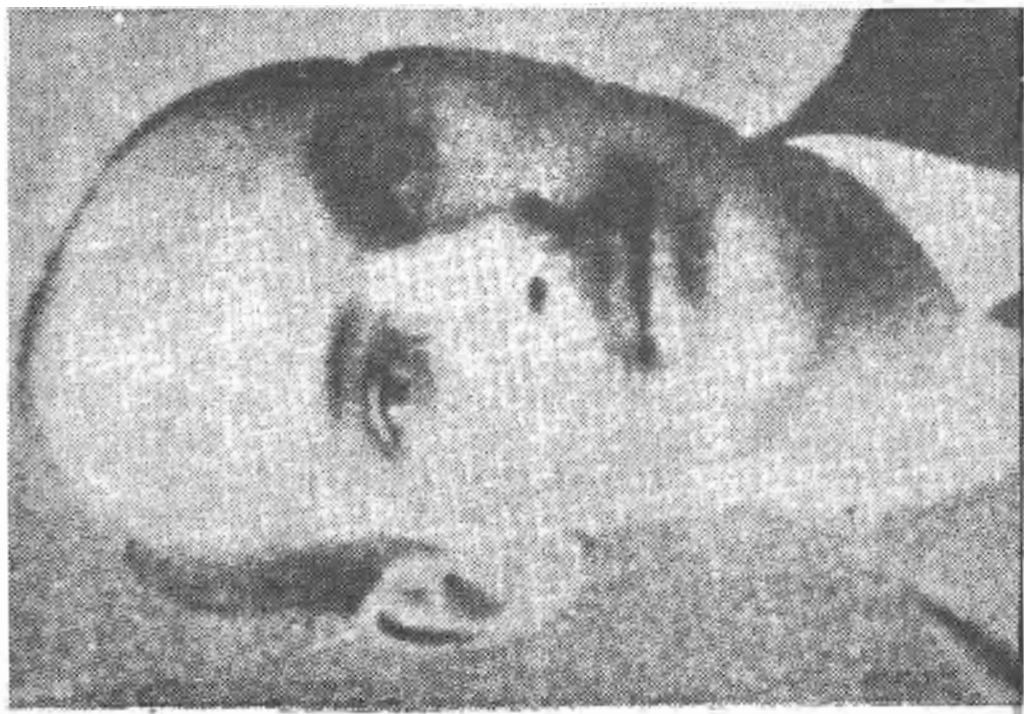
احسان الله خان، میرزا کوچک خان، خالوقربان و حسن خان کیش دره‌ای  
(قاتل عمواوغلی) بازو در بازوی هم.





لنین در حال سخنرانی در کنگره سوم.. آنکه روی سینه اش علامت (X) گذاشته شده سلطان زاده است.





کریم نیکین (حسن اوف - فارسی)



کریم عیوض اوف

تاریخ پیدایش ۱۷ ذیحجه ۱۳۳۸

رفعیوران تمام ممالک ! اتفاق کنید

۲۸ جول ۱۹۲۰

مطالب و اعلاناتی که موافق مسلك باشد قبول

و در درج و اصلاح آنها اداره آزاد است

محرمانه

مکاتب ادب نامم مدير بوده باشد

حظر ثبت اعلانات

صفحه آخری سطرى ۱۰ نامى

تک نمرة ۴ شاهی

# کتاب

جای اداره

دشت - خانه آلودیس

شبه غریبان فرقه

کتاب و نیست

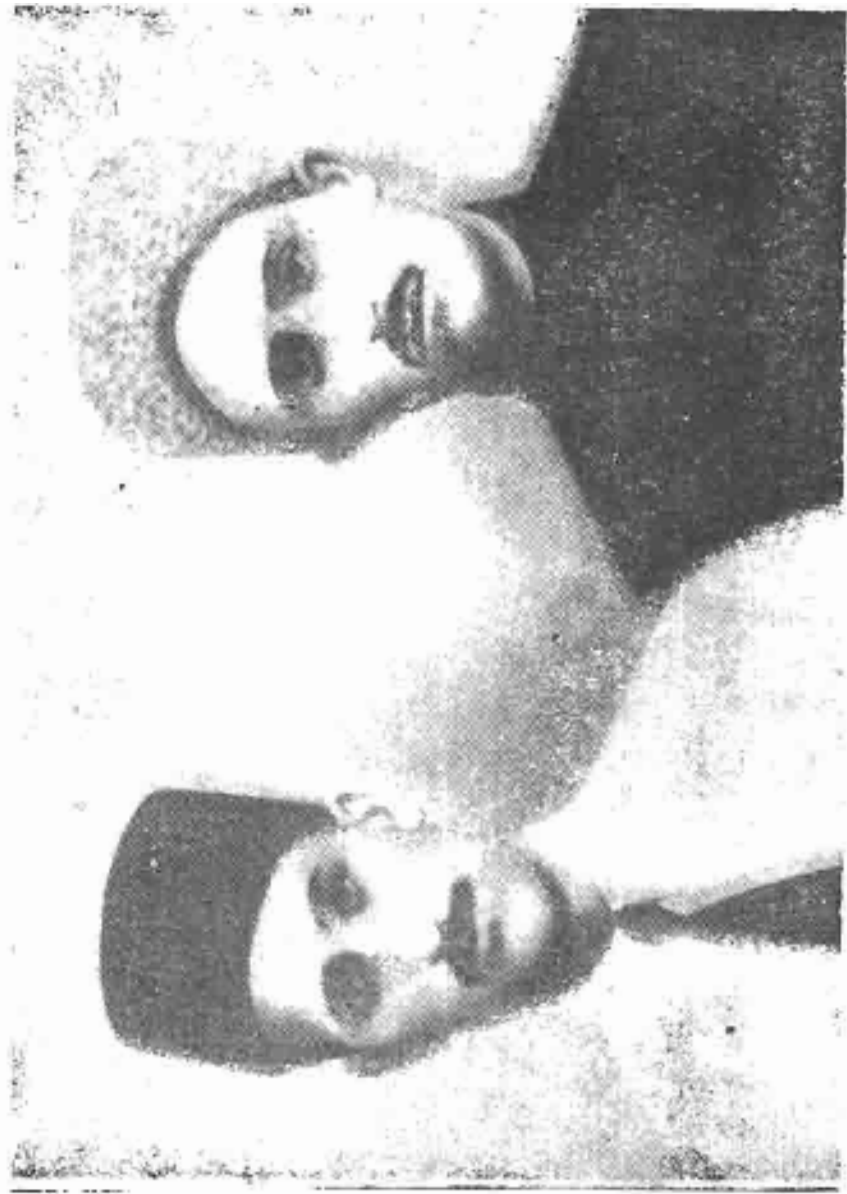
مجله

جنگاً هفته دو مرتب طرح و نشر میشود

مدير: ج. جواد زاده خلخالی

این روزنامه ناشر افکار کمیته مرکزی فرقه کامونیست (باشویک) ایران است

قیمت روزنامه «کامونیست» که به مدیریت جواد زاده خلخالی (میر جعفر پیشه‌واری) در گیلان منتشر میشود



جواد زاده خالخالی (میر جعفر پیشه‌واری) سندھ، ۱۲۷۰ھ / ۱۸۵۳ء / کامران آقا زاده سال ۱۲۷۰ھ / ۱۸۵۳ء / حیدر عمو اوغلی





یادنامه ای که بعد از کشته شدن عم و اوغلی توسط کمیته مرکزی حزب  
کمونست ایران بین مردم منتشر شد.



اکبر اربابزاده

نصرالله شیخوف



چند نمونه از تمبرهای انقلاب (گیلان)



آرم جمهوری گیلان

حضرت پرف  
 تقوی که نام شما صدیست مدید یکا به اعلی  
 و از روی ن در دستم و وطن مقدس و زکریا دانم و فارسی بوم  
 و اوشم شده باشد همه دانشمیکه سر آنحضرت پرف و نوم  
 صبح الهی است آن صفات تاریخ ایران در زمین بوم از مد  
 نظم محو شده باشد اوضاع اسلام امروزه دنیا خانه حضرت پرف  
 همه از من میداند با آن که مد در امروز تا در نیست با ستر به  
 منع خدا گام فرشته دستم ایران به تا من نایم از آنجا که  
 و آن کیفیت تعلم و سایر و قسود غیر ممکن است و با من آمل و  
 در روز مقدس نامی با ستر اقامه نمود چنانکه نظرم برسد این است  
 و امروزه وظیفه هر کس از ماست که جوهر کنیم از م افلا جانب  
 و کارهای ایران همه با ستر و عدل و سبقت دزد که بدستیار از کار امروز  
 مد ما کنند به غیر نقاط ایران قیام کرد این است که خواستیم تا ستر  
 که در دست زنده و در عو فر تپوایم هر چه در پیش بیاید و جلال  
 خودتان به این باب که در روز مقدس است و رقم و مانده  
 سلام و ادعیه خالصانه را قبول فرمائید چند عمو اعلی  
 ۲۵ - ۱۹۲۱ م

## نامنامه

ابوالضياء، سيلمحمد (شيشتری) ۱۷۰،	۲۱۵	آنا ترك
۲۱۰	۱۵	آخوندوف
۵۲ ابوالفتح زاده	۱۵۲، ۸۲، ۳۲، ۲۸	آدميت، فريدون
۲۸۸ ابوكف	۱۷۱، ۱۶۶	
اتابك، ميرزا علي خان [امين السلطان] ۲۳،	۳۲۵	آرين پور، يحيى
۵۰ تا ۵۷، ۷۹، ۸۵ تا ۸۷، ۹۱، ۹۳	۱۴۸	آصف اللوله
احسان الله خان [دوستدار] ۲۳۳، ۲۳۴،	۳۶۰، ۲۱۸	آقازاده، كامران
۲۴۳، ۲۴۸، ۲۴۳، ۲۸۳، ۲۹۰ تا ۲۹۴، ۲۹۶،	۳۰	آقاملان
۲۹۷، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۶،	۲۴۹، ۲۲۸، ۲۴۳	آقايف، بهرام
۳۵۵، ۳۵۶	۲۲۸	آقايف، محرم
۲۰۳ اديب پيشاوری	۲۳	آكويان، آرشاك
ارباب زاده، اكبر ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۶۱،	۲۳۱	آگاه
۳۲۲ ارباب زاده، صفا	۱۷۱، ۱۵۰، ۸۱	آگاهی، عبدالحمين
۳۲۱ اردبیلی، سيلجليل	۳۲۶، ۳۱۸، ۲۲۰	
۹۴ ارشدا للوله	۶۷	آلكساندر (برادر نين)
۳۱۸، ۳۱۷ استاچكو	۹۵، ۶۷	آلكساندر دوم
۲۸۵، ۲۲۶، ۲۰۰ استاسووا	۹۵، ۶۷	آلكساندر سوم
استالين ۲۱، ۲۲، ۲۲، ۳۳، ۱۶۴، ۱۶۵،	۲۴۷	آی دمير، شوكت ثريا
۲۱۴، ۲۶۳، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۴،	۳۲۴	آئی ديت
۳۴۷	۱۸۵	ابراهيم
۱۶۳ استپانووا	۱۲	ابن سالك اردبیلی

۲۰۱	ایرانسکی	۱۴۲، ۱۲۱، ۷۶	استولپین
۲۰۴	ایران شهر	۳۱۷	اسکاچکو
۶۰، ۵۹، ۲۴	آیلیاوا، شالوا	۱۶۰	اسکندری، سلیمان میرزا
۳۳۷، ۱۲۶	ایوانف	۶۴	اسکوئی، اکبر
۸۶، ۸۵	باوشکین	۷۸	اعظام السلطان
۱۲	بازرگان، فریدون	۲۱۱، ۲۰۶	افشار، عباس خان
۶۹۰، ۱۸۸	یاقرخان (سالار ملی)	۲۲۲، ۲۱۲، ۳۳	افندیف، سلطان مجید
۲۹۳	باکونین	۲۲۴	
۳۸	بامداد، مهدی	۱۸۰، ۵۴	اقبال، عباس
۱۸۵، ۱۷۱	براون، ادوارد	۵۷	اقبال الدوله
۲۶۸	بروتس	۱۳۲، ۵۳	اقبال السلطنه، ماکوئی
۶۵	بلانکی	۱۳۶	امیر امجد ماکوئی
۹	بلووا	۵۷	امیر بهادر جنگ
۲۱۹	بمبی، رجب (عمو اوغلی)	۲۰۴، ۱۴۰	امیر خیزی، اسماعیل
۷۷	بورزامنسکی	۲۱۳، ۱۴۲، ۴۹، ۲۳	امیر خیزی، علی
۱۸۵، ۱۶۷، ۱۵۳	بهار (ملک الشعرا)	۳۲۹، ۲۱۸	
۲۰۳		۲۴۸، ۲۴۲	امیرزاده، کاظم [شاهرخی]
۵۴، ۵۰، ۴۵، ۴۱	به بهانی، سید عبدالله	۲۴۴	امین الدوله
۱۸۸، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۹۷		۴۰	امین الضرب، حاج حسین آقا
۱۹۱		۱۷۹	امین الملک، میرزا حسن
۳۷	بیگلریگی	۱۴۱	امین دفتر، میرزا حسن خان
۱۳	پاول	۳۳۸	انشائی
۲۰۱	پاولوویچ	۱۷۰	انگجی، ابوالحسن
۲۸۸، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۳۹	پرسیتس	۱۷۱، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۹	انگلس، ۱۹
۳۰۸، ۱۳۷	پسیان، محمد تقی خان	۳۲۴، ۳۲۳، ۳۱۱	
۸۸، ۸۷، ۶۹، ۶۸، ۲۸، ۲۲، ۱۹	پلخانف	۳۰۳	اوانسیان، اردشیر
۱۶۱		۱۴۵، ۱۱۲، ۲۴	اورجونیکیدزه، سرگو
۲۰۴	پورداد	۲۴۷، ۲۸۹، ۲۴۳، ۲۰۰، ۱۴۹، ۱۴۶	
۲۶۰	پورهرمان	۲۶۹	اولیانوفسکی
۱۵	پوشکین	۲۳	اوانسیان، آما یاک
۸۸، ۶۹	پلوو	۲۳۸	اورلانندو



۲۹۳، ۲۹۲	جوانشیر	۱۲۸	پوکاچف
۱۴۳	جهانگیر میرزا		پیشه‌وری، سید جعفر (جوادزاده خلخالی)
۳۰۸	چرچیل	۰۲۳۵، ۰۲۳۴، ۰۲۳۰، ۰۱۳۷، ۰۲۹۰، ۰۱۱۰، ۰۱۰	
۱۵	چرنیشفسکی	۳۲۹، ۰۲۹۹، ۰۲۸۸، ۰۲۵۵، ۰۲۴۸، ۰۲۴۳	
۲۳	چریکچیان	۳۶۰، ۰۹۵۹، ۰۳۵۰	
۲۷۴	چشکوف	۲۱۳، ۰۲۱۱	تاری وثردیف، سلیمان
۷	چگوارا	۰۱۰۶، ۰۱۴۰، ۰۸	تاری وثردیف، علی اکبر
۳۰۹	چیچرین	۱۱۹	
۳۰۷	حاجی آخوند	۲۳	تاری وثردیف، مصطفی
۱۳۴	حاجی بیگوف، عزیز	۲۳۵	تدین، سید محمد
۱۳۷	حافظ افندی	۱۸۲، ۰۱۸۱، ۰۱۱۶	تربیت، علی محمدخان
۱۹۲	حسین الله	۱۹۰	
۱۳۷	حسینی، جعفر	۱۸۲	تربیت، محطد علی
۱۸۲، ۰۱۸۱، ۰۱۱۶، ۰۶۰	حکاک، عبدالرزاق	۲۶۳، ۰۲۵۰، ۰۶۷	تروتسکی
۱۹۰		۲۰۰، ۰۴۹	تربیا [مگلا دزه]
۲۴۳	حکمت، سردار فاخر	۲۲	تسولوکیدزه
۱۸۹	حکیم الملك	۰۱۳۵، ۰۱۱۹، ۰۶۳، ۰۹	تقی زاده، سید حسن
۷۰	خالنورین، استیان	۲۰۴، ۰۱۸۲، ۰۱۸۰، ۰۱۵۷، ۰۱۴۰، ۰۱۳۹	
تا ۲۹۰، ۰۲۸۳، ۰۲۴۳، ۰۲۳۴	خالوقربان	۲۰۸	
۲۴۲، ۰۳۳۸، ۰۳۳۵، ۰۲۹۷، ۰۲۹۶، ۰۲۹۲		۳۰	تقی یف، حاجی زین العابدین
۳۴۳، ۰۳۵۶، ۰۳۴۶		۲۷۸، ۰۲۷۷	تقی یووا
۱۷۰	خراسانی، آخوند	۲۱۶	توپال عثمان، یحیی
۱۱۸	خلخال، سید عبدالرحیم	۱۵	تولستوی
۲۴۳	خلیلوف	۱۹۳، ۰۱۸۵ تا ۰۱۸۳	تیمور
۰۳۰۶، ۰۱۹۸، ۰۱۳۷	خیابانی، شیخ محمد	۳۳	جاپاریدزه
۳۴۵، ۰۳۳۳، ۰۳۰۸		۱۴۵، ۰۱۳۴، ۰۳۲، ۰۲۸	جاوید، سلام الله
۱۴۵، ۰۱۴۲، ۰۱۱۳	دانشور، علوی، نور الله	۳۴۳، ۰۲۰۵، ۰۱۸۰	
۱۸۹	دبیر الملك	۲۰۴، ۰۲۰۲، ۰۲۴	جمال زاده، محمد علی
۹۷	درویش	۲۱۴	
۲۴۳، ۰۲۴۳	دنسترویل	۰۳۳۹، ۰۳۳۷، ۰۳۳۶	جنگلی، اسماعیل
۲۴۳	دنیکن	۳۵۰، ۰۳۴۲	

۲۶۳، ۲۴۹	زینویف	۱۵	دوبرولیو بوف
۹۵	سادیکارتو	۲۹۲، ۷۹	دولت آبادی، یحیی
۳۳۶، ۳۳۵	ساعدا لدوله	۳۵۰	دهگان، سید محمد
۱۹۶	سالار لدوله	۳۰۶، ۳۰۵	دیکسن
۲۴۴، ۱۹۵ تا ۱۸۸، ۱۴۸، ۱۳۳	سپهدار	۷۸	راینو
۳۳۵		۲۵۰، ۲۴۹	رادک
۲۴۹	سپهر، ذبیح	۶	رادیشچف
۱۲۸، ۱۱۸	ستارخان (سردار منی)	۲۵۲، ۱۴۲، ۹۶، ۶۰	رائین، اسماعیل
۱۹۰ تا ۱۸۸، ۱۴۵، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۲		۳۱۹	
۱۹۵		۱۳۵، ۱۳۲	رحیم خان، چلبیانلو
۲۲	سخاکایا	۱۶۵، ۱۵۴ تا ۱۵۱	رسول زاده، محمدابین
۲۷۳، ۲۶۱	سرائی	۲۱۰، ۱۹۱، ۱۷۷، ۱۷۳ تا ۱۷۱، ۱۶۶	
۱۴۹، ۱۴۸	سردار اسعد بختیاری	۱۳۷	رشادیه، حسن
۷۹، ۷۸	سردار افخم، آقا بالانخان	۱۴۱، ۵۹، ۳۲	رضازاده ملک، رحیم
۱۸۹	سردار بهادر بختیاری	۲۹۹، ۱۳۷	رضاشاه (سردار سپه ورف. انخان)
۱۸۴، ۱۸۱	سردار محیی (معزالسلطان)	۳۲۸، ۳۴۶، ۳۴۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۰۶ تا ۳۵	رضایف میلانی
۲۹۲، ۱۹۰، ۱۸۹		۱۷۱	رواسانی شاپور
۱۷۳	سرخوش، حسین	۳۱۱ تا ۳۰۹	روتشتین
۳۴۲، ۳۳۶	سرخوش، مهلی	۱۱۸	روح القدس
۸۹، ۸۸، ۸۳	سرگتی	۲۱۸	روزالیف
۱۴۱	سفارتی، ابراهیم خان	۲۰۷، ۳۰	روستا، رضا
۲۳۹، ۲۲۹، ۲۲۶، ۲۲۴، ۱۰	سلطان زاده	۲۱۱	روسی خان
۲۷۱، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۸، ۲۵۵، ۲۴۸		۲۸۶، ۲۷۳ تا ۲۶۰	ری، مانا بندراناث
۲۹۹، ۲۹۴، ۲۸۷ تا ۲۸۲، ۲۷۹ تا ۲۷۳		۲۸۷	
۳۵۷، ۳۲۱، ۳۰۵، ۳۰۱		۱۶۳	ریازانف
۴۵	سمنانی، سید تقی	۸۸	زاسولج
۲۸۷	سوبولوف، الکساندر	۳۳۶	زاهدی، فضل الله [بصیردیوان]
۶۹	سپالین	۱۳۵، ۱۱۴	زنوزی، فرج آقا
۳۰۲	سید ضیاء الدین	۵۶	زنوزی، میرزا غفار
۵۸	سید یردی	۱۰۷، ۲۴، ۲۳	زهر انخانم
۱۶۷	سیسرون	۶۴	زئیل

۹	عبدالله یف	سیروس، بهرام (میرزا محمد آخوندزاده)
۳۴۷، ۲۱۲، ۱۲۳، ۳۳	عزیز بگف، مشهدی	۲۵۵، ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۱۸، ۳۳۵
۱۹۵، ۱۴۸، ۸۴، ۵۱، ۵۰	علاء الدوله	۳۵۰
	عمو اوغلی، حیدرخان - در اغلب صفحات	۲۵۲
۶۳	عمو اوغلی، مشهدی محمد	۳۲۰
۱۴۸، ۲۵، ۲۳	عین الدوله	۳۴۶، ۱۳۳
۳۵۸، ۲۵۸	عبوض اوف، کریم الله	۲۵۲، ۲۲۰، ۱۸۹، ۱۷۱
۲۴۹، ۱۱۰، ۳۰، ۲۹	عقارزاده، اسدالله	۳۱۷، ۲۸۵، ۲۸۲، ۲۷۵
۲۸۷	غفوروف	۳۰
۲۵۹	فاستر، ویلیام	۱۳۶ تا ۱۳۲
۳۲۳	فانون	۲۹۹، ۱۶۰
۳۵	فتحعلیشاه	۱۳۹
۱۴۷	فتحی، نصرت الله	۱۲۵، ۱۴۴، ۵۹، ۲۴، ۲۳
۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۲، ۳۰۷	فخرائی، ابراهیم	۳۵۲، ۳۲۶، ۲۲۰، ۲۰۷
۱۸۹	فرمانفرا	۱۸۹
۱۱۰، ۱۲	قاسموف، میر بشیر	۳۶۱، ۳۴۲، ۳۴۳
۲۱۳، ۲۰۷، ۲۰۲، ۱۸۰	قزوینی، محمد	۱۹۹
۳۵۰، ۳۴۷		۲۱۲، ۲۱۸ تا ۲۱۴
۱۸۹، ۱۶۸	قوام السلطنه	۲۱۷
۱۳۶	قوجعلی خان	۱۴۹
۷۹	قلی اوف	۱۸۳، ۵۵
۲۴۶	قلیف، سعید	۱۱۸
۵۵	کاشی، حسین	۲۱۱
۲۵۰	کامنف	۱۸۳، ۹۶
۲۸	کائوتسکی	۵۵
۲۲	کتسخوولی	۴۱
۲۶	کراسین	۳۰۷، ۲۷۶، ۲۰۳، ۱۷۱
۹۵	کرمانی، میرزارضا	۳۵۱، ۳۱۹
۲۷	کروپسکیا	۲۰۶
۳۱۰	کروف	۸۵، ۸۲، ۵۷، ۵۵، ۵۳
۹۲، ۸۷، ۷۷، ۶۳، ۵۷	کمدوی ۵۵، ۸ تا	۱۰۸، ۸۷
		سیف پور فاطمی
		سیگاری، شیخ احمد
		سیمکو (سیمیتور)
		شاکری، خسرو
		شاهین، تقی
		شجاع نظام مرندی
		شرقی، حسین
		شکوریبا شاخان
		شمیده، علی
		شهاب الدوله
		شیخوف، نصرالله
		صادق اوف
		صیحی، مصطفی
		صلاحی، عمران
		صمصام السلطنه
		صنیع الدوله
		صوراسرافیل، میرزاجهانگیر خان
		ضرغام بختیاری، ابوالقاسم خان
		ضیاء السلطان
		ظاهراز، صادق
		طباطبائی، سید محمد
		طبری، احسان
		عارف قزوینی
		عباس آقا تبریزی

۲۳	له روڼ	۱۷۰۰، ۱۴۳، ۱۳۵، ۱۳۲، ۱۱۹، ۹۳
۲۴	ماخاراډزه	۱۹۷، ۱۸۵، ۱۷۱
۸۸	مارتوف	۳۴۵، ۳۲۲
۲۷۰، ۲۶۹	مارتیشین	کسمائی، شمس
۱۱۷۴، ۱۷۱، ۱۶۴	مارکس ۱۹ تا ۱۶۲	کشاورز، کریم ۱۸۹
۳۲۴، ۳۲۱، ۱۷۶		کونیانتس یو گدان ۷۱
۶۷	ماریا	کوچک خان ۲۴۰، ۲۳۴، ۲۳۳، ۱۹۸
۱۷۰	مازندرانی، حاجی شیخ	۲۹۵، ۲۹۱ تا ۲۸۸، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۴۲
۲۳۱	ماله سون	۲۹۷ تا ۳۵۱، ۳۳۵، ۳۲۹، ۳۱۰، ۳۱۰، ۲۹۷
۳۰۸	مجیری، جعفر	۳۵۶، ۳۵۴
۵۰	محمد علی شاه (محمد علی میرزا)	کیش دره ای، حسن خان (معین الرعایا)
۹۷ تا ۹۱، ۸۵، ۷۷، ۶۲، ۵۹	۵۱ تا ۵۶	۳۵۶، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۸، ۳۴۲
۱۹۴، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۱۹	۱۱۷، ۱۰۳	۲۸۷
۱۹۹، ۱۹۶		کیم
۳۴۳	محمد قلزاده، جلیل	۸۹، ۲۸
۱۹۷، ۱۸۱	محمود، محمود	گالیرین
۳۳۴، ۳۳۳، ۳۰۸، ۱۶۸	مخیر السلطنه	۳۴۶، ۳۲۳، ۳۲۲
۱۳۳	مختارزاده	۱۵
۲۱۱، ۱۸۳	مدیر الصنایع	گوگول
۱۱۹، ۱۱۸	مساوات، سید محمد رضا	لا دین
۱۸۹، ۱۸۸، ۱۶۸	مستوفی الممالک	لا هوتی
۳۲	مسیو، علی	ارمانتف ۱۵
۱۹۳، ۱۸۷ تا ۱۸۲	مشهدی صادق	اواوا ۲۲
۶۲	مشهدی عبدالله	لوید جورج ۲۳۸
۲۴۳	مشیر الدوله	لنین ۲۶، ۲۲، ۲۰، ۱۹، ۱۷، ۱۶، ۱۳، ۶
۵۱، ۲۴، ۳۵	مظفر الدین شاه	تا ۲۸، ۲۸، ۲۶، ۶۷، ۶۵
۷۸	معین الممالک	تا ۱۲۵، ۱۲۱
۳۱۳	ملیکف	تا ۲۲۵، ۲۱۸، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۰۶، ۲۰۱
۱۸۲، ۱۶۸، ۱۵۰، ۵۹	ملک زاده، مهدی	۲۵۳، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۵، ۲۲۰، ۲۲۶
۱۸۵		۲۵۸ تا ۲۸۶، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۷۸، ۲۷۵
۱۹۴، ۱۱۱، ۵۴، ۲۳	منشی زاده، ابراهیم	۳۳۱، ۳۲۹، ۳۲۷، ۳۱۰، ۳۰۹، ۲۸۷
		۳۵۷، ۳۴۷، ۳۴۲، ۳۲۱
		لیاخوف ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۱۹، ۹۶، ۵۴
		۱۳۱
		لیکنتخت ۱۷۶

۴۰۲، ۱۳۶	نوبری، اسماعیل	۳۳۹، ۳۲۶	موسوی، تقی
۵۸، ۵۶، ۵۲	نوزی، شیخ فضل الله	۱۹۷	مؤمنی، باقر
۴۸، ۳۷، ۳۵	نیرالدوله		مؤیدالاسلام، سید جلال الدین (کاشی)
۱۴۲، ۱۳۹، ۱۳۸	نیساری، امیرحشمت	۱۷۱	
۳۲۵	نیک آئین، امیر	۳۴۷	مهرنوش
۲۹۹، ۲۵۸، ۲۲۹	نیکبین، کریم (حسنوف)	۷۹	مهندس باشی، میرزا عباس خان ۵۲، ۵۳
۳۵۸		۲۴۲، ۳۳۶، ۳۳۵	میرزا محمدی
۱۳۱، ۱۲۶، ۷۶	نیکلا [نزار]	۲۰۳	میروشنیکیف
۲۳	واختانق	۲۴۶	میکویان
۲۹۸، ۲۴۲، ۲۲۲	وثوق الدوله	۵۱، ۳۵	ناصرالدین شاه
۲۰۳	وحید، دستگردی	۱۸۷	ناصرالملک
۲۰۳	ویلهاگ	۱۳۴، ۴۵	ناظم الاسلام
۱۳۴، ۹۳، ۷۷	هارتویک	۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۲	ناظم حکمت
۳۴۳	هارطونیان	۲۳	نالندیان
۳۰۶	هرمز	۱۸۹، ۱۲۳، ۹۳، ۹۱، ۸۷	نامور، رحیم
۲۰۱	هوشیار	۲۸۲	نانیشویلی
۲۷۲، ۲۵۹، ۲۵۲	هوشی مین	۱۱۹، ۶۴، ۶۳، ۴۸	نجم آبادی، محسن
تا ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۶۷، ۱۱۵	یارمحمدخان	۳۴۸	ندامانی، ابراهیم
۱۹۶		۳۳، ۳۲، ۲۹، ۲۴، ۲۳	نریمان، نریمان
۱۹۲، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۴۹	پیرم (پفرم)	۳۱۰، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۴۶، ۱۲۳، ۱۱۲	
۱۷۰	یزدی، سید کاظم	۲۳۸، ۵۸	نصرت الدوله، فیرومیرزا
۱۳۶	یکانی، میرزا نورالله خان	۳۴۱	نصیرالسلطنه
۳۳، ۲۶، ۲۴	ینوکیدزه، آوئل	۳۸، ۳۷	نقیب الاشراف
۵۸	یورتچی، نصرالله خان	۱۹۵	نقیب زاده تبریزی، میرعماد
۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۸	یوسف، ضیاء بیک	۱۲۲	نوائی، عبدالحسین
		۲۱۶	نوبخت، ایرج

